

فہرست جلد اول و ابعث و دودی و مجموع الفتاویٰ بالتفصیل طالب

| صفحہ | طالب |
|------|--|
| ۲ | خط کتاب در حمد و نعت ابا عبد اللہ |
| ۲ | مقدمہ در افادات فصل در کیفیت فتویٰ و جواز افتا |
| ۶ | فصل صلاحیت افتا کہ امام دارد و سبب الطعن و تنقیہ |
| ۸ | فصل در آنکہ اختلاف علمای دین از قسم رحمت است |
| ۹ | فصل در قواعد استخراج فتویٰ کہ مفتی را آزان ناگزیر است |
| ۱۳ | فصل در کتب معتبرہ و غیرہ مستترہ |
| ۱۵ | فصل در ترجمہ بعض اقوال بر بعض علامات فتویٰ |
| ۱۶ | کتاب لاعقادات تغبیہ |
| | فتویٰ ... ممالک ہندوستان کا حکم دار الاسلام دارد |
| ۱۷ | جمہاد در ان نار و ادب حجت از ان ہے قائمہ |
| ۲۱ | فتویٰ ... درم احکام اقسام علوم و جواز خواندن انگریزی بقدر حاجت |

فتویٰ — در فضیلت علما و در تقییر خیرات

۳۶ بعض علما را بر بعض ترجیح دادن جائز است

۳۰ فتویٰ — حکم بعض ملایان که علما را در مجلس سوال شرعیه کنند

۳۲ فتویٰ — طالب را میرسد که مانع اجازت والدین بطالب عالم بیرون روند

۳۳ فتویٰ — در تحقیق مدعت و انقسام آن ما کمال تمیزی

۳۸ فتویٰ — در حکم جرمانه گرفتن رئیس از تابعین خود

۳۹ فتویٰ — در جریمه بوسیدن دست دایه بزرگان تهرگان

۴۰ فتویٰ — طویل و اباست نکو بایر ائین عقابیه و نقابیه

۴۸ فتویٰ — باسلام زانند از سه روز کمام نکردن گنادر

۴۹ فتویٰ — حکم حمام و مصافحه و خودنوشت با مشرب کس اهل کتاب

۵۲ فتویٰ — گهر آکاجی که در بنگاله از مریض حاضرند طلال است

۵۳ فتویٰ — سو راخ کردن گوسن و سر و خور نیدن حرام

۵۴ فتویٰ — پوشانیدن زیور و ملوحات محرمه مراطفال دگور را

۵۶ فتویٰ — در جریمه دادن چهار چوبه و حکم سالیجه قبل ظهور مرض

۵۸ فتویٰ — در گوشت گاو زاغی پاره گوشت خنجر انداخت

فتویٰ — حکم خوردن طعام در خانه سو و وار و زن

۵۹ کپی در اقصه و گرفتن هدیه اوستان

ذکر چیست و اجاب دعوت آن در کدام صورت

مطالب

مفید

- ۶۰ حرام و مکروه و از کدام ضیافت اجتناب کردن واجب
- ۶۱ فتوی — مرد از مکروه علی الاطلاق تحریمی باشد یا تنزیهی
- ۶۲ — فتوی — حکم سنا رعت جهت مدد رشتینی در ضیافت
- ۶۳ فتوی — حکم خوردن ماهی کبیر که زائد از یکمن باشد حرام نیست
- فتوی — حکم سکر دو باره که از استخوان حیوان
- ۶۴ مرد و صاف نمایند و عات خوردن آهک بابرکت تنول
- ۶۵ حکم سائل که جهت تکثیر مال بالکفایت سوال می کند
- ۶۶ فتوی — حکم خیرات گرفتن از هندود و فقرای هندود را خیرات دادن
- ۶۷ فتوی — بزرگان را قبله و کعبه گفتن یا نوشتن تعظیما جائز
- ۶۸ فتوی — در خانه خدا برای تعظیم عالم ایستاده سلام کردن جائز
- فتوی — بیان رسومات بدعیه سادی و حکم دلی نابالغ که این
- ۶۹ رسوم کند و حکم شخصی که شریک مجلس بدعت گردد
- ۷۰ فتوی — استعمال چرم و چری حیوان مرده و انتفاع از آن
- ۷۱ فتوی — تعظیم مصحف واجب است یا نه و مقطوع الیدین را
- ۷۲ مصحف از پانوستن رد انباشد
- ۷۳ فتوی — کیفیت و کمیت کنه کبیره و مرئیک آن
- ۷۴ کافراست یا نه و منفعت ران ممکن است یا نه
- ۷۵ فتوی — هدیه هندود یا کتابی قبول کردن و خوردن آن

خطاب

مفتی

۸۵ که بنود می سازند جایز

۸۶ فتوی - نذاتو مسلم کبیر السن ضروری است بانه

۸۷ فتوای طو لم تقایید الم واجب است بانه سوال اول و جواب آن

۸۸ سوال دوم تقایید بلامقیین و جواب آن

۸۹ سوال سوم نام تافیق و غیره و جواب آن

فتوی - تمام قرآن از استاد دنیا سوخته و اجازت تعلیم دیگران

۹۰ از و عاقل بکرو و دیگر آنرا تعلیم کردن جائز است بانه

۹۱ فتوی - دو کس در یک عمرش با هم خلقن جائز نیست و صبی و صبیبه

۹۲ تیر بهر دو سانگی از مادر و پدر جدا کرده خواهند شد

۹۳ فتوی - صبر و رحم واجب است و تحفه بتقریب شب رات

۹۴ و عید بین نزدیکان و دوستان فرستادن جائز است

۹۵ فتوی طویل - در حکم نان پاد که از تاتاری مسکرم ساخته میشود

۹۶ فتوی - نه کردن غله جات جهنت گرن فردشی جائز نیست

۹۷ فتوی - در دیشی گوید که خدا را چشم مرید و ام دکند و کند

۹۸ فتوی - قطع سر و طفل مولود از مبعومات شرعیه نیست

۹۹ بیکه از دست خاص قطع نمودن افضل است

۱۰۰ فتوی - سیدم که سب شیخیچین مینماید تکفیرشان جائز

۱۰۱ فتوی - مفتی سعد الله صاحب در بیکه بنند و بنگاله حکم

مطلب

مفید

- دارالاسلام در رد و سود گرفتن از کورن سنت و غیر آن حرام ۱۱۹
- فتوی — حکم قاتل کو و غیب کو و طایین که از قاتل و رمل
غیب کوئی می کنند ۱۲۴
- فتوی — حکم آموختن یا آموزاندن جادو و سحر که اکت ۱۲۶
- فتوی — اطعام دلیر تا کی مسنون باشد حکم اجابت دعوات آن ۱۲۷
- رساله فاتحه مسنون و ایصال ثواب ای اموات مفید و مشروع ۱۲۹
- طعام صدق را حاضر آورده فاتحه خواندن مشروع و مسنون است ۱۳۳
- بذل اموال جز از عرس و عتبات و هند که مثل فاتحه عرفیه بنگار است ۱۴۰
- بیان فاتحه خوانی که نه رسول مقبول صلعم مثل آن فرموده اند ۱۴۱
- الزام سنگرمین متعصبین که طعام فاتحه اسفل لحم خنزیر میگویند ۱۴۶
- بیان هر بدعات مرسومه فاتحه که اجتناب از آن واجب ۱۴۹
- نقل فتوای علما و فضیای که اسطر در جزو فاتحه مذکور باحضار طعام ۱۵۰

کتاب العبادات

- فتوی — اگر استنجاء فقط از آب کنند و کلوخ بگیری نه
و عکس آن طهارت حاصل شود ۱۴۵
- فتوی — ماهی را بیان که آنرا جهنمگاری چنگاری گویند طلال ۱۴۶
- فتوی — خد میگواری و خانه مانگری نصاری و خریدن خر
و گوشت خوک اعیاناً برای او شان شرعاً جایز است ۱۴۷

مطابق

منحه

فتویٰ — کیفیت سلام و رد سلام و کراکه ام گوید

۱۴۷ و در کدام صورت سلام در سلام ممنوع بود

فتویٰ — حکم تارک صاوة و صوم و منکر آنها و استخفافات منین چه ۱۴۸

فتویٰ — در گورستان و مسجد بکه در آن ساخته نماز مکروه ۱۵۰

فتویٰ — در زمان و مکان واحد صاوة واحد را چه اجداد خواندن گناه ۱۵۰

فتویٰ — حکم شخصی که ترک جماعت را مباح گوید و لایم خود را شیطان خواند ۱۵۱

فتویٰ — عالم فاسق و فاجر لایم خود را باستاناد امانه

۱۵۲ الاماء کفر کافر خواند کسمش چیست

فتویٰ — جماعتی در مسجدی حاضر شده نماز شروع نمود

۱۵۳ مصایح صابق صاوة خود را قطع کرده شریک جماعت خواهد شد یا نه

فتویٰ — ترک مسجد، سهو، مصیبت است و جماعت عظیمه ترک آن جائز ۱۵۴

فتویٰ — در تشهد انگشت برداشتن منات است و

۱۵۵ اشاره بچه طور کند و اسرار اشاره و قائده آن چه

فتویٰ — از امام جاهل یا فاسق تخلف در زیاده در

۱۵۸ مسجد امام الفضل رقتن حاضر و ادلی است

فتویٰ — غیر مستحق امامت بزور امامت کند در جنازه

۱۵۸ و غیره افتد ای وی کردن میرسد یا نه

فتویٰ — جاهلی شارب خمر و زانی است امامت

و ریاست وی جائز باشد یا نه و ریاست وی روا نیست ۱۵۹

فتوی - امامت نابینا در فرض مکروه است یا نه و در کدامی مکروه نه ۱۵۹

فتوی - بیرون آمدن امام جهت نماز عید بین در فتنای

مصر و میدان منون ۱۶۵

فتوی - بهائیت استیغمال عالم دین طالب العلم را با جماعت

مسجد حاضر نشدن جائز است یا نه ۱۶۱

فتوی - برای مسافر قصر سنت جائز است یا نه ۱۶۲

حاکم قصر مایه پاکر و تابعه او و تفصیل آن ۱۶۳

فتوی - مگردانیدن روی خطیب بجانب چپ و راست

و هم بالا رفتن در وقت دعا کردن بر منبر مدعت است یا نه ۱۶۴

فتوی - یک مسجد را از میان دیوار کرده جدا با جماعت

کردن و بنا کردن مسجد با وجود بودن مسجد دیگر در محله جائز ۱۶۵

فتوی - میان مسجد حشمتی و کاهی فرق است یا نه ۱۶۵

فتوی - اعاده نماز عید بین و جمعه و با جماعت در یک مسجد جهت

یافتن امام دیگر افضل از اول درست است یا نه ۱۶۶

فتوی - نماز جمعه در بین دیار واجب است یا نه و مانعش گمراه یا چه

و جهت وجوب وی در تعریف مصر که ام قول متبر ۱۶۶

فتوی - تنفیل بعد نماز عید یا قبیل آن گذازن

- مطلب
- ۱۶۸ انما انما باجماعت جائز است یا نه
- فتویٰ — در نماز تکبیر آیت کلمه را مکرر خواندن نمازش صحیح
- ۱۶۸ است یا نه و بر تقدیر ثانی قاطع آنرا کارگو نند حکم ایشان چه
- ۱۷۸ فتویٰ — رفع دین و در غیر تکفیر افتتاح و فقه را با نیت نیست
- فتویٰ — تحقیق صاع در طل و شفق و غیره که در صدق
- ۱۸۰ و غیره و غیره است چیست
- فتویٰ کیفیت نزول قرآن مجید چه بود و کند ام که ام مکلف کرام بنامه
- ۱۸۳ ملاحظه است و جامع قرآن که ام که ام بود و فائده جمع به ما بود
- فتویٰ — کیفیت تعظیم بار باری تعالی و رسول صلعم و اصحاب
- ۱۹۱ ای چیست و ذکر ایشان چگونه مستحب است
- ۱۹۲ حاتم — — — — —



* وسمو محمد زهرا حسینی و نعم الوکیل *

این کتاب مستطاب مرغوب شیخ و شای

محبوب صانع احباب مطلوب اولی الالباب

مثل منقلا نایاب ملقب بالقباب

* واقعات دودی *

* وسمو ع الفتاری *

ترجمه لایزال آید کامل حضرت شیخنا

آقا مولوی عبدالودود الاسلام آبادی حلیه

رحمه الله المعبود الهادی مدرس پریمی دینی کالج کاکته

باجه صوبه جناب مولوی عبدالباری صاحب سونا گزیالی

و جناب مولوی عبدالسبحان داکتر صاحب

باجه تمام مولوی محمد اسماعیل صاحب اسلام آبادی

و کارپرداز منشی احمد علی خان صاحب

در سنه ۱۳۹۰ هجری

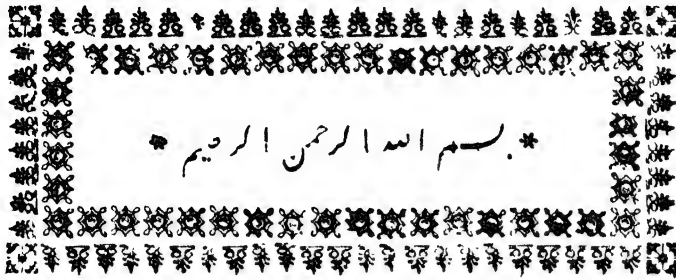
* به طبع بروکتی حلیه انطباع پوشید *

سرکار اقامت مولف به صوت واقع مقام

بول داکتر متصل به داکالج جانب مشرقی آن

نوشته بهر مولف دست نیاب شده فی است

و علامه مولف مسردق باشد *



الحمد لله الذي افتنى لنا سبده يُغني * وارشدنا الى الطريقة
 الوسطى * و بين لنا سبيل الحلال والحرام * ويسر لنا الطريق
 الموصل الى دار السلام * وهو كتبنا به المبعين المجيد * الذي
 لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَلِيمٍ حَمِيدٍ *
 والصلوة على سيدنا محمد خير الرسل الكرام * سيد سادات
 العظام * الفاظه الدار النظام * كلام السادات سادات الكلام *
 نجوم الظلام * نهتدي بهافي ظلمات الشك والشبهات *
 ونجتري بها امتتاح الواقعات المغلقات * وعلى اله واصحابه
 الثقات * رتبا بعيهم اُولى الهداية والارشادات * ما دُبَّحت
 القراطيس بنقوش نقوس الكتابة والاخبار * وزينت عروس
 الغباري بخواتيم العلماء الاخيار * اما بعد فيقول

العبد المفتة - رالى المعبود الهادي * عبد الودود الخفسي
 الاسلام آبادي * لما رايت الاحباب لازالوا سائلين * مصريين
 الى مقمقين * بان أولف لهم كتابا مملوا من الوقعات * مشهونا
 من الفتاوي المستخرجات * وان ابين لهم كيفية المفتى وشرائط
 الاستخراجات * وقانون الاستخراج وقواعد الكلمات *
 الفت كتابا كلك * وبدلت جهدي في جمع اقاريل العلماء
 من هنالك * مراعاة لجمع خواطر الاحباب * والاصدقاء من
 اولى الالباب * وافادة لكثير من طلبة العلم الذين رايتهم املا *
 لكن لا يقدر على استخراج الفتوى اصلا * وغالب الفتى في
 هذه المجموعة من استخراجات هذا الحقيق * وبعضها من العلماء
 الآخرين وكلهم ذو فضل وشهير * وسميتها بالوقعات الودودية
 * من الاقاريل المرضيه * ورتبتها على مقدمة مفيدة * وكتب
 وابواب عديدة * وفي المقدمة سبعة فصول * وكل ذلك في
 الفارسية منقول * ليسهل دركه على اكثرين * وليطابق
 الغرف المبيّن * اللهم احعلها خالصة لوجه الكريم *
 وسفيدة لاهل العلم العليم * واحعل سعيي مشكورا * واسمى
 في حيلة الصادقين الصالحين مصطورا * واسألك التوفيق *
 وانت خير موفق وديمق * وصل على محمد وآله وسلم * وارحم

آئمة الدين و مشائخه و شرف و كرم *

* المقدمة في الافادات *

* فصل * بدان ای برادر * علمك الله تعالى من خیار

علومه که فتوی دادن نزد بعض علما مکرره است اما اکثرین از اهل
علم و فضل جائز داشته اند بشرطیکه مفتی صلاحیت فتوی دادن
داشته باشد چرا که در حدیث ابی هریره و زید بن خالد و سهل بن
عبید رض وارد است گفته اند که ما حاضر بودیم بجانب رسول خدا ﷺ
پس مردی از مجلس ایستاد و گفت شما را بختی از عز و جل
قسم میدهم قضا کنید در میان من و خصم من موافق کتاب الله تعالی
پس ایستاد خصم وی و او افتد بود از اول پس گفت او صادق
است قضا کنید ما بین ما موافق کتاب الله و دستوری دهیم
مرا تا بگویم پس اجازت داده شد پس گفت هر ایند سرم
مزدوری این مرد میکرد و بسم با زن این مرد زنا کرده است
پس فدیة داده ام از جانب پسر مذکور کند او کند بستر هر سیدم
چند علای دین را ازین واقعه پس فتوی داده اند مرا برینکه بر
پسر من صد تا زیانه است و شهرداری جیت یک سال و برزنش
رجم است پس این حدیث اول دلیل است بر جواز فتوی
چرا که مرد ثانی گفت که من چند علای دین را ازین واقعه

پرسیده بودم ایشان چنین فتوی داده اند و رسول خدا ﷺ
 فتوای ایشان را انکار نفرمود و نیز درین حدیث دلیل است
 برینکه فتوی دادن جائز است اگرچه غیرش اهل علم و انصار و موجود بود
 ایامی بینید که ایشان در زمان رسول خدا ﷺ فتوی می دادند
 حال آنکه رسول خدا ﷺ زنده موجود بودند و نیز از دلائل جواز فتوی
 فعلی صحابه است رضی الله تعالی عنهم که صحابه کرام رضی الله عنهم
 موافق حوادث و وقایع فتوی می دادند و نیز از ادله جواز فتوی
 تواتر مسلمین است که اهل علم و فضل در هر قرن و هر زمان
 فتوی داده آمده اند * و نیز از آیه که می رسد جواز فتوی ثابت میشود
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * و این
 اهل برای جواز است یعنی استفتا کنید و اقعات خود را از علمای دین
 * و نیز برای اهل علم لازم است که استفتای ایشان را
 فتوی دهند چرا که اگر علما فتوی ندهند معنی استفتا چه خواهد بود *
 و بسیار احادیث صحاح دال است بر جواز فتوی و الله تعالی اعلم *
 * فصل در بیان آنکه کدام صلاحیت فتوی دادن دارد *
 بدانکه فتوی دادن سزاوار کسی باشد که اقوال و امارات
 می شناسد و می داند که از کجی گفته اند * و نیز معاملات مردم را
 خوب می فهمد پس اگر افاضل علمای فقه و مذاهب ایشان را

نمی داند مگر می داند که اگر اربعه درین سماء مستغرق اند لا باس به
 است که بگوید این کار جائز و ان ناجائز و قول او بطور حکایت
 خواهد شد و اگر علمای اربعه در ان سماء اختلاف کرده اند پس
 گفتن می تواند که این جائز است بقول فلان و ناجائز است بقول فلان *
 و جائز نیست که اختیار کند یکی را و جواب دهد بقول بعض حتی که
 نداند دلایل انرا بکنافی بنان الفقیه ابو اللیث رح *

* فصل در بیان شرائط صفتی *

بدانکه شرائط صفتی بسیار است * اول باید که مفتی از
 اهل علم و سترت بود و صلاحیت فتوی دادن که بالا مذکور شد
 داشته باشد چرا که اگر اهل علم نباشد اقوال علماء را بجه طور
 فهم غایب و تمیز حلال و حرام امر و نهی و غیر ذلک از کجا کند *
 دوم آنکه مفتی اهل تقوی باشد و از ارتکاب محرمات و مکاره
 و مناهی به پرهیزد و اجرت امری یا کاری که گرفتن آن در
 شریعت ممنوع است مثل اجرت در فتوی و جواب سماء
 شرعی که ممنوع است نگیرد * ف * بدانکه اجرت نوشتن
 فتوی و تیار کردن آن و تصدیق گردانیدن ان از علماء و ثبت گردانیدن
 مهو و اوشان و امثال آنها گرفتن جائز است چنانچه از کتب
 معتبره لایق مثل رد المحتار و جموی و غیرهما ثابت میشود کما سیظهر

سوم آنکه مفتی نرم دل و کریم بود هرگاه مردمان حاجت خود را نزد مفتی در آورد کسب را شکایت خاطر باز نگر داند و در قضای حاجات بندگان خدا حتی الوسع بکوشد بگر اگر معذور باشد چرا که فرمود رسول خدا ص هر که مقتدای مردمان باشد که مردمان با حاجات و مسائل نزدش می آیند بس او از غلت و حاجات و فاقد^۱ شان خود را پوشیده دارد پوشیده خواهد بود خدای عزوجل از غلت و حاجت و فاقد اش در روز قیامت * و باید که مفتی اهل تواضع و نرمی بود و نباشد جبار عزیز و نباشد فظ غلیظ * قال الله تعالى فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتُ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتُ فُظًّا غَلِيظًا الْقَلْبِ لَا نَفَعُوا مِنْ هَؤُلَاءِ الْآيَةِ * چهارم آنکه مفتی مقتدای مردمان و مستند علویه باشد که کسی در هیچ امر از او استحقار و استکراه نمی نماید چرا که اگر مفتی مراد از استکراه و استنباط باشد عوام الناس انتای او را قبول نخواهند نمود پس اگر فتواش موافق کتاب باشد عوام الناس بابتکار و استکراه آن فتوی آثم و گناهکار خواهند شد * و باید که مفتی اهل فسق و فجور نباشد چرا که فاسق و فاجر بخاطر اجرت یا ضد یا حسد یا نام آردی واقع را متبدل ساخته موافق مراد خود در سازد و حق را ناحق نماید و ناحق را حق قرار دهد و در آن بسیار خرابیها متصور است *

* فصل در اقوال مختلف فیها *

فقیر ابو الیث رح فرموده اند که گروه فقها در مسائل
 مختلف فیها کلام کرده اند بعضی می گویند که هر دو قول مختلف فیها
 صواب است * و بعضی می نمایند یکی از آن دو قول صواب است
 و دیگری خطأ اما از آن گناه مرتفع است و این قول ثانی صحیح
 تر است * و دلائل قول ثانی که اصح القولین است اینکه فرمود
 رسول خدا ﷺ عمر و بن العاص را فضا کن و فتوی ای ده در میان
 این دو کس پس گفت عمر و بن العاص من چگونه فتوی دهم
 یا رسول الله و تو فاضی فرمود رسول خدا ﷺ بلی پس گفت عمر و
 بن العاص چیز قضا کنیم و کدام اجر مرا خواهد رسید فرمود حضرت ﷺ
 فتوی ده برینکه اگر در فتوی صواب کنی و آن محض حق باشد مستحق
 دو اجر خواهی شد و اگر در آن خطائی فقط یک اجر خواهی یافت
 قال رسول الله ﷺ ان المجتهد قد یصیب و یرخطی * یعنی هر آینه
 مجتهد در اجتهاد خود گاهی نظامی کند و گاهی صواب * بستر دانستن
 است که اختلاف علمای دین از قسم رحمت است * قال رسول الله ﷺ
 اختلاف امتی رحمة * یعنی هرگاه دو عالم در یک حادثه اختلاف
 نمایند و در آن حمیت و نامآوری و غرض نفس را دخلی نباشد اختلاف
 مذکور رحمت محض است و در آن رفاہیت و آسانی است جهت

عوام الناس چرا که هر کسی را سیرسد که یکی از دو قول نجات فیها متمسک گردد و بایکی از آن که باغرض خود مرتبط باشد یا آسانی خود در آن می بیند اختیار نماید * قاسم بن محمد روایت کرده است اختلاف صحابه رحمت است میان گروه مسلمین * در روایت کرده است موسی البخیتی از طاهر بن مطرف هرگاه نزدیک صحابه کرام لفظ اختلاف گفته می شد می فرمودند گوی این را اختلاف ملکه بگو این را کشایش و آسانی * قال الله تعالی مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ط مَلَهُ اَبِيكُمْ اَبُو اِهِيْمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُحْسِنِينَ * یعنی خداوند کریم در دین اسلام حرجی و ضرری جهت کسی باقی نداشته است یعنی اختلاف علمای دین حرج و ضرر همه مقلدین را بالکلیه منفع ساخته است *

* فصل در بیان قواعد استخراج فتوی *

بدانکه حکایت قول ائم و مشایخ روح که آنرا استخراج فتوی نامیدن می توانیم در آن رعایت این اصول مرقومه الذیل بر ضرور است و آن چنین است بر چند قواعد مرتبه ده * * قاعده اول * هرگاه مستفتی صورتی را نزد مفتی پیش نماید مفتی را باید که اول در آن غور و تأمل نماید پستر از حقیقت و حقیقت صورت مذکوره سوال نماید و در احقاق حق اصرار تمام کند حتی که حق از باطل عیان گردد

پس اگر غرض مستفتی ازان فقط الزام خصم یا ابطال حق
 کسی باشد یا افساد در بندهگان خدا پس مفتی را باید که ازان
 هرگز یز کند و از آلودگی فساد دست خود را پاک دارد * و اگر حق باشد
 از مستفتی صورت مسؤل را قلم بند نماید و اقامه باستنحاج کند
 * قاعده دوم * آنکه مفتی اولاً مستفتی را گوید که جواب سئالات
 در شریعت همین است و حکم همین طور است پس اگر مستفتی
 بگوید که حکم زبانی مرا کافی نیست مراد قرطاسی حکم این سئاله
 نوشته و از طای دگر تصحیح و توكید گردانیده به هند پس درینصورت
 بمفتی اجرت و محنتان خود گرفتن می تواند و در صورت ادلی مفتی را
 حلال نیست که چیزی از مستفتی بگیرد چرا که به ایت کردن
 با و کام شرعی از قسم طاعات است و در جمیع طاعات گرفتن اجرت
 حرام مگر در اذان و اقامت و تعالیم قرآن و فقه نیز متاخرین و سیوای
 این امور از بهر پیکار طاعات در تحت سستی داخل نیست
 چنانکه در رد المحتار مصرح است والله تعالی اعلم *

* قاعده سوم * آنکه مفتی مطابق صورت مقومه اقوال مشایخ روح
 از کتب معتبره و نه اوله فقه تماش نماید پس هرگاه صورتی از اقادیل
 شان بنظر خود در گذرد آنرا در قرطاسی نقل کند بهتر اگر عین
 موافق عاده معاونه که امی قول یافته نشود مگر قریب تر ازان

مطالب دید، میشود باید که صورت مرقوم را با اقوال مستخرج که
یافته شده است تطبیق داد، موافق آن در سازد، نه چند آنکه غرض مستفتی
از دست رود و حکم متبدل گردد. *

* قاعده چهارم *
آنکه اگر مسأله مطاوعه مختلف فیها باشد مفتی به اذان انتفاع کرده
نقل نماید و علامات قوی که عنقریب مذکور خواهد شد اذان مفتی به
منكشف خواهد شد و از قول مرجع هرگز قوی مذکور در محافل
مختلف فیها بسیار احتیاط باید کرد. *

* قاعده پنجم *
آنکه اگر مستفتی صورتی پیش آورد که حکم آن در فقه پس ظاهر باشد
و قضا حکم آنرا یا جزوی را اذان جهت شهرت تمامه فرد گذاشته باشد
پس مفتی را باید که خود آن حکم را یا جزو حکم مذکور را تصریح نماید
و در آن جمله * کما لا یخفی علی من له بصیرة فی الفقه یا کما هو
الظاهر عند العقید * و اسئال آنها نوشته تمام نماید. *

* قاعده ششم *
آنکه اگر صورت مسووله بعینه در کتب معتدوله یافته نشود اما
در ضمن مسأله دیگر حکم آن مسأله فهمیده میشود مفتی را باید که
آن قول را نقل کند که اذان نیز قوی دادن عند الحائزات روا باشد
و در آن لفظ * کما یفهم من عبارة ذلك الكتاب یا کما یستفاد من
قول فلان * بنویسد. *

* قاعده هفتم *
آنکه اگر صورت مسووله بعینه یا بضمیمه در کتب معتدوله میسر نگردد

نفی را باید که در مطولات متداوله نقد مناسبتی عالمگیری
 در المختار که فی زمانه بس متداول است نفییش نماید اگر
 یافته شود از فضایی دیگر که از خود بهتر پندارد از حقیقت مسلم
 مذکوره سوال کند و بپرسد که این مسلم در کدام کتاب و کدام مقام
 ممکن الحصول است پس اگر بهدایت شان بمطلب خود
 راه یابد فبها * و اگر مطاعن در کدامی کتب منقد بین و متاخرین
 اثر آن یافته شود می تواند که جماعتی از طهای یک شهر یا یک قریه
 اتفاق نموده بنظر وفاییت عوام الناس یا مصاحبت تمامه مسلمین
 یادین یا بخاطر ترویج سنتی یا ابرای نجرى بر مسلم از مسائل
 منصوصه کتاب یا سنت یا اجماع یا براقاویل سلف صالحین قیاس
 کرده حکمنامه جهت تقدیم عوام نوشته بدهد و بر علم خداوند علیم
 حکیم صادق سازد و اقرار جماع خود نماید موافق * قوله تعالى وَصَاؤُهُمْ
 مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نماید • * قاعده هشتم *

آنکه هرگاه موافق قاعده مذکوره بالا اتفاق استخراج ذوی گردد و ادله
 تمامه از کتب معتبره متداوله بیرون آید در هر مسلم نقل دو یا سه
 ادله از کتب معتبره آورده شود ضروریست که نقل فقط از یک کتاب
 اعتباری را شاید و از کتب غیر معتبره غریبه نقد نقل نباید کرد مگر
 در بحث اقوال معتبره چنانکه در فصل آینده ظاهر خواهد شد

انشاء الله تعالی * * قاعده نهم *

آنکه مفتی را باید که فقط از آیات قرآن مجید و احادیث فتوی مذبه
چرا که غیر مجتهد را در کلماتی و مفاهیم اقوال شارع و ترجیح و تطبیق
آن دشوار است مگر در ظاهر احکام چنانچه فرضیت صاوة و صوم و امثال
آنها یا نیت و تبرکات و در صدر اقوال اجتهدیه فقها رجحان * قاعده دهم *

آنکه مفتی را باید که عموماً فتوی باباحت و علت آن شئی دهد که در شرع
مستحب و لیالی بر حرمت و کراهت آن قائم نیست چرا که اصل در
اشیاء باباحت است نزد جمهور علما و مذاهب اربعه * و نیز باید
که حتی الوسع تکفیر اهل از اهل قبله نکند چرا که در حدیث شریف
از آن نهی آمده است * و نیز باید که در طلاق دانیدن زن کسی
حتی الوسع نکوشد چرا که آن بغض المباطات است و اخذ المعاملات
و آن بهم الوفاق است و غرض النفاق فقط * * قاعده یازدهم *

آنکه مفتی را باید که عموماً راهبیت عوام الناس و آسانی شان جوید و در
هر امریکه عامه مردمان دیار مبتلی باشد و در منع آن مرادشان را
ضیق و دشواری است و آن امر حرام یا مکروه منزه و مآفی یا محضاً مآله
نیست پس باید که فتوی باباحت و علت آن امر دهد *

لما فی فتاوی قنیة ینبغی للمفتی ان یفتی للفاس بما هو اسهل
علیهم کذا ذکره البزدری فی شرح الجامع الصغیر * و ینبغی للمفتی

أَنْ يَأْخُذَ بِالْأَيْمَنِ فِي حَقِّ خَيْرِهِ حَصْرُ مَا فِي حَقِّ الضَّعِيفَاءِ لِقَوْلِهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالسَّلَامُ لِعَلَّامٍ وَمَعَاذِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا حِينَ بَعَثَهُمَا
 إِلَى الْيَمَنِ يَسْرَارًا لَا تَعَصْرًا وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ *

* فصل در کتب معتبره و غیرها *

بدان ارشادك الله تعالى که در جمعی عاشره اشباه مذکور است
 که جائز نیست نقل کردن مسئله از کتابهای غریب که غیر مشهور است
 و نیز در جمعی در مقام دیگر مرقوم است که جائز نیست فتوی دادن
 از کتب غیر معتبره و غیر مشهوره انتهای مترجمها * و در طحطاوی
 آمده است که هر چه درین زمان از قسم فتوی داده میشود آن
 فی الحقیقت فتوی نیست بلکه آن نقل قول مفتی است تا که
 عمل کند بآن بمنفتی * و طبقه نقل آن یکی ازین دو امر است
 یا آنکه نقل کنند در اسنادی و دلیل باشد که این قول فلان امام است
 یا آنکه مفتی نقل کند آن مسأله را از کتابی مشهور که معتبره است
 از کتب امام محمد بن الحسن روح و اسماں آن از تصانیف مشهوره
 چرا که آن کتب بمنزل خبر منواتر و مشهور است انتهای مترجمها *
 و کتابهای امام محمد رح که آنرا ظاهر الروایه گویند شش است *
 مبسوط زیادات جامع مغیر سیر صغیر جامع کبیر سیر کبیر
 و کتب دیگر از محمد رح که آنرا غیر ظاهر الروایه نامند چهار است *

کیصانیات هارونیات جرجانیات رقیات * و نیز در رد المحتار
 مذکور است که ناگزیر است مرستی را که بدان حال آنکس را
 که بر قول وی فتوی می دهد کفایت نمی کند فقط شناختن نام
 و نسب وی بلکه ضرور است که بداند درایت و روایت وی
 و ذریع وی در روایت و طبقه اش از طبقات فقها تا که میان
 دو قائلین مخالفین تمیز کردن تواند در ترجیح یکی از دو قائلین
 معارضین انتهی مترجمان همچنین در قره الانظار حاشیه در مختار است

* فصل در ترجیح اقوال و علامات فقری *

در رد المحتار مذکور است که فتوی علی الاطلاق بر قول امام اعظم
 ابوحنیفه رح است خواه تنها یک جانب باشند یا نه چنانچه در هر اوجه
 مذکور است پستر بر قول ابو یوسف رح پستر بر قول محمد رح
 پستر بر قول زفر حسن بن زیاد رح است * و مردی است
 که هرگاه ابوحنیفه رح در یک جانب باشند و صاحبین در جانب دیگر
 پس مفتی را خیار است * اما قول اول صحیح تر است هرگاه
 مفتی مجتهد نباشد یعنی این مرجع است برینکه اگر مفتی از اهل
 اجتهاد و اهل نظر در دلیلی باشد تا بعد از وی قولی نماید که از روی
 دلیلی اقوی است در ترتیب سابق را نگیرد و یعنی اولاً فتوی
 بر قول ابوحنیفه رح دهد پستر بقول ثانی پستر بقول ثالث انتهی

مخلصا مترجما * و در مضمرات آورده است که طاعات فتوی
 اینهاست * علیه الفتوی * به یفتی * به ناحض * علیه الاعتماد *
 علیه عمل الیوم * علیه عمل الامة * هو الصحيح * هو الاصح *
 هو الاظهر * هو الاشبه * هو الاوحد * هو المختار * و امثال آنها *
 و شیخ دلی در فتاوی خود فرموده است که بعض لفظ از بعض آید است
 پس لفظ فتوی آید است از لفظ صحیح و لفظ اصح و اشبه و به یفتی
 موکد تر است از لفظ الفتوی طایفه و لفظ اصح آید است از صحیح
 و احوط از احتیاط و همچنین احسن انتهی مترجما * هذا آخر
 ما تبحر لی ایراده فی المقدمة فاغتنمه ولا تکن کما قیل * شعر *
 شر الوری بمهادی الناس مشتغلا * مثل الذی باب یراعی
 موضع الملل * الآن اشرع فی المقصود * بعون الله المعبود *
 و صلی الله علی سیدنا محمد و آله * و علی ائمة الدین الذین
 نسجوا علی مواله *

کتاب الاعتقادات *

* تنبیه * بدانکه درین مجموعه فتاوی اکثر دلیل ازین کتب
 مذکور لفظ نقل کرده شده است مثل * عالم کبری * در مختار
 رد المختار * فصول عمادی * اشباه * حموی * فتاوی قفیه *
 قاضی خان * شرح وقایع * چلبی * هدایه * کفایه * جامع الرموز

فتاویٰ مرا حینہ * ابراہیم شامی * حمادیه *
 طحطاوی * وغیر ذلک مما لا یحصی من کتب الفقہ
 والاصول والمقائد والاحادیث والتفاسیر والسیور *
 * تنبیہ * فتواییکہ مستخرجہ مولف نیست در ذیل
 آنها اسمای مستخرجین آنها مندرج شدنی است و ہرہ از
 مستخرجات مولف است بل نام گذاشتہ خواهد شد *

* صافو لکم سادات العلماء رحمکم اللہ تعالی *

اندرینکہ مہلک ہیند و بنگالہ کہ بالفعل در قبضہ اقتدار بادشاہ عیسائی
 است مطابق مذہب ضعیفی دارالاسلام است یادار الحرب *
 و بر تقدیر اول اہل اسلام را با سلطان وقت جہاد کردن محض
 بغاوت و بد است یا نہ و بر تقدیر ثنوت بودن این داردار الاحمام
 ہجرت کردن از ان سوی دیگر مہالک اسلام غیر ضروری است
 یا نہ بینوا تو حردا * * الجواب * مہالک ہیند و بنگالہ
 کہ بالفعل در قبضہ اقتدار عیسائیان است مطابق کتب مذہب
 ضعیفی دارالاسلام است و فتویٰ برین است ہر ا کہ این قول
 قول حضرت امام اعظم ابوحنیفہ رح است و در اکثر کتب معتبرہ
 نقل مثل ہدایہ * شرح وقایہ * حاصع الرموز * درمختار *
 طحطاوی * ردالمحتار * عالمگیری * قاضیخان * پھر الرائی *

لهر الفائق * فصول عمادی * نهایی المراد * ابراهیم شامی
 اشباه و نظائر * و امثال آن مراد * یا نعمنا * با خلافت همین
 مفسون مندرج است چونکه عبارت هر یک همان است خدا
 عن الطویل فقط عبارت عالمگیری و فصول عمادی مذکور میشود
 فی الفتاوی العالمگیری اعلم ان دار الحرب تصیر دار الاسلام
 بشرط واحد و هو اظهار حکم الاسلام فیها قال محمد رح فی
 الزیادات انما تصیر دار الاسلام دار الحرب عند ابی حمیفه رح
 بشرائط ثلث * احدها احراء احکام الکفار علی سبیل الاشتهار
 و ان لا یحکم فیها بحکم الاسلام * و الثانی ان تكون متصلة
 بدار الحرب لا یتخلل بینهما بلدة من بلاد الاسلام * و الثالث
 ان لا یمتنع فیها مؤمن و لا ذمی أمنا بامانه الارل الذی کان
 ثابتا قبل استیلاء الکفار للمسلمین باسلامه و لکن می بعقد الذمة
 و صورة المسئلة علی ثلثة اوجه * اما ان یغلب اهل الحرب علی دار
 من دونا * ا و ارتل اهل مصر و غلبوا و احروا احکام الکفر *
 و انقص اهل الذمة العهد و تغلبوا علی دارهم ففي کل من هذه
 الصور لا تصیر دار الحرب الا بثلاث شرائط و قال ابو یوسف
 و محمد رح بشرط واحد لا غیر و هو اظهار احکام الکفر و هو
 القیاس ثم هذه الدار اذا صارت دار الحرب باجماع الشرائط

الثالث الحج و بر ظاهر است که فتوی بر قول امام اعظم رح است چنانکه صاحب در مختار کایه ذکر کرده است حیث قال و الاصح كما في المراجعة وغيره انه يفتى بقول الامام على الاطلاق ثم بقول الثاني ثم بقول الثالث ثم بقول زفر والمحقق بن زياد رح انتهى *

یعنی مفتی اگر از اهل نظر نباشد یعنی از دلیلی ترجیح بعض قول بر بعض دادن نتواند یعنی مقایسه عامی باشد نه مجتهد پس در مسأله مختلف فیها فتوی بر قول امام اعظم اولاً خواهد داد بستر بقول ابی یوسف بستر بقول محمد رح الحج * و در فصول عمادی بعد همین عبارت عالمگیری توجیهی بر قول امام زیاده کرده است و آن همین است و له ان هذه الصلاة صارت دار الاسلام باجراء احكام الاسلام فيها فما بقي شي من احكام دار الاسلام فيها يبقى دار الاسلام على ما عرف ان الحكم اذا ثبت بعلة فما بقي شي من العلة يبقى الحكم ببقائه هكذا ذكر شيخ الاسلام ابو بكر في شرح سيرو الاصل و مقام غور است که هرگاه از شرط مذکور بالا یکی هم در بین دیار یافته نشد یعنی شرط اول یافته نشد زیرا چه اگر چه احکام حکاسم عیسائی در بین دیار جاری است با وجود آن احکام مسلم بکثرت در بین دیار جاری است یعنی احکام عبادات را نفی و مزاحمی نیست و معاملات نیز بکثرت جاری است مثلاً

نکاح طلاق مهر نفقه ثبوت نسب موارد یتیم و یتیم و یتیم
 و وصیت این همه معاملات بخوبی اجرا یافته می آید حکام خواهند نمود
 باشند یا نصاری در این معاملات موافق فتاوی اهل اسلام حکم
 می نمایند و سر موی تفاوت نمی کنند * اما شرط دوم پس آنهم
 مفقود است یعنی که امی دارالمحرب درون آن نه متصل آن
 یافته میشود * اما شرط سوم پس آنهم مفقود است یعنی همه
 اهل اسلام با امان اول در امن بوده اند و پس در وقت سلطنت
 اسلام ذمی بودند و دشان هم در عهد ذمه خود باقی اند * اما هرگاه
 بکمال تحقیق ثابت شد که ممالک هند و بنگاله بمانند دارالاسلام
 است پس در دارالاسلام جهاد کردن با سلطان خود هرگز جائز نباشد
 اگر که امی بی عقل از شامت خود قصد جهاد کند پس او بیشک
 باغی است و باغی فاسق و بدکار است پس بر او عایال لازم است
 که سلطان وقت را بنفوس و مال خود نمایند و با باغی مذکور مقابله
 و مجادله نموده شر را دفع نمایند چنانکه در عالمگیری و غیره مذکور است
 و نیز هرگاه ثابت شد که دیار هند و بنگاله دارالاسلام است پس
 بهجرت کردن از آن بی معنی و محض غیر ضروری است که لای محفی *
 و محفی نیست که از ابتداء تسلط عیسائیان درین دیار که زائد
 از هفت صد سال گذشته است هزاران اکابر اسلام از قلم

فضیلا و صالحی و اولیاء دین دیار بداشده اند و تمام عمر خود را درین دیار
صرف فرموده و در حالت فرمودند با وجود استطاعت خود ازین جا
بمحرّت نفرمودند و دشمنان بزه کار بودند الغیاذ با لعمریه بلکه بسیاری از
علماء و فضلاء و صالحی حرمین شریفین درین دیار تشریف آورده عمر
خود را تصرف فرمودند و دشمنان عاقبت خود را از احراب فرمودند حاشا
و کلا بلکه دشمنان نیز می دانستند که این دیار دارالاسلام است *
الکون مثنی برای مثبت دارالحرب یاد میکنیم * عجیب بود فو فی
دار سکونتی و دغلی خود را می گوئی که این دار من نیست و بیگانگان
را که تعرض در آن نمی کنند می گوئی که این دار ما و که شماست *
والله اعلم *
* ما قولکم یا علماء الدین رح *

اندزینکه مراد از حدیث نبوی طلب العلم فریضة علی کل
مسلم و مسلم به که ام عالم است و از انواع علوم متعارف دنیا که
علم تفسیر * و قرأت * و تجوید * و علم القرآن * و حدیث *
و علم الاسانید * و علم الرجال * و فقه * و اصول * و فرائض
و صرف * و نهو * و عروض * و قرانی * و بلاغت * و بیان *
و بدیع * و حکمت * و منطق * و نجوم * و حساب * و هندسه
و رسم * و شعبه * و رسم * و علم القلب * و تصرف *
و علم العقائد * و علم الاشعار * و علم الکلام * و طب *

و لغات * و فلاحات * و علم الصنائع و امثال آنها است
 که ام فرض عین است و که ام فرض کفایه و که ام مباح و که ام مکروه
 و که ام حرام و خواندن انگریزی بقدر حاجت و آموختن زبان انگریزان
 که حالا بنکاله و هندوستان در قبضه افتد ارادشان است بعد
 فراغت از تعلم علوم مفروضه مسکنان دیار مذکور را اجازت و راست
 است باز بینوا تو جردا *
 * الجواب *

مراد از حدیث مذکور که بر فرضیت تعلم علم صریح است تعلم
 ضروریات دین است و آنکه جهت نگاهداشت دین خود ضروری بود
 مثل علم توحید و علم ضروریات فقه از عبادات مثل طهارت و صاوة
 و صوم و امثال آنها فرض عین است و آنکه تعلم آن فرض کفایه است
 یعنی آن علم که از ضروریات دین زائد باشد و انسان در اقامت
 امور دنیویہ از آن مستغنی نباشد و آن بدو قسم منقسم است
 دینی مثل نماز جنازه و دنیوی چنانچه علم صنایع و هنر که انسان هر حال
 بدان محتاج باشد مثل طب و حساب و قرائت و تجوید و سماعات
 فقه و مانند آنها و قسمی از علوم تعلم آن مستحب است مثل تبحر در فقه
 و علم قلاب و حرام و آن علمی است مضر جهت دین مثل حکمت فلسفه
 و منطق و دشنام و علم شعبه و بازی و نجوم و رمل و سحر
 و علم جرب و موسیقی و امثال آنها و مکروه و آن علم لہو و لعب

زیرا که قائم دین نه دنیا مثل اشعار باطله و غزل و مباح آن
 علم است که جهت دنیا و امور مباحش مفید باشد و مضر جهت امور
 آخرت نباشد چنانچه هندی و اشعار حنیه * لسانی الاشیاء
 تعلم العلم قد يكون فرض عین و هو بقدر ما يحتاج
 له یبینه و فرض کفایه و هو ما زاد علیه لِنفع غیره و مند و با
 و هو القبح و فی الفقه و علم القلب و حراما و هو علم الفلسفة
 و الشعبة و القنبحیم و الومل و علم الطبائع و السحر
 و دخل فی الفلسفة المنطق و من هن القمه علم الحرف
 و الموسيقى و مکر و ما و هو اشعار المولدین من الغزل
 و البطالة و مباحا کاشعارهم النبی لا یحذف فیها انتهى •
 و علم منطق بدو قسم منقسم است منطق فلسفی و منطق اسلامی و
 منطق فلسفی آنکه متعلق بهوای نفسانی باشد و آثار نفس و
 اشغال آن بآلایع دنیا کند و آن عامل میشود بسبب تبحر در علم
 منطق و آن حرام محض است و نیز علم کلام که لفظ برای الزام
 خصم و مفاخرت باشد همین حکم دارد * لسانی شرح الفقه
 الاکبر للملا علی القاری * قال الامام ابو یوسف رح العلم بالکلام
 هو الجهل و الجهل بالکلام هو العلم و کانه اراد بالجهل به
 اعتقاد عدم صحته الی قوله قال الامام الشافعی رح حکمی

فی اهل الکلام آن یضر بواب الجریں والنوعال ویطاف بهمز
 فی العشائر والقبائل ویقال هذا جزء من تراث
 الکتاب والصفة واقبل علی کلام اهل البدع القول *
 ومنطق اسلامی آنکه مفید و سودمند است ادراک علوم دینی
 مثل اصول فقه و امثال آن که بلاد رسد مقدمات منطق ادراک
 آن از بسکه دشوار است و آن مقدار صالح است از منطق نه
 تبصر در آن و همین قدر مباح است از منطق بلکه هر کسی که قدر
 مایحتاج از آن نمیداند عالم وی اعتبار یرا نشاید * لما فی الحموی
 وقال بعض الفضلاء لعل المراد بالمنطق منطق الفلاسفة اما منطق
 الاسلامیین فلا وجه للمقول بهر صفة اذ لیس فیہ ما یخالف القواعد
 الاسلامیة الی قوله وسماه الامام الفزاري معیار العلم وقال من
 لا معرفة له به لا ثقة بعلمه وسماه ابن سینا خادم العلوم انتهى *
 و نیز در مختار احکام علوم را بعینه مانند عبارات اشباه که مذکور
 شده است تصریح کرده است * و نیز در حاشیه شامی است
 تحت قوله فرض عین قال العلامة فی فصوله من فرائض الاسلام
 تعلم ما یحتاج الیه العبد فی اقامة دینه و احلاص عمله لله تعالی
 القول * وایضا فیہ تحت قوله فرض کفایة اه فهمنا دل ما هو دینی
 کصلوة الجنابة و رد نیوی کالصنائع المحتاج الیها الی قوله قال فی

تبیین المهارم و اما فرض الكفاية من العلم هو على علم
لا يستغنى عنه في قوام امور الدنيا كالطب والحساب والنحو
واللغة والكلام والقراءة واما نيل الحديث و قصه الوصايا
والموارد والكفاية والمعاني والبديع والجميان والاصول
القول * اما خواندن و آموختن زبان انگريزي که سان سلطان
وقت است مقدار فهمیدن گفتگوی انگريزان و قدرت فهمیدن
نوشتۀ شان و مقدار قدرت کتابت قرطاس مرتعاقه شان
که امور مباحث تعلیق قوی بآن دارد و بدینرا نقد آن نقصان مال و
عزت است که اکثر کار و بار مرشده انگريزان بر آن موقوف است
که انگريزان با غیر انگريزي دان حقارتۀ مخاطب نمیشود و در
بارگاه خود بار نمی دهد * یا به نیت مقابله با فیس و رهبان
اوشان در باره اثبات حقیقت دین اسلام جائز و مباح است
هر که حکم این حکم اقسام صناعات است مانند کتابت و غیره و کدامی
نهی از جانب شارع در باب آموختن سان اقوام دارد نیست
پس بقاعده کایه نقه * الاصل فی الاشياء الا باحۃ * بر اباست اصليہ
خود باقی ماند نه حرام و مکروه که جهت آن دلیل قوی باید بلکه ثابت و
مستحق است که رسول خدا ﷺ از صحابه خود و دشمنان را جهت
آموختن لغات اهل کتاب از یهود و نصاری امر فرموده بودند که در

مبارزه امر دین الزام شان کردن تواند و بر مکاتبت و مخاطبت
اوشان قادر شوند چنانچه در کتب سیر مذکور است * و هر علمیکه
ضروری برای امور معاش بود بقمای دین آموختن آنرا فرض کفایه
دنیوی قرار داد اند چنانکه آموختن زبان انگریزی است پس
قطع نظر از آن در اثبات جواز و اباحت آن شکی پیدا نمیشود *
کما یفهم من عبارة رد المحتار و فرض کفایه فیقتادل ما
هو دینی کصلوة الجنازة و دنیوی کالصنائع المحتاج الیهما قال
فی تبیین المهارم و اما فرض الکفایه من العلوم فهو کل علم
لا یستغنی عنه فی قوام امور الدنیا القول * قائم * فقه است *
الامور ربقة صدها و قال ~~فقه~~ انما الاعمال بالنیات * یعنی
هرگاه نیت و قصد خیر باشد در کاری آن درست و مشروع باشد
و فاعل از آن شراب گردد پس هرگاه خواندن انگریزی فقط بفرض
الزام دشمن دین باشد باجوبت فائده امور معاشیه مسنوه هیئت
خواندن انگریزی را وجهی نیست * کما لا یخفی علی الفقیه
العدال * درن المتعصب الجاهل * والله تعالی علم *

* ما قولهم رحمه الله تعالی *

اندرینکه قضایات عامی دین بر عوام چه قدر است * گناه عالم و
جاهل یکسان است یا بیش و کم * در تنسیخ خیرات و مبرات

علما را از دیگران بیشتر دادن و نیز از میان علما بعضی را بایه
 الفضلیت وی خاص نمود و چیزی زیاده دادن بهتر و مستحسن است
 یا نه بیغوا توجروا * * الجواب * فضیلت علماى دین بر عوام
 اظهر من الشمس و این من الامس است * اما دلائل آن از
 قرآن * قال الله تعالى شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَدْلُوا الْعِلْمَ
 قَائِمًا بِالْقِسْطِ * او تعالی شهادت توحید را اولاً برای ذات خود
 ثابت کرده ثانیاً بفرشتگان ثالثاً بعلماى دین پس معلوم شد
 که بعد فرشتگان درجه علما است و آن پیشمبران و دارنایان شان اند
 و دارنایان پیشمبران عالمان دین اند * وقال تع يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
 مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُدْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ * قال ابن عباس رض
 للعلماء درجات فوق المؤمنين بسبع مائة درجة ما بين الدرجتين
 مائة وخمسة مائة عام * اما دلائل آن از احادیث * قال عليه السلام
 العلماء و رتبة الادباء * و ظاهر و باهر است که امی درجه اعلی تر از
 درجه نبوت نیست پس که امی شرف زائد ازین نیست
 که و ارث رتبة نبوت گردد و علما و ارث آن رتبة اند * وقال عم
 اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم و الجهاد * وقال عليه السلام
 لموت قبيلة ايسر من موت عالم وقال عليه السلام يوزن يوم القيامة
 مداد العلماء بدم الشهداء * وقال عليه السلام فضل العالم على العابد

كفضل على اذن من رجل من اصحابي * وقال عليه السلام يشفع يوم
 القيامة ثلثة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء من اكله من
 احياء العلوم ملخصا * وازافضايت علما افضايت طابره علم نيز
 ظاهر شد لما هو الاظهر * دگناه عالم و جاهل برابر نيست در امر
 عالم را يك مصيبت لازم است جاهل را در ان دو گونه زير اچه
 عالم فقط بسبب ارتكاب آن امر بزه كار ميشود و جاهل بسبب
 ارتكاب آن و نيز بسبب ترك كردن علم را كه فريضه است
 بر هر مسلم مكلف و ترك فريضه بزه كاري ديگر است * لما في الفتاوي
 الزينية ومن ابن عباس رض ذنب العالم ذنب وذنب الجاهل
 ذنبان العالم يعذب علي ركوبه الذنب والجاهل يعذب علي
 ركوبه وتركه العلم * علما و فضلا در تقسيم خيرات و مبرات
 از ديگران زياده دادن و نيز در ميان عالمان هر كه بزرگتر است
 او را بيشي از ديگر علما دادن مستحسن و موجب زيادتي ثواب
 است بلكه سنت است زيرا كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و صحابه كرام اهل
 فضل را در تقسيم غنائم و غير ما بر ديگران فضيلت داده اند *
 لما في معاذي الرسول المواقدي * پايغمبر خدا صلى الله عليه و آله تقسيم
 غنائم حنين ابو سفيان و سهل و حكيم و غيرهم را كه از روماي
 قریش بودند بنهار عطيه زياده كردن حتى كه حكيم را اولاد هفتاد شتر

عنایت فرمودند پس انکار کرد پس ده شتر دیگر زیاده کردند
 بکنند او بکنند حتی که او را صد شتر کامل عنایت فرمودند انتهی **ملاحظه**
 مترجم * و همچنین رسول خدا **صلی الله علیه و آله** با اوقات اهل فضا را از
 مهاجرین و انصار از دیگران زیاده عنایت فرموده اند * و نیز حضرت
 عمر بن الخطاب رض در عهد خلافت خود هرگاه بعد فتح مداین پای تحت
 کسری بیارمال غنیمت از زر و سیم و غیره با جمع دختر کسری
 در مدینه منوره رسید بپردن آرد از خمس حصه غلب مسلمانان
 و باقی خمس را در آنجا بر مردمان حاضرین تقسیم کردند بعد از آن
 فرمودند ای گروه مسلمین هر کرا از شما فضیلت در دین و بیکی سابق
 است باید که او بایستد پس عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق رض ایستاد
 و فضائل پدر بزرگوار خود بیان فرمود پس او را خلعتی و ده هزار درهم
 عطا فرمودند باز فرمودند باز از شما که انبکی سابق است بر خرد پس
 عثمان رض ایستاد پس حکم فرمودند برای دی ده هزار درهم *
 پس التفات فرمود عمر رض بسوی دو مرد از جوانان بهشت چنین رض
 و گفت ای محبوبان من شما هر اخوا مشید که ام کس در دنیا
 بشارت و افتخار با شما برابری کردن تواند پس فرمود برای هر یکی دست
 بست هزار درهم * باز فرمود ای مردمان برای پدر هر کسی از شما
 نیکی سابق است باید که او نیز بایستد پس عبد الله بن عمر رض

استاد سهروردی فقط هزار دینم برای دی حکم کردند باز سهروردی
 دختر کسری را که بسیار جمیله و بازیور و جواهر مالا مال بود بحمین رض
 از جانب خود بطور هدیه عطا فرمودند انتهی مقرر جماعاً مملخصاً مایه
 فتوح العراق للواقدي رح * و بیشک فعل رسول خدا و خلفای
 راشدین برای ماسنت است قال عليكم بسختی و منه
 الخلفاء الراشدین من بعدي * و نیز اغزاز و اکرام علمای دین
 واجب است کما علم مما سبق و عا را در ضیارات برابر دیگران
 کردن تحقیر عاهاست و تحقیر عاها که متضمن ترک واجب شد مصیبت
 علا و هرازان موافق تفسیر ابن عباس رض اگر غیر عالم را یکی دهند
 عالم را هفت صد دادن مناسب کرد که ماسر انفاً و آن در طاقت
 کسی نیست پس باید که بمضو و علمای دین بها جز بها پیش آیند
 و مسمون احسان او شایان باشند الله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اند رینکه بعضی از ملایان جاهل جهت شرمند و کردن عالمی پیش
 حضار مجلس از مسائل و غیره سوال می کنند * و نیز بعض طالب العلم
 به کیش خود یا بفرمایش مسلم خود ناحق بخراقات اعتراضات فاضلی
 ذی عزت را پیش جسم غفیر ذلیل و شرمند می کند این کار شرعاً حرام
 و مسموع است یانه * و بحال داشتن عزت و ابروی مسلمانان

واجب است یا نه؟ و سرای این ملای جاهل و ستعلم ذاهل و مسلم
باطل چیست بینوا تو حرد را * * الجواب * بقصد شرمند کردن
عالمی مناظره و مجادله کردن مسنوع و حرام است * لَمَا يَفْهَمُ مِمَّا نِي
بِهَقِّهِ انْ الْفَقِيْهَ قَالَ تَعَالٰى وَكَانَ الْاِنْسَانُ اَكْثَرُ شَيْءٍ حَدَّ لَا
فَلَا مَهْمُ عَلَى الْمَجَادَلَةِ وَذَمُّهُمْ عَلَيْهِمَا * وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْغِضِ النَّاسَ
اِلَى اللّٰهِ اَلْاِخْتِصَامُ * وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَجِدُ اَحَدٌ كُمْ حَقِيْقَةَ الْاِيْمَانِ
حَتّٰى يَدَّعِ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُحَقِّقٌ (مرا ببصفتی باهم مناظره و مجادله کردن)
لَا انْ الْمِرَاءَ يُوْدِيْ اِلَى الْعِدَاوَةِ وَالْعِدَاوَةُ بَيْنَ الْمُحِلِّينَ حَرَامٌ
وَبِمَالٍ دَاثَرْتَنِ عَزَّتْ سَلَمٌ وَاجِبٌ اسْتِ وَطَمَّا اَعْلٰى تَرَا زَانِ اَنْدِ
فِي رَدِّ الْمُحَقِّقَارِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمُحِلِّ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَنَفْسُهُ وَ
عِرْضُهُ * بَسْ هَتَاكَ عَزَّتْ سَلَمَانِ يَشْكُ حَرَامٌ وَصَحِيْبَتِ اسْتِ
وَمَرَّ اِيْ اَنْ هَرَسَهُ كَانِ تَعْزِيْرٌ اسْتِ هَرَا كِه اِيْشَانِ بَا قَوَالِ
وَالْعَمَلِ خُودِ اَمَّا دِقْ عَالِمِيْ ذِيْ عَزَّتْ رَاذِلِيْلِ كَرْدِ اذِيْتِ دَا دَنْدِ وَ مَوْذِيْ
سَلَمٌ بِقَوْلِ وَ لَعَلَّ وَ اَجِبِ التَّعْزِيْرَ اسْتِ * لَمَا نِي الْعَالِمُ كَبِيْرِيَّةً مِنْ
اَرْتَكَبَ مِنْكَ - وَ اَرَاذِيْ مُسْلِمًا بِغَيْرِ حَقِّ بِقَوْلِ اَوْ فَعْلِ وَ حُبِّ
عَلَيْهِ التَّعْزِيْرُ * وَ فِي الطَّهَّطَارِيْ اِنْ مِنْ اَرْتَكَبَ مَعْصِيَةَ اَرَاذِيْ
مُسْلِمًا مَّتَعَمَّدًا اَوْ بِغَيْرِ حَقِّ بِفَعْلِهِ اَوْ قَوْلِهِ وَ حُبِّ عَلَيْهِ التَّعْزِيْرُ *
بَسْ طَاكُمِ وَ قَتِ رَا بَا يَدِ كِه اَوَّلِ دُكْسِ رَا مَوَافِقِ رَا يْ خُودِ تَا زِيَانِ

زنی یا گوسه‌مالی سزای واقعی دهد و مسلم مذکور را طاب کرده بکلام
 عذیف زجر و تنبیه نماید که بار دیگر با ذلال عالمی شاگرد خود را تعلیم
 کرده مرتکب حرام و مصیبت نشود * فی الذل المختار و دیگران به
 وبالجمه - س و بالصفح علی العنق و فرك الاذن و بالکلام
 العذیف و بنظر القاضی له بوجه عبوس القول * و نیز برین
 هر کسان مذکورین واجب است که فی الفور ازین اعمال
 شنیعه نادم شده استغفار نمایند چرا که این فعل متضمن امانت
 ظاهراست و آن کفر است * که ما صرح فی العناؤد و غیرها را الله اعلم
 * چه میفرماید رحمه الله تعالی *

اندرینکه شخصی طالب العلم بشوق آموختن علم دین بشغف
 دور رفتن می خواهد اما پدر و مادرش او را منع می نمایند لیکن از سفر
 مذکور والدینش را نقصانی متصور نیست پس او را بلا اجازت
 والدین سفر بیرون آمدن جائزست یا نه * * الجواب *
 جائز است * که ما فی الذل المختار و له الخروج لطالب العلم
 الشرعی بلا اذن والدیه انتهى * و فی رد المحتار ای ان لم
 يخف علی والدیه الضیعة بان كانوا مومنین ولم تكن نفقتهم
 علیه * و لما فی هستان الفقیه فان لم یأذنا له فلا بأس
 بالخروج اذا كانوا مستغنیين عن خدمته و الله اعلم *

چه میفرماید علماء دین رحمهم الله تعالی *

اندر اینکه بدعت چیست و بر چند قسم متقسم است و موافق
 حدیث کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی الدار که ام بدعت
 ضلالة است و بعضی مردمان میگویند که اعراب قرآن من فبیان
 بدعت است که در زمان خلفای راشدین نبود و هرگاه حضرت
 عثمان رضی قرآن را در مصحف واحد جمع کرده در اهراف منتشر
 فرمودند رعایت اعراب مرعی نداشته بودند این امر در عهد
 حکومت عبدالملک بن مروان رواج دادند پس بعد زمان
 خلفای راشدین بوقوع آمده است پس اعراب قرآن انجم
 به طاعت باشد بیدوانو جردا * * الجواب * بدع با کسر لغت
 بمعنی نویسن آمدن نه بر شالی و بدعت شرعا بمعنی رسم نو در دین
 بعد اکمال آن یا هر چه بید انگشت در دین بعد نبی ﷺ و بدع جمع آن
 المنسوب الیها بدعی لا بدعتی و بدعت در شریعت دو قسم است
 یکی بدعت هدی آنکه موافق اصول شریعت باشد و این را بدعت
 حسن نیز گویند و قائل آن ممدوح و ثواب است و همین مراد است
 از قول آنحضرت ﷺ من من فی الاسلام منة حسنة مکان له اجر و ما
 و اجر من عمل بها دوم بدعت ضلالة آنکه مخالف کتاب
 ماسنت یا اجماع یا اثر باشد بالجمله آنرا اصلی شرعی نباشد و این

راجد عت سینه نیز گویند و مرکب آن مذموم و متائب است
 و بر همین محمول است قول آنحضرت صلی الله علیه و آله من سن فی الاسلام
 سعة سمیة کان علیه وزرها ودر زر من عمل بها و بدعت مطلقاً
 پنجم قسم است یکی واجب مانند تعلیم و تعلم حرف و نحو که بدان
 معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و مثل حفظ فرائض کتاب
 و سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بر این موقوف بود
 دوم مستحب مانند بنای رباطات و مدارس و از همین قبیل است
 حرکات و سکونات و نقطه های قرآن و قافله در این حفظ قرآن است
 از خطا در خواندن * سوم حرام مانند مذهب فرق جریه و قد ریه
 و مجسمه * چهارم مکروه مانند نقش و نگار کردن ساجد و سماعت
 نزد بعضی * پنجم مباح مانند فراخی در طعامهای لذیذ و لباسهای
 فاخره بشرطیکه حلال باشد و باعث تکبر و مغرور نشود * کما
 فی النهایة الاثیریة الیهی عة بدعتان هه عة مدی و بدعة ضلال
 فاما کان فی خلاف ما امر الله به و رسول له فهو فی حیز الذم
 و الا نکار و ما کان واقعاً تحت عموم ما ندب الله الیه و خص
 علیه ادر رسول صلی الله علیه و آله فهو فی حیز المدح و ما لم یکن له مثال موجود
 کنوع من الجود و السخاء و فعل المعروف فهو من الانعال المحمودة
 و لا يجوز ان یکرد ذلک فی خلاف ما ورد الشرع به لان النبی
صلی الله علیه و آله قد جعل له فی ذلک ثواباً فقال من سن فی الحلام سعة

حصنة كان له اجرها را جر من عمل بها وقال في ضد من من
 في اسلام سنة مئة كان له وزر ما و زر من عمل بها وذلك
 اذا كان في خلاف ما امر الله به ورسوله ومن هذا النوع
 قول عمر رضي الله عنه نعمت البدعة هذه لما كانت من افعال
 الجبرود اخلت في حيز الملاحح سما ما بدعة وصددها لان النبي ﷺ
 لم يمنعهم — لهم وانما صلوه اياي ثم تركها ولم يهملها
 عليه — اولا جمع الناس لها ولا كانت في زمن ابي بكر رضي
 وانما عمر رضي جمع الناس عليها وذن بهم اليها بهذا اسما ما
 بدعة وهي على الحقيقة — سنة لقوله ﷺ عليكم بهنقي سنة
 الخلفاء الراشدين من بعدي وقوله ﷺ اقتدوا بالذين
 من بعدي ابي بكر وعمر انتهى — * وفي الكليات
 لا يبي البقاء الواجبة عن البدعة نظم ادلة المتكلمين — على
 الملاحدة والمبتدعين للرد انتهى * وارجو البقاء في محيط وضوي
 نقل كره بدعتي كخالف باشد دليلي را كه واجب الاعتقاد
 و واجب العمل است پس آن بدعت كفر است بدعتي كه
 مخالف باشد دليلي را كه واجب العمل است بحسب ظاهر پس
 آن بدعت ضلالت است نه كفر انتهى * وقال الامام النووي
 في الفتح المبين قال الشافعي رح ما احدث و خالف كتابا او سنة
 اراجما عا را ترا فهو البعد عن الضلالة وما احدث من الخيـ

ولما يخالف شئاً من ذلك فهو الجدة المحمودّة والحاصل
 ان الجدة المحمّدة متفق على نكحها وهي ما وافق شبهة مما مر
 ۱ ولما يلزم من فعله محذور شرعي ومنهما ما هو فرض كفاية
 كتصنيف العلوم انتهى * ودر رساله رسيد به ذكر است
 که اعراب قرآن بدعت حسنة است که صحیح قرأت ما بحمیان
 ۱ بل عربیان حال بران موقوف است ودر فتح المبين و مرقاة المفاتیح
 تقریفات بدعت بهما بطور مصرح است تحقیق قول آنحضرت
~~که~~ بدعت ضلالة آنست که کایه بر مفهوم خود باقی نیست
 بلکه عام مخصوص البعض است و تخصیص مهمومات باد که شرعی
 یا عقلیه در شرع مشهور است وجهه ما من عام الاراد خص
 منه البعض مثالی است متعارف پس معنی قول مذکور آنست که
 حکم بدعت سیمية ضلالة و تخصیص وی حدیث من من فی الاسلام
 سنة حمیسة فله اجرها را جر من عمل بها من غیر ان
 ینقص من اجورهم شی و من من فی الاسلام سنة میده کان
 علیه وزرها و زر من عمل بها بعد * من غیر ان ینقص من
 اوزارهم شی اس * و حدیث من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه
 فهو رد و حدیث من ابتدع بدعت ضلالة لا یرضاها الله و رسوله
 الحدیث آنحضرت ~~که~~ در حدیث اول امر استحدث را حسن ام
 فرمودند و در حدیث ثانی مردود بودن بدعت بقید مالیس منه مقید نمودند

و در هر یک موم بدعت را اضافت بسوی ضلالت نمودند و نیز
 بنید لایزاله در رسول مقید فرمودند پس موم و مردود همین
 بدعت ضلالت باشد نه نفس بدعت و از اینجا بود که هر
 بدعت ضلالت نیست فی شرح المصابیح قوله تحت سئل بدعة ضلالة
 عام مخصوص ای کل بدعة سیئة ضلالة بدانکه بعض طایفه که بدعت را
 بسوی حسن و سبیه تفحیم نمیکند بلکه آنرا منحصر بدعت ضلالت
 می دانند تعریف بدعت بدین عنوان نموده اند که البدعة ما
 احدث علی خلاف الحق الحلیقی عن رسول الله تحت من عمل او علم
 او حال بدوع شبهة او اشتههان وجعل ذلك دینا قویما و صراطا
 مستقیما پس نزد اعراب قرآن در سنت داخل است و قال
 مولانا محمد اشرف رح فی بعض رسائله امریکه در امور سماوی یا
 مماشیه مفید است داخل تحت سنت است مثل کتابت
 قرآن بحجیه در مصحف و حرکات و سکونات و نقطه ها نوشتن
 در آن به فائده درین حفظ قرآن است از ضیاع و خطا در خواندن انتی
 و از جهات دلائل استحباب و حقیقت آن توارث مسلمین است
 از زمانیکه اعراب قرآن شریعت مستحدث شده کسی خافاً
 و سالماً قرناً بعد قرین از آن انکار نمی نموده و راه خلاصت در آن نه
 پیورده است و نیز مسلمین اعتبار از مسائل اجماعیه گردید * و طایفه
 آن آنچه مصالح در اعراب قرآن شریعت و مفاسد در ترک آن

مستحق و مقول است بر ارباب عقول واضح عاقبت بیان ندارد *
 و کش هر که اعراب قرآن شریف را اقبیح بدعات داند آنکس
 جلاست به گمراه و گمراه کننده است او را باید که فی الفور ازین عقیده
 باطله توبه و استغفار نماید * و جمال الدین سیوطی در کتاب الاوائل
 ذکر نموده اول کسیکه نقطهها نوشت در قرآن مجید ابو الاسود
 دلیلی است موافق حاکم عبدالمک بن مردان و بعض بسوی حسن
 بصری و یحیی ابن عمر رض نسبت کرده است و بعض بسوی نصر
 بن عاصم یمنی * هذا واختمه والله تعالی اعلم * مولانا ترا بعلی رح
 * ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندزینکه بعضی از زمینداران و رؤسایان یا پیران بر تقدیر مدد در
 مصیبت مثل زنا و زدی و غیره از رعایا و تابعه اران خود مابطور
 جرمانه زرمی گیرند شرعاً گرفتن مال جهت غیر حاکم جائز است یا نه
 و بر تقدیر گرفتن حاکم مال کس و مابطور تعزیر و افس کردن آن بعد
 مدتی بر حاکم واجب است یا نه بیغوا و توجردا * * الجواب *
 جزمانه گرفتن زمینداران و رؤسایان و پیران از تابعه اران خود
 جائز نیست و در روایتی سلطان و حاکم را جائز است و بر تقدیر گرفتن
 از جهت تنبیه بر حاکم واجب است که بعد چندی آن زرا را با کاش
 و افس نماید و حاکم را انبیرسد که آن زرا در تعزیرت خود در آرد
 که بر و حرام مطلق است * لما فی العالم کیسویه و عند ابی یوسف و رح

يجوز التعزير للملطان باخذ المال وعند ما وبقى الائمة
 الثلثة لا يجوز كذا في فتح القدير ومعني التعزير باخذ المال
 على القول به امساك شيء من ماله عنه مدة لينسز جزئ
 يعيد : الهاكم اليه لا ان ياخذ الهاكم لنفسه اربيع المال
 كما يقوم به الظامة اذ لا يجوز لاحد من المملعين اخذ مال
 احد بغير منصب شرعي كذا في البحر الرائق * ولما في رد المحتار
 في الفتح وعن ابي يوسف يجوز التعزير للملطان باخذ المال
 وعند ما وبقى الائمة لا يجوز اذ ومثله في المعراج وظاهره
 ان ذلك رواية ضعيفة عن ابي يوسف قال في الشرع بلالية ولا
 يفتى بهذ الما فيه من تسليط الظامة على اخذ مال الناس فيما كلونه
 القول * بس سلوم شد كه کسی را از زمین داران و رعیان
 و پیران بطور جریانه زر گردتن هرگز جائز نیست پس اگر گرفت باشد
 بالکشت و اہس کند و هرگز در تصرف خود زارد و اسد اعلم *

* ما قرأهم رحمہم اللہ تعالی *

اندر ينکه بوسيدن دست و پای بزرگان و قاضيان دين داران
 نيمنا تهر گاہ نيت تحية و اکرام شرعا جائز است يا نه * الجواب *
 جائز است بلکه بوسيدن دست و پای عالم و متورع سنت يا
 مستحب است * لمانی الدرالمختار ولا بأس بقتيل يد
 الرجل العالم او المتورع على مبطل التبرک و عن المجامع انه

لاباس بتقبیل ہذا الحاکم المتدین والخطان العادل وقیل
 سنة انتہی * ونفی رد المختار قال العرنہ لالی علمت ان مفاد
 الاحادیث لحنیہ — ارند بہ کما اشار الیہ العینی القول .
 ونفی العینی وقال مفی ان الثوری تقبیل ہذا العالم والخطان
 العادل سقا الی قولہ کذلک یجوز تقبیل ہذا الوالدین والشیخ
 الذی یأخذ منہ الذکر انتہی * اگر کہہ قد م مرد عالم یا
 زاہد را طلب کرد کہ برسد عالم وزاہد را می رسد کہ بازار نفس دہد
 لما فی الدرامختار طلب من عالم او زاهد ان یدفع الیہ قدمہ
 و یمکنہ من قدمہ لیقلبہ — اجابہ انتہی ونفی القنیہ ذکر
 فی ہذا اد اب القاضی وان اسما ذنہ ان یقبیل راہد و یدہ
 و رجیلہ فعل انتہی و سائقہ نیر جائز است فی الہدایۃ وقال
 ابو یوسف رح لا باس بالتقبیل والمعانقہ لما روی ان النبی
 ﷺ عانق جعفر اذین قدم من الحبشۃ وقبل بین عینیہ انتہی
 و اگر بقصد طعام و نیاز بطور عبادت تقبیل کنند مکروہ تحریمی باشد
 لما فی العالم کیسریہ وان اراد بہ عبادۃ لہ اذ یقال منہ شیء
 من عرض الدنیاء مکروہ القول و کذا فی رد المحتار
 والله اعلم * لبعض العلماء وقد اخصنا *

• چہ میفرمایند علمای دین و فضلائی شرع متعین رح •

اندرینکہ کشیدن دود تہا کو کہ بعضی آنرا جوہم سمیت دانند

و خور و اسکار حرام می گویند و بعضی بسبب استعمال نار و
افخادما و اسرافات ذر کرده تحریمی قرار می دهند چه حکم دارد
و بعضی حلال و مباح گویند تا کورا کافر می گویند حکم آن چیست *

بیهوا بالقصر یح والتقصیه ل * تو حر را الا حر الجزیل
* الجواب * تا کورا حرام یا مکروه تحریمی گفتن محض خاد
و تحکم صریح است چرا که در شریعت صحتی ~~مکمل~~ کامیابی
بتحقیق ثابت گردیده است که اهل در نباتات ابامت است
بشرطیکه بر نسبت بدن و عقل مضر نباشد و استعمال این
دود هرگز بعقل و بدن ضرری نمی رساند چرا که در آن مطلقاً
اسکار و افتار نیست و سمیت محضه در آن متصور نیست
چرا که عقل سلیم شاهد است که ثلثان نوع انسانی بآبک پییزی
زاد از آن از خواص و عوام در عرب و هند و بنگاله و صومالی اکثر ملای
و املا که اهل تمیزان اند از استعمال آن منتفع میشوند و کسی
باضرار آن گواهی نمی دهند و نیز در آن هرگز اسراف نیست
و اسراف اضعاف مال است بلا فائده دینی و دنیوی و در
تا کوفوائد کثیره است که از آن ~~هم~~ آ میشود و سبب قی حاصل
میشود و گر سنگی را تیز گرداند و کد ~~کذا~~ الی ما لا یتفاسهی
کما یستعرف و این همه فوائد عظیمه است پس بلا شک در تحت
قوله تعالی ان الله لا یحب المجرمین داخل نشد دلیل اول از جمله

دلائل ابحاث تا کو اصل الاصل في الاشياء الا باحة است
 لما في رد المحتار المختار ان الاصل الا باحة عفو الجمهور
 من الخنيفة والشافعية انتهى * وفي اصول البزدوي بعد
 ورود الشرع الا حوال علي الا باحة بالا حماع ما لم يظهر
 دليل الحرمة انتهى * وفي المحوي ودليل هذا القول قوله تعالى
 خَلَقَ لَكُمْ مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَمِيْعًا اَخبرنا بانه خلقه لنا علي
 وجه المنفعة هلمنا ما را ببلغ رجوة المنفعة اطلاق الانفعاع فثبت
 الا باحة انتهى * وكما في الهداية ان الا باحة اصل وكذا
 في فتاوى قاضى خان بناء على هذا كشيده دود تا كوثيت ك
 مباح است دلائل دوم تجوز صاحب رد المحتار است كه در
 حاشية شامى فرموده تصنيف كرده است شيخ على اجدوى
 ملكى كتابى در عل تا كود نقل كرده است در ان كه جميع مستمدين
 از ائمذاهب اربعه بل اين تا كوفوى داده اند و نيز مولانا عبد الغنى
 نابلسى رساله تصنيف كرده است و آن را بنام الصلاح بين
الاحوان في اباحة شرب الدخان ناسيد است و بر حرام و مكروه
 كويند و آن سزاي بد و مذاب بى حد ثابت كرده است و فرموده
 است حرام و مكروه اين هر دو حكم شرعى است و ضرور است
 در ان از دلائل شرعى و در حرمت و كراهت تا كود كدامى دلائل
 معتبر نيست كه قابل اعتما د باشد و هرگز در ان اسكار و تقذير

نیست نه اضرار دیگر بلکه در این منافع کثیره است پس آن
داخل است در تحت قاعده 'الاصل فی الاشياء الاباحه' و اگر
فرض کرده شود که جهت بعضی مضراست پس از آن لازم نمی آید
حرام کردن آن برای هر کسی آیانی بینید که شبهه جهت مزاج
مضراوی مضرا باشد و غالباً مریض گردد و حال آنکه شبهه
شفا است بنص قرآن و معنی احتیاط این نیست که انقرا کرده
شود بر خدای تعالی با ثبات حرمت یا کراهت که جهت این هر دو
الدلیل شرعی ضرور است بلکه احتیاط در این است که مباح گفته
شود چرا که اباحت در اشیا اصل است پس مباح گفتن باقی
داشتن است چیزی را بر اصل خود احتیاط کامل در مباح گفتن
تا کو است و نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تحریم خمر توقف فرمودند
و حرام نکردند تا آنکه خود حضرت مالک شریع بودند
حتی که نازل شد آیت قطعیه در تحریم خمر انتهی مترجم * و قال
ایضا صاحب رد المحتار فالذي ينبغي للانسان اذا سئل عنه
سواء كان ممن يتعاطاه او لا कहل العبد وجميع من في بيته ان
يقول هو مباح لكن را نلاحظه تستكرهما الطباع فهو مكره طبعاً
لا شرعاً و دلایل سوم آنکه تا کو دوائی است پس مفید جهت اکثر
امراض که درین دیار لاحق می شود یعنی دبیح می کند و بار ادا صباح
می کند و او را دپاسک کند و طوبات دما فیه را و باز دارد و در

دند آن و اذحام نزل را و تحمیل کند ریا ح معة را و واقع است مراد و
 شکم را و قوی گردد و قوت اضر را و تیز گردد و قوت دانه را
 در شکم الح غیر ذالک چنانچه صاحب تحفة المومنین و غیره از
 اطباء مستقین تصریح کرده اند بس هرگاه امثال این چنین فوائد
 و در تا که مترتب باشد چگونگی آنرا عیب یا اسراف گفته شود
 بس استعمال آن بیشک مباح است که الا یشفی
 علی النبیل دلیلی چهارم آنکه در شریعت مقرر است که هرگاه
 در نباتات یکی از این اسباب باشد که عبارت از سمیت
 و سکر و افطار است یا فتنه شود استعمال آن حرام یا مکروه
 باشد و در تا که هر آن منقود است بس هرگاه اثبات حرمت
 و کراهت ممکن نشد بر اهل خود باقی ماند و آن اباح است
 دلیلی پنجم * قاعده مقرر شده است که عموم باوی از اسباب
 تخفیف است کما قال صاحب الاشباه فی بیان اسباب
 التخفیف السادس العموم البلیغ كالصلوة مع النجاسة
 المعفوعنها الی قوله و علیه الفتوی و عبارات احر قین و قلیل
 الی خان النجس انتهى * و هرگاه در کشیدن و در تا که عموم
 باوی است و هر که و در آن مبتنا است و باز داشتن از آن
 امری است محال و باز ماندن از آن دشوار پس لازم شد تخفیف
 و فتری بر اباحت آنست دلیلی ششم تواتر مسلمین است

که خلفاء و علماء قرن بعد قرن خواص مسلمین از شرب آن
 منتفع شدند می آیند فصوصا علما و صافای حرمین شریفین دود تا کو
 می کشند کسی آنرا حرام یا مکروه تحریم نمی پندارند و برابامت آن
 فتوی می دهند و این تواریث و تعامل از ادله شرعی است که
 لایحقی دلیل یحتمل قاعده معروفه فقههاست که هرگاه دو مفتی ضعیف
 در حادثه واحد اختلاف نمایند پس مقلدین را باید که هر که در
 عبادات بفساد و حرمت و در معاملات بصحت و حرمت فتوی داده
 است فتواش قبول کند کما فی فتاوی قنیة المستفتی
 مفتی من حنیفین فی حادثه فافقه فی احد هما بالصحة
 والاخر بالفساد ادا بالحل والاخر بالحرمة یاخذ العامی
 بقول من افقاه بالفساد فی العبادات وبالصحة
 فی المعاملات پس حادثه تا کو یقیناً از جمله معاملات است
 پس عوام را باید که فتوای ما را که بحالت تا کو وصحت استعمال
 آنست قبول نمایند دلیل یحتمل قاعده مستمره شریعت است
 که هرگاه در چیزی غالب کافران نسبت به باطنی باشند و در تحریم آن
 و شواهد بر عوام و خواص مستور باشد مفتی را باید که آسانی
 مردمان را بخود و فتوی بحالت و اباحت آن دهد کما فی فتاوی
 قنیة ینبغی للمفتی ان یفتی للناس بما هو اسهل علیهم
 کذا ذکره الیزدی رح فی شرح الجامع الصغیر و ینبغی

للمفدى ان ياخذ بالا يصر في حق غيره وخصوصا في حق الضعفاء
 لقوله **لعلي واما** ذرني الله عنهما حين بعثهما الى اليمن وحرار
 لا تعصرا (دفع دخل عوام) اما بعضی که بگویند در تماکو بوی بد است
 و آن از اسباب کراهت است بگوئیم بوی بد در تماکو نیست مگر در
 تماکوئی از زایل و بازاریان و فرفرها اگر غیر شاذ و رابد و
 معلوم شود مضایقه نیست چه بد بویی حرمت را واجب نمی
 کند چنانکه کراث و بصل و اسنail آنها یقینا در شریعت مباح است
 و منع خوردن آن فقط در وقت دخول مسجد است پس هرگاه
 با وجود ورود نص به نخوردن بصل و اسنail آن فقهائا آنرا از
 مباحات شمرده اند و این تماکو نیاتی است نه که امی نص یا ادله شرعی
 بر حرمت یا کراهت آن ناطق است لامحاله امتیعال آن مباح باشد
 اما بعضی که بگویند دود جزو آتش است و آتش با نفی حرام است
 پس دود تماکو حرام است بگوئیم این استدلال ناقص است چرا که
 ازین دلیل حرمت بوییدن دود لبان و عود لازم می آید حالانکه
 رسول خدا **صلی الله علیه و آله** میداشت آنرا و در حدیث آمده است که در
 بهشت تبخیر طیب خواهد شد و مورد نص طعام گرم و اسنail
 آنست که دهان از آن متاذی می شود و بعضی امراض معد را پیدا
 می کند * اما آنکه بعضی جهال می گویند که تماکو یقینا حرام است
 اما چونکه اکثرین از علما تماکو نوشن اند بتکلیف ابا حنبلت آن ثابت

می کنند * بگوئیم ماطال کردن نمی خواهیم چیزی را که خدا حرام کرده است بلکه ما هم خواهیم که بر طاعت اصلی خود باقی ماند چیزی که خدا آنرا حلال کرده است و ثابت داشتیم چیزی را بر اصل خود که بر حرمت آن دلیلی چونین قائم شدن نمی تواند که آنرا از قاعده شرعی که الاصل فی الاشیاء الا باحاجة است باین آورد پس دغان که اصل آن اباحت است از قسم طال یمن است پس می گوئیم وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ الْاِحْضَیَّةُ الْکَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنَفْتَرُ مَا عَلَّمَ اللَّهُ الْکَذِبَ الْآیة * اما یک طال گویند تا که اگر می گوید او خدا کافر گردد چرا که این جرأت عظیم است و هرگاه بر حرمت تا که دلیلی قطعی یا ظنی قائم نشد یقیناً مباح است پس چگونه جائز باشد تکفیر مسلمی که مباح را حلال می گوید و اگر تسلیم کرده شود که تا که مکرده است تا هم نمی رسد که مستثنی مکرده را کافر گوید و اگر فرضاً تا که حرام گویند پس بلاشک حرام لغیر نیست پس شرعاً مستثنی حرام لغیره که از اجماع یا خبر واحد یا قیاس ثابت می شود کافر گفتن نادر است * کما فی الخزائن لوقال الحرام هذا حلال اذا كان حراما لغیره فلا وفيها اذا كان حراما لبعده انما يحكم اذا ثبت الحرمة بدلیل مقطوع اما اذا ثبت باخبار الاحاد وما كان حراما لغیره کمال الغیر فلا بالاجماع انتهى * و برای از

عقبا مخفی نیست که دخان تا کوزه حرام است نصاً نه بحکم عامی
 بسن مستقل آن هرگز کافرنشود و ملاوه آنکه مستقل غیر خیر از
 اشریه دیگر بالاتماع کافر نمی شود * لما فی الحمادیه والامه اجمعت
طی تحریر الحمه الی قوله راجمعوا علی ان مستهل غیر الحمه
لا یکفر و فیها ایضا یکفر مستهل الحمه درون سائر الاشریه
 انقضی * بس هرگاه مستقل تا کو مستحق تکفیر نشود کافر گویند
 اش کافر شد چرا که محدث دهاوی روح فرموده است اگر کسی
 دیگر را که فاسق نیست فاسق گفت خود فاسق شد و اگر کافر
 گفت او کافر نیست خود کافر گشت * قال رسول الله ﷺ لا
یومی رجل رجلاً بالفسوق ولا یرمی به بالکفر الا ارادت
علیه ان یرمیکن صاحبہ کذلک و قال رسول الله ﷺ من دعا
رجلاً بالکفر او قال یا عدو الله و لیس کذلک الا حار علیه
 مقفی علیه و الله تعالی اعلم * ما قوله روح *

اندرینکه بجهت سبب شرعی از راه عداوت یا امر دنیوی از
 مسلمان بجهان کردن و زائد از سه روز کلام نکردن چه حکم دارد
 * الجواب * حرام است * لما فی الاشباه والهجر فوق الثلث
دائر مع القصل فان قصد هجر المسلم حرم والا فلانی الحموی قوله
فان قصد هجر المسلم یعنی من غیر موجب شرعی قوله حرم
 والا فلا ای بان کان الهجر بموجب شرعی لا یحرم و الله اعلم *

• چه میفرمایند علمای دین اید هم الله تعالی •

اخذینک سلام و مصافحه و محالست و محالطت با دستان و مشرکین
و کفار و موالات با اودشان باید نمود که هر میزنی غر و نوب طعام
یا پهای یا شربت و اسمال آنها آراسته شود یا بر سفره داشته
آید پس با هم نشینند و بر شاکت یکدیگر خورد و نوش نمایند
یاد و دعوت و ضیافت اودشان رود شرعاً جائز بود یا نه و اتحاد
و موالات با اودشان روا باشد یا نه * الجزء راب •

سلام و مصافحه بنزیر از امتیاج با اودشان ممنوع است * لما
فی الدرام المختار و یملئ علی اهل الذمة لوله حاجة والا کره
وهو الصهیح كما یکره للمعلم مصافحه الذمی فلا یملئ
ابتداءً علی کافر لقوله هم لا یتعدوا الیهود والنصار علی
بالسلام فاذا قیمتم احد هم فی طریق فاضطروا الی اضیقهم
رواه البخاری و کذا یخص منه الفاسق بدلیل آخر و لو
سلم علی الذمی تبھیلاً لا یکفرو فی الهمدیه ویلتقی الکافر
بوجه مکفهر ای عبوس و فی المجتبی قال یکره السلام
علی الفاسق اذا کان معلناً و فی العالمگیریه ایضا تکره المصافحه
مع الذمی وان صافحه یغسل یدیه انکان متوضیاً و هم یجنبون
نشست و برخاست و خورد و نوش بر یکدیگر دسترخوان یا سبزه
یاد و بکظم خوردنی و نوشیدنی و اسمال آنها که با هم خورد

ناجائز است . آنگاه معائنی اربعین قال هم من صحیح ایمانه
 داخلین تو حرمه فانه لا ینس الی مبتدع ولا یجالس له و
 لا یواسی له ولا یفاربہ و یظهر له من نفسه العداوة و من دامن
 بمبتدع سلبه الله تعالی خلاوة الایمان و من یذهب الی
 مبتدع ینزع لذد الایمان من قلبه فی العالم کبیریه و یکره
 الاکل و الحرب فی اوانی المشرکین قبل الغسل و مع هذا واصل او
 شرب فیها قبل العمل حاز و لا یكون آکلار لا شار بار اما
 و هذا الذالم یعلم بنجاسة الاوانی فاما اذا علم فانه لا یجوز
 ان یهرب و یاکل منها قبل الغسل و لو شرب اداکل کان
 شار بار و آکل حراما الی قوله و لم یذکر محمد رح الاکل
 مع المجهوس و مع فہرہ من اهل المشرک انه مل یدخل ام
 لا و حکى من الحاکم الامام محمد الرحمن انه ان ابتلی به
 المسلم مرہ ادر مرین فلا یاس به و اما الدوام فہکثرہ
 کذا فی المہیط * و آری بما است که اگر چه در بعضی مقام نوشته اند
 کہ سدر آدمی مطلقاً طہر است پس آنرا معنی ثانیست
 جداگانه آدمی گوئیم کہ مجرد از ثبوت طہارت خوردن آن لازم
 نمی آید چه بسا نیز طہر است کہ طہر است اما خوردن نمی شود
 همچو لحم انسان و طین و غیرہ و ثانیاً طی و جہ التنزّل می گوئیم
 کہ اگر خوردن آن مباح باشد تا ہر بناء مجاہد و موافقت

کفار که منہی منہ است مردمانی و مستقی از آن اجتناب باید
 در نزد چه در شرع مستحق است که هرگاه در جانی مرمت و طاعت
 مجتمع شوند از آن اجتناب باید و زید فی رد المحتار لا اجتماع
 اللهم حرام والا حابة منسنة والامتناع من المحرام اولی دینی
فتح القدیر بر وصات خود بین السنة والبدعة ترک لازم *
 و در دعوت و ضیافت کفار و کفار رفتن ناجائز است فی الطهطاوی
 المجرمی اذا دفعنا راحلا الى طعام تکره الاحابة
 و فی العالمگیریة لا یجب دھوة الغامق المعلن لیعلم انه مهر
 راض بفمقه * علی الخصوص ریسان و مولویان را اختلاط
 و ارتباط با کفار و فجار نادر است مطلقاً فی العالمگیریة بکفره
 المشهور المقتدی الاختلاط الى رحل من اهل الباطل
 والشر الا یقل الضرورة لانه یعظم امره بین یدی الناس
 قال الله تع لا تجس قوماً یؤمنون بالله والیوم الآخر
 یؤادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم أو أبناءهم
 أو إخوانهم أو شھرتهم الآیة بس هرگاه دوستی و اختلاط
 با او شان مسموع شد سائر دین داران را از او شان بدینتر
 کردن باید خصوصاً آنرا که نزد طایفان بقلب مولوی و قاضی
 مشهور اند واجب است که در مصاحبت و مخالفت شان زیاده
 در آیند تا عوام عیب دین و مسلمین نکنند و اهل فسق و بطالت

همة نزنند و نیز طایبان در این امر افتد ای اودشان نموده بمخالفت
 و مواکلت کفار و فجارند در آیند و طامد مقتدای قوم را باید که عوام
 را از مخالفت کفار و فجار و مواکلت اودشان متی الوسع باز دارند
 قال رسول الله ﷺ من رای منکم منکرا فلیغیره بید فان لم
 یحطط فیلحانه فان لم یحطط فیلحانه و ذلک اضعف الایمان
 حکم اول برای سلاطین و مکام است و حکم ثانی برای طامد و ساد و حکم
 ثالث برای جمیع مسلمانان است الله اعلم * ماقوله روح *
 آن درینکه کاجی که از برنج و غیره در بنکاله می سازند و بعضی آنرا
 کاجی نیز می گویند طامل است یا حرام * الجواب * طامل است
 زیرا که ماهیت و صفت آن چنانکه در مخمری الادویه مرقوم است
 همین است * ماهیت آن سرکه هندی است که از صوب ماکول
 می سازند و بهترین همه مصنوع از برنج است * صفت آن اینست
 که هر یک از صوب را که میخواستند مهرآخته صافی نموده قدری
 نمک و آنرا که سیر انداخته آنرا در شیشه یا سفالین لعاب
 دار کرده سر آنرا بسته چهل روز یا زیاده در آفتاب یا قریب
 دیگران میگذارند تا خوب ترش گردد و سفلی آن ته نشین گردد
 و آب صافی بالای آن فراهم آید پس آب صافی آنرا با کارد برند
 طبیعت آن مطابق امر دوتر با آنکه قبض خواص آن جالنی و مقوی
 اعضاء مسکن تی و حرارت و همت خون و غیره و عطش انتهی

ملخصاً * و در مجموع البجوامع نیز همین عبارت مذکور است
 و در تحفه المؤمنین است سرکه هندی قارسی آبگانه هندی
 کانجی * و خوردن آن بیشک طال است چرا که هرگاه که امی
 دلیاں حرمت یا کراهت در آن یافت نمی شود بدلیل * الاصل
 فی الاشياء الا باحاطة عدل جهود الائمة * خوردن آن مباح خواهد شد
 و اما تغیر طعام در آن که مقام شبه است متحقق نیست چرا که
 بمجرد تغیر حرمت را واجب نمی کند و جهت حرمت استناد
 تغیر که عبارت از بدبوئی و بد مزگی و اضرار آن است باید آن
 در کانجی نیست * لَمَّا تَنَاسَلَتِ الْمَرْقَةُ إِذَا انْتَفَسَتْ لَا تَنْجَسُ
 وَ الطَّعَامُ إِذَا تَغَيَّرَ وَ اشْتَدَّ تَغْيِيرُهُ تَنْجَسُ وَ حَرَمَ الْقَوْلُ وَ تَنَجَّسَ
 الْعَالِمُ الْكَبِيرُ إِذَا تَغَيَّرَ وَ اشْتَدَّ يَحْرُمُ وَ إِلَّا شَرِبَهُ بِالْغَفِيرِ
 لَا يَحْرُمُ * و اگر کانجی مذکور نیز بعد نیاری آن متغیر و متنجس
 و بد مزه گردد و رنگش دیگرگون شود که موجب اضرار باشد مکروه تحریمی
 خواهد شد * کَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الْفَقِيهِ وَاللَّهِ أَعْلَمُ * لَمْ يُولَدْ أَحَدٌ مِنْهُمْ رَجُلٌ رَجُلٌ *
 * چه میفرماید علمای دین و همه الله تعالی *

اثر اینکه سوراخ کردن گوش طفل از ذکر و منا کردن دست
 و بایش حرام جائز است یا نه و خوراندن خوردنی های حرام
 و پوشاندن اشیای محرمه مرعیان را مثلاً سرطان و شیر خرمکه
 مدبر لفظ جهت اصلاح معده و طاقت جسمیه که اکثر هوام اطفال

خود سال را میخورد اند و می نشاند جائز است یا نه * الجواب *

سوراخ کردن گوش طفل از ذکور جائز نیست * لما فی نصاب

لا احتساب ولا باس بشقب اذن الطفل من النساء وفيه دليل

على ان ثقب اذن الطفل من الذكور مكروه فيحتسب على

من فعله * وقاعد الكاية نقه است که هر چه استعمال آن جهت

مرد بالغ و زن بالغه جائز است و شان را میسر حد که استعمال

کنانند از مصی نابالغ و صبی نابالغ خود؛ علم الترتیب و ملاقات پس

هرگز ردان باشد و نا کردن دست و پای پسر را چرا که مردان را جائز

نیست و نیز خوردن سرطان و نوشانیدن شبر خر که

مکروه تحریمی است مگر زن و نابالغ را * لما فی نصاب الاحتساب

ولا ينبغي ان يخفض يد الصبي ورجاله با كتمان ويحرم على الصبي

شرب الخمر و اسهل المعتمه والا ثمر على الذي اسقى به و آكله

ولما فی الهدایه كالحمل ما حرم شرابه حرم سقيه والله اعلم *

* چه حکم است علمای دین رحمهم الله تعالی *

درینکه پوشانیدن زیور و پارچه های ریشمی و دیگر ملبوسات محرمه

باطفال مغار از ذکور که غیر مکلف اند جائز است یا نه و اگر زنان

بلا اطلاع مردان پوشانند چه حکم است و اگر مردان با زنان خود

خارج باشند و موافق شریعت سر براهی کردن نتوانند حکمش چیست

ببینوا تو جروا * الجواب * پوشانیدن زیور و پارچه های

رسمی و دیگر ملبوسات محرّمه ذکر مبیان را کرده و تخریجی است
لَمَّا تَمَّى الْهَدَايَةَ وَيُكْرَهُ أَنْ يَلْبَسَ الذَّكَرُ مِنَ الصَّبِيَّانِ الذَّهَبَ
وَالْحَرِيرَ لِأَنَّ الْقَهْرِيمَ لَمَّا ثَبَتَ فِي حَقِّ الذَّكَوْرِ حَرَمَ اللِّبَاسَ
حَرَمَ الْإِلْبَاسَ كَالْخَمْرِ لَمَّا حَرَّمَ شَرْبَهُ حَرَّمَ سَقْيَهُ وَفِي نَصَابِ الْأَحْتِمَابِ
وَيُكْرَهُ لِبَاسُ الْحَرِيرِ لِلرِّجَالِ وَالصَّبِيَّانِ مِنَ الذَّكَوْرِ وَكَذَلِكَ
الذَّهَبُ وَالْفُصَّةُ رَافِعًا فِيهِ وَيُكْرَهُ لِلذَّكَوْرِ الصَّعَارُ الْخُلُخُلُ
وَالسَّوَارِ وَكَرْزَانِ ارْتِدَادِ بِلَا اِطْلَاعِ شَوْهَرِ خُودَا ذَكَرُ مَبْيَانِ رَا
زِيور و حریر و دیگر ملبوسات حرام بهوشانند مذهب طین را باید آن
زیور و حریر و غیره را از ایشان انتزاع نمایند و دور کنند زیرا که
بر همه واجب است درست کردن از دست خود و دور کردن
منکرات شرعیه را قَالَ ~~لَهُ~~ مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مَنَكْرًا فَلْيُغَيِّرْهُ
بِيَدِهِ الْحَدِيثُ * و مردان بیشک قادران اند بر زنان خود
قَالَ تَعَالَى الرَّحَالُ قُوا مَوْنَ عَلَى النِّسَاءِ الْآيَةُ وَقَالَ تَعَالَى يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلُكُمْ نَارًا الْآيَةُ * یعنی ای اهل
ایمان نگاه دارید نفس خود را از زن و بچه گان شما را از آتش
دوزخ بر نصیحت و تنبیہ و تهدید دهر که از زن خود عاجز باشد و نتواند
که درست نماید او از رجال نیست که زن وی بروی تو سوار
است بلکه او زن است و نیز آیه زوجه است هلاکی باد او را
قَالَ ~~لَهُ~~ تَعَسَّ عَبْدُ الزَّوْجَةِ * و موافق هر یک شریف ادنا نفس

ایمان است و موافق آیه کزیر فاسق است * قال تع و من امر بهکم
 بهما أنزل الله فادلک مم الفاسقون والله اعلم * ما قولهم روح
 اندرینکه درین دیار اکثر مردمان بطن غالب خود را بر ای دفع
 شدت مرض پیچک بردست کی می کنند یعنی تبکه می دهند یا بنوع
 دیگر صالجه می نمایند و لحم گاو و مرغ و غیره ترک می کنند و عادت
 و عرف هم بدان جاری است پس شرعاً صالجه که طاعت توکل
 است و صالجه پنجس مثل ریم و غیره و نیزه اودی قبل ظهور
 مرض جائز است یا نه و عادت و عرف و غالب رای دلیل شرعی
 میتواند شد یا نه * بهنوا تو حروا * الجواب * تداوی هر
 مرض جائز است * لما فی الکفاة وقد ورد بها باحیه الحمد یف
 ای اباحه التداوی وهو ما روی عن النبی ص انه قال تداووا
 عباد الله فان الله تع ما خلق داء الا و قد خلق له دواء الا الاصاب
 و الهمم والا مر بالتوسل محمول علی التوسل عند احتساب
 الاصاب ثم التوسل بعد علی الله دون الاصاب القول
 و صالجه پنجس مثل ریم و غیره نیز مشروع است * لما فیها روی
 التهنیب بجوز للعلیل شرب البول و الدم و المیة للتداوی
 اذا احبره طبیب مسلم ان شفاء فیہ و لم یجد من المباح
 ما یقوم مقامه و ذکر فی الذخیره و ما قاله صدرا الشهد روح
 و الا ان شفاء بالمحمی امر لله فیه وجوب علی الخلاقه

و ان الاستشفاء بالمحرم انما لا یجوز اذ الم یعلم ان فیه
شفاء اما اذا علم ان فیه شفاء و لیس له دواء غیره یجوز
الاستشفاء به و معنی قول ابن مسعود رض ان الله تع لم یجعل
شفاءکم فیما حرم علیکم یحتمل ان عبد الله قال ذالک فی
دار عرف فیها دواء غیر المحرم لانه مع یتغنی بالحلال من
المحرام و یجوز ان یقال ینکشف الحرمة عند الحاجة فلا یكون
الشفاء بالمحرام و انما یكون بالحلال و فی المراجعة
الاشتغال فی التداری لا یاس به اذا اعتقد ان الشافی هو الله تع
وانه جعل الدواء حجاباً له و فی البهتان ولان القول فی الاحکام
جائز باکبر الراي و ان لم یعرف بالنص و اهل یقین فکک القول
فی الطب اذا کان یعرف باکبر الراي و التجهار به فهو
استعماله * و عادت و عرفت و غالب رای از دلک بر حق است
لما فی الاشباه العادة محكمة و اصلها قرله عمر ما راء المحامون
حسناً فهو عند الله حسن ایضاً فیها اذا تعارض اقدم عرف الاستعمال
و فی الکفاية غالب الراي یصلح ان یتکون دلیلاً فی بعض المواضع
بس. بحرین عرفت و عادت و با غالب رای حاذقان صاحبیه چپک
قبل ظهور آن اگر چه در بادی الراي عبت معلوم میشود جائز می تواند شد
چرا که این مرض مستعجی و ساری است که اگر یکی بدان مبتلا شود
غالباً به یگری از مباشران و همسایگان وی فرایت می کند لهذا بعد مبتلا

شدن یکی از قوم مذادی دیگران بعمل آرد و شود و آن جائز است
فی الاشباه یعالج الطاهون بها یقبض ویبرد و با سفنجه مغمومه
فی خل و ماء آرد و در آرد و در تنفاح آرد و من آس و بهالچ
بالاستفراغ بالقصد بما یحتمله الوقت النول * لیکن اجتناب
از انعال غیر مشروط بتعالیم مشران بنود و غیر هم مثل : سبزش
گل و سبوی آب و حبه و استعمال سرگین و غیره واجب و لازم
است * کمالا یخفی والله اعلم * لیه فی العلماء
* ما قولهم رح *

اندر اینکه در میان گوشت حلال و افی یا زغنی پاره گوشت
خنزیر یا مردار انداخت و مختلط گردید اکنون آن هر گوشت حلال
باشد یا حرام * الجواب * اگر هیچکدام است شناخت آن پاره
حرام نباشد پس اگر هر دو گوشت مساوی القدر بود یا حرام
زائد بود خوردنش اصلاً جائز نیست و اگر حلال زیاده تر است
تحری کرده بخورد یعنی در دل خود بخوریز کرده هر جا که حرام پاره افتاد
بود قدری از آنجا اندازد به فی حلال گردد * لما فی الاشباه منه
لواختلطت مسالیح المزکاة بمسالیح المیتة ولا علامه تمیز و کانت
الغلبة للمیتة و استویا لم یجوز تغاؤل شی منھا ولا یتحرر الا
من المضممة و اما اذا کانت الغلبة للمزکاة فانه یجوز التحرر
و در وقت شدت ضرورت خواه اگر سنگی مضر باشد یا غیر آن

نحرى کرده شئى 'مظنون الحرام را انداخته بخورد * لما نى الهداية
 اما نى حاله الضرورة يهل له التناول فى جميع ذلك لا بالمينة
 المتيقنة يهل له فى حالة الضرورة فالتى تهتمل ان تكون
 ذكيفة اولى غير انه يتهرى لانه طريق يوصله الى الزكيفة فى
 الحيلة فلا يتركه من غير ضرورة الله اعلم

* چه ميغرم ايند رح *

اندر ينگه خوردن طعام در خانه سو دخوار وزن كبر وزن واقعه
 طائفه دار و اسماى آنها مشرعا جائز باشد يا حرام * الجواب *
 حكم خوردن طعام در خانه سو دخوار و كبريه و اسماى آنها تا مل طالب
 است تحقيق كردن ضرورت است كه تمام مال از كسب حرام است
 يا بعض بر تقه بر اول جائز نيست كه بخورد و بر تقه بر ثانى اگر اكثر مال از
 كسب طال باشد خوردن در انجا مضايقه ندارد اما پرهيز كردن از ان
 هم ادلى لما نى لا شبهه اذ كان غالب المهدى حلالا لا باس
 بقبول هديته و اكلمه ماله يعلم انه من حرام و انكان غالب
 ماله الحرام لا يقبلها ولا ياكل و لما نى العالمة كبريه اهدى الى
 رجل شيئا و اضافه اذ كان غالب ماله من الحلال فلا باس به
 الا ان يعلم بانه حرام فان كان الغالب هو الحرام ينبغى ان لا يقبل
 الهدية ولا ياكل الطعام الا ان يخبر بانه حلال و رده او
 استقراض من رجل و ايضا فيها آسلى الربوا و ناسب مرام اهدى

الیه او اضافه و غالب ماله حرام لا یقبل ولا یاسل ما لم یخبره
 ان ذلك المال اصله حلال ورثه او استقرض و ان كان غالب ماله
 حلالا لا یاس بقبـول مدینه والاسل منه * هر جا که طلال
 و حرام سادی باشد حرام را اثر جمیع باشد پس در آن صورت هم
 طعام نخورد * لِمَا فی الاشباه اذا اجتمع الهلال والحرّام غلب
 الحرّام القول والله اعلم *

* مَا حَكَمَ بِهِ رَح *

درینکه ولیر چیست و اجابت دعوت ولیر و غیر ولیر واجب
 و مستحب است یا مکروه و حرام و در که ام که ام صورت واجب
 و سنت و در که ام صورت مکروه و حرام * الجواب *
 مجموع آنست که ولیر نام طعام عرس است و اجابت دعوت
 ولیر واجب است و ترک آن جائز نیست و در غیر ولیر مرد مدعو
 مخیر است خواه اجابت کند خواه نیکند تا هم اجابت افضل و مستحب
 است زیرا که آن مرد داخل کردن است در قلب مومن و دعوتی
 که مقصود از آن تطاول و تفاخر و نام آوری و ثنا جوئی باشد اجابت
 آن مکروه است نباید کرد و اجابت واجب است بشرطیکه در آن
 مقام مصیبت و بدعت نباشد و اگر حال معاوم نباشد امتناع
 از آن افضل است اگر یقین داند که در آن مصیبت و بدعت است
 اجابت آن حرام * لِمَا فی رد المحتار (الاولیة) هی طعام

العرس وقيل الوليمة اسم لكل طعام وفي الهندية اخذت اجابة
الدعوة قال بعضهم واجبة لا يسمع تركها وقال العامة هي مفة
الافضل ان يجيب اذا كانت وليمة والا فهو مخير الاجابة الفصل
لان فيها ادخال العروري في قلب المؤمن واذا اجاب فعل ما
عليه اسئل اولاد الافضل ان ياكل لو غير صائم وفي رد المحتار
اما دعوة يقصد بها التطاول او انشاء الحمد او ما اشبهه
فلا ينبغي احدا بتمهلا سيما اهل العلم فقل ما وضع احديده
في قصعة فيره الاذل له وفي الاختيار وليمة العرس سنة قد يمة
ان لم يجبهما اثر لقوله عليه السلام من لم يجيب الدعوة فقد هوى الله
ورسوله فان كان صائما احاب ودعا وان لم يكن صائما
اسئل ودعا وان لم ياكل ولم يجيب اثر وحفالا انه استعمل نساء
بالمضيف قال عم لودعيت الى كراع لاحبت ومقتضاها انه سنة
مركبة بخلاف غيرها وصرح شراح الهداية بانها قربة
من الواجب في التماثل خاتمة من الكفاية يسمع لودعي الى
دعوة قالوا يجب الاجابة انكم يكن هناك معصية ولا بدعة
والاستماع اسلم في زماننا * الا اذا علم يقينا ان لا بدعة ولا
معصية انتهى * ولما في احياء العلوم الرابع ان يمتنع
من الاجابة ان الطعام طعام شبهة الى قوله فكل ذلك مما يمنع
الاجابة والاستجابة ويوجب تهريرهما وكراهتهما انه اعلم *

* چه میفرماید در حق *

از اینکه در کلام فقها اکثر لفظ مکروه بلا فیه تحریم و تنزیه یافته میشود
 مراد از آن مکروه تحریمی باشد یا تنزیهی * الجواب * مراد
 از مکروه بلا فیه تحریم و تنزیه مکروه تحریمی باشد یعنی قریب حرام نه مراد
 از آن مکروه تنزیهی که قریب حلال است چرا که قاعده نقد است
 هرگاه لفظ بر اطلاق وی گذاشته شود مراد از آن فرد کامل باشد
 کما فی الاصول فی رد المحتار و اعلم ان المکروه اذا
 اطلق فی کلامهم فالمراد منه التهـریم الا ان ینص
 علی کراهته التـنـزیهیه فقد قال المصنف فی المصنفی
 لفظ الکراهة عند الاطلاق یراد بها التـهـریم قال ابو یوسف
 قلت لابی حنیفة اذا قلت فی شیء اکرمه فما رأتک فیه قال
 التـهـریم و کذا فی الاشیاء و غیره والله اعلم *

* ما قولهم رح *

در اینکه اکثر مردمان دیهات از خواص و عوام در تقاریب ضیافات
 جهت مدد نشینی که شان سکابران است ضحاکممت می نمایند هرگاه
 در خانه میزبان حاضر آیند بعضی صفت جنوبی می طلبند و بعضی صفت
 مغربی و در غیر آنجا هرگز نمی نشینند و گرنه با اکل باز بوس دو
 حکم آن چه و مهمان را در ضیافت چه لازم * الجواب *
 مهمان را باید که در هر جائیکه میزبان بنشیند خلاف مشیت

مغیبت جایز نیست * لَمَّا فِي الْعَالَمِ كِبَرِيَّةٌ يَحْتَضِرُ الضَّعِيفُ أَنْ يَجْلِسَ
 حَيْثُ يُجْلِسُ وَبِالْبِمْدَانِ يَجِبُ عَلَى الضَّعِيفِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ أَحَدُهَا
 أَنْ يَجْلِسَ حَيْثُ يَجْلِسُ وَالثَّانِي أَنْ يَرْضَى بِمَا قَدَّمَ إِلَيْهِ الثَّالِثُ أَنْ
 لَا يَقُومَ إِلَّا بِإِذْنِ رَبِّ الْبَيْتِ الرَّابِعُ أَنْ يَدْعُوهُ إِذَا خَرَجَ * بَيْنَمَا نَزَلَ
 بِرُفْهُمَا وَاجِبٌ اسْتَكْبَرَتْ مِنْهُ سَيِّدَانِ يَسْتَشِيرَانِ كُنْهُمَا رَاضِي شَدِيدٌ
 وَبِالْإِجَازَةِ مَنَاصِبُ خَانَةِ بِيْرُونَ زُرُودٌ أَوْرَادُكَ دَهْرُودٌ وَدُرُودُ أَسْرَالِ
 ابْنِ فُحْمَا صَمْتٌ كَرْدَانِ غُلَامٌ شَرِيعٌ اسْتَكْبَرَتْ مِنْهُ يَحْتَضِرُ الضَّعِيفُ
 لِلْمَرْجُلِ أَنْ يَدَارِيَ مَعَ النَّاسِ وَيَتْرَكَ الْمَنَازِمَةَ وَالْمَخْصُومَةَ
 مَا امْكُنْهُ وَاللَّهُ اعْلَمْ * لَوْلَوْ يَحْمِلُ أَشْرَفُ وَقَدْ تَحْصِنَا

* مَا تَقُولُونَ أَيُّهَا الْعُلَمَاءُ الرَّاسِخُونَ رَحِمَ

اَللّٰهُ عَلَيْكُمْ مَعْصِيَّتِي كُتِبَتْ خُورْدَن مَاهِي كَبِيرِ كَزَايِدَاز بَلَمَسَن
 اسْتَحْرَامِ كَامِ آن چيست * الْجَوَابُ *

خُورْدَن مَاهِي كَامِ طَالِ اسْتَحْرَامِ طَالِ اسْتَحْرَامِ طَالِ اسْتَحْرَامِ
 سَبَبِ عَظِيمِ جَنَّةِ حَيَوَانِ وَفُتْرَانِ مُخْتَلَفِ نَحْوِ كَرْدِ * لَعَمْرُومِ
 قَوْلُهُ تَعَالَى أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ إِلَّا يَهُدَى وَلَعَمْرُومِ قَوْلُ الْفُقَهَاءِ كَمَا
 فِي الْهُدَايَةِ وَلَا تَأْسُ بِأَسْلِ الْخَرِيثِ وَالْمَارِ مَاهِي وَأَنْوَاعِ
 الْمَمْلُوكِ الْقَوْلُ دَفِي مَخْتَصِرِ الْوَقَايَةِ وَحُلِّ أَنْوَاعِ الْحَمْلِ الْقَوْلُ *
 وَبَسَبَبِ اَيْنَكِ دَلِيلِ مَرْعِي بِرْتَحِيمِ مَاهِي بَزَرْگِ يَافَتِهِ نَحْوِ اسْتَحْرَامِ
 مَادَامِكِ دَلِيلِ مُحَرَّمِ وَارْدِ نَشُودِ بِحَرَمِ آن كَمِ دَادَنِ مَسْكِنِ

نیزست چه اصلان و زهر آشیا باعث است نزد جمهور ضیفه
 و شاعیه * کما فی رد المختار و غیره و هم از آثار و کتب صغیر
 خوردن آنحضرت ماهی کبیر ثابت شده چنانچه در مدارج النبوة است
 انه جابر رض گفت ما غرده کردیم جیش خط را د امیر کرده شد بر ما
 ابو عبیده پس گرسنه شدیم گرسنگی سخت پس انداخت
 در یا ماهی مرده را که هرگز ندیده بودیم ماهی مانند آن و گفته میشود
 آنرا عنبر پس خوردیم ما از آن ماهی تا نیم ماه پس گرفت ابو عبیده
 استخوانی از استخوانهای وی پس گذاشت سواری تحت
 او پس چون قدم آوردیم ذکر کردیم قصه این ماهی را برای
 حضرت پس گفت علیه السلام بخورید و زخم را که بیرون آورده است
 خدای تعالی آنرا بسوی شما و بخور اینده ما را نیز اگر باقی مانده
 باشد چیزی از آن پس فرستادیم ما برای رسول خدا صلی الله علیه و آله
 چیزی از آن پس خورد آنحضرت آنرا در ردایتی آمده که بود آن
 ماهی مانند کوهی * الی قوله و در صحیح مسلم و سنن امام احمد
 روایت کرده شده است که امر فرمود ابو عبیده تا مردم در کاه
 چشم او در آیند و بنشینند سیزده مرد را جای بود و الله اعلم
 لبعوض العلماء و قد تحصنا *

* ما تقولون زادکم الله شرفا *

اندرینکه شکر دوباره که از استخوانهای جوان مرده و غیره

صاف کرده میشود لهذا بعضی آنرا ناپاک یا مشکوک میهند از مذکوره حکمت
 آن چیست و استعمال استخوان مذکوره و انتفاع از آن
 شرعاً جائز است یا نه و استعمال استخوان خنزیر و آدمی حکم این
 استخوانها دارد یا چه و آنها که بابرگ تنبیل میخورند طلال
 است یا حرام بهغواتوجردا * الجواب * استعمال استخوان
 مرده سیواى خنزیر و آدمی بشرط هیوست بقیر و سوست طاهر
 است و استعمال آنها بغرض انتفاع بجمیع انواع آن مثل
 بیع و شرا و تصفیه شکر و نحوها شرعاً جائز است * لما فی الدر
 المختار شعر المیتة غیر الخنزیر علی الذی هب وعظمها وعصبها
 علی المشهور و روحها و قرنیها الی قوله و دم السمک طاهر
 انتهى و فی البر حندی و شعر المیتة وعظمها وعصبها
 طاهر الی قوله و اما عظم الخنزیر فنحس اتفاقاً لانه لا ضرورة
 فی استعماله كما فی الشعر و فی قاضیخان عظم المیتة الی
 قوله اذا بیع و لم یبق علیها دسومة لا یفسد الماء و فی
 الهندیة و اما اذا کان الحیوان میتاً فانها یجوز الا انتفاع
 بعظمه اذا کان یا بصار لا یجوز الا انتفاع به اذا کان
 رطباً * اما استعمال استخوان خنزیر بغرض انتفاع فقط بعد
 اعران جائز است چرا که نار مطلقاً مزیل نجاست است یا جوت آنکه

بهدامراق با هیئت دیگر منقاب میگردد * فی رد المحتار
 وایرق كالغسل لان النار تاكل ما فيه من النجاسة حتى
 لا يبقى شيء فيه شي او نهيلجه فيصير الدم رماداً فيطهر
 بالاستحالة ولهذا الواحرق العذرة وصارت رماداً طهر
 بالاستحالة كالحمر اذا اتخللت و كالحزير اذا وقع في الملهة
 وصار ملها وعلي هذا قالوا اذا تنجس التنبور يطهر بالنار
 حتى لا ينجس الحزير وكذلك اذا تنجس بمسحة الخبث تطهر
 بالنار زيلعى وفي الدار المختار لا يكون نجسا رماد قل
 الى قوله لا انقلاب العين وبه يفتى وفي رد المحتار تهت قوله
 لا نقـلاب العين لان الشرع رتب وصف النجاسة على تلك
 الحقيقة وتنتفى الحقيقة بانتفاء بعض اجزاء مفهومها فكيف
 بالكل فان الملمح غير العظم واللحم فاذا صار ملها ترتب
 حكم الملمح ونظيره في الشرع النطفة نجسة وتصير علقة وهي
 نجسة وتصير مضغة فتطهر والعصير طاهر فيصير خمرافه نجس
 ويصير خلا فيطهر فعرفنا ان الاستحالة تستتبع زوال الوصف
 المرتب عليها * پس آهنگ که سبک بامدت و غیرهما راغب
 زانیده می سازند پاک است و بابرک تنبیل خوردن طالع *
 کما حققنا بان النار مطلقا من یلة للمهاسة اولا بقلب العين
 وانتفاع از استخوان آدمی بجهت شرافت و کرامت دی ردا

نیست مذنب نجاست چه اگر اجزای آنرا بفرض انتفاع استعمال کنند تحقیر وی لازم آید پس چیزی که در آن استخوان آنرا بکار برند نجس نخواهد شد مگر مستعمل آن گناهکار * فی الهدایة شعر الانسان وعظمه طاهر وقال الشافعی نجس لانه لا ینفع به ولا یجوز بیعه ولنا ان عدم الانتفاع والبیع لکرامته فلا یدل علی نجاسته انتهى * وفی رد المحتار والادعی مکرم شرعاً وان کان کافراً فایراد العقد علیه واستبدال له به راجحاً به بالجملة اذ لال له ای وهو غیر جائز و بعضه فی حکمة و صرح فی فتح القدیر ببطلان * پس شکر دو باره که از آب استنجای آنها ی مؤخره صاف کرده میشود با شکر پاک و حلال است چه بعد تحقیق از منافع آن معلوم شد که ایشان عظام جانورهای مذبوحه را از نصابان خریده و سوزانیده از آب مالمی آن شکر صاف می نمایند و استعمال آن استخوان باین غرض من قبیل انتفاع است و انتفاع بحمیم انواع آن خواه استخوان مذبوحه باشد یا مرده بعضی بعد اعراق و بعضی بدون آن شراً جائز است * کما حققنا والله اعلم *
لبعض العلماء وقد اخصنا * صاحبه کمرح *

اندرینکه سوال در اصل حرام است یا نه و بعضی از خود کاران فارغ الحال بتقصه تکثیر مال سوال می کنند و اگر متعددن حرام

استطاعت خودادشان را چیزی عطا کند از آن انکار نموده
می گویند که این قدر قلیل سزاوارد نیست باز پس بالکاف
و اصرار زیاده می طلبند این امر ممنوع و حرام است یا نه و هر قدر
ترصدق بخوشنودی بدین از انجوشی گرفتاری برادشان لازم
است یا نه و هر که این چنین حائل غیر مستحق را چیزی عطا نماید گناهکار
می شود یا چه * الجواب * سوال اصل آن حرمت است
مباح نمی گردد و اگر ضرورت اما اگر از آن گرفتاری بود هم حرام باشد
لما فی احیاء العلوم ان الله - وال حرام فی الاصل و انما یباح
بضرورة او حاجة مهمة قریبة من الضرورة فان کان منها بدفیه
حرام * اما شخص مستغنی که نزدش مثل و ارسال شئی مسئول
موجود است سوال دی قطعاً حرام است * لما فیہ و اما المستغنی فهو
الذي یطلب شیئاً وعندہ سئلہ و امثالہ فسوالہ حرام قطعاً لقول
و لما فی اشعة اللمعات * آورده اند که نمی باید که سوال کند هر که نزد
او قوت یوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر
قوت یوم نداشته باشد یا چیزی ندارد که ستر عورت کند حلال
است که سوال کند * لما فیہا لا ینبغی للانسان ان یسال و عندہ
قوت یوم و کن الی الخائفة فان لم یکن له قوت یوم ولا شیء یستقر به
مورته حل له ان یسال الناس لان الحال حال ضرورة کن انی
شرح الطهاری و قال علی القاری و من ملک قوت یوم یحرم

عليه السؤال * وفي الدنيا المكيمة من كان له قوت يوم لا يهل
 له السؤال * و ظاهر است که هر که سوال برای دی حال نیست
 الکاف و اصرار که بفرموده حرام و متضمن این است که سوال هت است
 چگونه جایز خواهد شد پس اصرار و الکاف این قوم خود کاران در
 سوال باریب حرام است * قال صلعم لا تلحقوا بالسؤال
 الهدیث * و نیز بقصد تکثیر مال سوال کردن ممنوع است * و لمافی
 شرح صحیح المسلم من سال بغیر ضرورة سوالا مذهباً عنه و کثرت منه
 كما في الرواية الاخرى من سال تکثراً الى قوله قال صلعم
 من سال تکثراً فانما يهمل حمرا فله منقل او ليس تکثیر * پس
 بر الکاف کنندگان و زیاده جویندگان واجب و لازم است که هر قدر
 متصدق با خوشی عطا نماید بخوشنودی بگیرد زیرا که در تبرعات
 جزییه * لمافی الهدایة اذا حبر فی التبرع و فیها ایضاً المتبرع
 لا یجبر علی ایفاء ما یتبرع به * و اگر متصدق دانسته باشد
 که نزد این هائل خوراک یکم و زده موجود است یا موجود خواهد شد
 که او صحیح و قادر علی الاکتساب است عطا کننده او گناهکار خواهد شد
 لمافی الدار المختار لا یهل ان یسال شیئاً من القوت من له
 قوت يوم بالفعل او بالقرعة کالصحیح المکتوب و یأثم معطیه ان
 علم بحاله لا عانته علی المهر * اما بر عوام واجب لازم است
 که رعایت قدرهای دین و اغراض اکرام او شان را بار عطا

ضمیرات و مبرات کما حقہ کرده باشند چنانکہ در فتوای قضیات طام
صفحہ ۲۸ تصریح کرده ام واللہ اعلم * لعالم و قن اصلحنا *

* ما تھکمون رحمۃ اللہ علیکم *

دادن ضمیرات و صدقات نافلہ مسلم رہنود و دیگر بی دینارا
و نیز گرفتن ضمیرات و مبرات ہنود و غیر ہم مر مسلم را اگر برای
غیر خدا نباشد جائز است یا نہ * الجواب * ضمیرات
و صدقات نافلہ فقرا بی دینارا دادن جائز است لما فی العالم المکیر
یجوز مصرف صدقة التطوع الیہم ای اهل الذمۃ بالافتاق و
اختلاف فی صدقة الفطر و النذر و الکفارات قال ابو حنیفہ و محمد رح
یجوز الا ان فنراء المسلمین احب الینا کذا فی شرح الطھطاری و اما
الھربی المستامن فلا یجوز دفع الزکوۃ و الصدقة الواجبة الیہ
بالاجماع و یجوز مصرف التطوع الیہ کذا فی السراج الوھاج و فی جامع
الرموز و جاز غیر ہا ای غیر الزکوۃ من الفطرة و الکفارة و النذر
و التطوع الیہ ای الذمی ہمین نام است و اگر فتن مسلمانان
ضمیرات و مبرات ہنود و غیر ہم را اگر برای غیر خدا نباشد * کما یفہم
من الہدایۃ الذمی اذا اوصی بما یشاء یشاء فی حقنا و فی
حقہم ہذا جائز سواء کان القوم با عیانہم اذ بغیر اعیانہم
و ہکذا من العالم المکیر و لو وقف الذمی ہلی ولدہ و جعل آخرہ
للمساکین جاز و یجوز ان یعطی المساکین المسلمین و اهل الذمۃ

دان خص فی وقفه مما کین اهل الذمة * و هرگاه با وجود تخصیص
فقرای ذمی مساکین را دادن روا باشد پس با طوع
و رغبت وی مساکین را اگر قدری آن بطریق اولی جائز خواهد شد *
والله اعلم * * ما قوله روح *

اندر اینکه گفتن یا نوشتن لفظ قباء و کعبه به نسبت بزرگان دین
داران بقصد تعظیم جائز است یا حرام * * الجواب *

گفتن یا نوشتن لفظ قباء و کعبه بطور مجاز بقصد تعظیم فاضلان و
استادان و عاکمان دینداران را درست و مشروع است حرام
و مکروه نیست چرا که امی دلیلی بر تحریم آن یافته نمی شود پس
بر اباحت اصایی خود باقی خواهد ماند * لمانی اصول البزدوی بعد
ورد الشرع الاحوال علی الاباحة بالاجماع مالم یظهر دلایل
المهرمة و یمکن الی رد المحتار و غیره * چونکه در اینجا اعتبار معنی
حقیقی آن هر دو لفظ که از اسمای مکملست است مترتّب است
معنی مجازی متعین خواهد شد یعنی مرجع و قآب یا معظم و مکرم
کمانی اکثر کتب الاصول انه اذا تعذر المعنی الحقیقی فالجهاز
متعین اعنی اذا تعذر و اصبحت ارادة المعنی الحقیقی لعارض
و مانع یمنعها یصار الی ارادة المعنی المجازی و اعتبارها یمنع
العمل به و لوجود الاعمی له اذ الجمع بین الحقیقة و المجاز
فی الارادة غیر جائز حیث قال فی الاشباه و الالاف

استقامت بنافی الاصول علی ان الحقیقة اذا كانت متعذرة
فانه یصار الی المجاز * ارین ادله مذکوره خوب معلوم شد
که استعمال لفظ قیام و کعبه مجازاً مشروع و مباح است * خایفه
ما فی الباب اگر آنرا از قیاس بدست فی العادة گذشت شود ممکن
است پس ترک آن از روی احتیاط اولی خواهد بود مگر آن عوام
و ضلالت نیست * لما فی الحدیقه الذی به شرح الطریقه
المحمدیه اما البدل عن فی العادة فلیس فعلها ضلالت ولا
وعید البدل هم شامل لها بل ترک فعلها اولی عند اهل الورع
والاحتیاط القول والله اعلم * مولوی اکبر علی وقد لخصنا
* چه میفرما بدن رح * اندر یک بعد فراغ از نماز فرض
و غیره انا که در مسجد اند اگر کسی از انبیان برای تعظیم
مردی عالم متدین که در آن مسجد داخل شد بایستاد و سلام
گفت پس سلام و قیاسش در خانه خدا برای ضحوقی شرعاً جائز باشد یا نه
* الجواب * سلام و قیام وی برای تعظیم عالم شرعاً
جائز است بلکه مستحب * لما فی الحدیقه المختار * و فی الوهبانیه
یحوز بل یندب الی القیام تعظیماً للقدام كما یجوز الی القیام
ولو للفقاری بین یدی العالم * و فی رد المحتار تحت هذا
القول ای ان کان ممن یشتهق التعظیم * قال فی القفیه قیام
المجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیماً و قیام قاری القرآن

لمن یجی تمظیما لا یکره اذا کان ممن یستحق التعظیم * و فی
مشکل الاثار الزیام لغیره لیس بمکروه لعینه انما المکروه مهیبه
القیام لمن یقام له فان قام لمن لا یقام له لا یکره قال ابن
وجیهان اقول و فی عصرنا ینبغی ان یتعجب ذلك ای القیام لما
یورث توکله من الحق والبعضاء والعداوه لاسیما اذا کان
فی مکان اعتهد فیه القیام و فی القهستانی و ذکر فی الزاهدی
لا یکره ان یقوم لاخر فی المسجد تعظیما له * و هرگاه قیام برای
تعظیم جهت مستحق آن مشروع شد سلام بطریق ادلی
مشروع خواهد شد بلکه مسنون زیرا چه سلام تحیه زائرین است
لما فی القنیة السلام تحیه الزائرین * و رسول خدا ﷺ جهت
افشای سلام مادر امر فرموده اند * قال ﷺ افشوا السلام
الحديث كما فی المدارج و این حدیث اول نصیبت رسول خدا
ﷺ بود در مدینه منوره بعد از هجرت * و الله تعالی *

* چه میفرمایند علمای دین رح * اندر ینکه رسومات بدوید

شادی مثل نوشه را لباس صرخی و زرد پوشانیدن و بدون حاجت نوشه را
سوار کرده بامردمان براتی باطرات و نواحی فقط برای تفنن و بازی
و نامادری گشت دادن و بار و وسوختن و آتش بازی سرکردن
و اسباب مایهی مثل دهن و طاس و مزمار و غم و نوانتن و بافاغده

و نشستن شمع و چراغ بسیار کردن و نوشه را با ضرورت غسل
دادن و زنان بیگانه بعد عقد و بروی نوشه آمده بزل و تمسخر کردن
و رقص و غنا کردن زرد آب یا سرخ آب بر لباس مردمان یا شیدن
و گلاب در ابدان مردمان انداختن و اسفال آنها که در تداریب شادی
جهال مبدعه یا ختنه اطفال و دشان یا گواشوار و دختر یا نمک چسبی
و غیر ذلک بهمان می آید همه آن بدعت خبیثه و حرام است یا نه و کننده
این رسوم خبیثه خواه ناگه خود باشد یا دلای وی بزه کار و گناهکار است
یا نه و اگر کسی خود این اعمال نمی کند اما بآن افعال راضی بوده
شهریک مجامعتش شده و دیگر بزه کار و فاسق است یا نه * بینوا توحروا
* الجواب * لباس سرخ و زرد و مصفر و مزعفر جهت مرد

مکروه است * لَمَّا نَبَى الْحَمَادُ روى الحسن عن النبى صلعم انه
قال و اياكم و الحمرة فانها من زينة الشيطان فان الشيطان
يحب الحمرة و لَمَّا نَبَى الدَّرَالِمُ خوار و كره لبس المعصفر و
المزعفر الا حمرا و الا صفر للمرجال صفاء انه لا يكره للمصفا *
و يَا قَامِدُ نوشه را غسل داد و ضروری است که بیدن من قبیل اصرار علی
السمباح است و آن مکروه با انگیر است * وَلَهُو لَعِبٌ و جمیع رسوم
خبیثه جهال که در سواد مذکور شد همه آن بدعت و حرام است
لَمَّا فَادَسُوا لا شاه عبس العزیز قدس سره فی بعض تالیفاتیه فی
الرسومات المنهیه فی النکاح و لا یجوز تزییع الجمال با حراق البارود

والكاغذ وركوب الخيل والطوف بالبلد من غير حاجة
 قال الله تعالى وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَّحُوا مِثْقَالَ دِينَ رِيحًا يَوْمَ يَأْتِ
 النَّاسَ ۖ وَظَاهَرُوا مَعَافِزَ وَالْمَلَاحِي وَظَاهَرُوا لَعِبِ الْمَعَابِ بَيْنَ وَتَقَرُّ
 حَيْطَانُ الْبَيْتِ بِالشَّيَابِ الْجَهْلِيَّةِ تَزِينًا وَدُخُولِ النِّسَاءِ الْأَحْضِيَاءِ
 عَلَى الزَّوْجِ بَعْدَ الْفِرَاقِ مِنَ الْعَقْلِ وَكَلَامِهِنَّ مَعَهُ وَهَسَانُهُ
 وَادْنَاهُ وَدُخُولِ الْغِيَاثِ عَلَى جَسَدِ الزَّوْجَةِ وَأَمْرَ الزَّوْجِ بِأَنْ يَرْفَعَهُ
 يَلْسَانُهُ وَحَقُوفِ النِّسَاءِ حَوْلَ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ عِنْدَ الْخَلْمِ وَهُوَ
 كُلُّهُ مِنَ الْبِدْعَاتِ الْمَهْرُومَةِ * وَأَكْثَرُ مَا يَنْبَغِي بِدَعْوَةِ مُخْتَرَعِهِ مَذْكُورُهُ
 مَتَّصِفِينَ بِالسَّرَافِ وَتَنْذِيرِ اسْتِوَاةِ الْوَسْطِ وَآلِ الْوَسْطِ حَرَامٌ وَمُسْنُوعٌ
 اسْتِوَاةِ * قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ الْمُبَدِّلِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ الْآيَةَ
 وَقَالَ تَعَالَى وَلَا تُسْرِفُوا الْآيَةَ وَقَالَ ﷺ كُلُوا وَاشْرَبُوا وَتَصَدَّقُوا
 وَابْتَهُوا مَا لَمْ يَخَالَطِ أَهْرَافَ وَلَا مَخِيلَةَ * وَتَرْكُوبِ اسْتِوَاةِ
 بِدْعَاتِ مَنْهَبِهِ خَوَافِ خُودِ مَا كُنْ يَأْتِيهِمْ وَيَكْنَاهُمْ وَهَدَاكَ اسْتِوَاةِ
 هَرَاكَ لَعَلَّ حَرَامِ مَصِيبَتِ وَعِقَابِ رَاسِ اسْتِوَاةِ كَمَا لَا يَخْفَى وَهَرَاكَ
 بِأَنْ أَعْمَالَ رَاضِي بُوْدِهِ تَرْكُوبِ آنِ مَجَاسِ كَرْدِ دِيَا بِهَرُوسِ قَاعَاشِ
 كُنْدِ أَوْ فَا سَقِ اسْتِوَاةِ وَآكَرِ بَآنِ مَتَانِ ذَكْرِ دَكَا فَ رَاسْتِ * لَمَّا اتَى الدَّرْ
 الْمَخْتَارَانَ الْإِلَهِ كُلُّهَا حَرَامٌ وَيَكْ خَلَّ عَلَيْهِمْ — مَبْلَا أَذْنَهُمْ
 لَا تَكَارِ الْمُنْكَرَ قَالَ أَبُو مَسْعُودٍ رَضِيَ صَوْتُ الْمُهْرُ وَالْغِنَاءُ يَنْهَيْتُ الْغِنَاءُ
 فِي التَّلْبِ كَمَا يَنْهَيْتُ الْهَمَاءُ الْغِنَاءُ قُلْتُ وَفِي الْبَنَى أَرِيَّةَ اسْتِوَاةِ

صوت الملامی کضرب قصب ونحوه حرام لقوله عم استماع الملامی
 معصية و الجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر ولما فی القهقمانی
 ويجب ان يهتبه ان لا يسمع لقوله عم استماع صوت الملامی
 معصية و الجلوس علیها فسق و التلذذ بها کفر و هذا اما
 لتفليظ الازنب کما فی الاختیار او للاثتعال كما فی النهاية
 والله تعالی اعلم * * ما قولکم رحم * اذ رینک استعمال
 حرم و حرلی حیوان مرده و انتفاع از انها خواه ماکول اللحم باشد یا
 غیر آن بمانع شرعی روا باشد یا نه * بینوا توجروا * الجواب *
 استعمال و انتفاع از حرم و حرلی مرده بهر حیثیکه باشد جائز نیست
 اگر چه ماکول اللحم باشد زیرا که آن هم سبب مردن در حکم غیر
 ماکول اللحم میشود * لما فی شرح الوقایة و اذ لم یکن حیوانات لم
 یکن مذکى کان لحمه نجساً سواء کان ماکول اللحم او غیره
 و انتفاع از اجزای مرده حیوانی اشیاى ده گانه روا نیست
 و حرم و حرلی از انها صد و دهنه * کما فی ابراهیم شاهی و لا ینجس من
 الميتة مشرة الشعر و الصوف و الوبر و الریش و العظم و الحافر
 و القرن و الظلف و المنقار و الظفر لا حیوة فیها * و در جموی
 هشت نوشته است باعتبار تداعل یا اختلاف * فقال و ثمانية
 من الميتة یجوز الانتفاع بها القرن و الظلف و العصب و الصوف
 و الوبر و الریش و العظم و الشعر سواء کان ماکول اللحم او غیره

و ظاهر آنست که این حکم مخصوص باشیای مذکوره است و در غیر آنها حکم جو از انتفاع نخواهد شد زیرا که ماهدای آنها سکوت منه است و سکوت در وقت حاجت بیان اصحت * لمافی التوضیح لان السکوت عند الحاجة الى البیان بیان * و هم ثابت است که مفهوم مخالف در روایات ماخذ است در دلیل * لمافی شرح الوقایه دلا خلاف فی ان التخصیص بالذکر فی الروایات يدل علی نفی الحكم معاملة * پس بطریق مفهوم مخالف سنویم شد که حکم جو از انتفاع در غیر اشیای ده کانه نخواهد شد پس جرم مرداری و جرمی آنرا استعمال کردن و خرید و فروخت آن شرماء حرام است یا مکروه تحریمی لما حققنا والله اعلم * لبو—فـس العلماء *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اذا ینکه تعظیم مصحف شریف واجب است یانه نهادن های بر مصحف شریف و مس آن بهای بی تعظیمی است یانه و بر قه بر ادل کتابت و تقلید اوراق قرآن شریف از همار مقطوع الیدین را با ضرورت معتبره شرعیه حرام و ناجایز خواهد شد یانه *

اجیبوا ثنابوا * الجواب * تعظیم قرآن شریف بلکه کتب فقه هم واجب است لمافی العالم کبریه تعظیم القرآن والفتنه واجب و نهادن های بر مصحف شریف بی تعظیمی است چنانکه از اقا و بل فتادی فیه و اشباه و جموی و هدایه و غیره ظاهر میشود * فی القذیه

لَو رُفِعَ رِجْلُهُ عَلَى الْمَصْهَفِ حَالِفًا يَتْرُوبُ وَفِي نَحْوِ الْمَصْهَفِ
 اِسْتَجْفَا فَا يَكْفُرُ اَنْتَهَى وَفِي الْاَدْبَاءِ يَكْفُرُ بِرُفْعِ رِجْلِهِ عَلَى
 الْمَصْهَفِ مَسْتَجْفَا بِهِ وَالْاَفْلَاقُ قَالَ الْعَمْرِيُّ قَدْ رَفَعَ الْاِسْتَفْتَاءُ
 مِنْ رَجُلٍ مَقْطُوعِ الْيَدَيْنِ يَكْتُبُ الْقُرْآنَ بِاصْبَعِ رِجْلِهِ هَلْ يَهْرَمُ
 عَلَيْهِ وَيَكْفُرُ وَمَقْتَضَى هَذَا الْفُرْعُ اَنْهُ لَا يَكْفُرُ حَيْثُ لَمْ يَكُنْ مَسْتَجْفَا
 فِي الْاَهْدَايَةِ رَحْلَ وَضَعَ رِجْلَهُ عَلَى الْمَصْهَفِ اِنْ كَانَ عَلَى وَجْهِ
 الْاِسْتَجْفَاءِ يَكْفُرُ وَالْاَفْلَاقُ * پَسْ اَزِ مَنِ اقَادَ يَدَيْهِ مَدْرَكَ كَمُرِّدٍ كَمَا
 مَجْمُودِ نَهَادَنِ بَابِ مَصْحَفِ بِنِ تَعْظِيمِ وَبِنِ اَدْبِي اَسْتَ پَسْ هَرْ گَاهِ
 كَمَا تَعْظِيمِ مَصْحَفِ وَاجِبُ بُوْدِ بِنِ تَعْظِيمِ مَصْحَفِ حَرَامُ خَوَاهِدُ شُدَ زِيْرَا كَمَا
 دَرِ اَنْ تَرْكُ وَاجِبُ اَسْتُ وَتَرْكُ وَاجِبُ حَرَامُ وَگَزَاشْتَنِ بَابِ
 مَصْحَفِ وَ مَسْ بَانَ فَرْدِي اَسْتُ اَزْ اَفْرَادِ اَنْ پَسْ كِتَابَتِ مَصْحَفِ
 اَزْ بَادِ تَقْلِيْبِ اَوْ رَاقِ اَزْ بَا جِهَتِ مَقْطُوعِ الْيَدَيْنِ حَرَامُ خَوَاهِدُ شُدَ
 وَنِيْزِ قَوْلِ مَا دَبِ قُتَادِي قَنْدَرُ مَوْلَا اَنْ اَسْتُ * حَيْثُ قَالَ لَو رُفِعَ
 رِجْلُهُ عَلَى الْمَصْهَفِ حَالِفًا يَتْرُوبُ الْقَوْلُ * پَسْ مَعَاوِمُ شُدَ كَمَا
 نَهَادَنِ بَابِ مَصْحَفِ مَعْصِيَتِ اَسْتُ وَرَنْ تَوْبَهُ لَا زَمَ نَمِي شُدَ وَ مَعْصِيَتِ
 مَقْصُورِ نَدَسْتُ مَكْرُورِ فَعَلِ حَرَامُ پَسْ ظَاهِرُ شُدَ كَمَا نَهَادَنِ بَابِ مَصْحَفِ
 حَرَامُ اَسْتُ وَ اَيْضًا اِيْنَكَا تَعْظِيمِ مَصْحَفِ مَأْمُورُ بِهْ اَسْتُ اَزْ جَانِبِ
 شَارِعِ وَ بِنِ تَعْظِيمِ مَصْحَفِ مَرْغَبُ عَنْهُ وَ اَكْرَهُ بِهْ فَرْضُ كَرْدَهُ شُدَ كَمَا كِتَابَتِ
 وَ تَقْلِيْبِ اَوْ رَاقِ اَزْ بَا جِهَتِ مَقْطُوعِ الْيَدَيْنِ نِيْزِ مَأْمُورُ بِهْ اَسْتُ

و ترك منتهی مقدم بر فعل ماضی باشد * اما هو المعلوم من كذب
 اصول الفقه و لمّا في رد التحقار في مبحث استقمال التلبسه
 و ترك المفهّمی مقدم علی فعل المامور الله اعلم *

* ما قولكم علماء الدين رحمكم الله تعالى *

اندر ينکه گناه، مغیره، و کبیره، چیست و گناه، کبیره، چند است و مرتکب
 کبیره کافر است یا نه و مغفرت از ان ممکن است یا نه * الجواب *
 هر مصیبتی که آدمی بران اصرار می کند ان گناه، کبیره، است و علی الخصوص
 هر مصیبتی که بران از جانب خدا در مصلحت و عید و دارد است و مغیره
 مصیبتی است که بنده دران از خدا استغفار نمایند و هر چه دران
 و عید و دارد نیست * لمّا في شرح العقائد للمصنفی قيل کلّ ما توعّد
 هاية الشارع بخصومه و قيل کلّ معصية اصرع عليها العهد فهو
 کبيرة و سئل ما استغفر عنها فهي صغيرة القول * و گناه، کبیره، نه چیز
 است ترک با خدا کردن کسیرا ناحق کشتن زنی عقیقه را نهمست
 زنا دادن زنا کردن گریختن از صف جهاد جاد کردن مال یتیم
 خوردن مافرمائی والدین مسایین کردن و در عزم ستم کردن
 و برداشتی سود خوردن و نیز دزدی و شراب خواری و برداشتی هر چه
 فساد آن مثل فساد این اشیا می مذکوره باشد یا زیاده تر از ان
 آن نیز کبیره است * ولما في قد اختلفت الروايات فيهما دردی
 ابن همر رضى الله عنه الشك بالله و قيل النفس بنهر حق و

قذف المحصنة والزنا والفرار من الزحف والمجور واصل مال
 اليتيم ومقوق الرالدین المسلمین والامداد فی الحرم وزاد
 ابوهريرة اصل الربوا وزاد علی رضی العرقه وهرب الحمرا انتهى
 وفي تيمور الاصول عن حميدة بن حمير عن ابيه ان رسول الله ﷺ قال
 وقد ماله رجل من الكبائر فقال هن تسع الشراك والمهر وقتل
 النفس واسل الربوا واسل مال اليتيم والتسوي يوم الزحف
 وقذف محصنات ومقوق الرالدین وامتدخال البيت الحرام
 قبلتكم احياء وامواتا اخرجته ابوداؤد والنصائي والفرار
 من الزحف هو الفرار من مصاف الجهاد ومقاتلة الكفار
 والمحصنات جمع محصنة ومن المغائف ذوات الازواج وقد نهى
 رميهم بالنزنا انتهى * ومرتكب كبيره كافرني شود وان ايمان
 خارج نمی گردد وادرای هر کس کردن بذات وصفات خدا هر
 دیگر را منفرت ممکن است اگر خدا خواهد * لهما فی العقائد
 والكبيرة لا تخرج العبد المؤمن من الايمان ولا تنخله في الكفر
 والله تعالى لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء
 من الصفات والكبائر والله تعالى اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

درینکه شخصی از قوم هندو یا مجوس یا کتابی چیزی از خودی
 یا نویسدنی یا لباس یا مطهریات و غیره نزد مسلمان بطور تحقیر اما مال

دارد گرفتن آن مرسلّم را شرفا جائز است یا نه و خوردن و استعمال کردن آنها حلال است یا نه و شیرینی و عسل که بنود تیار می نمایند مرسلّم را خوردن آن درست باشد یا عرام و مکروه * الجواب * مرسلّم را جائز و درست است که بنده ایشان را قبول نماید * لما فی العالم الکبیر مقد روي یحلّ رج لی السب و الکبیر احبا را متعارضة لی عضها ان رسول الله صلعم قبل هذ ایما المشرک و فی بعضها انه لم یقبل فلا بد من التوفیق راختلف عبارة المشایخ رح لی وحه التوفیق فعبارة الفقه ابو حنيفة و الهذ و انبی ان ما روي انه لم یقبلها محمول علی انه انما یقبلها من شخص غلب علی طین رسول الله صلعم انما یقاتلهم لا عزرا لذلین لا علاء کلمة الله علیها لا لطلب المال و قبول الهدیة من هن المخص حائز فی زماننا ایضا القول * دخوردن و استعمال کردن اشیای مذکوره بهر طوری که باشد بمن مرسلّم حلال است * لما یهیا و لا باس بطعام الیهود و النصارى و اکله من الذبائح و محرمها اتفاقا و لا باس بطعام المجوسی الا الذبیحة و فیها لا یضا و لا باس بصیافته و ان لم یکن بیدهما معرفة کذا فی الملتقط انتهى لان المهدی الیه یکون مالک للهدیة المرسولة بالتبص و القبول و المالك یتصرف فی مملکة بای نوع شاء دخوردن شیرینی و عسل و تیار کردن و خوردن

قال است * لما مر من عبارة الهندية ولا بأس بطعام
المجوسي الا ان يبحة وهذا مما لا يخفى على التقية والله اعلم
* چه میفرماید فضلاى دین و علمای کاهنین رح *

اندریکه شخصی از قوم هندو یا مجوس یا نصاری که کبیرا حسن
است بدین اسلام مشرف شد و بعضی از مسلمانان او را
بخنثه گردانیدن امر کرد اما نومسلم مذکور عذر را پیش کرد و گفت
که صاف دارم پس خنثه دادنش از ضروریات دین است
بانه * بیغواتوجروا * الجواب * ملاحظه کرده خواهد شد
که او طاقت خنثه دارد یا نه اگر اهل بصیرت گوید که طاقت آن دارد
پس اگر ممکن باشد که خود آنرا پس خنثه خود دهد بهتر و گرنه نه نماید
تا وقتیکه طاقت نکاح یا خرید کنیزک خنثه در * لما فی الیه المکبریه
الشیخ الضعیف اذا اسلم ولا يطیق المحتان ان قال اهل
البصر لا يطیق بترك لان ترك الواجب بالعذر جائز فترك
السنة اولى كن الى الخلاصه وقيل في خمان الكبير اذا امكن
ان يخنثن نفسه فعلى والا لم يفعل الا ان يمكنه ان يتزوج
او يشتري خنثه فتخنثه و ذكر الكرخي في الجامع الضعيف
ويخنثه الحماسى كن افى فتاوى العتاييه * وفي الفتاوى السراحيه
وكن اشيع من المجوس او الهندوا سلم وقال اهل البصرون انه
لا يطبق المحتان يترك * وفي الدر المختار كشيخ سلم وقال اهل

النظر لا يطيق الحمان ترك رأياً في موضع آخر منه ولا ضرورة
 لان الحفنان عندنا منه وفي جامع الرموز والاحتشامان
 ليس بضرورة و لذل اقل يفتن الكبر نفسه ان امكن والامر
 بفعل الا اذا امكنه النكاح او شراء حاربه وهكذا في العماري
 الحماديه بعينها * وازين روايات معلوم شد كه نوماسم
 خواه بنود باشد يا نصاري يا مجوس بشرطيكه سن رسیده
 باشد ختنه اش چندان ضروري نيست كه درن بسيار تكلف
 كرده آيد بلامانع زمره مستنمين داخل خواهد ماند * والله اعلم
 لعالم وقد اصلها *

* ما قولكم ايها العلماء الثقات رح *

اندرينكه مستمي بكرمي گويد كه بهر عاقل عالم واجب است كه احكام را
 از قرآن و حديث بمقتضاي دانش خود بترجيح و توفيق و تطبيق
 بگيرد و تا بعد ازی کسی از ائمه نه نمايد بدليل قول امام ابو حنيفه رح
 لا تقلدوني ولا ماله ولا غيره و خذوا الاحكام من حيث
 احل و امن الكتاب و السنة * و امام احمد بن حنبل رح نیز چنین
 فرموده اند و بدليل آنكه خداوند تعالی ما را ارشاد كرده است
 كه تفليبه ابو حنيفه و مالك و غيرهم انما یم بلكه خدای تعالی فرموده است
 وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءَ بَعْضًا اَرَبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ تَعِ الْاَتَّخِذُوا

أَخْبَارَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ * یعنی بعض شما
 بعض را مالک و مختار خود سازد چنانکه نصاری رهبان خود را
 ساقط اند پس ابو حنیفه و مالک و غیره را بحد دلایل امام خود
 سازم چرا که از ان بوی اشراک می آید •

• فاجاب زید الفقیه •

مراد از این آیات آنکه تابعه اری مقتدایان خود که در تابعه اری
 او شان از جانب خدا غیر ماذون هستند بکنیزه بدلای • قوله تعالی
 فَامْلُواْ اَمْلِ الَّذِیْ کُفِّرَ عَنْکُمْ لَمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و بدلیل قوله تعالی
 اَلْعَاقِبَةُ لِلَّذِیْنَ لَا یَرْجُونَ مِنَ الْمَسَاجِرِ وَاَلْاَنصَارِ وَاَلَّذِیْنَ
 اتَّبَعُوْهُم بِاِحْسَانٍ رَّضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ الْاٰیة * درین
 آیات خدای تعالی به پیروی اهل اجتهاد اذن داده است
 و تابعه اران سابقین اولین را ستوده است و اما خطاب امامین
 مذکورین فقط برای طایفه مجتهدین است بدلیل آنکه او شان برای
 غیر مجتهدین کتب تدوین فرموده اند و بدلیل آنکه * قَالَ الْاِمَامُ
 النُّوْی فِی شَرْحِ مَعْجَمِ الْمَسَامِرِ تَحْتَ حَدِیْثِ عُمَرُو بْنِ الْعَاصِ
 اِنَّ مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ اِذَا حُکِمَ الْحَاکِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ
 اَصَابَ فَلَهُ اَجْرَانِ وَاِذَا حُکِمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ اَخْطَا فَلَهُ اَجْرٌ وَاحِدٌ
 مِّمَّا لِمَنْ قَالَ الْعُلَمَاءُ اَجْمَعَ الْمُسْلِمُوْنَ عَلٰی اَنْ هَذَا الْحَدِیْثُ فِیْ حُکْمِ
 مَا لِمَنْ اَمَلَ لِلْحَاکِمِ فَاِنْ اَصَابَ فَلَهُ اَجْرَانِ اَجْرَانِ اَجْرًا بِاجْتِهَادِهِ

و احر با صابته وان اخطا فله احرنا حقه سادة و فی الحدیث
 مهذوف تغذیره اذا اراد انما حکمنا جتهد قالوا فاما من
 لیس باهل للمحکم فلا یهدل له المحکم فان حکم فلا اجر له
 بل مؤثر ولا ینفذ حکمه مواء کان و افق الحق ام لا و می
 مورد و ده کلها و لا یعز و فی شی من ذالک * پس ازین
 اجماع معلوم شد که هر که اهل حکم و اجتهد نیست او را نمی رسد
 که احکام را از قرآن و حدیث بردنق بهم نمود بترجیح و تطبیق بگیرد *
 و فی الطهط ساری و الرسالة الزبیدیة قال فی فتح القدیر
 قد استقر رای الاصولیین علی ان المفتی هو المجتهد فاما غیر
 المجتهد ممن یحفظ اقوال المجتهدین فلیس بمفتی و الواجب
 علیه اذا سئل ان ینکر قول المجتهد کالامام علی وجه
 الحکایة انتہی * و کذا قال البزدری فی اصوله * پس
 ازین اجماع متیقن گردید که غیر مجتهد را حال نیست که احکام
 را از کتاب و سنت بگیرد پس بر و لازم است که تقایید
 مجتهدی کند بدلیل حدیث ساذین جبل رضی الله عنہ رسول خدا
 او را بقضای یمن فرستاد فرمود کهف تقضی اذا مرض الک
 قضاء قال اقضی بکتاب الله قال فان لم تجد فبسنة رسول الله
 قال فان لم تجد فی سنة رسول الله قال اجتهد رأيی و لا آو
 فصر ب رسول الله ﷺ علی مدرة و قال الحمد لله الذی رمن

رسول رسول الله بهما یرضی به رسول الله رواه ابو داؤد
 و الترمذی و الدارقطنی * پس این حدیث نص است
 بر اینکه بر اهل یمن اتباع مباح و احب گشته بودند اخذ احکام از
 کتاب و سنت چرا که رسول خدا ﷺ و ابراهیم یمن قاضی
 و منتهی گردانیده بودند و حکم فرموده بودند و اگر قرآن و حدیث
 بر اهل یمن بخواند پس اهل یمن احکام خود را از قرآن و حدیث
 بگیرند پس منام شد که بر غیر مجتهد واجب است تقیید مجتهدی
 و همین است طریق رضای رسول الله و غیر مجتهد احکام را از
 کتاب و سنت گردن مخالفت این حدیث است •

* سوال دوم *

باز بگره علی و جهالتزل می گوید هر کسی را بطاعت است که عمل نماید
 بر قول یکی از مجتهدین فاضل باشد یا مفضول از صد راول تا آخر
 مجتهد است بدلیل * قوله تع فاسئالوا اهل الذکر انکم لکنتم لا تعلمون *
 این آیت عام مطابق است بر هر واحد از اهل ذکر پس مقید کردین
 با این ضیفه یا شالعی و غیرها طاعت آن نص لازم آید *

* فاجاب ذیل الفقیده *

آیت مذکوره بالا جماع بر عموم خود باقی نیست زیرا چه تا بعد ازین
 اهل هوا از مجتهدین بالا جماع باطل است پس این آیت

محتمل معنى مرادى خواهد شد بادل تقييد شرعیه چرا که امام منبلی
 و بیایا علمای بای تقایید مفضول را منع می کنند * لما فی العالم کوریة
 و اذا کان المبتدئ حائلاً فانه یاخذ بهذوی الفصل
 الرجال عند عامة العقهاء * باز دلیل بر هر آن قول
 طحطاوی است * قال بعض المفسرين فعلمکم بما معهر المؤمنین
 اتباع الفرقة الناجية المسماة بالسنة والجماعة فان نصره الله
 تعالی وحفظه و توفیقه و موافقته فیہ و خذلانه و سخطه و مصلته فی
 مخالفتهم و هذه الطائفة الناجية قد احتجعت اليوم فی المذاہب
 الاربعة هم الحنفیون و المالکیون و الشافعیون و الحنبلیون و من
 کان خارجاً من هذه المذاہب الاربعة فی ذلك الزمان فهو
 من اهل البدع و النار * پس از قول طحطاوی معلوم شد که
 اجتماع اهل سنت و جماعت منحصر است در مذاهب اربعه
 و هر که ازین چهار مذاهب خارج است او را اهل بدعت و اهل
 دوزخ است * و قال القاضی ثناء الله فی التفسیر المظهری قوله تع
 وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُهُمْ اَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَاِنَّ اهل السنة والجماعة
 قد افترقت بعد النرون الثلاثة و الاربعة علی اربعة مذاهب و لم یبق
 فی فروع المسائل سوي هذه المذاہب الاربعة فقل ان عقد
 الأجماع المركب علی بطلان قول یخالف کلهم و قد قال الله تع
 وَ يَتَّبِعْ فِیْرِ سَبِيلِ الْاٰمُوْمِیْنِ نُوْلَهُ مَا تُوْلٰی وَ نَصْلِهِمْ جَاهِدٌ و سَاعَتٌ مَّصِیْرٌ *

و قال علیه السلام لا تجتمع امتی علی ضلالة اُنْتَهی و فی التفسیر الاحمدی
 تفسیر آیه ففهمناها سلیمان علیه السلام و قد وقع الاجماع بان الاتباع
 انما یجوز للائمة الاربعة اُنْتَهی و فی فتاوی قنیه من قال لا
 اقول بفتوی الاربعة ولا اعمل بفتواهم فهو رد علی رسول الله
صلی الله علیه و آله و اجماع الامة اُنْتَهی و فی الاشباه ان من حالف الائمة
 الاربعة فهو مخالف للاجماع و ان كان فیه خلاف غیر مما اُنْتَهی و قال
 فخر الدین الرازی فی المصصول فی الاصول ان الامة
 اذا اختلفت علی اقوال فی مسئله كان اجماعهم علی ان
 ما عداهما باطل الی قوله المراد من الامة الائمة الاربعة
 و عقل نیز همچنین حکم می کند چرا که امر اربعه بغایت اہتمام و تمام
 کوشش در تحقیق دین قائم بودند با وجود کثرت مجتہدین با اوشان
 و مذہب اوشان عقل انکار می کند که چیزی مخفی بوده
 باشد بر اوشان و آن ظاهر شده است بر آنانکه بعد اوشان اند
 حالانکہ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند * خیر القرون قرن منی ثم الذین
 یلونهم ثم الذین یلونهم الحلیف پس امر اربعه مصادق این
 این حدیث اند و من بعد هم ازین پس حاصل کلام آنکہ
 اقول ثابت شد کہ بر هر دوازده اہل سنت و جماعت بلکه
 اہل اسلام واجب است کہ بیرون بزداز مذہب چارگانہ
 کہ قدم ازین راہ ۲۰ بیرون انگذند و راہ جہنم پیودن است *

* سوال سوم *

بستر بکره‌ای منبیل التَّنَزُّل می گوید که برکه امی مقلد واجب نیست
تعیین کردن مذهبی بلکه جائز است که اخذ کند آنچه فخرم وی میخواند
از طایل و حرام و بگیرد در میان مذاهب از بعد بایزطو ر که نماز فجر
روزی نهز هب شافعی بخواند و روزی بر مذهب مالک و روزی
هرگاه خوانش کند سو سمار بخورد بر مذهب شافعی و همچنین
روزی باخورد نهز هب مالک چرا که تعیین مذهب ثابت نیست
بنصوص شرعی بلکه آن شرک است در رسالت *

* فاجاب زید الفقیه * این اعتقاد باطل است * بقوله
تَعَالَى إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا
يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا * پس تقلید بالتبعین واجب
شده واجب اصولی که تارکش مرتکب الحرام باشد بلکه
واجب حنفی است که تارکش مرتکب مکروه تحریمی گردد و نیز
اگر تقلید بالتعیین کرده رخص مذاهب را تتبع کرده باشد عملش
باطل خواهد شد چرا که آن بالا جماع ممنوع است * قَالَ ابْنُ عِبْدِ
الْبَرِّ الْمَالِكِيُّ فِي الْأَصُولِ وَلَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ أَنَّ النَّاسَ يَهَارِعُونَ
إِلَى مَا يَرَوْنَ أَفْقُونَ بَعْدَ سَهْمِهِمَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِسَبَبِ قِلَّةِ الْقَدَرِ

و کثرة التواني وعدم الاعتناء في امور الدين فيقعون في
 الممنوع بالاجماع فكيف كان بري الذمة عن عهد التكليف
 بالتقليد بالتعيين الذي هو مقتضى الآيات والاجماع و بینه
 رجوع کردن از تنقید بالتعيين بعد العمل بالاتفاق ممنوع است کما
 صرح اکثر الاصولیین* و بالاجماع تتبع رخص مذاهب ممنوع
 است و آن تفیش طالمای مذاهب است و جائزهای آن چنانکه
 در درختار است که حکم مطلق بالاجماع باطل است (و تفتیق گرفتن
 چیزی از مذهب حنفی و چیزی از مذهب شافعی و هکذا) و مجتهدین
 اجماع کرده اند برینکه لازم است بر هر واحد در گفتن و اعتقاد کردن
 در مسائل مختلف فیها از شروع اجتهادات ایشان باینطور
 که این طلال و جائز امت و آن حرام و غیر جائز و اگر تفتیق جائز
 بودی حرمت در اشیا باقی نبود و استتعار حادث و حرمت
 از دار دنیا بود گشتی و اجماع است بر امر نفوذگر دیدی و این
 باطل است صراحة لقوله تع و يتبع غير سبيل المؤمنين الآية*
 پس اگر قول کسی در جواز تفتیق دیده شود پس باید دانست
 که او غیر معتد به امت یا قوش را بر نفوذ حکم حمل باید نمود نه بر
 طلال بودن آن عمل یا آنکه قبل علم گفته باشد چرا که علم تدریجی
 است یا بر نادانی وی حمل باید نمود و این هم جائز است یا حمل
 بر ضرورت نموده شد و الضرورات تبیح المحضورات

فتی الجهاد، اینها جریست آنکه در مقابله اجماع نه افتد * قال علی القاری
 الحنفی فی الرسالة المولفة فی جواب الفعـال والجواب
 قلنا لا يجوز للقاضي ما قلتموه بل يجب عليه حتماً أن يعین
 مذمباً من هذه المذاهب اما مذمب الشافعی فی جمیع الوقائع
 والفروع واما مذمب مالك واما مذمب ابی حنیفة ولیس له
 ان يتخذ من مذمب الشافعی فی بعض ما يهواه ومن مذمب
 ابی حنیفة فی الباقي ما يرضاه لانا لوجوزنا ذلك لا هدي
 الى التخيـط والخروج عن الضبط وحاصله انه يرجع الى نفی
 التكالیف الشرعية فان مذمب الشافعی اذا اقتضى تهریم
 شیء ومذمب ابی حنیفة اباحه ذلك الشیء بعینه او علی مكس
 ذلك فهو ان شاء مال الى الخل وان شاء مال الى الخروام
 فلا يتحقق الحلة والحرمه وفي ذلك اعدام التكلیف وابطال
 فائده واقلاعه عائدته واستیصال قاعدته وذلك باطل انتهى *

الحاصل سئل: یا فتی نهیشتو دیگر در ان اختانات آنرا اربعه است
 مگر اندکی بغایت اندک پس اگر این تفلیق جائز بودی کدامی
 بسأله از مسائل بر حکمی قرار نگرفتی نه بر حالت نه بر حرمت پس
 تکلیف شرع از دار دنیا یکقلم مرتفع شدی پس بالکایه فائده
 بعیت و احکام نبوت فاسد گردیدی و این محض باطل است پس
 واجب شد پیروی مذمب معین بر موجب جنفی و در درختخانه

و تحریر الاصول و مختصر الاصول و شرح آن و غیره مسنوعیت
و بطلان رجوع عن التقليد بعد العمل مصرح است * فی الرسالة
الزینیه نقل العلامة قاسم فی تصحیحه عن جمیع الاصولیین
انه لا یصح الرجوع عن التقليد بعد العمل بالاتفاق *
بازرید فقیه علی سبیل التّنزل می گوید اگر تقلید بما تعیین بزواتی
جائز هم باشد تا هم مرجوح است به نسبت تقلید بالتعیین که آن
راجح و افضل است پس آن واجب الاتباع است * قال تع
لِکُلِّ وَجْهٍ مَّرْصُولٍهَا فَاسْتَمِقُوا الْحَیْرَاتِ * و عمل بقول مرجوح بالا جماع
باطل است لما فی الدال المختار ان العمل بالقول المرحوح
جهل و خرق للاجماع قال الحموی و ان المختل من مذهب
الی مذهب بالا جتهاد و البرهان آثر یحتو جب الغمزیر
فبلا اجتهاد و برهان اولی انتهی فی التّفهیم والاحمدی تحت
قرله تعالی ففهمنا هاسلیمان اذا التزم مذهباً یجب علیه ان
یدرم علی مذهب النزیه ولا ینتقل الی مذهب آخر پس از
ما تقدم ثابت شد که مجوز تقلید بما تعیین ضال و مضل است و فرقه
مختطیه که قائل تقلید نیستند و خود را مجتهد می گویند از اهل نار است
و همین است فرقه وایه العیاذ بالله والله اعلم * فیما ایها العلماء
العظام نسئلكم ابکر علی الصواب ام زیل * فاجاب العلماء
کلهم بان زید علی الصواب رالحق و بکر علی الخطاء و البطلان *

(اعلم ان علماء الهند الممتازين كانوا استخرجوا هذه الفتوى
بالعربية العريضة بالتقارير المعنوية ثم فحول العلماء هندياً
وبنجاله صححوها وزينوها بنحو أنهم فترجموها الى الفارسية
وبدلت جهل في تسهيلها وتلخيصها فاعتنوها لانها درة
فريدة لا مثل لها فـ ووصت في بحرهما وحثت بها الى ساحلهم
فادعوا الى بالخير) وهر کسی از طایف اعلام مرقوم الذیل با تقریظ
طوبیہ اجماعہ زید فقیر را ترجیح دادہ مہر خود را در ان ثبت کردہ اند *

| | | | |
|------------------|-------------------|-------------------|-------------------|
| سید محبوب علی | قطب الدین محمد | محمد صدر الدین | محمد کریم اللہ |
|------------------|-------------------|-------------------|-------------------|

| | | | |
|--------------------|--------------|-------------|------------------|
| محمد ضیاء الدین | محمد ہاشم | حسین شاہ | محمد لطف اللہ |
|--------------------|--------------|-------------|------------------|

| | |
|----------------------------|------------|
| دکن الدین محمد تواب علی | محمد وحیدہ |
|----------------------------|------------|

* الى غير ذلك من اسماء العلماء وخواتيمهم *

* ما قرلهم رحمہم اللہ تعالیٰ * اندرینکہ کسی اگر تمام

الفاظ قرآن مجید از استادینا موقتہ اجازت حاصل کردہ لیکن
چند بارہ خواندہ اینقدر ملکہ حاصل کردہ کہ تمام قرآن را درست
مینخواند پس اورا امیر سد کہ تناوت تمام قرآن و تالیف دیگران
کنہ پاپہ * الجواب * ہر گاہ آنکس کلام مجید را صحیح خواند

و غلطی در تفاوت نکند او را میرسد که تفاوت و تعلیم آن کند
 اگر چه از استاد کامل نیاموخته و اجازت حاصل نکرده زیرا که
 هرگاه در شریعت منع از آن امر دیده نشد و اصول ارباب که
 کتاب و سنت و اجماع و قیاس استادان ناطق نشد در جواز
 آن شکی نیست زیرا که اصل در اثبات افعال موافق مذهب
 مختار اباحت و جواز است چنانچه در جمعی مذکور است *

ان المختار ان الاصل الا باحۃ عند جمهور اصحابنا انتهی
 و فی الحمادینۃ الاصل فی الاشیاء الا باحۃ * پس باعتبار اباحت
 اصابت تفاوت و تعلیم قرآن بلا اجازت از شیخ جائز خواهد شد
 دلیلی دیگر آنکه مقصود از تعلم و اجازت از استاد آنست
 که الفاظ قرآن مجید را بادرستگی خواند و غلطی در اعراب و ادانکند
 چون مقصود بدون آن حاصل شد حاجت تعلم باقی نماند و اجازت
 چه در کار کمال یا بحقی * دلیل سوم قول جلال الدین سیوطی است
 فی الاتقان * فائدة * ادعی ابن جبیر الا جماع علی
 انه لیس لاحد ان ینقل حدیثا عن النبی ﷺ مالم یکن له
 به رواية ولو بالاجازة فهل یكون حکم القرآن كذلك
 فلیس لاحد ان ینقل آیه او یقرأها مالم یقرأها علی شیخ له
 ار فی ذلك نقلا و لد لك وجهان من حیث ان الاحتیاط فی اداء
 الفاظ القرآن اشد منه فی الفاظ الهدیث انما هو بحرف ان

ينقل في الحديث ما ليس منه أو ينقول علي النعمي رحمه الله ما لم يقله القرآن محفوظ متلقى من أول فيه وهذا هو الظاهر

* فائدة ثالثة * الأجازة من الشيخ غير شرط في جواز التصدي للقراء والآفاد فمن علم من نفسه الأهلية جازاه ذلك وإن لم يجد — زه أحد علي ذلك السلف الأولون الصدق والصالح وكذا لك في كل علم وفي الأقران والأفقاء فلا نه لما يقوهمه إلا فهم — من اعتقاد كونها شرطاً وإنما اصطلمح الناس على الأجازة لأن أهلية الشخص لا يعلمها غالباً من يرين الأخذ عن المبتدئين ونحوهم لقصور مقامهم على ذلك والبحث عن الأهلية قبل الأخذ شرط فجعلت الأجازة كالشهادة من الشيخ للمجاز بها لأهلية —

وأكرم كفته شه دأين جواز خائف تصریح شیخ عبد الحق محدث دهاوی روح است که در شرح بعض رسائل تجوید آورده و مآرایت فی کلام بعض مشائخ الیوم — من الوجوه النفسی ذکر فی اصل وقوع الرسم علی خلاف النیاس ثلثة وجوه الی قوله الذانی لما كان القرآن جمعياً لا يسوغ لأحد أن يقرأه من غير استماع كما لا يجوز له أن يغمزه برأيه من غير نقل كتبه على وجه لا يمكن القراءة به إلا خيراً لا بعد الاستماع والعلم خطأ فالقراءة بل ون الاستماع خطأ

و ان اصاب كالقفسير بالراي فقد جاء في الخبر الصحيح
 والبهرار الفصيح من قال في القرآن برأيه فأصاب فأخطأ *
 این کلام صریح است بر عدم جواز قرائت بدون استماع و تعلم
 گوئیم شیخ دیلمی روح در شرح خود رای بعض مشائخ یمن
 نقل کرده چنانکه عادت اکثر مشرّاح است که اقوال علما را
 می آرند بعضی از ان ضعیف باشد و بعضی از ان قوی و این رای
 شیخ یمنی ضعیف قابل اعتقاد نیست بسبب اولی مذکور
 و مخالفت عقول و قول سیوطی و ضعف رای یمنی ظاهر است
 چه از سمعی بودن قرآن لازم نمی آید که قرائت بدون شنیدن
 روا نباشد بلکه مراد آنست که صحابه رض از ان حضرت شنیدند
 و عقلی نیست که سبب مراتب عقول زیادت و نقصان تغییر
 و تبدیل در النماز آن جائز بود نمی بینی که قرآن مجید چنانکه سبب سموع
 و منقول است مکتوب نیز است که اگر در حفظ خطا یافته شود دیانت نیده
 باشد مکتوب دیده بخواند كما قالوا ان الكتاب للغائب
 كما لحطاب للمحاضر و مدار قیاس وی ظاهر حدیث من قال فی
 القرآن برأيه فأصاب فأخطأ است و محمد ثنین روح در صحت این
 حدیث کلام کرده اند و سهیل بن ابی حزم را که راوی است
 طعن و جرح کرده اند گفت ابو موسی ترمذی در ذیل این حدیث *
 هذا حديث غريب وقد تكلم بعض اهل الحديث في سهيل بن ابی حزم

و این صبح عقابانی در تقریب التهنیب او را ضعیف گفته و قال
 البخاری لا یتابع بهد یشه یتکلمون فیه و قال فی موضع آخر لیس
 بالقوی عند هم و قال ابو حاتم لیس بالقوی یشکتب حد یشه
 و لا یهتج به و قال اسحق بن منصور عن یحیی بن سعید صالح
 و اگر چه یحیی بن سعید او را صالح گفته اما احمد بن حنبل و بخاری و ابو حاتم
 او را جرح کرده اند قاعده اصول نقله آنست که هرگاه جرح و تعدیل
 متعارض باشد جرح راجح باشد بر تعدیل * فی فوائده الرحموت
 شرح مسلم الشهوت اذا تعارض الجرح والتعدیل فالنقد یم
 للمجروح مطلقاً سواء کان الجارحون اکثر او الموعولون
 بس معلوم شد ضعف رای شیخ یسعی بس بی شک جائز
 و رواست خواندن و تعلیم کردن قرآن بشرطیکه مادر سستی
 خواندن تواند اگر چه پیاموخته باشد از استاد و حاصل نکرده باشد
 اجازت وی * والله تعالی اعلم * لبعض اهل المدرسه و قد تحصنا
 * چه میفرمایند روح * اندرینکه دو مرد یا دو زن با هم
 در یک فرش خفتن روا باشد یا نه در هرگاه پسر و دختر بهر ده
 سالگی بر سنجیده کردن او شان از بستر مادر و پدر و برادر
 و خواهر و از اجنبی و اجنبیه از با هم خفتن در یک چادر یا یکفرش
 واجب است یا نه * الجواب * دو مرد یا دو زن در یک

چهار تا در یک فرش خفتن جائز نیست اگر چه هر یکی بطرفی از
 بستر بختد * لهما فی الدن والمخة سارا لا یجوز للرجل
 وضاجنة الرجل وان كان کلوا احد منهما فی جانب من الفراش
 قال ~~فمن~~ لا یفرض الرجل الی الرجل فی درب واحد ولا تفضی
 المرأة الی المرأة فی الثوب الواحد * وهرگاه پسرباشد یا دختر
 بهمرده سالگی برسد واجب است جدا کردن او شان از با هم
 خفتن پس جدا کرده خواهند شد از مادر و پدر و خواهر و برادر
 و از زن بیگانه و مرد بیگانه چرا که هرگاه صبی و صبیبه بهمرد کور
 برسند اکثر صاحب شهوت می شوند و آن باعث فتنه گردد و
 پس نخواهند خفت با مادر خود نه با خواهر نه با زن دیگر مگر با
 زوجه خود نه با پدر نه مرد دیگر چرا که صبی و صبیبه بهمرده سالگی
 جماع را می فهمند و اهل دیانت نیستند که خود را از آن
 حرکات باز دارند پس اکثر اوقات بر خواهر و مادر خود پیفتند
 چرا که خواب و وقت راحت است در آن وقت شهوت
 برانگیخته می گردد و نیز در خواب در غالب اوقات عودت
 مرد و منکشف می گردد پس او شان را با مرشع یا زنا
 مرتکب میگردانند خصوصاً اطفال این زمان فسق و فجور را
 زیاده تر از جوانان می فهمند خصوصاً هرگاه خوب صورت و صبیح
 الوجه باشند باک خپیدن ندارند چه اگر چه بمحرم و ابیدن

هجرى از فعل به وقوع نى آيد مگر قاب زن و مرد بسبب مضامنت
 متعشق ميگردند پس رفته رفته وقوع فتنه مستحق گردیده لما في
 الدرامختار و اذا بلغ الصبي او الصبية عشرة سنين يجب
 التفريق بينهما بين احميه واحقه وامه وابيه في المضجع لقوله ~~في~~
 وفرقوا بينهما في المضجع وهم ابنا عشر و في رد المحتار
 وفي البرازية اذا بلغ الصبي عشر الا ينام مع امه واحقه
 وامرأة الا بامرانه او حاريتة اه فالمراد التفريق بينهما
 عند النوم خوفا من الوقوع في المحذور فان الولد اذا بلغ عشر
 هذا الجماع ولا ديانة له ترده فربما وقع على اخته او امه
 فان النوم وقت راحة مهيب للشهوة وترتفع فيه الشهوة عن العورة
 من الفريقتين فيؤدي الى المحذور و الى المضاجعة المهرمة
 خصوصاً في ابنا هذا الزمان فانهم يعرفون الفسق اكثر من
 الكبار واما قوله وامه وابيه فالظاهر ان المراد تفريته
 من امه وابيه بان لا يتركها ينام معها في فراشهما لانه ربما يطاع
 على ما يقع بينهما بخلاف ما اذا كان نائماً وحده او مع ابيه وحده
 او البنات مع امها وحدها وكن لا يترك الصبي ينام مع رجل
 او امرأة اجنبين خوفا من الفتنة ولا سيما اذا كان صبيها فانه
 وان لم يحصل في تلك الموضع شيء فتملّق به قلب الرجل
 والمرأة فتحصل الفتنة بعد حين * والله اعلم *

* ما قولكم رحمة الله عليكم اجمعين *

ان زينة صلوة رحم برادران و خواهران و یگانگان دیگر که عبارت
از مهربانی کردن و تحفه و هدیه فرستادن و حاجت برادر کردن و غیر
ذلک است بر مردم واجب است یا نه و تحفه و حصه در تقاریب
سالانه عیدین و شب برات و غیره نزد ایشان فرستادن
جائز است یا نه و فرستادن تحفه و حصه بقصد زیاده یا بی یاسکافات
از صلوة رحم است یا نه * الجواب * صلوة رحم واجب است
لما فی التمییز و صلة الرحم و اجابة القول و قال ﷺ صلوا الارحام
الحیث و در تقاریب تحفه و حصه فرستادن جائز است چرا که
رسول خدا ﷺ هدایا و تحف نزد یگانگان خود فرستاده اند چنانکه
در کتب سیر مصرح است و جهت آنکه که امی نبی از جانب
شارع دران وارد نیست پس رباح باشد * و لما فی
الدرا المختار صلة الرحم و اجابة و لو کان فی سلام و تحفة و هدیه
و معاونة و مجالسة و مکالمة و تلاف و احسان الی قوله و لا یرد
حاجتهم لانه من القطیعة فی الحدیث ان الله یصل من وصل
رحمه و یقطع من قطعها و فی الحدیث صلة الرحم تزیید فی العمر *
و فرستادن تحفه و حصه بقصد زیاده یا بی یاسکافات از صلوة رحم نیست
لما فی رد المحتار املم انه لیس المراد بصلوة الرحم ان تصلهم
اذا رملوک لان هذا مکافاة بل ان تصلهم و ان قطعوک فقد روي

البخاري وغيره ليس الواصل بالماضي ولكن الواصل الذي
 اذا قطعت رحمة وصلها انتهى وقال عليه السلام من قطعك الحديث *
 وهر که برای تفاخر و ناآواری محقق و حصه تقاریب نزد تو نگران
 بفرستد و یگانگان و همسایگان غبارا که مستحق آنست بکفالم
 ترک نماید او گناهکار و مبتدع است لقوله تعالى رأت ذا القربى حقه
 وقوله عم ما زال جبرئيل يوصيني بالجار حتى ظننت انه سيورثه
 پس با اینهمین کس موازست و مهادت نداشته و تخفیف است
 قبول نکردن انسب است لقوله عليه السلام من صبح ایمانه و اخلص
 توحیده فانه لا يانس الى مبدع ولا يخالسه ولا يواكله
 و لا يشاربه و يظهر له من نفسه العداوة الحديث والله اعلم *

* ما قول علماء الدين رحمهم الله تعالى اجمعين *

اند رینکه نان پا و که خمیر آن از تاری سکر که متعارف است
 می خازند مباح و حلال است یا مکروه و حرام و نجس * بینوا تفوزوا
 * الجواب * نان مذکور بمقتضای اجتهاد امام ابوحنیفه
 و ابو یوسف و موافق روایتی از محمد رح مباح و حلال است
 زیرا که سکر مذکور نزد ایشان بدون سکر حرام نیست چنانکه
 از قول قاضیان که از تفهیم طبعه ^{ثالثه} است مفهوم میشود
 الجواب الرابع من العنب هو عصير العنب اذا طبخ حتى ذهب
 ثلثاه مادام حلواً يهل شرابه عند الكل و اذا غلي و اشد يهل

شربه في قول ابي حنيفة وراى يوسف في قول الاخر لا سقم-راء
 الطعام والتداوى والتقوى لطاعة الله تعالى دون اللهو واللعب
 ويحرم القدح المسكر منه وهو الذى يعلم يقيناً او بغالب الراى
 انه يسكرة وعلى قول محمد والشافعى لا يحد شربه الا ان غفل
 محمد رح لا يحد ماله يسكر منه وعلى قول الشافعى ربه يحد بشرب
 قطرة منها كما فى الخمرة لمحمد والشافعى ربه قوله عم كل مسكر
 حرام وقوله عم ما اسكر كثيرة فتليله حرام ولا يهنيقه و
 ابي يوسف ربه ما روى ان رجلاً أتى عمر رضى به مثلث قال عمر رضى
 ما شبه هذا بطلاء الابل كيف تصنعونه قال الرجل يابح العصير
 حتى ينهب ثلثاه وبقي ثلثه فصب عمر رضى عليه الماء وشرب
 ثم نادى عبادة بن الصامت ثم قال عمر رضى اذارا بكم شرا بكم
 فاكسروا بالماء وعن عمر رضى اذ ذهب ثلثا العصير رذهب
 حرامه وريح جنونه وما روى من الحد يثين روى عن ابراهيم
 النخعي ربه ما يرويه الناس كل مسكر حرام خطأ لم يثبت انما
 الثابت كل سكر حرام وكل ما يرويه الناس ما اسكر كثيرة
 فقليله حرام ليس بثابت وابراهيم النخعي ربه كان صير في الحديث
 انتهى ونيز در همان فتاوى قاضين است واما المتخذ مما
 سوى التمر والعنب نحو الثمار والسكر والفانين والمحروب
 والعسل والشعير والخنطة والذرة وما شبه ذلك ماله يحد

یهمل شربه بلا خلاف فاذا غلبی واشتد وقوف الزبد فان كان
 طبع ادنی طبعه یهمل فی قول ابیه هنیفة وابی یوسف رح الی قوله
 فاذا لم یطبع وغلبی واشتد فیه روایقان عن ابیه هنیفة و
 ابی یوسف رح فی روایة یشتد شرط اللاباحة ادنی طبعه فی روایة
 لا یشتد ذلك فان سکر من هذه الاشربة فالسکر والقح المسکر
 حرام بالاجماع انتهى و نیز از کلام صاحب هدایه که از تفهیم طبعه
 فاسد است ظاهر میگردد که تا آری تا زمانیکه مست نکند مباح
 است حرام نیست نزد شیخین و نه از قبیل خمر است و همچنین فهمیده
 میشود از کلام دیگر علما و اصحاب متون و شروح و فتاوی فی البدایة
 و الا یاس بالخلیطین و نبین العسل والذین و نبین الخنطة والسررة
 والشعیر حلال و البلم یطبخ و عصیر العنب اذا طبخ حتی ذهب ثلثاه
 و بقی ثلثه حلال و ان اشتد انتهى در فتاوی عالمگیری است
 اما ما هو حلال عند عامة العلماء فهو الطلاء وهو المثلث من
 ونبین التمر والزبيب فهو حلال شربه ما دون السکر لا ستمراء
 الطعام والتمادی للقتوی علی طاعة الله لا للتلهی و المسکر منه
 حرام وهو القدر الذي یسکر وهو قول العامة و اذا سکر یجب
 الکف علیه و یجوز بیعه و یضمن متلفه عند ابیه هنیفة و ابی یوسف ره
 و اصح الروایة عن یهمل ره و فی روایة عنه ان قلیله و کثیره
 حرام لکن لا یجب الکف ما لم یسکر کذا فی البحر المحیط المرحی انتهى

فی الغنایة ردی عن یحیی بن معین انه قال الاحادیث الثلاثة
لیست بشائنة عن رسول الله ﷺ الی قوله والثالث کل مکر حرام
وكان یحیی بن معین اما احاطا فظا متقیاً حقاً قال احمد بن حنبل
کل حدیث لا یرفعه یحیی بن معین فلیس بحدیث یس ازین
روایات صحت ظاهر شد که نزد امام اعظم و امام ثانی رده نوشیدن
سکر مذکور یعنی تازی اگر چه تیز باشد همچو بنبذ تمه و غیره بقصد
گواریدن طعام و هضم آن یا برای تداوی یا بارادۀ حصول قوت
بوی طاعت خدای تعالی نه بجهت اهو و لعب سباح و حلال است
اگر بقدر سکر نرسد و مست نکند و حرام است سکر آن و قدح
سکر از آن و همچنین است در صحیح تر روایت از محمد روح
چنانچه از عالمگیری منقول شد پس آن نان که خمیرش از تازی
تیار شده مقصود از آن اصلاح نان و سرعت انضمام می باشد
نه ناهب و سکر پس چگونگی نزد شیخین و نزد محمد روح در صحیح تر
روایت پاک و حلال نخواهد شد زیرا که طاعت حرمت نزد ایشان
سکر است و آن در آن مفقود فی الهدایة ولهما (ای المشیخین)
قوله عم حرمت الخمر لعینفها و یرد ی بعینها اقلیلها و کثیرها سواء
والسکر من کل شراب خص السکر بالتهویر فی غیر الخمر اذا
العطف للمغایرة انتهى اگر گفته شد و درین روایات تصریح
بکرم مذکور یعنی تازی نیست پس چگونگی اباحت شرب آن

بفصد تقوی بر مذہب شیخین ثابت شد گویم گرچه تصریح
 باباحتش نیست اما عموم در قول قاضیان و اما المتخذین
 مما سوى التمر والعنب الى قوله وما شبه ذلك اشارت است
 بآن و همچنین امام محمد رح در جامع مغیر اشاره کرده است
 باباحتش فی الهدایة وقال فی الجامع الصغیر و ما سوى ذلك
 من الاشرية فلا بأس به قالوا هذا الجواب على هذا العموم
 والبیار لا یوجد فی غیره و هو نص علی ان ما یتخذ من الخنطه
 والشعیر و العسل و الزرة حلال عند ابی حنیفه رح و لا یجوز
 شاربہ عندہ و ان سکر منه در کفایہ تحت ہمین عبارت است
 ما سوى الخمر و السكر و نقیع الزبيب و الطلاء و هو الباذق
 و المنصف لانه قال فی الجامع الصغیر و ما سوى ذلك من بعد
 ما ذکر هذه الانبذة و جامع مغیر کتابت نهایت معتبر
 فی رد المحتار من البحر و الفهران الجامع الصغیر ص ۱۸۸
 بعد الاصل فمافیه هو المعقول علیه و وجه عدم تصریح حکم تآری
 در کتب قدما جز این نیست که در زمان و مکان شان وجودش
 ظاهر نبود اگر گفته شود که فتوی در اشریه مسکمر بر قول محمد رح
 است موافق روایت تحریم از و نه بر قول شیخین رح جواب
 آن به درجه میگویم اول آنکه در حقیقت این فتوی صریح قول

محمد رح نیست بلکه بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح نیز نیست
 زیرا که این فتوی در حق فاسقین شارحین بقصد لهو و س
 است نه در حق قاصدین تهادی و تقوی چنانکه ظاهر است از تعلیل
 فتوی و در حق قاصدین لهو و سکر با اتفاق ائمّه شدّه حرام است
 فی شرح العینی علی الکفر و هذا الاخذ خلاف میما اذا قصد به
 التقوی دون التلهی وان قصد به التلهی فهو حرام بالاجماع
 انتهى و فی الطحطاوی اذا كان شربه للهو و فقليله و کثیره
 حرام اتفاقاً و جردم آنکه اگر فتوی عام و در حق قاصدین تقوی
 و تلهی باشد و مراد از تمایل آن باشد که چون درین زمان قصد لهو
 و سکر غالب شد نه نیت تقوی بر طاعت لهذا استدلال باب بالکافی
 مسموع کردند و در قول محمد رح فتوی دادند چنانچه تصریح کرد باین
 توجیه صاحب رد المحتار اندرین صورت فتوی مذکوره البته موافق
 مذہب و قول شیخین رح نیست لیکن این فتوی ظاهراً رسم
 المفتی است چرا که هرگاه یکی از صاحبین با ابو حنیفه رتفق باشند
 بر صحتی لازم است که فتوی بر آن دهد لی فاضل خدایان و انکان
 المسئلة مختلفاً فیها بین اصحابنا فان کان مع ابیه حنیفه رح
 احد صاحبیه یاخذ بقولهم مالو فورا لشرائط واسقهم اداء
 الصواب فیهمما انتهى و نیز تعبیر و دشواری است در آن فتوی
 بر ناس حال آنکه مطالب شارع تیسیر و تسهیل است لقوله

تعالى بِرَبِّكَ اللَّهُ بِكُمْ الْيَمْرُ لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعَمْرَ وَعَنْ مَا بَشَرَهُ
 رَضِ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَهَبُ مَا خَفِيَ عَنْهُمْ أَيْ امْتَنَهُ وَلَقَوْلُهُ ﷺ
 إِنَّمَا بُشِّرْتُمْ مَيِّمِينَ وَلَمْ تَبْعُوا — وَأَمْعُرِينَ وَخَبَرَدِيكُمْ أَيْ سُرَّ
 وَأَنْفَلَ أَمْتَهُمَا الَّذِينَ يَعْمَلُونَ بِالرَّخْصِ كَذَا فِي الْعَنْدِ الْفَرِيدِ
 لِلشَّرَنْبِلَالِيِّ شَاءَ وَلِي السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ دَهْلَوِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَمْدِ الْجَمِيدِ
 فِي أَحْكَامِ الْأَجْتِهَادِ وَالتَّقْلِيدِ فَرَمَوْهُ فِي عَمْدَةِ الْأَحْكَامِ مِنْ
 كَشَفِ الْبُزْدَوِيِّ مَذْهَبَ الْمُفْتَى الْأَخْذَ بِالرَّخْصِ تَبْسِيرًا أَعْلَى الْعَوَامِ
 مِثْلَ التَّوَضُّعِ بِمَاءِ الْحَمَامِ وَالصَّلَاةِ فِي الْأَمَاكِنِ الطَّامِرَةِ بِدُونِ
 الْمَصْلِيِّ الْقَوْلِ وَفِي الْقَنِيَةِ ثُمَّ يَنْبَغِي لِلْمُفْتَى أَنْ يَفْتِيَ الْمَدَامِ
 بِمَا هُوَ أَهْلُهَا — وَمَدَّ يَمِينِي فِي رَحْمَةِ دِيرِ الزَّوْيَةِ وَجَمَاعَتِي الزَّعَامَى
 حَنْفِيَةً فِي مَسْأَلَةِ الشَّرْبِ مُسَكَّرِهِ قَوْلُ شَيْخِي رَأْيَ تَهْمِيحِهِ كَرِهَ أَنْ
 وَفَّقَنِي بِرَأْيِهِ دَادَهُ أَنْ يَنْجَحَ طَعْمُهُ دِي الزَّمَامِ بِدَرْخَتَا رَنْقُلِ كَرِهَ
 وَصَحَّحَ غَيْرَ رَأْيِ أَحَدٍ قَوْلَهُمَا وَهَلَلَهُ فِي الْمَضْمَرَاتِ بِأَنَّ الْحَمْرَ مَوْجُودَةٌ
 فِي الْعَقَبِيِّ فَيَنْبَغِي أَنْ يَهْلَ مِنْ حَنْفِهِ فِي الدُّنْيَا أَنْ يَمُودَ جُزْءًا تَرْغِيبًا
 وَكَذَا فِي رَدِّ الْمَحْتَارِ وَتَهْمَانِي فِي شَرْحِ نَقَائِصِ الْفَقْهِ وَالْأَوَّلِ أَصَحُّ
 كَمَا فِي الْفَهَامَةِ وَالطَّهْيَةِ — رِيَّةً وَقَاضِي خَانِ الرَّكْبِيِّ وَفَقَاوِي
 أَهْلِ مَعْرِقَنْدِ وَالْحَمِيدِي كَمَا فِي خَزَانَةِ الْمُفْتَمِينَ وَمَوَالِيهِ
 لِأَنَّ الْحَمْرَ — وَمَوْجُودَةٌ فِي الْعَقَبِيِّ فَيَنْبَغِي أَنْ يَهْلَ مِنْ حَنْفِهِ
 فِي الدُّنْيَا أَنْ يَمُودَ جُزْءًا تَرْغِيبًا كَمَا فِي الْمَضْمَرَاتِ وَأَمَّا يَلْرَمُ تَفْسِيْقُ

الصَّحَابَةُ رَضِ عَنْهُمْ وَكَانَ مِنْهُمْ رَضِ امْتِثَالًا لِلنَّاسِ فِيمَا
 يَهْتَمُّونَ بِالطَّعَامِ وَيَقْوِي عَلَى الطَّاعَةِ الْقَوْلُ وَيَكُونُ ظَاهِرًا فِي قَوْلِ
 مُوَافِقِ رِسْمِ الْمُفْتَى اسْتَدْرَاجًا وَبِذِي اسْتَدْرَاجًا وَبِذِي اسْتَدْرَاجًا
 شَارِعًا اسْتَدْرَاجًا بِسَبْعِينَ دَرَجَةً دَرَجَةً بِرَأْيِ قَوْلِ مُوَافِقِ رِسْمِ
 أَكْبَرِهِ دَرَجَةً وَقَوْلِ مُصَحِّحِ اسْتَدْرَاجًا دَرَجَةً نَجَاسَتِهَا خَفِيفَةٌ
 فِي رَدَايَةِ وَغُلْظَةِ فِي أُخْرَى وَنَجَاسَةُ الْخَمْرِ غُلْظَةُ رَدَايَةِ وَاحِدَةٌ
 أَتَمَّ أَمَامَ مُحَمَّدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ غَيْرَ اسْتَدْرَاجًا لَمْ يَكُنْ بِمَعْرِفَتِ قَلِيلٍ مِنْ شَرَابِ
 مَسْكِرٍ بِأَحَادِيثِ ثَمَانَةِ كُلِّ مَسْكِرٍ حَرَامٌ وَهُوَ الْمَسْكِرُ كَثِيرٌ
 فَقَلِيلٌ حَرَامٌ وَكُلُّ مَسْكِرٍ خَمْرٌ * جَوَابُ اسْتَدْرَاجٍ أَمَّا هُنَا فَمِنْ
 مَعْرِفَةِ السَّحَابَةِ طَعْنٌ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ فِيهِ رَدٌّ وَكُلُّ نَيْسَبٍ ثَابِتٌ لَمْ
 يَكُنْ مَسْكِرًا حَرَامًا بِمَا نَكَهَ مِنْ قَاضِيٍّ مَقُولٌ شَدِيدٌ وَتَأْخُذُ بِتَرْجِيحِ
 بِنِ مَعِينِ أَمَامَ الْجَمْعِ وَالتَّعْدِيلِ بِمَجْرُوحٍ كَرِهَ ثَمَانَةَ رَأْيًا نَكَهَ مِنْ عَنَائِهِ
 أَوْرَدَهُ شَدِيدٌ وَازْجَرَتْ أَوَّلُ وَثَمَانَةُ جَوَابُ نَسَبِيٍّ نَبِيٍّ دَادَهُ أَنْ
 وَأَنَّ أَمَّا بِرَدِّهِ ثَبُوتٌ مَحْمُولٌ اسْتَدْرَاجًا غَيْرَ مَسْكِرٍ زَمَرًا
 أَوْ مَسْكِرٍ اسْتَدْرَاجًا مَا تَقْدُمُ فِي الْمَلَايَةِ ثُمَّ هُوَ مَحْمُولٌ عَلَى
 الْقَدَحِ الْخَيْرِ أَوْ الْمَسْكِرِ حَقِيقَةً وَفِي الْعَفَايَةِ ثَمَانَةُ سَلَمْنَا ثَبُوتَهُ
 فَهُوَ مَحْمُولٌ عَلَى الْقَدَحِ الْخَيْرِ وَتَنْتَهِي وَتَمَّ بِحُجَّتِهِ اسْتَدْرَاجًا
 أَرَى أَكْرَمِيٍّ مِنْ أَقْسَامِ مَسْكِرٍ قَلِيلٌ يَكُونُ كَسِيٍّ نَحْوُ دُونَ
 أَنْ يَكُونَ مِنْ خَمِيرٍ كَرِهَ مَسْكِرٍ تَيَّارٍ يَكُونُ دُونَ وَخَرَجَ جَائِعٌ اِثْنَانِ

الاثم از ان اختراز و رزد افضل و احسن و عزیت خواهد بود .
 اما فتوی و رخصت همان است که گفته شد و الله اعلم .
 مولانا محمد آله داد مد ظله * * ما تقولون رحمکم الله تعالی *
 اندرینکه بندگان عامه خوراک مردمان مانند شمالی و گندم و برنج
 و غیره بجهت گران فروشی تا وقت قیامت و گرانیکارده است یانه
 و حاکم وقت آن بندگان را بفروختن آن با جبر خواهد کرد یانه *
 * الجواب * بندگان خوراک مردمان با نظاری قیامت
 مکرده تحمیلی است در ستمیکه اینست یعنی با همان شهر مضربه شده
 لما فی الدار المختار و کراهة الحق و قوت البشیر کتین و غنم و لوز
 و البهاائم کنین و قوت فی بلد یضر باهلها لم یکن الجالب مرزوق
 و المحتکر ملعون القول و فی رد المحتار الاحتکار لغة
 احتباس الشیء انتظاراً للغائه الی قوله لقوله عمر من احتکر
 علی المسلمین اربعین یوماً ضرب به الله بالجزام و الا فلاس و فی
 ردایة فقد بوی من الله و بوی الله منه القول و برعالم و قوت
 واجب است که بندگان غله را حکم کند که هر قدر از خوراک وی
 و اهل وی فاضل بود بفروشد و اگر نفرد شد حاکم او را موافق
 رای خود تنزیر و سزا نماید و حاکم خود آن غله بجات را بجزا تقسیم
 موافق بفروشد اما فی تنویر الابصار بهامرة القاضی ببيع ما فضل
 عن قوته و قوت اهلها فان لم یبع غزرة رباع علیه و فافا *

والله تعالی اعلم * العالم * * ما قولکم روح *

اند ریخته بعض مقصود مدعی نفرد در ویشی می گوید من خدای
تعالی را در بیداری چشم سه دیده ام و می بینم این امر ممکن
المحصل است بانه و اینچنین گفتن در شریعت جائز است بانه
بر تقدیر ثانی مدعی مذکور ضال و مضل است بانه و سنای وی پیوسته *

* الجواب * خداوند کریم را در دنیا چشم ظاهری دیدن
ممکن نیست بلکه رسول خدا ﷺ و انبیای کرام دیگر نیز همچین
ندیده اند و هر که اینچنین دعوی نماید که خدا را چشم مر دیده ام نه در
خواب و هیچ تأدیل پیش نه آرد او در اعتقاد باطل است
در تحت گمراهی و گمراه کردن افتاده است بلکه بروفوف کفر است
حاکم را باید که تغزیرش کند و شهره ریش نماید لاجافی شرح
العقائد والاصحیح انه صلی الله علیه وسلم انما رای ربّه
بفؤاده لا بعینه و فی شرح الفقه الاکبر لملا علی بن القاری
قال قائل بانی اری الله فی الدنیا بعین بصریه ان اراده رویه
المفامیه لا یمکن به صفة البصریه بل بالتصورات المثلّیه
او التمثلات الخیالیة وان اراد بها حال البقطة فان
اراد به حذف المضایف و اراد انه یزیر انوار صفاته
و یشاهد انوار صفة روحاته فذا جائز بلا مرية کمـ و رد عن
بعض الصوفیة ما رايت شیئاً الا رايت الله قهله اربعه اونه

ارفعه واما من ادعى هذا المعنى لنفسه من غير تاويل الى المبني
فهو في اعتقاد فاسد وزعم كاسد وفي حضيض ضلالة وتضليل
ولي مطعن وبيل بعهد من سواء الصبي — الى قوله والحاصل
ان الامة قد اتفقت على انه تعالى لا يراه احد في الدنيا بعينه
ولم يمتنا زعموا الى ذلك الا لنبيننا صلعم حال عروجه على ما صرح به
في شرح عقيدة الطه — اري ثم هذا النازل ان قبل القاريل
الم — ابن فيها فبه — والا فان كان مصم — على مقوله ولم يرجع
بالمذكور عن معقوله فيجب تعزيره وتشهيره بما يراه الحاكم
الشرعي لما يقتضيه تقريره القول وقد نظم بعض ارباب العقائد
شعرا * ومن قال في الدنيا يراه بعينه * فذلك زندق طغي
وتجردا * وخالف كتب الله والرحم كلهما * وراغ عن شرع
الشريف وابعدا * وذلك ممن قال فيه آلهنا * يري وجهه
يوم القيامة موددا * والله اعلم *

ما حكمكم علماء الدين ايحكم الله تعالى *

اندرينك عالمي مستقي مقتداي قرير از دست خود نات مولود خورا
قطع نمود و زمان كفار را كه سب عرت قاطع السره مي باشند بكم
از دوسر و به قطع نمي نمايند اينقدر رز رها فاده دادن اسراف
فهميده طالب نه نمود پس بعضي عوام بسبب اين امر عالم مذکور را
اعين و طعن مي نمايند و از و نصرت مي كنند پس شرمناك قطع مره

سباح است یا حرام و مکروه و زنا کفار را بخوش آمد می آورد
 و سه رویه دادن اسرار و نام است یا نه بغیر حق شرعی
 مرد عالم را لعنت نمودن چه حکم دارد * الجواب * قطع
 سر مولود بدست خاص سباح است حرام و مکروه نیست چرا که
 جهت حرمت و کراهت از ادله شرعی ناگزیر است و درین
 باب که امی نمی از جانب شارح وارد نیست پس بکیه *
 الاصل فی الاشیاء الاباحه كما صرح فی الد را المختار و العالم کبیریه
 و الهدایه و الاشیاء و غیرها البتہ آن فعل سباح خواهد شد چرا که
 اصل جمیع اشیا سباح بودن است حتی که دلیل حرمت یا کراهت
 ظاهر گردد فی اصول البزدوی بعد و رد الشریع الا حوال طی
 الاباحه ما لم یظهر دلیل المحرمه و جهت این امر ادنی و مصر رویه
 حواله زن کافره نمودن اسرار است و آن حرام لقوله تعالی
 إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُشْرِكِينَ علاوه آنکه از کفار و عامه بی دین اعراض
 نمودن و که امی معامله نکردن ادلی و انسب است فی احیاء العلوم
 اما انک می فلا یجوز این اثره الا بالاعراض عنه الی قوله و
 الارلی الخف عن مخاطبته و ما ملته القول و فی العالم کبیریه و
 یلقی الکافر بوجه مکفه سر ای عبوس خصوصاً مقم ای قوم را
 باید که حتی الامکان از مخاطبت و معالمت اهل کفر بریزد نماید
 تا که عوام با ایشان اختلاط نماید لِمَا فیه یکره للمشهرد

المقتدی الاختـ لاط الى رجل من اهل الشر والباطل
 الا بقدر الضرورة لانه يعظم امره بين يدي الناس القول
 هرگاه آبادت این فعل از ما سبق ثابت گردید دینداران اهل
 علم را باید که از دست خاص قطع سره مولود خود نمایند تا عوام
 درین فعل اقتدای شان نمایند و این قطع را از افعال منکرات
 قلمبند و از احکام زرد معالمه کفار که بلا ضرورت مسنوع است
 محفو ظا باشند یا از دست زن مسلم با عرت یا خادمه مسلم
 خود یا زنان موکده خود قطع نمایند و موافق رسوم باطله بنود
 کفره مسلمانان بعض دیار که این قطع را محض غیب و خست
 می فهمند خوف است که اوشان با جماعه بنود محشور شوند *
 بحمما جاء فی الحدیث من اجب قوماً فهو منهم العیاذ بالله من
 لك ابالعین و طعن مرد عالم جهت ایراد مباح محض بتیما و معصیت
 است آن لعنت کننده گان واجب التعمیر اند لما فی الطهطاری
 من ارتكب معصیة الى قوله وجب علیه التعمیر و هکذا
 الهتدیة والدردو غیرهما * والله اعلم *

* ما قولکم روح * درینکه فرقه از شیعه که سب
 شیخین و لعن اوشان می نمایند مسلم اند یا کافر و بر تقدیر نانی
 از مشرک که سنی وارث خواهند شد یا نه و تقییر یعنی پوشیده داشتن

مذهب و ذین خود در طریقه روافض واجب است یا نه و بر تقدیر
اول اگر امری مخالف اهل سنت و جماعت بعمل آرند مانند
سب شیخین و لعن بر ایشان نمودن یا نه و منهم انکار آن کنند
بس آن انکار قابل اعتماد است یا نه * الجواب *

و در کفر فرقه شیعه مذکورین شبهتی نیست زیرا جمعی ایشان
سب صحابه میکنند و اعتقاد بحقیقت خلافت خلفای ثانی که خدای تعالی
بسیب ایشان دین را تمکین دادند دارند کذا فی زاد الاخرة
و فی الاعمال المکروهه الرافضی اذا کان یذهب الشیخین او یلعنهما العیاذ
بالله فهو کافر ولو قد فحاشیة رض کفر بالله و فی البهر الرائق
الرافضی کافر اذا کان یسب الشیخین و ایضاً من انکر امامه
ابی بکر الصدیق فالصحیح انه کافر و کث من انکر خلافة عمر و رض
فی اصح الفولین و فی الاشباه کل کافر تا ب فتو بینه مقبـ و لـ
فی الانبیاء و الاخرة الاحیاء الکافر یسب الغیبی و الشیخهـ
او احد همـ و کذا فی دستور القضاة و ابراهیم شاهی و
الدر المختار و فی تذکرة الابرار من شتم الخلفاء الراشدين
رض عنهم فقد کفر خلوداً بهیئت ان تاب لم تقبل توبته
اند رینصورت دین و مات فرقه شیعه مذکورین مخالف دین احیام
ثابت شد و اختلاف دو دین از جمله سوانع ارث است پس
آن شیعه وارث از مکرر که سنی نخواهد شد لهما فی الفرائض

الشریفة المانع من الارث اربعة الى قوله الثالث احدى الاف
الدینین فلا یرث الکافر من المسلم اجماعاً و تقیة در مذهب
شیعه واجب است لما فی تحفة اثنا عشریة آنکه گویند کار انبیا
و آئمہ اقصای دین و مذهب است همیشه این بزرگواران بتقیة
کنند زاننده اند و مذهب و دین خود را بکسی واضح نگفته اند و در عای
دیگر آنست و آنچه در باب تقیة و خوی آن از حضرت صادق
روایت کنند هم آثار مختصره و موضوعه این فرق است هرگز مثل
این بنفوه را حضرات امام تجویز نخواهند فرمود چه جای ایجاب آن
و از اعظم کید و کمر ایشان تقیة است یعنی اخفای مذهب ماطل خود
از عقلاء و ارباب الباب و عرض آن مذهب بر سلفها و صبیان و محققان
و فساد آن تا اهل عقل بر ضلالت و اکاذیب آن مطاع نشوند
و بدین زنده و هرگاه ایشان را گرفته میشود که در فلان کتاب از
اُمّ چنین روایت است آن مخالف روایب و مذهب عقیده
شما است بهترین اجراء ایشان محلی بر تقیة و این تقیة اصلی است
عظیم از اصول ایشان اگر این اصل نمی گوید هرگز مذهب ایشان
نزد محققان و سلفها هم صورت رواج نمی یافت و هرگاه تقیة را واجب
نمی دانند پس اگر سبب شیخین و لعن ایشان از کار کنند هرگز
از کار ایشان قابل اعتبار نیست چنانچه بتجربہ آنجا میدوید و بعد تواند
رسیده است که کسیکه از ایشان سبب و لعن شیخین در محاسن

کرده است و هرگاه او را دار و گیر کرده شده است صاف انکار
نموده است و هرگز اقرار بان نکرده پس اگر اهل حق از ایشان
برای طلب نفع یا دفع ضرر انکار از سبب شیخی بنمایند هر این انکار
او مقبول نخواهد شد والله اعلم بالصواب * مولانا محمد وجهه رح *
* ما قوله رح * درین مسأله که بلاد هند و بنگاله
و نواحی آن محکوم به نصاری حکم دار الاسلام میباشد که احکام دار
الاسلام بر ایشان جواز صلوة جمعه و عیدین در آن جاری نمیتواند شد یا
حکم دار الحرب که مومنین را اخذ و ببرد و دزدان و حریان بحکم هدیت
لا دیوبین المسلمین و الحربی فی دار الحرب علی صافی الاله ائمه
و غیره را روا باشد چنانچه بعضی مسلمانان اینجا بگویند نعمت رویه
جمع داده ماهواری سود آن بحساب معمولی میگیرند بینوا بعبارة
الکتاب تو حردایوم الحساب * ظاهر آنست که بلاد مسطوره
حکم دار الاسلام میباشد نه حکم دار الحرب زیرا که همه آن پیش
ازین هنگام حکومت صلاطین دار الاسلام شده بودند و حدود و قصاص
و جمله احکام شرعی در آن از جانب حکام اسلام بلاد غنمافند
میشد و دار الاسلام نزد امام ابوحنیفه رح حکم دار الحرب و قتی
میدانمیکند که شرط ثلثه در آن معایفته شوند اول اجرای احکام
کفار و عدم جریان احکام اسلام دوم اتصال بلده به دار الحرب از
هر چهار جانب سوم باقی ماندن کسی از مسلم و ذمی بر مال اول

و نزد منافقین روح و جود شرط اول برای میبردن در دار الحرب .
 کافیست اگر چه هر دو شرط انجیر یافته نشود * کما فی الفتاوی
 العالیة المکیة و غیرها من المعتمرات چنانکه عبارت آن در صفحه ۱۸
 مذکور شد و ظاهر است که شرط اول در بلاد مستطوره یافته نمیشود
 زیرا که مراد از شرط اول یعنی اجرای احکام کفار و عدم نفاذ احکام
 اسلام آنست که حکمی از احکام اسلام در آن جاری نباشد
 و لهذا طحطاوی در بیان وجه اول می آورد ظاهره لواجبیت احکام
 المسلمین و احکام اهل الشک لا تکون دار الحرب انتهى *
 و در اصول عاوی است آن دارالاسلام لا تصیر و دار الحرب
 اذا بقی شی من احکام الاسلام و ان زال غلبة اهل الاسلام
 و ذکر الا سببجانی فی مبسوطه ان دارالاسلام محکومه بكونها
 دارالاسلام فیبقی هذا الحكم ببقاء حکم واحد فیها و لا تصیر
 دار الحرب الا بعد زوال جمیع القرائن و دار الحرب تصیر
 دارالاسلام بزوال بعض القرائن و هو ان یجری فیها احکام
 اهل الاسلام و ذکر الصید الامام ناصر الدین فی المنشوران
 دارالاسلام انما صارت دارالاسلام باجراء احکام الاسلام
 فما بقیت ملقة من ملائق الاسلام یترجح جانب الاسلام و هكذا
 فی حاشیة الطحطاوی و الفصول الاستقر و شبهه و قال فی الفصولین
 ما قلنا من شیخ الاسلام ابی بکر فی شرح سیر الامل ابو حنیفه روح

يقول بان هذه البلدة صارت دار الاسلام باحراء احكام
الاسلام فيها فما بقى شي من احكام الاسلام فيها يبقى دار الاسلام
على ما عرف ان الحكم اذا ثبت بعلقة فما بقى شي من احكام العلة
يبقى الحكم ببقائه انتهى وفي الجرحان شرح مواهب الرحمن
لا تصير دار الحرب مادام فيه شي منها بخلاف دار الاسلام
لاننا رجحنا اعلام الاسلام واحكام اعلاء كلمة الاسلام وفي
الدوافع لصاحب الدر المختار ان دار الحرب تصير
دار الاسلام بجـري بعض احكام الاسلام وما صيرورتها
دار الحرب نعوذ بالله منها فعند شروط ثلثة الى اخر ما نقل عن
شيخ الاسلام لا شبهة ان الدار مهكومة بدار الاسلام
مدة بقاء حكمه واعد كمان في العمادية فالاحقية اطمان يجهل
هذه البلاد دار الاسلام كمان في المستنقى وچن بنو زبغ
شعائر واماكم اسلام مثل اذان وجماعت وصلاة جمعة وعيد بين
وتقديم تركات بموجب فرايض الله واحكام نكاح وطلاق وغيره در
بلاد سطوره باقيست بدون آن دار الحرب مستحق نشد وباتفاق
آئم ثلثة حنفية دار الاسلام باقى مانده وبقدر ان شرط ثلثي از بين
جهت است که مراد از اتصال بدار الحرب آنست که در که ام
جانب آن دار الاسلام نباشد در شرح مايتقى الا بحر من آرد
الاتصال بدار الحرب بحيث لا يكون بينهما بلاد الاسلام

يلحقها الحمد ومنها ظاهر است که بلاد مذکور را بطرز سطو و ز .
 واقع شده چه بمالک بمثل حیدرآباد در اسه و روتوک و بهوپال
 و مالک افغانستان مثل اطراف پشاور و کابل و غیره مالک و صبیح
 دار الاسلام متضیل آن ظاهر و هویدا است پس بودن دار الحرب
 بهر جانب آنها و نبودن دار الاسلام بکدام جانب آنها مستحق نشده
 اما مقدمان شرط ثالث ازین جهت است که مراد از امان اول
 آنست که مسلم من حیث الاسلام و ذمی بجهت عقد ذمی بر نفس
 و مال خود امن نمائند باشد یا کسی در مالک ایشان بدون اجازت
 ایشان داخل شدن نتواند قال فی الدار المنتقی ای لم یبق مسلم
 اود می فیها اصلا الا بامان الکفار اوله یبقی الا مان الذی
 کان للمسلم باسلامه وللمذمی بعقد الذمة قبل استیلاء الکفار
 و فی الفصول العمادیة قوله وان لا یبقی فیہ مسلم اود می امنا
 بالامان الاول معناه وان لا یبقی فیها مسلم اود می امنا
 علی نفسه ذکره فی الحبر الکبیر و فی البرهان یشرط فی صیوره
 دار الاسلام دار الحرب زوال الامن ای امن المسلمین علی
 اموالهم و انفسهم ظاهر است که نصاری نفس و مال کسی را
 من حیث الاسلام و عقد ذمی تلف نمی سازند تا خوف و عدم
 امن متصور نگردد و در مکان بلاد دیگر از مسافران و تاجران و سپاهیان
 بلاد غده بغیر استیانی درین ملک داخل میشوند و مکان این

بلادهم بغير اجازت بهر جانب که ميخواهند ميروند پس از
 رد ايات متبره مذکوره و تحقیقات سطوره مستحق شد که ممالک
 محکومه نصاری واقع بهندوستان و بنگاله باتفاق امر ثلثه و زغیه حکم
 دار الاسلام میدارند حکم دار الحرب و چنان بودن بلادهند و
 حوالی آن محکومه نصاری دار الاسلام محقق شد گمرقن سوداز
 نصاری و مشرکین درین بلاد بالاتفاق جائز نیست آری اختلاف
 دله گمرقن سوداز در میان در دار الحرب نزد امام ابو یوسف
 و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رح ردانیست و نزد امام
 ابو حنیفه و امام محمد رح جائز است در عبوان النواهب میگوید *
 لاریب بین سید و عبده ولا بین حربی و مسلم نه و عند ابی یوسف
 والثلثة یتحقق و در ششمی شرح مختصر مذکور است قال ابو یوسف
 ومالك والشافعی واحمد یقع بینهما الربو لا طلاق النصب و
 الواردة و هکذا فی الدار المختار و الدار المنتقى و در بیان شرح
 مواهب الرحمن مذکور است لاریب بین مسلم و حربی فی داره عندنا
 کالمولی و عبده و یحکم ابو یوسف به بینهما کالشافعی و مالک
 لا طلاق النصوص فانها لم تقید بالمنع بمکان دون مکان و قیاسا علی
 مستامن منهم فی دارنا و لهما ما روی مکحول عن النبی ﷺ انه
 قال لاریب بین المسلم و الحربی فی دار الحرب ذکره محمد بن الحسن
 و الحنفی للمبیهقی فی المعرفة فی کتاب العیة و عن الشافعی

قال قال ابو يوسف انما قال ابو حنيفة هذا لان بعض المشيخة
 حدثنا عن مكحول عن رسول الله ﷺ انه قال لا ربوة من
 اهل الحرب نظفه قال واهل الاسلام قال الشافعي وهذا حديث
 ليس بثابت ولا حجة فيه قال في المجموع هذا مرسل ومكحول
 ثقة والمرسل من مثله مقبول راقم الحروف كونه اكره
 در تاتار خانيه آورده الصحيح قوله ما وسئل المتون ام قول طرفين
 است و بجای خود سالم شده است که بمقابلت شرع و فتاوی
 قول متون معتبر علیه میباشد لیکن مقتضای قواعد فقہیه آنست
 که قول امام ابو یوسف و مفتی رود متبرک باشد زیرا که دلیل
 امام ابو یوسف قوی دارد بر دلیلی طرفین و از مسلمات لغتهاست
 جائیکه دلیل احد الصاحبین قوی باشد و دلیل امام ضعیف قوی
 بر قول صاحب الدلیل القوی میباشد صاحب محررات این در
 رساله ارفع الغشامی و فنی العصر و العشا در ذکر امام اعظم رح
 می نویسد الا فتاء بغیره لا یجوز لهم لانه لا یرجح قول صاحبه
 او احد هما علی قوله الا الموحب وهو ما ضعف دلیل الامام
 اما قوت دلیل امام ابو یوسف ظاهر است که نصوحی مرست ربو
 از آیات و احادیث مطبق و عام واقع شده مخصوص بمکان دون
 مکان نبوده اند پس حدیث مرسل مکحول بجهت بودنش از آحاد

مختص نهی مطلق نمیتواند شد چه در اصول فقه مقرر شده است که زیادت بر کتاب بغیر حدیث متواتر یا مشهور جایز نیست اما جواز احتیاج بحدیث مرحل اگر چه نزد امام ابو حنیفه و امام مالک و امام احمد و اکثر فقهای مسلم است لیکن بودنش می تواند قابل احتیاج چیز دیگری است و اعتبارش بمقتضای نصوص مطلقه و مختص بودن آنها چیزی دیگر و الاول لایستلزم الثانی مع هذا مرسل نزد امام شافعی و جمهور محمد ثین و جماعتی از فقهای قابل احتیاج هم نیست امام نووی در شرح مسلم می آورد مذهب الشافعی والمحدثین ارجح و هم و جماعة من الفقهاء انه لا یحتج بالمرسل و مذهب مالک و ابی حنیفه و احمد و اکثر الفقهاء انه یحتج به و مذهب الشافعی انه اذا انضم الی المرسل ما یعضده احتج به بالجمله و الاخذ به و در دار الحرب در مذهب حنفی نیز از امور یقینیه نیست بل از امور مشتبیه و لهذا مولانا عبدالحی داماد و شاگرد خاص مولانا عبد العزیز رح و استاد مولانا محمد اسمحق در فتوی خود بعد ذکر این حدیث الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشبهات لا یعلمهن کثیر من الناس فمن اتقی الشبهات فقد استبرأ لدينه و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام می فرمایند باید دانست که سودگرفتن که بردام نفعی مقرر کنند و تا ادای آن و ام نفعی مقرر متزائد گردد از قبیل اول و از جنس حرام بین است لیکن بشرطیکه

در دارالاسلام بود اما در دارالحرب از کافر عربی پس از قبیل
ثانی و از جنس مشتهیات است اما بودنش از جنس مشتهیات
پس بنا بر آنکه در روایات صحیح لا نفع احتجاج بالا تفان در میان
اهل اسلام حاش میبین نیست پس در آن اختلاف واقع شده
اکثر ائمه بجهت این بحرست آن قائل اند بجهت آنکه اینهم ربا است
و حرست ربا صریح در قرآن مجید است و دلیلی که این نسبت آن از
ربای عام خاص شود و حکمش جداگانه گردد بپایه ثبوت فرسیده
و نزد بعضی یعنی امام اعظم و امام محمد رح حاملست چه مال عربی را حرست
نیست که اگر فتنش حرام بود و حدیثی هم منقول شده که مکحول
تا بجی گفت قال رسول الله ﷺ لا یدوبین المسلم و الکافر فی دار الحرب
و این چنین حدیث را که تا بجی روایت کند و نام صحابی بگوید مرسل
گویند و در آن که مرسل قابل احتجاج است یا نه اختلافست و قطع نظر از مرسل
بودنش در کتب صحیح محمد ثین موجود نیست ازین جهت سودگرفتن
از کافر عربی در دارالحرب منجمه امور مشتهیه مختلف فیها است
و مولانا محمد اسحاق رح در فتوی خود تحریر کرده اند در ربا گم فتن
در دارالحرب از حریان کلامیست و آن اینست حرست ربا
بعض قطعی ثابت است که قال الله تعالی اَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا
و طاعت ربا از کافر عربی در دارالحرب ظنی است پس عمل کردن
بر دلیلی اقوی باید خصوصاً وقتی که در دارالحرب بودن این دیار

عالم را اختلاف باشد بعض اجتناب در گرفتن شود از عربی او که
و الزام خواهد بود و نیز قاضی گفته است اذا اجمع المحلل والمحرّم
غلب المحرّم و این وقتیست که هر دو دلیل در یک مرتبه باشد
و چون یک دلیل اقوی و دلیل دیگر اضعف باشد پس مصلحت بر اقوی
مؤکد تر می شود بنا برین قاعده هم ربا از عربی نباید گرفت حاصل اینست
که سود از خریشان در داریشان هم نباید گرفت احتیاطا ملا خفای
بین العلماء فی احد الربو فی دار الحرب من الحربی انتهمی
هدا والله اعلم بالصواب * لمعتی معذ الله مد طله و قد اختصر *

* ما قولکم دح * اندرینکه بعضی از ملایان دیهات بدزیمه
قال یا ربی از واردات آینده نجرمی دهند و می گویند ترا امبار پشمی
متولد شدنی است یا مقدمه است که علایق است فتح خواهد شد
کامیابی مرترا است یا بگویند در تزویج پسر ت با دختر فلان یا
دخترت با پسر فلان صلاح و فلاح نیست راست باشد یا
دروغ حکم کاهن ۱۰ ازندیانه کاهن در شرع کافر است یانه و تصدیق
کاهن نیز کفر است یانه و هرگاه آن ملایان مدعی غیب کافر شدند
ادشان را دور کردن و از ان کار بازداشتن واجب است یانه *
* الجواب * این ملایان که دعوی غیب دانی می نمایند
بیشک حکم کاهن دارند چرا که کاهن آنست که خبر دهد از حوادث
آینده در سبقت قبل لما فی شرح المفاتیح للمصنفی و انکاهن هو الذی

يخبر عن الكوائن لي مهتقبل الرمان ويدعى معرفة الاسرار .
 ومطالعة علم الغيب وكاين كافر است لما يفهم من عبارة
 ملائكة وبالجملة ما لعلم بالغيب امر تفرد به سبحانه ولا سبيل
 اليه للعباد الا باعلام منه الى قوله ان قول القائل عند رويته
 هالة النمر اي دأثرته يكون مطراً مدعي علم الغيب لا بعلمه
 كفر ومكان في شرح العقائد وتصديق كنده كاين كافر است
 لما في العقائد وتصديق الكاهن بما يخبره عن الغيب كفر
 اين ما بيان فاس كوكمدعي غيب داني اندكافران دافجران اند حاكم
 اسلام راد هر كه بر او شان قادر است واجب است كه
 اوستان را از زيبات دور نمايد و بر جاي و دوكان خود نشستن
 و در مكانهاي مردمان رفتن و اين كار كردن نهد بهر حال ازان افعال
 منهيست باز دارد و لم في شروح على ن القاري الراحب على ولي الامر
 و كل قاد ران يسهي في ازالة هؤلاء المنجمين والكهانين
 والعرافين واصحاب الضرب بالرمل والحصى والقرع والقالات
 ومنعه من الجلوس في الخواصيت والطرقا اوان يدخلوا
 على الناس في منازلهم برا كه سواي خدا نه علیم عالم غيب کسی
 نمی داند و انبيا عليهم السلام نیز غيب نمی دانستند و آنكه از غيب
 جزوده اند از اعلام او تعالى است لما فيه ثم اعلم ان الانبياء عم
 لم يعلموا المغيبات من الاشياء الا ما اعلمهم الله تعالى اجهاناً

فذكر الحنفية تصريحها بالكفر باعتماد ان النبي عم يعلم الغيب
 لمعارضة قوله تعالى قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب
 الا الله كذا في المحاضرة * والله اعلم * * ما تقولون رح *
 انه رينكه آموختن فن جاد و آموزايند آن كيرا كه جهت
 فرط محبت كسى بر كسى مثلاً جهت زيادت محبت زوج بر زوج
 و عاكس آن حرام است يان و نيز فعل جاد و حرام است يا چه وجهت
 جاد و اگر مرد باشد يا زن در شريعت چه سزا مقرر است *
 * الجواب * آموختن و آموزايند جاد و حرام است لماني
 شرح ملا على بن القارى طي الفقه الاكبر و اما تعليمه و تعلمه
 ففيه ثلثة اقوال الاول الصحيح الذى قطع به الجمع - و رانها
 حرامان الثانى انها مكروهان الثالث انها مباحان
 و فعل جاد و حرام است بالاجماع لما به ايضا و يهرم فعل السحر
 بالاجماع جاد و اگر مرد باشد يا زن فاسق و بدكار است و اگر
 جهت فرط محبت كسى بر كسى جاد و نمايد نيز درين حكم داخل است
 چرا كه در فرط محبت بيار فساد است ممكن است كه بسبب
 جاد و فرط محبت اينقدر رگردد كه ازان كار ساد و سانش وى تباد
 گردد يا بسبب جاد و بيريكى زوجة محبتش مفرط گردد و زوجگان
 ديگر را بسبب وى اذيت دهد يا طلاق دهد يا بامر و خواهش وى
 كيرا بگردد يا حق كيرا اهدم كند و حكم جاد و گرسزاي وى در

شبه بدت قتل است هر که او نشان مقصد فی الارض است
لما فی شرح الفقه الا کبر ایضاً فلو فعل ما فیہ هلاک انهم ان
ار مرضه او تغریق بینہ و بین امواته و هو غیر مفکر لشبخی من شرائط
الایمان لا یکنفیر لکفه یكون فاصقاً ساعياً فی الارض بالفساد فی قتل
الصاحر و الصاحرة لان علته القتل الصعی فی الارض بالفساد بالقول
ولما فی رد المحتار و هذا موافق لکلام امام الهادی ابی منصور
المانزری یثم انه لا یأثم من عدم کفره مطلقاً عدم قتله
لان قتله بسبب معیه بالفساد فاذا ثبت اضارۃ به و ضرره
ولو بغیر مکفر یقتل دنعاً لشره کالمخنق و قطاع الطريق
والله اعلم * * ما قولکم رح * اندرینکه بتقریب
امر شادی ساختن طعام و لیم برای مردمان برادری و غیرهم قبل از نکاح
مشروع است یا بعد از آن و اگر بکدام مذهب بعد از نکاح طعام و لیم کنند
تا چند روز در صحت باشد و خوردن آن طعام و باطاعت دعوت آن
در کدام صورت مشروع و در کدام صورت مشروع * * الجواب *
سنت در طعام و لیم بعد از عقد نکاح است و پیش از عقد
نکاح خوردن طعام مسنون نیست قال زین العرب فی حاشیة
المشکوۃ ان الولیمة تكون بعد الدخول و قبل عند العقد
و قبل عندهما و آنچه مردوج است که بعد عقد نکاح و البیان عروس
بمردمان بر است طعام می دهند انهم بطریق ضیافت جائز است

نه بطریق دلیر مسنونہ بد آنکہ اجابت دعوت ضیافت ولیر و خوردن
 آن جائز باشد بشرطیکہ خالی باشد از منکرات شرعیہ مانند لہو و
 سرود و رقص و غیرہ قال الامام محمد بن الفزالی فی احیاء العلوم
 فی بیان منکرات الضیافۃ و منها سماع الاوتار و سماع القینات
 و منها اجتماع النساء علی المطبخ تنظر الی الرجال و ہما کان
 فی الرجال شاب تخاف الفتنة بیہمہم فکل ذلک مہد و منکر
 یجب تغبیروہ و من مہجوز من تغبیروہ لزومہ الخروج دلمہ و ہجوز لہ
 الجلوس فلا رخصة فی الجلوس فی مشاہدۃ المنکرات
 فی الجہاد اگر شخص مدعو پیش از حضور خود داند کہ در انجا منکرات
 است نہ رود و اگر بعد حاضر شدن منکرات دید پس اگر ادا مقتدا
 و قادر بر منع است منع کند و اجابت کہ سنت است ادا کند و الا بگریزد
 و اگر حامی است و نشسته است بخور دہرا کہ ادران میرسد کہ جہت
 بہدت سنت را ترک نماید لما فی شرح الوقایۃ اعلمہ انہ لا یخلو انہ
 ان ملئم قبل الحضور ان هناك لہو لا یجوز الحضور وان لہ یعلم قبل
 ذلک لکن مہجوز بعدہ فان کان قادرا علی المانع یمنع فان لہ یکن
 قادرا فان کان الرجل مقتدی یخرج لئلا یقتدی الناس وان لہ
 یکن مقتدی فان قعد واسل جا ز لان احابۃ الدعوۃ سنة فلا تدرك
 یجب بدعۃ کصلوۃ الجنائزۃ تہضر ہا النائحة لیکن عامی را ہم ضرور
 کہ کراہت آن بدل دارد و نہ خوف نقصان ایمان است و الله اعلمہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

* رسالہ فاتحہ ممنونہ *

الحمد لله الذي فاتحه كتابه فاتحه لا يواب المحيـرات
والمبرات * والصلاة على خير رسله مفتاح الرحمات *
سيدنا محمد وآله واصحابه الفاتحين للفتـوحات * اما بعد
فما قولكم ايها العلمـاء الاعلام * والفضلاء الفخام *
رحمة الله تعالى عليكم وبركاته الى يوم القيـام *
انذرينكم ايصال ثواب قرات فاتحه وغيره از سر قرآنی واذكار
مثل تسبيح و تحميد و تهليل و تكبير وغير ذلك و نماز و روزه و اشغال
آن از اعمال بدنيه و صدقات اطعمه و غير ادا شبهه آن از اعمال
ماليه بار و اج گذشتگان از فرزندان و اولياء و صلحاء غير هم از سوانح
جائز و مشروع است يانـه * و ثواب اعمال مذكوره باسوات
مسطورين ميرسد يانـه و گذشتگان منتظر لحيـوق مدد زندگان
از بقم فاتحه و ادعیه و صدقات و نماز و روزه و غير ادا باشد يانـه *

و گذشته‌گان از حسنات مومله و ادعیه زندگان مستنیر و منتفع
 میشوند مانده از ظلمات و عذاب قبول و غیر ذلک نجات یابند یا نه
 و احضار اطعمه موعود و بی‌از اجناس مختلفه برنج و گوشت پخته
 و انواع فواکه و ثمار پیش قاریان بخت ایصال ثواب آنها
 یا اشاره حسی یا بلا احضار موعود و بی‌بهره و صورت ایصال
 ثواب آنها بشرطیکه از بدعات تنبیع و مخترعات سیه عوام
 کالانعام (که ذکر آنها مصرح خواهد شد) خالی باشد جائز و مشروع
 است بمانند اینست و ابی‌التفصیل توحید و الاجرا الجزول *

* الجواب * و بالله نفعین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
 العظیم بدانکه ایصال ثواب قرائت سوره فاتحه و غیره از سوره قرآنی
 و اذکار و اعمال بدیهه و مالیه بار و اح گذشته‌گان از ذوق انبیا و اولیاد
 صلوا و غمهم از مومنین جائز و مشروع است و ثواب اعمال مذکوره
 بار و اح اموات مستطوریین میرسد و گذشته‌گان منتظر بحق
 مدد زندگان از امثال قرائت فاتحه و ادعیه و صدقات و غیره باشند
 و از حسنات مومله و ادعیه زندگان مستنیر و منتفع میشوند و از
 ظلمات و عذاب قبول و غیر ذلک نجات یابند لمانی انزل یلعی هکذا
 الاصل فی هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب علمه لغيره
 مدد اهل الحنة و الجماعة صلوة کان او صوماً او حجاً او صدقة
 او قرأه القرآن و الاذکار الی غیر ذلک من انواع البهت و یصل ذلک

الى الميت وينفخه الى قوله وقال مالك والشافعي رح يجوز
 ذلك في الصدقة والعبداء المالية والحج ولا يجوز في غيره
 من الطاعات كالصلوة والصوم وقراءة القرآن وغیره ولنا ما روى
 ان رجلاً سأل النبي ﷺ فقال كان لي ابوان ابرهما حال حيوتهما
 فكيف لي بمرما بعد موتهما فقال له عليه السلام ان من البر ان
 تصلي لهما مع صلواتك وان نصوم لهما مع صومك رواه الدارقطني
 وعن علي رضي ان الفجسي ﷺ قال من مر على المقابر وقرأ
 قل هو الله احد عشر مرات ثم ركب من احرها الاموات اعطى من
 الاجر بعدد الاموات رواه الدارقطني وعن انس رضي قال قال
 رسول الله ﷺ من دخل المقابر فقرأ سورة يس خفف عنهم
 يومئذ وكان له بعد من فيها حسنة وعنه ايضا رضي انه سأل
 رسول الله ﷺ فقال يا رسول الله انا نتصدق عن موتانا ونهجم
 عنهم نندعولهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انه يصل اليهم
 ويخرجون به كما يفرح احدكم بالطبق اذا اشق الى ربه رواه
 ابو حفص العسكري وفي الفتاوى العالمة كبرية هكذا الاصل في
 في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل قوابل علمه لغيره صلوة
 كان او صوماً او صدقة او غيره كالْحج وقراءة القرآن والاذكار
 وزيارة قبور الانبياء عليهم الصلوة والسلام والشهداء والاولياء
 والصالحين وتكفون الموتى جميع انواع البر وفي شرح الفقه

الاكبر المسمى القاري واختلف العلماء في العبادة البدنية
كالصوم والصلوة وقراءة القرآن والذكر فذهب ابو حنيفة واحمد
وجمهور السلف الى وصولها والمشهور — ومن مذهب الشافعي
وما لك عدم وصولها وذهب اهل البدع من اهل الكتاب الى
عدم وصول شيء للميت لا الدعاء ولا غيره وقوله مردود بالكتاب
والسنة انتهى — ولما في البهر الرائق الظاهر انه لا فرق بين
ان يغوي عند الفعل للغير او يفعل له بنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه
لغيره لا طلاق كلامهم انتهى وفي اشعة اللمعات واختصاص كرده اند
در گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بدو
و مصحیح و موصول است شیخ عبد الله یافعی در روض الریاضین
آورده که شیخ عزالدین عبد السلام را در خواب دیدند که گفت
که مادر دنیا حاکم کرده و دیم که ثواب قرآن بمیت نمی رسد درین
عالم بر غلات آن ظاهر شد و دریافتم که میرسد انتهى وفي الفقاری
العالمکیریه و اذا اراد زیارة القبر — و ریمه حب له ان یصلی
فی بینه رکعتین یقرأ فی کل رکعة الفاتحة و آیه الكرسي مرة واحدة
والا خلاص لما جعل ثوابها للمیت بعث الله تعالى الى المیت
فی قبره نوراً و کتب للمصلی ثواباً کثیراً القول و فیها ایضاً ومن
قرأ علی قبره — مر الله و علی سلة رسول الله رفع الله العذاب
والظلمة عن صاحب القبر اربعین سنة کذا فی الغرائب و فی شرح

العقائد المنسفة وليد ماء الاحياء للاموات وصل تنهم اي صلقة
 الاحياء عندهم اي عن الاموات نفع لهم هم اي للاموات خلافاً
 للمعتزلة تمسكاً بان القضاء لا يتبدل وكل نفس مرهونة بما كسبت
 والمرأى يجهز على علمه لا بعمله بل غيرة ولنا ما ورد في الاحاديث
 الصحاح من الدعاء للاموات خصوصاً في صلوة الجنازة وقوله وارثه
 السلف فلولا ذلك لكان الاموات نفع فيه لما كان له معنى وقال عليه السلام
 ما من ميت يصلى عليه امة من المسلمين يبلغون مائة كلمة يشفعون
 له الا ان يشفعوا فيه بس اربعين اذ لا يستعده مذكورة الفوق غيب
 ظاهر شد که ایصال ثواب شروع و مفید است چرا که آنهم که مذکور
 شد همه عمل غیر است اقادۀ آن با براین قطعیه مثبت گردید
 بما لا مزيد علیه اما آنکه سحاهین متمیزین ایند بار بعد ایشان اینکه
 رسانند ثواب صدقات و غیره بار و اح اموات او سبحانه
 تعالی است فقط بار اده ایصال ثواب باشد و حسنی طبق ای
 اطهر صدق را از اجناس مختلفه برنج و گوشت و انواع فواکه
 میش رسدی قاریان گذاشته التماس نمایند که ما بجز این اشیای
 مصدق بها بار و اح قلان و قلان و جمیع مومنین گردانیده ایم ای
 قاریان شما نیز سه راه فاتحه و آیات قرآنی خوانده ثواب آنها بار و اح
 قلان و قلان و جمیع مومنین گردانید پستتر قاریان بعد قرائت فاتحه
 و غیره دست ای خود برداشته بگویند الی ثواب این فاتحه و

اذکار و اطهر بار و اح قان و قان و جمیع مسلمین میتین رسان
 بعد از آن در دو گفته مسح رخ نمایند یا اطهر مقصد قرار در مجلس
 قرات حاضرین را و بعد قرات فاتحه و غیره قاریان ایصال ثواب
 نمایند پسترا طهر مقصد قرار حاضر آورده تقدیم نمایند صورت های
 مذکوره جائز و مشروع است و فی الجمله هر دو صورت مرقومه الذیل
 مشروع و مستحب است ادل آنکه مصدق بر در مجلس قرات
 حاضر باشد بطرف آن اشاره حسی نماید و نیت کند که ثواب
 صدقه این چیز را و این عمل را که میکنم بار و اح قان و قان برسد
 چنانکه رواج هندوستان و بنگاله و حوالی آنست دوم آنکه مصدق بر
 غائب باشد و اشاره عقلی بطرف آن کنند و نیت نمایند که
 ثواب صدقه آن چیز را و این عمل را و اح کذا و کذا برسد چنانکه رواج
 عربین شریفین و جمیع ارض عرب است هر دو صورت مذکوره
 فاتحه خوانی و ایصال ثواب مشروع و مستحب باشد و موجب
 ثواب و نجات برای آنکس که ثواب برای وی بگردانند * لما فی
 فتح القدیر عن عایشة رابی هريرة رضي الله عنهما انه عم كان
 اذا اراد ان یضحی اشترى كبشین عظیمین صغیرین اقرنین
 مرحوئین فذبح احدهما عن امته و من یشهد الله بالتوحید
 و شهد له بالبلاغ و ذبح الاخر عن محمد صلی الله علیه و آله فیضاً عن جابر رضی
 الله علیه السلام اتی بکبشین املحین اقرنین مرحوئین

فاصنع احد مما فقال بم — مر الله الله اكبر اللهم عن محمد ثم اصنع
الاخر فقال بم — مر الله الله اكبر اللهم عن محمد وامته ممن
شهد لك بالتحديد وشهد لي بالبلاغ وفي تيسر الاصول من جابر
رض قال ذبح رسول الله ﷺ يوم النحر كبشين اقرنين املكين
مزحونين فلما وجههما قال اني وجهت وجهي للذي فطر السموات
والارض على مله ابراهيم حنيفا وما كان من المشركين ان
صلواتي ونسكي ومهيأي ومما تى لله رب العالمين لا شريك له
وبذلك امرت وانا من المسلمين اللهم منك ولك واليك اللهم
من محمد وامته بم — مر الله الله اكبر ثم ذبح بس ازيم احاديث
مناوم شده كه فعلى آنحضرت ﷺ در باب اصححه مخافت بود كه ا
بيت اضمحله بر اى است خود قبل از ذبح مى فرمودند چنانكه در همين
حديث جابر است و همچاى نيت بعد از ذبح مى فرمودند چنانكه از احاديث
سابقه مناوم شده و نيز از اين احاديث مناوم شده كه رسول
ﷺ بمحضر مصدوق بر ايصال ثواب جهت است خود فرمودند
بس اين احاديث اول دليل است بر نيكه طعام صدقه را حاضر آورده
ايصال ثواب كردن مشروع و مستحب است پس عيان و بيان
است كه هرگاه در صدقه حيوانات نيت صدقه بمحضر مصدوق بر نيت
نرديم پس نيت صدقه اطعمه و شيرنى و غير ما بمحضر مصدوق به
الطريق الاولى صحيح و درست خواهد بود كه در حيوانات از نسبت

نباتات و مایه‌خرج منها در شرع احتیاط بیشتر است مثلاً اجتناب
 حیات اکثر حیوانات ذبح شرعی با تسبیح مشروط با وجود آن هر اعضای
 حیوانات حلال نیست بخلاف نباتات که بحکمیهما حلال و مباح است
 مگر به ارض پس بیشک احتیاط در حیوانات زیاده تر است
 فتدبر و نیز از ادله اخبار مصدوق در مجلس قرأت حدیث سعد
 بن عبدالله است رخص فی المشکوة عن سعد بن عبدالله قال یا
 رسول الله ان الله ماعد ما تصد فی الصدقة افضل قال الیاء
 فحفر بهر او قال هذه لام سعد را ایوداؤد را الله سائی *

درین حدیث دلیل کافی است بر اینکه بمحض صدوق به قبل ترتیب
 ثواب آن هی و ج الکمال ایصال ثواب جائز باشد که سعد بن
 عبدالله انصاری که از مشاییر صحابه است جاه کنیده بمحض جاه که
 هنوز آب آن کسی نبوشیده بود دهه لام سعد گفت یعنی ثواب
 این که آینده مرتب خواهد شد حجت ام سعد گردانیدم پس طعام
 صدقه حاضر آورده اگر قبل اطعام مردمان متصدق بگوید که ثواب این
 اطعمه حاضر و ثواب سوره فاتحه مقروء بفلمان و زنان بیت دادم
 جائز و مشروع باشد پس هر فعلیکه از فعل رسول مقبول صلی الله علیه و آله
 چنانکه در احادیث سابقه مذکور شده و از فعل کرام صحابه چنانکه
 در حدیث سعد بن عبدالله است ثابت و مستوفی شد آن فعل
 مشروع و مستحب باشد نه بدعت و ضلالت پس داخل فقره اولی

از دو فقره مهیت نبوی شبه من جابر رضی قال قال عمر ان حیو
 اهلدی مدهی محمد و شرالامور محمد ثباتها و کل بدعة ضلالة و قال
 علیه السلام اصحابی کالنجوم با یهم اقل یتراهدن یتراهدن پس
 چگونه این امر فاتحه خوانی و ایصال ثواب به محضر مصدوق بر بدعت
 باشد حالانکه ما ائمه ای هدای محمد صلی الله علیه و آله که خیر الهمدی است کردیم و
 نیز ائمه اباعظم صحابه که سعد بن عباد و انصاری است نمودیم طایفه
 بران بدعتیکه موجب ضلالت باشد آن بدعتی است که راجع بامالی
 از اصول دین نباشد و الا لازم آید که احداث مدارص و رباطات
 که در عهد ان سرور نبو بدعت و ضلالت باشد حاشا و کلا
 (و بدعت و اقسام آن مع امرار آن در فتاوی ص ۳۳ مصرع
 شده است) و از دلائل جواز فاتحه خوانی و امر اس بزرگان قول
 صاحب مرآة المستقیم است حیث قال پس عباداتی که از سلطان
 او شود و ثواب آن بروح کسی از گنہ شتگان برساند آن طریق
 رسانیدن دهای خیر بجناب الهی است پس این خود البته خیر و
 مستحسن است و اگر آنکس که ثواب را بروحش برساند از اهل
 حقین او است بر قدر حق دی خوبی رسانیدن این ثواب زیادتر
 خواهد شد پس خوبی قدر امر از امور مرسله فاتحه و امر اس
 و نه دنیا را موات شک و شبه نیست انتهی بلفظه و صده

ایضا فی مقام آخر نفس چاره کار طالب حق و صواب و متبع
 مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست که هر شخصی
 که ایصال ثواب منظور باشد بابقه وضع و جنس طعام و متناولان
 آن هر چیزی که انفع و بهتر در حق فقرا و محتاجین آنوقت باشد
 و بصفای نیت مقرون تر بود صحت نماید و از طرف آن شخص
 نیت کرده بعمل آرد و اگر دعام کند بهتر است القول پس امین
 و دایت ادلّ دلیل است بر آنکه فقط بر ایصال ثواب اطعمه مقصد
 اکتفا ناکرده دعام بامدق جمع کردن اولی و اهم است چنانکه دستور
 فاتحه خوانی است و از دلائل ایصال ثواب فاتحه رقع بدین قول
 «یا حبیب خدایت» از روایات است چیت قال فی الفتاوی الصوفیة
 من جامع البیتا و علی عن النبی ﷺ قال اذا رفعتم ایدیکم
 الی الله و دعوتهم و سالتموه حوائجکم فامسحوا ایدیکم
 علی وجوهکم فان الله حی کریم یرستهم من عبده اذا رفع
 یدیه و سال حاجته ان یرد هما خائمین فامسحوا هذا الخبر فی
 وجوهکم و نیز ازین روایت معلوم شد که مسح یدین بر رخ
 بعد فراغ از مناجات مشروع است چنانکه معمول ایصال ثواب فاتحه
 خوانی است لقوله عمر ان ربکم حی کریم یرستهم من عبده اذا رفع
 یدیه الیه ان یرد هما صغرا و لهما فی الفتاوی العالمگیریة و المستحب
 ان یرفع یدیه علی الدعاء بهکذا و مسح الوجه بالیدین

اذا فرغ من الدعاء قيل ليس بشي وكثير من مها نحننا معتبروا ذلك
 وبه ورد الخبر كذا الى الغيابة ولما في القنادي المراحمة مع
 الوجه بعد الدعاء لا باص به اما انك بعض من كويند كهركاه طعام
 صدق در مجلس حاضر آورده شود در تبادل آن با مثال فاتحه خوانی و غیره
 توقف کردن ممنوع است چرا که در حدیث شریف دارد
 است که هرگاه طعام حاضر آورده شود و وقت نماز حاضر باشد
 باید که ابتدا بطعام کنند و نماز را تاخیر کنند در جواب بگویم در
 صورت حضور طعام قبل فاتحه خوانی اگر مراحمة اجازت خوردن از
 مستحق یافته نشود اما امر بفاتحه خوانی کرده باشد طعام مذکور در اقبال
 فاتحه خوانی خوردن روا نباشد حتی که مستحق بعد فاتحه خوانی اذن دهد
 اما حدیث ابتدا بطعام محض از نماز محمول بر احتیاج طعام یا ضیاع آنست
 یا غلبه گرسنگی لَمَّا فِي اشعة اللامعات ظاهر آنست که امر با ابتدا بطعام
 در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه گرسنگی تا باعث
 بر شغل باطن نگردد و انتهای دورای آن در ضیافت با وجود تقدیم
 طعام انتظار اذن میزبان گوهری نباشد در کار هرگاه قرأت فاتحه و
 غیره و ایصال ثواب آن قبل خوردن بالتماس میزبان در آمد
 یک قلم اذن میزبان یافته نشد پس مانع فاتحه خوانی و غیره خواهد
 بود لَمَّا فِي نصاب الاحتماب و ینبغی ان لا یفتقر الالادام اذا
 حضروا یخبروا یاخذ فی الاصل قبل ان یوتی بالالادام احکاماً

للخبز قال عليه السلام انكروا الخبز فانها من بركات السماء
 والارض قال العبد اصلحه الله تعالى وهذا في بيته واما
 في الضيافة فينتظر الاذن وفي كنف العباد ولا يضع يده في الطعام
 الا باذن المضيف انتهى وازدليل مشروعية فاتحه خواني جواز
اعراس بزرگان سلف است (دعوى نام اوصال ثواب ائمه)
 مقصود ذرات فاتحه وغيره است. بتعيين تاريخ وفات اوليائى كرام)
 وعمل اعراس واجابت آن از طائى كرام ومشائخ عظام جارى
 بوده است لما فى ما ثبت من الصلة في ايام السنة للمشيخ عبدالحق
 الدملجوى رح فى روايات اختلاف يوم وفاة غوث الثقلين
 شيخ المشايخ والمغارب محبوب الرحمن عليه افضل الصلوة
 والسلام يصرح مرجحها التاسع ربيع الثانى حيث قال فبهذه الرواية
 يكون عرسه التاسع ربيع الآخر وهذا هو الذى اذكر كما علمه سيدى
 الشيخ الامام العارف الكامل الشيخ عبدالوهاب القادرى الحنفى
 المكى فانه قدس سره كان يحفظ فى يوم عرسه هذا التاريخ اما
 اعتبارا على هذه الرواية او من شيخه الشيخ الكبير على
 المسمى المكى او من غيره من المشائخ رحمة الله تعالى عليهم
 اجمعين وقد اشتهر فى ديارنا هذا هذا اليوم الحادى عشر
 وهو المتعارف عند مشائخنا من اهل الهند من اولاد رض عنهم
 ولما فى جامع البركات ايضا كذا الامام عبدالوهاب مثنى مكره مولود

آن حضرت علیه السلام در روز عرس حضرت غوث الدین از رضی عنده
شیخ خود شیخ علی ستقی می و عرس و له خود طعام وافر می بختند
و بخوراندن علما و صفا و فقرا میدادند انتهای * و مخفی نیست
که عرس رسمی است در دیار هند با تعیین تاریخ و اوقات
بزرگان بمقرب آن بسیار طعام تیار می سازند و بمحض آن فاتحه
دورود و ادعیه خوانند و ایصال ثواب می نمایند میان فاتحه خوانی و
عرس فرقی نیست مگر از جهت تغییر تاریخ و هم آن بسم
مسبب زعم منکرین کار خیر فاتحه لازم می آید که مولانا شیخ عبدالحق
محمد شایسته رحمت الله علیه در شاخ شالی مبتدع باشند نعوذ بالله من
هذا القهر و از جهه دلائل فاتحه خوانی و ایصال ثواب آن بروج
اموات فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله است که رسول مقبول بروج حضرت
سید الشهدا امیر حمزه رضی طعام شام طعام سوم روز دهم روز
دهم روز دوشش ماه و سالیانه تدار کرده ایصال ثواب فرمودند
و صحابه اکرام نیز همچنین کرده اند هر که این را منکر باشد فعل رسول
خدا صلی الله علیه و آله و صحابه را منکر شده باشد عنانی مجموعه النادران
نفلا من خلاصة الفقه و از دلائل مشروعه و هیئت فاتحه خوانی قاضی
الامور بمقاصد هاست چنانکه در اشباه مرقوم است یعنی من
و قبیح هر عمل مربوط است بمقامه آن یعنی اگر غرض از آن عمل نیکی
باشد آن عمل نیک و اگر مقصود از آن عمل بدی است آن

عمل بدعتی که سبزه اگر به نیت تحبیه باشد ببادش آن را
 کفر گفته و اگر به نیت عبادت باشد آنرا کفر صریح دانسته اند و همچنین
 خوردن بهری مشکم اگر به مقصود سهوت باشد آنرا حرام گفته اند
 و اگر به مقصود تقوی برای روزه فردایا بخاطر ضعیف باشد آنرا استحباب
 دانسته اند و مانند این امثال کثیر است و هرگاه مقصود از فاتحه خوانی
 فقط ایصال ثواب بآرواح بومنین باشد نه ادای رسوم جهال
 و ایصال ثواب کار نیک و منقاج بسایرات و مبرات است
 پس بیشک مشروع و حسن شد کمالا یخفـی علی الفقیه
 البصیر لا نسیمه الضرب و از جمله ادله مشروعیت آن تعامل
 حریم شریفین است زادهما الله شرفا که خواص و عوام آنرا به نیت
 ایصال ثواب اقسام طعام تیار کرده قبل اخصاران در مجلس فاتحه
 و مورد بگردد و در بعضی ذکر بیلااد شریف خوانده ایصال ثواب
 آن بآرواح اموات می نمایند و مفتیان و فغانه مدرسین که معظمه
 و مدینه منوره به مشروعیت فاتحه خوانی با حضار اطعمه و عدم آن بارها
 فتوی داده اند چنانچه تقریظ علما می که معظمه و فتوای شان در ذیل
 این فتوی مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و لقمه تعامل حریم
 شریفین را از ادله شرعی مثل کتاب و سنت و اجماع
 و قیاس گردانده اند از ادله مشروعیت فاتحه خوانی قاعده مستمره
 بقم است که همواره مای از اسباب تخفیف است لوفرضنا اگر

ذر فاتحه خوانی چیریزی از پنج شرعی سجد باشد پس هرگاه اکثرین
 موامد خواص هند و بنجاله و عرب تجویز آن و عمل آن می کنند حتی که
 آنرا مفتاح النجیرات والمہرات تصویریدہ اند منیع ہر ہرہ از ان عمل
 حرمیت عظیم و ضرر نیست بحسب و تنگی است بر مردمان قال اللہ
 تعالی مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَاجٍ الْآيَةُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
 يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ و علاوہ آنکہ منیع فاتحه
 خوانی سد باب ایصال ثواب است اگر آنرا ہر ہرہ طامی دہا رفتن
 شدہ ممنوع سازند و جو دایصال ثواب و خیرات و ضیافت آن
 یکقلم مثل عنقا از دار دنیا معدوم خواہد شد الا ماشاء اللہ قال صاحب
 الاشباہ فی بیان امجاب التخیف السادس العسرون و مہوم
 البلوی کالصلوة مع النجاسة المعفوة عنها کما دون ربع الثوب
 من المخفضة و قدر الدہم من المغلظة و دم البراغیث
 و البق فی الثوب و ان کثر و بول ترشش علی الثوب قدر رؤس
 الابرطین الشوارع و بول سفور فی غیر اذنی الماء و علیہ الفتوی
 از جملة دلائل مشروعیت فاتحه خوانی قاعدہ حسن الکمال بحسن الاجزاء
 است یعنی ہر گاہ اجزای یکشی با افراد حسن باشند چون ہر ہرہ مجتمع
 شوند نیز حسن باشد بلکہ نور علم نور گہد و نہانکہ فیج الاجزاء فیج الکمال
 را لازم است و فاتحه خوانی فیما نحن علیہ ہر جزوی از ان حسن است
 یعنی ایصال ثواب گذشتہ بجان و ترویج ارواح زریگان از دلیان

و پیغمبران و اقدم غریبان و سگینان و خاطر نوازی طالبان و
 قاضیان و اکرام مالکان و تطهیر مکان و قرأت قرآن و اذکار رحمان
 و درود رسانی سید پیغمبران و ضیافت مهان و دفع خدایان و
 رغم شیطان و انتخاب افضل الاوان و برساند ران و پدران
 و احضار ثمار و فواکه بیکران و شتر ای نفایس فرادان و توسیع
 زرق آهن و خانه با شان و تجوید اتحاد بین الاخوان و طه و حم
 افر با و جیران و اشاعت خیرات بی پایان و امثال آنهاست
 همه آن حسن است هرگاه فاتحه خوانی ازین اشیای نفیسه مرکب
 شد در مشروعه است آن شکی باقی نماند و بآیه مجموعی موجب تکثیر
 ثواب گردید پس البته فاتحه خوانی در پایه استجاب رسید
 به هدایت و ضلالت را چه دخل و این مانند آنکه کسی در ایام هیام
 ناز ای ناله و اطعام سگین و تعظیم طایه و غیر ذلک امور حسن را
 جمع نماید پس آن مستحب و موجب تکثیر ثواب گردد و از
 دلائل مشروعه است آن قاعده کلیه تقواست که در هر امری خواص و عوام
 مبتلایان باشند و در منع آن تنگدلی اکثر مردمان بلامد و قری مقدر باشند
 در افالت مفتی را باید که آسانی و رفاهیت مردمان جمیع و در جویز
 آن حتی الوسع کوشد لما فی الفقاری القنیة ینبغی للمفتی ان یفتی
 للناس بما هو اهل علیه و کذا ذکره البزدری شرح
 الجامع الصغیر و ینبغی للمفتی ان یاخذ بالایسرفی حق غیره

حصراً فی حق الضعفاء لقوله عمر لعليّ و معاذ رض حین بعثهما
 الى الیمن یمرّاً ولا تُعسّراً انتهى و لقوله عمر انه ابغضهم
 میهرین و لم تبعثه — و امعسورین و غیردینکم ایسره و افضل
 امتهان الدین یوملون بالرخص کذا فی العقید الفرید
 للشیر نبلالی و شاه ولی الله محدث دہلوی در عقد الجمید فی احکام
 الاحتیاد و التقلید فرموده فی عمدة الاحکام من کشف البزدی
 یستحب للمفتی الاخذ بالرخص تیهیراً علی العوام من القرضی
 بماء الحمام و الصلوة فی الاماکن الطاهرة بدون المصلی القول
 و از انجمله قاضی کلبیّه گفته است که ضرورت مسنوع را مباح می گمرداند
 لما فی الاشیاء و غیره الضرورات تبیح المحذورات و الضرر یزال
 ہر گاہ مستحق گردد کہ عامر مسلمین قری و امصار ستر قاذو غریبا
 فاتحه خوانی را از انفع خیرات و اثواب مہرات می فهمند و مفتاح
 ایصال ثواب میدهند و در منع آن فی الحقیقت سد باب ایصال
 ثواب است اگر عاقل فاتحه خوانی را با لاتفاق منع فرمایند اکثر عوام
 ضیافات و اطعمات ایصال ثواب را یکقام ترک خواهند گفت و بر تقدیم
 سد باب آن ہزار ہا توکل پیشگان از قسم اہل علم و طالب علم
 و فوجدکاران قریات ذلیلان الاوقات خواهند شد و آن امری
 اسبب بغایت شنیع پس بخویز فاتحه خوانی سبب دفع مذلت
 شان گردد پس رعایت مصالح و رفائییت غربای اہل علم کہ خواص

بندهگان خدا اند چه قدر اہم امور دین است قابل تأمل است *

اما آنکہ بعض منکرین متعصبین می گویند کہ فاتحہ حرام یا بدعت شنیعہ است و اطمینان صدقہ کہ بر محضریا عیب است آن فاتحہ خوانی می نمایند حرام مثل لحم فخریر گمرد و بامکہ مثل پایمال خوش نیست و دگر بچہ گویند و ہذا مرتکب کبیرہ میشود بامکہ بر دخت کفر است چہ آن مشقتی نمی داند کہ چہ بنیاد بیہمانا بر مظهرہ فاتحہ می کند و خواندن آنرا حرام و بدعت شنیعہ گفتہ بکار منصبیت گرفتار می شود و فی العقائد ورد النصوح کفر الی قوله والا ستہانۃ بہا کفر والا ستہزاء علی الشریعۃ کفر *

و نیز بسبب تحریم طال یعنی حرام گفتن اطمینان ایصال ثواب کہ صورہ فاتحہ در آن خواندہ شدہ است و آن حلال طیب است بجز کار می شود قال اللہ تعالیٰ لہ تعذر ما احل اللہ لك الا یۃ باز منکر متعصب می گوید ما فاتحہ را حرام نمی گویم بامکہ فقیہ را حرام می گوئیم بگوئیم اکنون بدو وجہ مرتکب مصیبت شد اول بسبب امانت سورہ قرآنیہ و تحریم طال دوم بسبب تغیر اسم فاتحہ کہ منصوص بہا است نعوذ باللہ منہ و من قوله اما آنکہ بعضی از منکرین بتعصب و جہل می گوید کہ در فاتحہ خوانی تشبہ است باہنود کہ ہنود جهت اموات خود اطمینان تیار کردہ و ریاحین و شمار حاضر آورده میسر روی برہمن خود را بہ نیند پس او کلمات کفر در آن خواندہ تقدیم می نماید پس جمال مسلمانان از ہنود دیدہ این عمل اخذ کردہ اند کہ اول اللہ تعالیٰ من تشبہ بقوم فهو منہم اقول ہر عملیکہ را بجم

باملی از اصول دین باشد چنانکه از دلائل متعدد و ایصال ثواب
 دانستی اگر با عمل کفار مشابه گردد آنرا تشبیه نباید گفت و آن
 در تحت حدیث مذکور داخل نباشد چرا که شما معنی تشبیه نمی دانید
 و از خصائص ابواب بنی بصره است تشبیه ماضی از تفعیل است
 و از خاصیات تفعیل تکلف در ماخذ است فحور تجوع و تکوف
 یعنی بتکلف خود را اگر سده ظاهر نمود همچنین کوف پس مراد در اینجا
 همین بود که هر که بتکلف خود را در بین عمل مشابه بنمود در سبازد
 او از بنود باشد و هر ظاهر است که کسی از جهال عوام عمل فاتحه
 خوانی را باین اراده نمی نماید که او را مردمان بنود گویند ملا و آن ظاهر
 که که است تشبیه با کفار مخصوص در امور اتمذومات است
 نه در محمودات و نیز قصد تشبیه با کفار نامانجا باشد نه در آنکه مقصود
 تشبیه نباشد حال آنکه ایصال ثواب فاتحه خوانی و اطعمه متصرف
 بهابا و ضار آن از محمودات است نه از مذومات نه فاعل آنرا قصد
 تشبیه با کفار و اهل بدعات * فی الدرام المختار فان التشبه بهم
 لا یکره فی کل شیء بل فی الامم موم و فیما یقصد به التشبه حکما فی
 البهره فی رد المحتار تحت قوله لان التشبه بهم لا یکره فی
 کل شیء فاننا ناکل ونشرب کما یفعلون بهر عن شرح الجامع الصغیر
 لقاضیخان و یوید ما فی الذخیره قال هشام رایت علی ابیوسف
 نعلین مخصوفین بمسما میر فقلت اتوی بهن الحدید یا سا قال لا قلت
 عقیان و نور بن یزید کما هاذلک لان فیه تشبهها بالرمضان فقال

بندهگان خدا اند چه قدر اہم امور دین است قابل تأمل است *

اما آنکہ بعض منکرین متعصبین می گویند کہ فاتحہ حرام یا بدعت شنیعہ است و اطعمہ صدقہ کہ بہ محضریا عیب است آن فاتحہ خوانی بی غایت حرام مثل لحم خنزیر گردد بآنکہ مثل پیغال خوش نیست و گاویم گویند و ہذا مرتکب بہ کبیرہ میشود بآنکہ بردخون کفر است چہ آن شکی نمی داند کہ چربی ادیبانماست و ہذا منظرہ فاتحہ می کند و خواندن آنرا حرام و بدعت شنیعہ گفتہ بآنکہ مرتکب بہ کفر و فی العقائد و رد النصوح کفر الی قولہ والاستہانۃ بہا کفر والاستہزاء علی الشریعۃ کفر *

و نیز بسبب تحریم طلال یعنی حرام گفتن اطعمہ ایصال ثواب کہ سورہ فاتحہ در آن خواندہ شدہ است و آن طلال طیب است بزرگوار می شود قال اللہ تعالیٰ لم یحرم ما احل اللہ لک الا یہ باز منکر متعصب می گوید ما فاتحہ را حرام نمی گویم بآنکہ فقیہ را حرام می گوئیم بگوئیم اکنون بدو وجہ مرتکب مصیبت شد اول بسبب امانت سورہ قرآنیہ و تحریم طلال دوم بسبب تغیر اسم فاتحہ کہ منصوص بہا است نعوذ باللہ منہ و من قولہ اما آنکہ بعضی از منکرین بتعصب و جہل می گوید کہ در فاتحہ خوانی تشبہ امت باہنود کہ ہنود جهت اموات خود اطعمہ تیار کردہ و ریاضین و شمار حاضر آوردہ بیشتر وی برہمن خود را بہ نیند پس ادکلمات کفر در آن خواندہ تقدیم منی نماید پس جمال مسلمانان از ہنود دیدہ این عمل اخذ کردہ اند و انہ ^{من} تشبہ بقوم فہر منہم اقول ہر عملیکہ را بجمع

بامصلی از اصول دین باشد چنانکه از دلائل مستعده ایصال ثواب
 دانستی اگر با عمل کفار مشابه گردد آنرا تشبیه نباید گفت و آن
 در تحت حدیث مذکور داخل نباشد چرا که شامعی تشبیه نمی دانند
 و از خصائص ابواب بنی بصره است تشبیه ماضی از تفعیل است
 و از خاصیات تفعیل تکلف در ماضی است نه در تجرّع و تکوّن
 یعنی بتکلف خود را اگر مکرر ظاهر نمود همچنانکه کوفت پس مراد در اینجا
 همین بود که هر که بتکلف خود را در بین عمل مشابه پیوندد در سبزه
 او از پیوندد باشد و هر ظاهر است که کسی از جمال عوام عمل فاتحه
 خوانی را باین اراده نمی نماید که او را مردمان پیوندد گویند علایق آن ظاهر
 که کراهت تشبیه با کفار مخصوص در امور ات مذمومات است
 نه در محمودات و نیز قصد تشبیه با کفار را نابخوار باشد نه در آنکه مقصود
 تشبیه نباشد حال آنکه ایصال ثواب فاتحه خوانی و اطعمه متضاد
 بهایا و ضار آن از محمودات است نه از مذمومات نه فاعل آنرا قصد
 تشبیه با کفار و اهل بدعات * فی الدرام اختار فان التشبه بهم
 لا یکره فی کل شیء بل فی الذم موم و فیما یقصد به التشبه کما فی
 البحر و فی رد المحتار تحت قوله لان التشبه بهم لا یکره فی
 کل شیء فاننا سئل و نشرب کما یفعلون بهر عن شرح انجاء مع الصغیر
 لقاضیخان و یؤید ما فی الّٰل خیرة قال هشام رایت علی ابیوسف
 نعلین مخصوفین بمسما میر فقلت اتوی بهذا الحدید یا سا قال لا قلت
 مسمیان و در بن یزید که هاذلک لان فیه تشبهها بالرمیان فقال

كان لقول الله ﷻ يلبس الدفء التي لها شعر فقل اشارة الى ان صورة
 المشابهة فيما يتعلق به صلاح العباد لا يضر القول اما كراهيت
 سكوت عند الاكل لتشبه اليهود و كراهيت لبس خاتم * در خضر
 يسرى لتشبه الروافض محمول است بر مرجعيت و كراهيت تنزيهي
 و نه بانهيت مذكوره در تحت حديثي كه حكم آن اشه است داخل
 كمر د فتل بر اما آنكه بعضى از متعصبين اهل علم مى گویند كه اكثر عوام
 در لوازم فاتحه خوانى مشابعت باهنود قصد مى نمايند و آن مصيبت
 است و اكثر جهال اعتقاد حضور اروح و خوردن آنها از ان اطعمه
 ميبه ار نه لهند امر غوبات ميت را در ان خاصه گمى دهند و آن جهل
 است و نيز غيب داني را جهت اموات ثابت مى نمايند و آن كفر
 است و بعضى از جهال حيوان و خوردن ديگر اينام اموات مذ زمى نمايند
 و آن افسوس ر مى برند و عمل فاتحه در ان كرده مى خورند و مى خوراندند و
 لغير الله و حمل الى القبور حرام است و بعضى از عوام ايام خاصه را جهت
 فاتحه خوانى متعجين كرده آنها را بر خود التزام كرده است كه بدون آنوقت
 ميت مشاب نمى شود و آن سقايت است و بعضى از جهال اطعمه مقدسه
 را بجهت متعدد تقديس كرده مى گویند اين طبق براى خدا است و آن
 بزاى پيغمبر خدا و آن براى پدر من و اين جهل جاهليت است لهند
 فاتحه خوانى حرام است يا بدعت شنيعه اقول صحيحا هر كه اين كار را
 در فاتحه خوانى مى نمايد و همين اعتقاد دارد براى وى گناه لازم است
 نه نفس فاتحه خوانى و ايصاف ثواب بسبب اينها حرام و بدعت گردد

نعلی شاد و کلاه فتوای مادر تجویز فاتحه خوانی در انصورت است که فاتحه
 خوانی از هر محذورات و بدعات خالی باشد مثلاً بعضی از جمالی
 اهلان ددل روز عیدین صلوة عید را بارقص و غنا و لهو و لعب جمع می
 نمایند پس از آن لازم نمی آید که نفس صلوة عیدین حرام و بدعت
 گردد بلکه فاعل آن از آن گناه کاری می شود چنانکه اگر با جنازه زنان نوحه
 کنندگان باشند ترک صلوة جنازه جائز نباشد لما فی شرح الوفا یفلان
 اجابة الدعوة سنة فلا تترك بسبب بدعة كصلوة الجنائز تهضرها
 المائدة پس هرگاه برای ایصال ثواب زمانی و مکانی در شریعت
 متعین و مقدر نیست فاعل آن مختار است که بلا تعیین زمان و مکان هرگاه
 قادر شود اطعمه صدقه مهیا کرده فاتحه و درود خوانده ایصال ثواب
 بوجه سنون نماید و هر طعام و هر چیزیکه جهت تقراء مساکین اصاب و النفع
 باشد اختیار نمودن افضل است و مقتضای قوم و دولویان را باید که
 هرگاه عامی را در بدعتی شنیع و رسمی قبیح مبتلایند بهو عظم حسرت
 تأخیر نموده از منهیات شریعه حتی الوسع بازدارد قال عنه
 اذا رای احد منکم منکر ا فلیغیر به بدعت فان لم یستطع فبلسانہ
 وان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان بدانکه در فاتحه خوانی
 واجب و لازم است که اعتقاد و وجوب تعیین زمان و مکان و کیفیت
 و کمیت یا ذمه نشود و خالی باشد از استحکال منصیت و تحمیر طلال و
 نکس آن و الزام مالایزم مثل تعظیم مالیس به معظم و تحقیر مالیس
 بمحقور و تغذیر شرائع و ایجاب المباح و اصرار علی المباح و غیر ذلک

چنانکه جمال در وقت طبع و تیاری طعمه و غیره از اشیای صدقه اذعان
حضور ارواح اموات و علم آنها در معیبات غیب بنوعیکه بخوف بیزاری
ارواح ایشان اطفال غرد حال را از سر اشیای مذکوره ممنوع سازند
که آن کفر است و در احضار طعام ظن حلول ارواح اموات یا دخول
اثر فاتحه در آن یا تناول اموات از آن که آن جهل و عبث است یا
پرستش اطعمه مثل کفار که آن مشابیهست بکفره است و تخصیص
میتنا و لان چنانکه نیاز مسیده الذخا و غوث اعظم را بدستور جمال هند
جز در خورش سادات نباید داد که آن تحریم حلال است و اعتقاد عدم
جواز فاتحه بدون حضور اطعمه که آن الزام مالا یلزم است و تعیین وقت
بدیوع که پیش یا پس همانوقت معین نارس است و تعیین کیفیت
مثل چهار داننه باین اعتقاد که غیر همان نارس است و تعیین کمیت
مثل سه منی باین اعتقاد که بیش یا کم از آن ناجائز است که
آنها اصرار علی المباح است و غیر ذلک من الوسوم الجاطلة و البدع
المختلعة من الجهله که هر آن واجب الاعتراض و الاجتناب است
هرگز بعمل نه آید اما ذی الله منها و من الوسوس الشیطانیة * و
القعصب و الحمیة الجاهلیة * و الله تعالی اعلم * و علمه احکم *
و علیه اتوسل و به استعین * و صلی الله علی محمد و آله و اصحابه
اجمعین * امولفه عبد الودود و داصلح الله شأنه * فتوای مضرت
استاذ عالم مولانا الاکرم الشیخ الحاج المولوی عبد العلی السدی
نفیعنا الله بهر کاته در باره جواز فاتحه خوانی با تقدیم طعمه که مظهره و

مهورشان که وقت مراجعت از کمر سطر آورد و بودند (نقل مطابق اصل) ما قولکم یا سادات العلماء و حکماء الله تعالی فی هذه المضافه ان کثیرا من الناس یصنعون اطعمه الصدقة لاسل الفقراء فهم والقراء یقرؤن سورة الفاتحه و غیرها من سور القرآن للاموات عند اخراج اطعمه الصدقة بحضرتها و غیبتهایم رب عون الله تعالی مجاحه ایصال ثواب قراءة سور القرآن والاطعمه المتصدقه بقولهم اللهم اوصل ثواب السور المقررة هذه الاطعمه الى ارواح فلان وفلان فهل یجوز جعل ثواب قراءة الفاتحه و غیرها من سور القرآن و ثواب الاطعمه المذكورة للاموات ام لا وهل یصل الثواب الیهم ام لا و کک الدعاء والمناجاة لا یصل ثواب سور القرآن والاطعمه المتصدقة بحضر الاطعمه بقولهم اللهم اوصل ثواب السور المقررة وهذه الاطعمه الى ارواح فلان وفلان حائزا ام لا ینبوا تو حروا

*** الجواب *** یجوز جعل ثواب قراءة سورة الفاتحه و غیرها من سور القرآن و ثواب الاطعمه المذكورة للاموات ویصل الثواب الیهم لما فی الفتاوی العالمگیریه والاصل فی هذا الباب ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغيره صلوة كان اذ صوما او صدقة و غیرها کالحج وقراءة القرآن والاذکار و زیارة قبور الانبیاء علیهم الصلوة والسلام والشهداء والارباب والصالحین و تلمیذ الموتی و جمیع انواع البر کن فی غایة السـ روحی شرح الهدایة فی رد المحتار علی الدر المختار وعن انس رضی قال یا رسول الله انما

نتصدق عن موتانا ونهجم عنهم ونذعولهم فهل يصل ذلك لهم
 قال نعم انه ليصل اليهم وانهم ليقرحون به كما يفرح احدكم
 بالطبق اذا اهدى اليه رواه ابو حفص العكبري وكذلك الدعاء
 والمناجاة بمحض الاطعمة بقولهم اللهم ارسل ثواب الحور المقروعة
 ومده الاطعمة الى ارواح فلان وفلان حائزان مطالبهم ومول
 اعمالهم البدنية والمالية المرفوعة الى ارواح الاموات والظاهر
 ان معنى الدعاء رفع المحاحات الى رافع الراحات فميجوز الدعاء
 لا يصل ثواب السور المقررة والاطعمة المتصدقة الذي هو المطلوب
 والحاجة لهم قال تبارك وتعالى ناد عوفى استجب لكم والله تعالى اعلم
 تأملت الجواب فوجدته موافقا للصواب والله الهادي وعليه اعتمادي
 وانا الفقير الى الله تعالى المرحوم بن عبد الله شيخ عمر ورئيس المدرسين
 ببلد الله الامين فغالبه عنه ومن جميع المسلمين (شيخ جمال)
 تأملت الجواب فوجدته موافقا لما عليه اهل السنة والجماعة امال الله
 الهداية الى طرق الصواب قاله بفمه وامر برقمه الفقير الى ربه المتعال
 صديق بن عبد الرحمن كمال المدرس بالحرم الشريف المحكي
 عفى عنهما آمين (صديق عبد الرحمن كمال)

هذا الجواب صحيح موافق للمرجح في مذاهب اهل السنة والجماعة
 كتبه الفقير الى رحمة الرحيم الرحمن احمد بن رهي دحلان خادم
 الفقراء بالمسجد الحرام صانه الله تعالى (احمد دحلان)



کتاب العبادات

• ما قولکم فحول العلماء روح * ان ذریک در مار؛
 استنباط شایسته و دردن بعضی م. گویند که اگر فقط از
 آب بشویند و کلوخ بگرفته باشد طهارت حاصل نشود و نماز
 جائز نباشد در شرع تفصیل آن چیدمت بینوا تو حروا
 الجواب • در غرض بول یا غائط اگر اطراف منخرج
 ملوث نگردد استنباط فقط از کلوخ کافی باشد و این بدرجه اولی
 است و اگر صرف از آب بشویند نیز کفایت می کند و این
 بدرجه اوسط است اما جمع کردن در میان آن هر دو افضل و
 سنت است بشرطیکه عورت منکشف نگردد و اگر نه جهت ادای
 سنت فرض را ترک کردن لازم آید و در همه صورت های
 مرقومه بانفراد یا طهارت حاصل میشود و نماز بان جائز می الدار
 المختار و العمل بعد الحجر بلا کشف عورة سنة فی القنیة
 من علیه استنجاء الماء اذا لم یجد موضعاً خالیاً ینو که
 لان کشف العورة منه ی منه والا استنجاء ما موربه والنهی
 راجع علی الامر فی الطهطادی الجمع بینهما هی المرتبة
 العلما ویلیه الماء ثم الحجر * و اگر نجاست از منخرج تجاوز
 کرده گردد منخرج را ملوث گردانند پس اگر مقدور درهم باشد یا
 کمتر از آن نیز همان حکم دارد و اگر را ند از ندر در هم اطراف منخرج

ما ش گردیده باشد از آب شستن دیش گردد و صفت کاوخ
 کفایت نمی کند * لما فی الدوا المختار یجب ای یفرض غسله ان
 حادوا المخرج نجس مانع التیموی والله اعلم * لما لا یصح
و حیدرح *

* ما قولهم رح * اندر اینکه ماهی را بیان یعنی چه بینگ یا چه گامتری
 که بعضی آنرا بسبب عدم مشابهتش با ماهی حرام یا مکروه گویند
 که مش چیست * الجواب * حلال است هر که در عرف
 عام و لغت و طب آنرا ماهی گویند اما در عرف عام پس ظاهر
 است که در جمیع اسودق و مضار و قحلی آنرا هیچیک از محلهای گویند
 و نیز اهل لغت بر این اطلاق سمک نموده فی القاموس
 الاربیان بالکسر سمک کالدود و فی الصراح ار بیان نوع از
 ماهی است و در اعطلاح طب نیز گاهی منخ - زن الادریة
 و در بیان ار بیان نیز آمده در فارسی ماهی رو بیان و ماهی
 بیگ و بیزی هیچیک از محلهای نامند پس باتفاق همه ماهی بودن ار بیان
 ثابت شده ماهی .. جمیع اسام آن حلال است لما فی الهدایة
لاباس باکل الهدایت و الارماهی و انواع السمک و فی
الدوا المختار حل الجراد و انواع السمک و کن فی السراجیة
 و الهمادیه و فی القهن یب کل ما یعیش فی الماء حوامه الا
 السمک و بدخل فیهم جمیع انواعه و بعضی آنرا حرام یا مکروه گویند

بتعلیل آنکه مشابَهت ماهی ندارد چنانچه در کثر العباد است
 و این تعلیل ناقص و غیر صحیح است بلکه تسمیه با سم سرک
 کافیست چرا که ماهی نیز مشابَهت ماهی ندارد بلکه مشابَهت ماهی
 است با دج و آن علیل بین است بجهت اطلاق اسم ماهی
 بر آن که مومن عبارة الهدایة و غیرها و نیز معاصی است
 الحیوانی بکثرت هیکل ماهی تصریح نمود و حیث قال جهنم کا ماهی
 در حالت و حرمت آن غائب است لیکن معاصی انواع کفّه
 که فتوی مرتب است که ذلیل است انتمی * والله اعلم *
 مولانا محمد وحید رح * ساندولون رح * اندرینکه
 سلام و اجازت است که خدمت داری و نو و اصراری نماید ایمان اتفاق
 غیثان خمر و گوشت خوک یا مردان تن اوائی آنها افتد شرعاً جائز بود
 یا نه * الجواب * جائز و لا باس به است لما یستفاد من
 الفناوی السوا حبة آخر نفسه من محوسبی ایوقد له النار لا باس
 به و هذاب ایههم من اقوال اکثر الفقهاء والله اعلم * لعالم *
 * ماقوله مد رح * اندرینکه سلام گفتن بزرگ مرغرد را
 سنت است یا عکس آن و ترک سلام موجب اثم است یا نه
 و بر که ام که ام سلام گفتن موعود است و سلام واجب است یا نه
 و بر که ام صورت واجب نه * الجواب * فی الدرر المحم
 شاهی در عمارة سعودی سنت است و سلام آید که

هاتان بر خرد سلام گوید و شهری بر او دستائی و سوار بر پیاده و خواج
 بر غلام و بی بی بر کنیزک و استاد بر شاگرد و هر که بجا و نعمت و عمر
 زیاده تر بود سلام ویرا بود فرمود رسول خدا صلعم من این ادب
 از هر در و دگر خود آموخته ام که در شب سراج اول او فرمود السلام
 عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته و ترک سلام بزرگوار است و سلام
 کردن بر شخصیکه در عبادت مشغول است مانند قاری قرآن و
 واعظ و موزن و معلم و قاضی وقت قضا ممنوع است و گناه
 و رد سلام واجب اما بر مذکورین واجب نه * لهما فيه ايضاً قال
 الفقهاء اذا دخل جماعة على قوم فان تركوا السلام اثموا
 كلهم وان سلم واحد منهم جاز عنهم جميعاً وان سلموا
 كلهم فهو افضل وان تركوا الجواب كلهم اثموا ويكره السلام
 من قرأ القرآن ومن اكره العلم والاذان والاقامة ويكره
 التسليم على القاضي وعلى من يتذكر العلم وعلى الماضي
 اذا جلس للقضاء ولو سلم اثمواختلفوا في الجواب قال بعضهم
 لا يجهلون وهو الصحيح وفيه ايضاً ومنه اذا قال السائل على
 الباب السلام عليكم لا يجب رد السلام لان هذا السلام ليس
 للمهتة بل اشعاراً لسواله فلا يرد والله اعلم *

ما قوالکم رحمکم الله تعالی

از اینکه نماز بخواندن و روز نداشتن و دیگران را از آن منع کردن

و انکار کردن از ان و ترک کردن سنن از راه استتلاف

چه حکم دارد و صوم حکم صلوٰۃ دارد باینه بینوا تو جروا الجواب •
 تارک صلوٰۃ فاسق است قید کرده خواهد شد حتی که نماز بخواند
 و بر و ابائی تازیانه زده شود تعمیر آ حتی که خون جاری شود و
 بر و ابائی اگر قصد آنها را ترک کند قتل کرده خواهد شد و منکر صلوٰۃ
 کافر است * لما فی الدرامختار و یکفر حاحد هالته و تها بدلیل
 قطعی و تارکها عمداً مجاننه ای نکاملاً فاسق حتی یهبس فی حق
 العبد فحق الحق احق و قیل یصرب حتی یعیل منه الدم و علفه
 الشافعی ره یقتل بصلوٰۃ واحدة حد و قیل کفرا و فی العاکبیریه
 الصلوٰۃ فریضة مهکمة لا یسع ترکها و یکفر حاحد هالکذا فی الخلاصة
 و قال رسول الله صلعم العبد الذی یهینها و بینهم الصلوٰۃ فمن ترکها
 فقد کفر کذا فی المشکوة * و تارک سنت من است *
لما فی المشکوة سق لعتهم و لعنهم الله و کل نعی یجاب الی قوله عمر
 القارک لمنقی و قال صاعده کل امتی یدخلون الجنة الا من ابی
 و قیل من ابی قال من اطانی دخل الجنة و من عصانی فقد ابی •
 یعنی تارک سنت داخل بهشت نخواهد شد و عام صوم سنن حکم
 صلوٰۃ است * لما فی الدرامختار و الصوم کالصلوٰۃ علی الصمیم
 و فی الطحطاوی و کن ایفعل فی الذی یفطر فی رمضان حتی یحدث
 توبه و الله اعلم • لمولانا محمد و حیه رح •
ما فو لم رح •

آنرینکه خواندن نماز در گوبستان و در مسجدیکه مرقبرای
سلمان بنا کرده شده مکروه است یانه * الجواب *

مکروه است * لَمَّا فِي الْعَاكِمِيَّةِ وَيَكْرَهُ الصَّلَاةَ فِي تَسْعِ مَوَاطِنَ فِي
قَوَارِعِ الطَّرِيقِ وَمَوَاطِنِ الْإِبْلِ إِلَى قَوْلِهِ وَالْمَقْرُورَةِ فِي الزَّيْلَعِ
وَيَكْرَهُ أَنْ يَصْلِيَ عَلَى الْقُبُورِ وَيَصْلِي بَيْنَ الْقُبُورِ * وَفِي الْمَشْلُوقَةِ
مَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَرْضُ كُلُّهَا مَسْجِدٌ إِلَّا الْمَقْبَرَةَ
الْهَدِيثَ وَكَرَّرَ رُكُوسَتَانِ ثَانِي بَرَأَى نَمَازِ تَيَارِ كَرْدِ شَدِيدِ وَدَرِ انْجَا
وَدَرْ جَوَانِبِ آن قَبْرِ نَدِيدِ وَدَرِ انْجَا نَمَازِ عَاثِرِ مَيْتُو اند شد * لَمَّا فِي
قَاضِي خَانِ وَيَكْرَهُ الصَّلَاةَ فِي سَبْعِ مَوَاطِنَ إِلَى قَوْلِهِ الصَّلَاةَ فِي
الْمَقْبَرَةِ لَا يَدُ تَشْبِيهِ بِأَيُّهُرٍ دَفَائِلُ فِيهَا مَوْضِعُ أَعْدٍ لِلصَّلَاةِ فِيهِ
لَيْسَ فِيهِ قَبْرٌ وَلَا بَهْمٌ نَبِيٌّ لَا يَأْسُ بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ * لِرَحْلِ عَالِمٍ

مَا قَوْلُكُمْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى

آنرینکه بهر گان واحد و زمان واحد عامه واحد را بجا بیاور جماعت
اذا کردن مصیبت است یانه * الجواب مصیبت است
ریرا هر جماعت نزد خفیه بروایتی سنت موکده است بروایتی
واجب و ترجیح مردوب راست * لَمَّا فِي الدَّرِّ الْمَخْتَارِ الْجَمَاعَةَ
سَنَةِ مُوَكَّلَةٍ وَقِيلَ وَاحِدَةٌ وَعَلَيْهِ الْعَامَةُ أَيْ عَامَةٌ مُشَاوِرَةٌ بِهِ
حُزْمٌ فِي التَّهْفَةِ وَغَيْرِهَا وَهُوَ الرَّاحِمُ عِنْدَ أَمَلِ الْمَلِكِ هَبْ رُفِيهِ
أَيْضاً فَتَسْنِ وَأَتَجِبُ ثَمَرَتَهُ تَطَهَّرُ فِي الْأَثَرِ بِقُرْكَهَا مَرَّةً إِلَى قَوْلِهِ

القادرین علی الصلوة بالجماعة من غر حرج * وفي الطحاوی
 بانه لا یرخص لاحد فی ترکها بغير عذر الى قوله ویجب التعزیر
 علی تارکها من غیر عذر * یعنی بہ تارک جماعت بلامعذر تعزیر
 واجب است * وفي ترجمہ الہدایہ * نزد پیغمبر خدا صلعم
 جماعت از سنت ہدی است بخلف نمی ورزد از ان مگر منافق
 فی الفقہ الاکبر فمن ترک الجمعة والجماعة خلف الامام الفاجر
 فهو متدع عند اکثر العلماء ہر گاہ تارک جماعت معزور منافق
 و مبتدع می شود پس مجوز و مباح ترک جماعت انقص و اخبث
 از ان خواهد شد * والله اعلم ما قولہم درح * اندرینکہ
 شخصی ترک جماعت را در نماز فرض مباح می گوید اگر کسی او را
 درین امر ملامت نماید او را کافر و شیطان و ملعون می گوید کاش
 چیدست * الجواب ہر گاہ تارک جماعت موافق
 روایات فتوای سابقہ آئم و معزز گردید لائمش ہر اینہ منفذ حکم
 شرع نخواہد بود زیرا کہ منع از افعال مسمومہ ہر مومن را میرسد
 فی اشعة اللمعات * و آحاد مسلمین را می رسد کہ امر و نہی کہ
 پس منفذ حکم شرع مستحق اجر و ثواب خواہد شد نہ لائق لعن
 و تکفیر * قال علی الفاری لا یجوز ان یومی معلّم بکفر و نسق و ایضاً
 فہ لان النبی صلعم نہی عن لعن المصلین و من کان من اهل
 النبیلہ * و فیہ المؤمن لا یجوز لعنہ * و جائز نیست تکفیر و لعن

مسلم اگر چه مرتکب کبیره نباشد * فی الفقه الاکبر ولا تحکفر
معلماً بذنب من الذنوب وانکان کبیره وفي شرحه ولا یلعن
صاحب الکبیره * وکتب احادیث مابین معنی مشعرون است که اگر
یکی دیگر را که فاسق و کافر نیست فاسق و کافر گفت خود
فاسق و کافر گشت زیرا چه چون مومن را کافر خواند ایمان را کافر
دانت و دین اسلام را باطل اعتقاد کرد * مکن فی اشعة
اللمعات وقال صلعم سیاب المؤمن فسوق * الغرض دیدار امر لازم
است که از چنین کس پر حذر باشد یعنی که توبه نماید و الله اعلم
ما قولکم روح * اندرینکه شخصی خود را عالم قرار دهد اگر
کمی او را بسبب فسق و کردار بد بدش گوید باستانداهان
العلماء کفر کافرش گوید حکم آن چیست * الجواب
عالم مذکور را جائز نیست که دیگر را کافر گوید زیرا چه امانت عالم
کفر و فتنی باشد که انتشش بسبب علمش بود دیگر که امی
بسبب دنیوی یا غروی باعث آن نگردد * لما فی شرح الفقه
الاکبر من غیر سبب دنیوی او اخروی فیکون بغضه لعلم الشریعة
و درین صورت انتشش بسبب فسق عمل بد عالم مذکور است
و اگر انتشش با حق باشد تعزیر امانت کنند * ممکن است
تا هم موجب تکمیر نمی تواند شد * وفي رد المحتار اما الفاسق
فقد علموا الي قولہ و بان فی تعظیمه للاصامة تعظیمه وقد وجب

عایمه را هانقه شرعاً و الله اعلم * مذی الثلثة له و لا بنا عهد الهی صاحب
 چه می فرماید روح * آنرا یک شخصی جائز الاقدا در مسجد
 نماز شروع نمود بعد دیگران برای ادا ای همان نماز حاضر آمدند و از
 حالش آگاه باشند پس این حاضرین اقامه بمصلی حابن خواهند نمود یا
 جداگانه جماعت قائم خواهند ساخت و مصلی مذکور نماز خود قطع کرده
 شریک او شان خواهند شد * الاجواب اگر در میان
 حاضرین امام راتب نباشد اقامه بمصلی سابق ترجیح دارد اگر چه
 مفضل هم باشد سبب شروع کردنش نماز را اولاً و عزت قطع نماز
 بلا ضرورت * لما فی رد المحتار ان الجماعة وانکانت مظلومة
واجبة لکن عارض و حوبها حرمة القطع * و با وجود افضل امام
 مفضل جائز است در شرح مشکوٰۃ است و نیز درین حدیث
 دلیل است در جواز امامت مفضل با وجود افضل که با وجود امیر
 المؤمنین علی رض این مکتوم و امامت فرمود ملا و ۳ بران رعایت
 امام افضل در صورت حضور مصایبان است و تعذیبام ملا و ۳ یا وقت
 نصب کردن امام راتب و درینجا هیچکدام ازین هر دو سوجو نیست
لما فی الدال المختار الاحق بالامامة تقل یما ای علی من حضوره
بل نصبای للامام الراتب * و با این همه اگر حاضرین جداگانه
 جماعت قائم نمایند مصلی سابق را عذر خواهند بود که اگر نمازش
 در حد قطع بود باشد قطع نماید و شریک جماعت گردد و آن اینک:

سجده نکرده باشد در غیر رها می برای رکعت دوم و در رابعی
جهت رکعت سوم اما با وجود دانستن ایشان ادا جائز است
بما کراهت اگر بغرض تحقیر و استخفاف افتد انکسار گناهکار خواهند شد
قال صلعم المحلّم اخرا المحلّم لا يظلمه ولا يخذله ولا يهقره
هكذا في المشكوة * محدث دهاوی گفته اهل لا اله الا الله هم
اهل عزت الله والله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين
لا يعلمون والله اعلم * لعالم * ما قولهم رح اندرینکه
سجده سهو که ساهی را در نماز واجب میشود ترک آن موجب
اثم است یا نه و سجده سهو در جماعت عظیمه عیدین و جمعه که
امام را جهت دفع تشویش ترک کردن جائز است مخصوص در
جمعه و عیدین است یا در جماعت عظیمه نماز دیگر هم جائز * الجواب
ترک سجده سهو موجب گناه است * لما في الطهطاوی
ظاهر کلامه انه لو لم يسجد لترك الواجب ولترك سجود
السهو * و در حتم غیر بانحکانه نیز امام را می رسد که برای دفع
تشویش و فتنه ترک سجده سهو نماید * لما فيه ايضا والظاهر
ان الجمع الكثير في سواهما اي الجمعة والعید کذا لك * و اگر
در جمعه و عیدین جمع کثیر نباشد ترک سجده جائز نیست * لما فيه
اذا لم يحضر فيهما اي الجمعة والعید جمع فالظاهر المحذور
لعدم الداعي الي القرب وهو التشویش والله اعلم * لعالم *

ما قولكم علماء الدين رحمكم الله الى يوم اليقين
 انه دينك در التهيات وقت تشهد انگشت سبابه را برداشته
 اشاره کردن اگرچه اکثر اصحاب متون ازان منع کرده اند سنت
 است یا نه و اشاره بجهت نمودن مشروع است و امر از سنیت
 اشاره چیست بیخواتنا بوا * الجواب اشاره مذکوره
 بکیفیت مرفوعة الذیل منون است * لِمَا فِي الدِّينِ الْمَخْتَارِ
 لكن المعتمد ما صححه الشراح ولا سيما المتأخرون كالكمال
 والعلمی والبهمنی والباقانی وشیخ الاسلام الجدل وفهرهم
 انه يشير لفعله عليه السلام القول وفي رد المحتار ان المفتی
 به عقد ثلاثه ای خلاف عدم الاشارة وهو الاشارة على كيفية
 عقد ثلثة وخمسين كما قال به الشافعی واحمد وفي المحیط انهما
 سنة يرفعها عند النفي ويضعها عند الاثبات وهو قول البيهقي
 ومحمد بن وكثير به الآثار والاخبار فالعمل به ادلياه فهو صريح
 في ان المفتی به هو الاشارة بالمسبحة مع عقد الاصابع على
 الكيفية المذكورة لا مع بسطها فانه لا اشارة مع البسط عندنا
 الى قوله وصفتها ان يهلق من بده اليمنى عند الشهادة الا
 بهام والوسطى ويقبض البنصر والخنصر ويدهور بالمسبحة
 او يعقد ثلثة وخمسين بان يقبض الوسطى والبنصر والخنصر
 ويضع راس ابهامه على حرف مفصل الوسطى الا وسطا ويرفع الا

صحيح عند النفي ويضعها عند الاثبات اه الى قوله وعن كثير من
المشايخ لا يشي - راصلاً وهو خلاف الدراية والرواية اه الى قوله
وفي المتناني وعن اصحابنا جميعاً انه منه فيخلق الابهام
الهمدي ومطامها ملصقاً راسها براسها ويشي - ر بالعبارة اه فهذه
النقول كلها صريحة بان الاشارة المضمونة انما هي على كيفية
خاصة وهي العتد او التخليق وامار راية بسط الاصابع فليس
فيها اشارة اصلاً ولهذا قال في الفتح وشرح المغية وهذا اي ما ذكر
من الكيفية فرع تصحيح الاشارة اي مفرع على تصحيح روايه
الاشارة فليس لنا قول بالاشارة بدون تخليق ولهذا فصرحت
بالاشارة بهذه الكيفية في عامة الكتب كالمباح والنهاية و
معراج الدراية والذخيرة والظهيرية وفتح الندير وشرح
المنية والقهستاني والحلية والنهر وشرح الملقى للبهمنسي
معزياً الى شرح النقاية وشرحي درر البحار وغيرها كما ذكرت
مباراتهم في رسالته سميقه - ارفع النرد في عقد الاصابع عند
التشهن وحوت فيها انه ليس لنا سوى قولين الاول وهو المشهور
في المذهب بسط الاصابع بدون الاشارة والثاني بسط الاصابع
الى حين الشهادة فيعقد عند ما يرفع السبابة عند النفي ويضعها
عند الاثبات وهذا ما اعتمدته المتأخرون لثبوتهم عن النبي صلى الله
عليه وآله بالاحاديث الصحيحة ولصحة نقله عن ائمتنا الثلاثة *

فی الجمله از اقوال ائمه ثلثه دین ابوحنیفه و ابو یوسف و محمد رح و
روایات علمای اعلام و مشایخ ثقات خوب ثابت و مستحق شده
که بر داشتن انگشت سیار و وقت تشهد که مقام توحید است
سنت است که از بسیار آثار و اخبار ثابت شده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره فرموده اند بس عدم اشاره طالت مذمت
و غلات اقوال ائمه و نافع فهمید کی محض است چرا که توحید که مبنای
جمیع عبادات است توحید و توطئه آن بر ضرورت آن به چیز حاصل
می شود اقرار بالمعان * تصدیق بالجهان * تعدیل بالارکان
بس چنانکه شهادت توحید در آن مقام باسان گردد می شود بجهان
هم تصدیق نموده میشود بس جهت تعدیل بالارکان را انگشت
و احد نیز اشاره و همت او تعالی کردن ناگزیر شد تا که آن هر سه
چیز یکبار در اثبات وحدت او مجامع متفق گردد همین است اصرار
اشاره بس در عرف اشاره یک انگشت نمی شود مگر باضم کردن
انگشتان دیگر و اگر بلاضم اشاره نمایند آن اشاره ناکاره گردد و نیز باید
که اشاره در عین مقام شهادت توحید باشد و در اشاره
بی معنی و لا حاصل گردد یعنی انگشت وقت گفتن لا بر دارد و در الا
الله بر دارد شاید ازین جهت اکثر اصحاب متون از اربع کرده اند
که از اشاره بی محل عدم اشاره بهتر است * بس بر هر کس لازم
است که اداء المسئله و ابقاء لاجماع اشاره مذکوره را ترک نکنند

گمراهگاه که از مقام اشاره تجاوز کرده باشند باز اشاره نکنند چنانکه

از او نه مستبعد و بالا و تحقیق ماقاری منفی معلوم میشود و روشی

باقی نماند و الله تعالی اعلم * ما قولهم روح از سجده

که امام آن فاسق یا جاهل است مردمان را از آن تخلف و رزید

به سجده دیگر که امامش متدین و عالم باشد است رفته نمازگذاران

جائز است باز * الجواب جائز و درست است لما

فی نهاية المراد اما الجماعة التي يكره الاقتداء معهم كجماعة

المخالفين للمذهب الى قوله اوجماعه الامام الفاسق او الجاهل

فلا كراهة في التخلف عن ذلك والانفراد بالصلاة * و چون

تخلف از جماعت امام نااهل و تنه نمازگذاران با وجود وجوب

جماعت جائز شد پس رفتن به جماعت امام متدین و عالم بطریق

ادلی جائز خواهد شد کما هو الاظهر والله اعلم * چه حکم است

در بنده شخصی غیر مستحق امامت باصرار و تقاضای خود در صلوة

بجگانه یا جمعی یا در نماز جنازه امامت کند و در آن جماعت دیگری از وی

ادرع و اعلم بالکرمه موجود است پس اقتدای اینچنین امام کردن درست

باشد یا نه * الجواب اینچنین باصرار امامت کردن مکروه تحریمی است

پس مردمان را نباید که در پس اینچنین کس اقتدا کند که موجب

کراهت نماز ایشان است * لما فی الدر المختار و لو انما قوموا و هم له

کارهون لفساد فيه اولانهم احق بالامامة منه كره له ذلك

تحریم الحلیت ای داؤد لایقبل الله صلوة من تقدم قوما وهم
لدکارهون انتهم وفي نهاییه الموائد فان الجاهل باحكام الصلوة
لا تصح صلوة لان معرفته الفرض شرط صحته فضلا عن الاقضاء
به وکذا لك ای بکرة لو كان عالما لکن غیره اعلم منه فالاعلم

مقدم علی کل حال والله اعلم * ما قولکم روح
اندرینکه شخصی طاهر شراب نوشی در ناکاری و ترویج بدعات
موصوف است او در بیان دیگر برهیزکاران قابل امامت جماعت
و مزاور ریاست قریه شدن می تواند یانه .

الجواب
شخص مذکور سرزاد ار امامت و ریاست هرگز نمی تواند شد که
تابع داری می کرده است * لیانی الدار المختار بکرة

تقلید الفاسق و یعزل به الا لغتیه * وفي نهاییه المراد وقال
فی التنویر و المشاب العالم ان يتقدم علی الشیخ الجاهل وهذا
التقدم عام فی الصلوة و غیرها . وفي فتاوی الارشاد یجب
ان یکون امام القوم فی الصلوة افضلهم فی العلم والورع والتقوی
والقرأة والمحب والنجس والجمال علی هذا اجماع الامة والله
اعلم * المشیخ محمد وجیه رح ما قولهم روح اندرینکه

امامت نایبنا در صاوة مفروضه کرده است یانه دو رکعت صور
کرده نیست * الجواب امامت نایبنا کرده است
والکرازمه مردمان جماعت عالمتر و قاضیتر باشد امامتش کرده

نباشد بلکه از امامت دیگران اولی باشد * . لما فی الذی والمختار
 ویکره تنزیها امامه عبدی قولہ وفاق را عمی و نهوه الاعشی
 نهرا الا ان یکون ای غیر الفاسق اعلم القوم فهو اولی * ولما فی
 ود المختار قید کراهه امامه الاعمی فی المعیط و غیره بان لا یکون
 افضل القوم فان کان افضلهم فهو اولی * وفيه ایضا حاصله
 ان قوله الا اینکون اعلم القوم خاص بالاعمی اما غیره فلا ینتفی
 الکراهه بعلیه القول والله اعلم * ما قولکم رحمکم الله تعالی
 اندرینکه بیرون آمدن امام جهت نماز عیدین اگر چه مسجد جامع
 گنجایش او شان کند در فنائی مصر که عبارت از قضایست که
 جهت مصالح مصر آباد است سنت است یا نه و فرق در میان مصالحی
 فنائی مصر و مسجد جماعت * الجواب سنت است
 چرا که نبی صلعم در فنائی مدینه منوره بیرون آمده هموار نماز عیدین
 می گذاشت * لما فی مشکوٰۃ عن ابی سعید الخدری قال کان
 النبی صلعم ینخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی انتهی فی
 حقه القاری قوله الی المصلی بضم المیم هو موضع تجمع بالنمیزه
 معروف بینه و بین باب المجد الف ذراع * غیر بعد باران
 باری در مسجد خود گذارده بود * فی سفر المعادۃ یک عید
 باران بود در مسجد گنبد و این جزیکبار پیش نبود * ولما فی
 العالم کبریۃ الخروج الی الجبانه فی صلوة العید منه ان ارسلهم

المجهد الجامع على هذا ما جاء في المصنف وهو الصحيح وفي الدر المختار والخروج اليها هي الجبانة لصلوة العيد سنة وان
 وسعهم المجهد الجامع وهو الصحيح * ودر المالكيري تعريف
 فطحي مصر بامير طور كره هو الموضع المجد لمصالح المصير
 متصل بالمصر * ويطي كره تعريف فطحي مصر هو ارض ستوم
 وادخل كره ان اعتباري را شاید * لما فيه والعلوة والهيل
 والاميل ليس بشي القول في الطهطاوي واما الفجج يد
 بقلوة اوسيل ارميلين اثلثة او فرمغ او فرسخين اثلثة
 فوامع او جماع الصوت اذا صاح في المصرا دمه اصاح الاذان
 من المصير فمحمول على من على بلد يناسبه اذا الفداء يختلف
 بكسر المصير وصغره * وفرق در میان مسجد و مصلى فطحي
 مصر انك اول يكايست محصور بمحور وبيت مساهبان
 مركب هم اضرور نيست بخلاف ثاني كه دران رويت مذكوره
 ممكن * كما في الموقاة والفرق بينه اي بين المصلى وبين
 المجهد ان المصلى يكون بمكان فيه قضاء فيمكن من روية
 كل من حضر بخلاف المجهد فانه يكون في مكان محصور وفقد
 لا يراه بعضهم والله اعلم * ما قولكم رحمكم الله تعالى ان زينة
 شجرى عالم يا طالب العلم بسبب اشتغال در عالم فقه
 واصول آن همواره در جماعت مسجد محله حاضر داخل شدن

نی تواند پس شرفا حکم تعلیف عن الجماعة برادر داده خواهد شد
 یانه و بهر قضای الجماعه سنة موحدة لا یتخلف منها
 الا المنافق لفظ منافق بروی اطلاق کرده خواهد شد یانه و اگر کسی
 اورا منافق خواند جزای او الجواب بر عالم و طالب
 العلم مذکورین حکم تعلیف من الجماعة داده نخواهد شد چرا که
 درین صورت حضور جماعت برایشان واجب نیست
لما فی الدر المختار و کذا اشتغاله بالهقه لا بغيره و فی القنیة
 یشغل بذكره و اللغة خيفوته الجماعة لا يعذر بخلاف تكرار الهقه
 پس هرگاه حضور جماعت برایشان درین صورت واجب
 نشد لفظ منافق برایشان اطلاق کردن محض بیجا و موجب
 معصیت است و بروی تعزیر واجب * لما فی الدر المختار
 و هنر بهما کافر الی قوله یا منافق القول و فی القنیة قال له یا
 منافق اذ انك منافق یغزرها الله اعلم • لبعض العلماء •

ما قول العلماء رحمکم الله تعالی

در سفر نمازهای مسنت خواندن ضرور است یا نه و در آن قصر
 است یا نه الجواب در فتاوی ظهوری است که قصر
 نکنید در مسنت زیرا که قصر در قرض بودن در چیزی که مردم
 در آن تخیر باشند اما طای مایح در ترک مسنت گفتگو کرده

اند نزد بعض ترک ادلی است رخصه و نزد بعض ادلی تقریباً و
نزد بمقیه ابو جعفر هندی وانی در حالت نزول گذاردن بهتر و وقت
سیر ترک ادلی و هو المعمول فی البرازیه و له لی للممافر
تولی الحسن والامام الفضل ابی خوازتر کها کما منع جواز
القصر لان الحسن یتکمیل الفرائض والنقص فی الممرد بها
یکون اکثر و المروع ورد بالقصر فی الفرائض لا غیر و المختار
انه لا یاتی بها فی حال الخوف و یاتی فی حال القرار و الا
من وفی الد والمختار و یاتی الممافر بالحسن فی حال امن
و قرار و انکان فی خوف و قرار یبایتی بهما و هو المختار و ی
موا فی المفلح فان کان فی حال نزول و قرار و امن یاتی
بالحسن و انکان مائراً و خائفاً فلا یاتی بهما و هو المختار
انتهی و الله اعلم * بعض العلماء * ما قوله مروح
اند رینه شخصی چاکر ناخانی شده سوی اقلیمی بجماز روان
گردید اتفاقاً بعد قطع اقل ایام سفر طرح اقامت انداخت مگر
سی دانند تا کنی در اینجا خواهد ماند درین صورت نماز را قصر خواهد
بود یا چه الجواب چاکر را باید که از مولای خود پرسد که چند
روز در آن مقام خواهد ماند پس اگر کم از پانزده روز باشد
طرغاید والا فلا زیرا چه درین باب اعتبار بتبوع است نه
ایع * کمافی العالم کمرینه و کل من کان تبعاً لغيره یلزمه طاعته

بمهر مقيم باقامة و محافرا بنية و خوجه الى الصفر كذا
 فدهم حيط المرحى وفي الد والمختار والمعتبرية المعجوز
 لانه الاصل لا القابع الي قوله واجير واسم الخوف هو
 الهامل ان شروط الاتمام ستة النية والمدة واستقلال
 الراي وترك المير واتخاذ الموضع وصلاحيته وفي
 الاشياء بطل مفره بخمس (و ذكر الخمس هذه العبارة
 ولم يذكر النية) والله اعلم *

چله مهر ما بند علمای دین رح

اندرینکه بعض از خطیبان وقت در د بر بنی صلعم بر منبر روی
 خود را بجانب راست و چپ میگردد اند و نیز وقت دعا در خطبه
 ثانیه فرو دایند بعد بالا روند اینهم بدست است یانه الجواب
 گردانیدن خطیب روی خود بر است و چپ شریک باطن نیست و
 بدست است لما فی رد المحتار ما یفعله بعض الخطباء
 من تحویلہ الوجه جهة الیمین والھما عند الصلوة علی النبی
 صلعم فی الخطبة الثانية لم ادر من ذكره والظاهر انه بدعة
 ينبغي تركه لئلا يتوهم انه سنة ثم رابت في مفہاج النوردي
 قال ولا يلتفت بيمينها وشمالا الي شيء منها قال ابن حجر في
 شرحه لان ذلك بدعة انتہی * و اما فرود آمدن باز بالا رفتن
 نیز بدست شایع است * لمانہ قال ابن حجر في الفہمة

و بهت بعضهم ان ما علمته الآ من النزول في الخطبة
 الثانية الى درجة مللي ثم العود بدعة قبيحة شنيعة والله اعلم
 ما قول العلماء روح اندرينك يك سجد را از زبان ديوار
 کرده دو حصه نموده اهل مکه را بجا بجا حجت کرده نماز گزاردن
 يا ماد و بودن يك مسجود در محله مسجدي ديگر نونا کردن
 جائز است يا الجواب جائز و درست است به لما في
 العالم كبرية اهل محلة قم و المجد و ضره و اذيه جائز و لكل
 منهم امام عليه صلوة و مودنهم واحد لا باس به و الاولي ان يكون
 لكل طائفة مودن قال ركن الصاغي كما يجه و زلا مل المهلة
 ان يجه و المجد الواحد مسجد ين فلهما ان يجهلسوا
 المجد ين واحد الاقامة الجماعة انقضى رني الاشياء و لا هل
 المهلة جعل المجد الواحد مسجد ين و مکه * چون يك
 مسجود اء و کردن جائز باشد پس بنای مسجدي ديگر باء و بودن
 مسجود محله البته درست خواهد شد بشرطيك مسجود ضار باشد *
 كما لا يخفى و الله اعلم * چه مهر ما يند رحمة الله
 و در میان مسجود فطقي و گاهي پنج فرق و اوليت است يا *
 الجواب يكسان است زیرا كه مسجود في الحقيقة تمام زميني
 المسجود که برای نماز وقف کنند بنا تابع آن و امر زائد است عنا که
 اگر نباشد که مته شود يا بسوزد يا ديران گردد و آن زمین از

مسبح بود مشن نماز پنج گانه و لما فی المکثوریه اذ اضرب
 الممجده و مقتنی امله و نماز بهیض لا یضلی فیہ الی قوله
 فهو مسجد ابدی و موالا صبح و الله اعلم * فما حکمکم ذریع
 اندر یتکه جماعتی از مردم نماز جمعه یا عیدین را یا زنی یا امام نااهل
 ادا می نموده یا دوبار همان نماز را در همان مسجد در پس امام
 الفضل ادا می نمود پس این چنین تکرار جماعت در مسجد و اهل
 روا باشد یا نه * الجواب جائز است لما فی الطحطاوی
 لان تکرار الجماعة فی مسجد واحد مکرره عطف فاعلی المسجد
 الا اذا كانت الجماعة الا زنی غیر اهل ذلک المسجد
 او ادیت الجماعة علی وجه الکراهة و لقوله من لا یقبل الله صلوة
 من تقدم قوماً و هم له سارمون * هرگاه نماز امام نااهل
 و محقر خدای تعالی قول نمی کند پس تکرار آن نماز خلف امام الفضل
 البته در سنت خواهد شد و الله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی * اندر یتکه جهت وجوب نماز جمعه
 در تعریف مصر که ام قول مفتی به است و اکثر قریات انید یار
 در تحت تعریف صحیح آن داخل میشود دیانه و معنی تنفیذ احکام
 و اقامت حدود که در عالمگیری آورده چیست و مانع نماز جمعه درین
 دیار به تعابیل فقه ان اهدی راز شراط ادا چنانچه مصر که در
 رد عمی عبارت از موهبی است که در آن امیر و قاضی نافذ

اعلام شریعی و قد بود گمراه است یا نه و این منبعش موجب
گمراهی در دین است یا نه. بهنو اتوجه را * الجواب
تعیین مصر شریعی نیستی بلکه اکبر ساجد آن قریر صاحبین
مکلفین اثر انگیزش کند. * لیسالی البدرا المختار یشتوسط
لیصحتها المصرو و هو بما لا یجمع اکبر مساجد اهل المکلفین
بها و علیه فتوی اکثر الفقهاء. و فی الطهطاوی قال المصلین
الشجاع هذا احسن ما قيل فيه و فی الواو الجیمه و هو صمیم
و قال البلخی هذا احسن شیء سمعته من صدر الشریعة و اعتمد
برهان الشریعة و فی خزائن المفتیین هذا احسن ما قيل فيه الخ *
و در تحت تعریف این اکثر دیجات داخل میشود * فی الطهطاوی
هذا القول یصدق علی کثیر من القرئ * و آنکه زعم کرده اند که
مصر عبارت از موضعی است که در آن واسطه قاضی باشد و تنفیذ
اعلام و اقامت نمایند بآن تا زجمع را منع می کنند گمراهان اند
در دین گمراه کنندگان * فی الطهطاوی و قد زعم بعض الموالی
عدم صحة الجمعة الآن معللاً بفقد بعض شرائط الاداء و هو
المصرف انه عبارة عن لكل بلمة فيها وال وقاضی ینفذ ان الا
حکام و یقیمان الهد و دوماً مفقودان فلا تصح الجمعة
و یتمین صلیوة الظهر الی قوله و ما قاله هذا البعض ضلال فی
الدین انتهى نفوذ بالله منه والله اعلم * لمولی قبل الخان

مسبحر بود مشن خارج نگردد لما فی المکعبه رویه اذ ضرب
 الممجد و امقنی امله و صار بحیث لا یصلی فیہ الی قوله
 فهو ممجد ابداً و هو الاصح والله اعلم * ما حکمکم روح
 اندر اینکه جماعتی از مردم نماز جمعه یا عیدین را بازاری با امام اهل
 ادای نموده بودند نماز همان نماز را در همان مسجد در پس امام
 الفضل ادای نمود پس این چنین تکرار جماعت در مسجد و اهل
 روا باشد یانه * الجواب جائز است لما فی الطحطاوی
 لان تکرار الجماعة فی مسجد واحد مکرره عندنا علی المعتقد
 الا اذا كانت الجماعة الاولی غیر اهل ذلک الممسجد
 و ادیت الجماعة علی وجه الکراهة و لقوله عمر لا یقبل الله صلوة
 من تقدم قوماً و هم له سارمون * هرگاه نماز امام اهل
 و محضر خدای تعالی قول نمی کند پس تکرار آن نماز خلف امام الفضل
 البته در ضمت خواهد شد والله اعلم *

• ما قولکم رحمکم الله تعالی * اندر یکاه جهت وجوب نماز جمعه
 در تعریف مصر که ام قول مفتی به است و اکثر قریات انید یار
 در تحت تعریف صحیح آن داخل میشود دیانه و معنی تنفیذ احکام
 و اقامت هر دو که در عالمگیری آورده چیست و مانع نماز جمعه درین
 دیار به تعالیل فقه ان اهری از سرائط ادا چنانچه مصر که در
 رد عمی عبارت از موفقی است که در ان امیر و قاضی نافذ

اعلام شيرمي و قد و د بود گمراه است يافته و اين منعش موجب
گمراهي در دين است يانه بهنو اتوجردا * الجواب
تعييرت مصر شرعي بفتي بر اينكه اكبر مساجد آن قريه ساكنين
مكافين از اكنديش كنند * لعل في الدر المختار يشترط
لصحتها المصبر و هو بالاسع اكبر مساجد اهله المكلفين
بها و عليه فتوي اكثر الفقهاء و في الطهطاوي قال الصلوات
الشجاع هذا احسن ما قيل فيه و في الولوالجية و هو صحيح
وقال البلخي هذا احسن شيء سمعته من صدر الشريعة و اعتمد
برهان الشريعة و في خزانه المفتحين هذا احسن ما قيل فيه الحج *
و در تحت تعريض هذا اكثر ديمات داخل ميشود * في الطهطاوي
هذا القول يصدق على كثير من القرى * و اما انك زعم کرده اند كه
مصر عبارت از موضعي است كه در آن والي و قاضي باشند و تنفيذ
اعلام و اقامت نماز بنا بر آن ناز جمع را منع مي كنند گر ان اند
در دين گمراه كنندگان * في الطهطاوي و قد زعم بعض المواالي
عدم صحة الجمعة الآن معللاً بفقد بعض شرائط الاداء و هو
المصرف انه عبارة عن كل بلدة فيها وال وقاضي ينفذان الا
حكاه و يقيمان الهد و دوما مفقودان فلا تصح الجمعة
و ليعين صلبه و الظاهر الى قوله و ما قاله هذا البعض ضلال في
الدين انتهى نفوذ بالله منه والله اعلم * لعل في عبد الحان

زید فیضه * چه می فرماید در ح * اندرینکه گذاردن
 نفل بعد نماز عید و قبل آن در عیدگاه درست یانه و آن نفل را
 با جماعت گذاردن میتوان یا نه بینوا توجروا الجموع
 تنفل قبل ادای نماز عید مطلقاً درست نیست * لمانی الوقایة
 لا یقتل قبل صلوة العید و فی چلبی یعنی الاصح ان النفل
 قبلهما فی المصلی و غیره مکروه القول * و تنفل بعد نماز عید در
 عیدگاه مخصوص را مکروه است اما در خانه آمده گذاردن چهار رکعت
 مستحب است و عوام در عیدگاه جایز است فی الدنیا المختار
 و کذا الا یقتل بعد مانی مصلما فانه مکروه عند العامة و ان
 تنفل بعد مانی ایست جایز یندب تنفل باربع و هذا للخواص
 اما العوام فلا یمنعون من تکبیر و لا تنفل اصلاً لقلته و محبتهم فی
 التجمعات * و گذاردن نفل با جماعت سیوای تراویح مکروه
 است * لمانیه و لا یصلی التور و لا القطوع بجماعة فارج
 رمضان ای یکره و فی الذخیره و لا یصلی تطوعاً بجماعة
 الا قیام رمضان و الله اعلم *

چه میفرمایند علمای دین قویم و فقهای شرع مصدقین در ح
 اندرینکه اگر مصلی امام باشد یا مقتدی در نماز یک است یا یک
 کلیمه را اگر رخ اند نمازش صحیح باشد یا فاسد و بر تقدیم یا تأخیر
 مصلی مذکور را منسوب بکفر کرده خواهند شد یا نه و دو فریق متنازع

اندکی نکر از کمر را مطلقاً جائز می گویند و دیگری مطلقاً حرام و
 فاعل آنرا کافر می نامند حکم ایشان چیست الجواب
 بکثر از کلمه یا آیت اگر معنی متغیر نشود مثلاً نکر از * أَحَدَ عَشَرَ كُوكِبًا
 در سوره یوسف و نکر از لفظ سَلَامٌ در سوره القدرها را
 فاسد نمی کنند و اگر معنی متغیر شود مثلاً رَبِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَا لِكَ
مَالِكَ يَوْمَ الدِّينِ پس اگر مصای عمد آن بخواند کافر شود و
 بر تقدیر خطا فقط نماز فاسد خواهد شد و در همین صورت او را کافر
 گفتن محض بیجا و موجب اثم و تنزیر باشد * فِي الْعَالَمِينَ آن
 کمر را کلمه فان لم يتغير المعنى لا تفسد صلواته وان تغير
 نهوان يقول رب رب العالمين او مالك مالك يوم الدين
 فالصحيح انه تفسد مكن الى الظهيرة وفي قاضيخان انكاس
 الزيادة في القرآن ولا يتغير المعنى بان قرأ لا تعبدون
 الا الله وبالوالدين احسانا وبرا و ذرى القسربى الآية لا
 تفسد صلواته وان كانت الزيادة تغير للمعنى و هي موحودة
 في القرآن نهوان يقول من من بالله واليوم الآخر وعمل صالحا
 وكفر فلهم اجرهم عند ربهم تفسد صلواته ولو تعد ذلك يكفر
 فاذا اخطا تفسد صلواته وهو الاصل في جنس هذه المحائل
 پس اگر دو فریق متنازعین مذکورین گمراهند بر ایشان واجب
 است که واقعات خود را از طایفه دین سوال کنند و در نه باجهل

مرکب خود را می بیند * در آیت * قَالَ تَعَالَى فَاَسْئَلُوا امَّنَ الذِّكْرِ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ قَالَ صَلَّعِمَ اِنَّمَا ذَرَاءُ النَّبِيِّ الْحَوَالِ
 والله اعلم *

المشیر محمد رحیمه رح *

ما قولکم حنفاء العلماء رح حکم الله تعالی

اندر اینکه قومی از اعیان ضعیف خود را می نمایند اما وقت رفتن بر کوع
 و سر برداشتن از آن رفیع بدین می نمایند و آهنگ بالبحر می گویند
 و در پس امام در این چنین فتنه می خوانند این امر ایشان را
 شرمناک است یا نه بینوا و توجروا *

الاجواب

رفع بدین معنای در تکبیر افتتاح ضعیف را جائز نیست زیرا که بصحت
 و سستی که روایت کرد ابو حنیفه رح * ان النبی صلعم کان
 لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود و فی جامع الا
 صول عن علقمه قال قال لنا ابن مسعود رض یوما لا اصری
 بکم صلوة رسول الله صلعم فصلی و لم یرفع یدیه الا مرة واحدة
 مع تکبیرة الافتتاح و فی الکفاية عن ابن الزبیر انه رای
 رجلاً یرفع یدیه فی الصلوة عند الركوع فقال له یا هذا فان
 هذه الشیعی فعله النبی صلعم ثم ترک و فیها قال ابن مسعود رض
 رفع النبی صلعم فرفعنا و ترک فترکنا و فیها قال ابن عباس رض
 ان العشرة المبشرة بالجنة ما كانوا یرفعون ایدیهما الا لا افتتاح

الصلوة واما حديث واثار ودرین باب اینست که بعضی میگویند
 که این باره کافیش نمیکنند پس بر حنفی واجب است که
 حدیث رفع یدین را منسوخ دانند ورنه نه شافعی باشد نه حنفی
 پس حکم * مَذْبُوبَيْنَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ *
 گمراه و بزه کار گردد اما گفتن آری. بمر بعد فاتحه حنفی را اصلاً جایز
 نیست فی العناية روینا عن ابن مسعود رضی الله عنه اربع يخففهن
 الامام و ذکر منها السجود والتكبير والتحميم وآمين *
 و مروی است از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که اخفا کنند چهار رکعت را
 تعوذ و تحمید و تسبیح و آمین * فی الكفاية و مذ هبنا مذ هب عمر
 و علي و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال ترك البناض الجهر
 بالتأمين وما تركوا الا لعلهم سموا بالنسيخ ولتقوله تع اذعوا
 ربكم تضرعاً وخفية * یعنی در دعا نزد ما ریتعالی اخفا کنید و دعا
 عام است و عام مثبت حکم است در جمیع افراد خود قطعاً
 و تخصیص ان مخبر واحد و قیاس حائز نیست فی التوضیع و العام
 یوجب التحکم فی الكل و هو عندنا قطعی مساویاً للخاص فلا یجوز
 تخصیصه بخبر الواحد ولا بالقیاس و فی الحدیث اذا روى
 لكم من حدیث فاعرضوا علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه
 و ان خالفه فردوه پس معلوم شد که حدیث جهر بالتأمين که
 بخلاف کتاب الله است مردود است اما خواندن مقتدی فاتحه

را از بعضی امام نزد بعضی مفسرین صلوة است و نزد بعضی مکروهه قال
فی الکفاية الاصح انه يكرهه وقال شمعون الائمة المروحي
تقدم صلوة في قول عدة من الصحابة في العناية قال
الشمعي ادر ركت سبعين بدرياكلهم يمنعون المقتدى عن القراءة
في الكفاية ايضا منع المقتدى عن القراءة ما نورعن نما نهن
نفرا من كبار الصحابة منه — المرتضى والعباد له وقد دون
اهل الاحاديث اما ميهم * ويزهر مقتدى در غار شنيدين و
خاموش بودن است قال الله تعالى وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا
لَهُ وَاَنْصِتُوا الْآيَةَ * ابن عباس رض می گوید که اين آيت
در شان مقدميان که در پس آنحضرت قرائت خوانده بود پس
قراأت بر رسول الله مشتمل گرديد و بود نازل شده است
من آبي هر يرة رض انه عم قال انما جعل الامام ليؤتم
فاذا كبر فكبروا اذا قرأ فأنصتوا الهديت في الكفاية قال
النبي هم من قرأ خلف الامام ملاً فاه جمرة الله اعلم *

ما قول العلماء رحمهم الله تعالى

امرينك تحقيق ماع و رطل و شقال و غيره که در صدق الطمر
نصاب زکوة معتبر است چيست و با ماشه و توک و سپر هاند
چه نسبت دارد و نصاب زکوة سيم و زر چه قدر است و از

بر دو واجب الاداء مقدار *

الجواب

مقدار صاع نزد ابو حنیفه رح هشت رطل است بفتح ادی و آخر اطلاق
عراقی هم نامند وزن بست استار است و استار بوزن چهار
و نیم مثقال کذا فی شرح الوقایه * پس صاع بوزن هفصد و بست
مثقال است و یک مثقال بوزن چهار و نیم مائیه پس مجموع
مائیه های صاع سه هزار و دوهصد و چهل اند و دوازده مائیه یکتوله
باشد پس یکصاع بوزن دوهصد و هفتاد توله میشود چنانچه در لغت
ضور الکف نوشته که صاع دوهصد و هفتاد توله بود و هر توله دوازده
مائیه باشد انتهی * و صاحب احاس الاحلام همین صاحب را
در نصاب زکوة اعتبار کرده اما بقول صاحب درختار که
یکصاع بوزن هزار و چهل درم نوشته و ده درم بوزن هشت
مثقال است هفصد و بست و هشت مثقال مقدار صاع است
که دوهصد و سه توله باشد (من صفحہ صغیر الکوز لمولوی یوسف
علی خان) پس موافق درختار یکصاع بوزن سیر هشتاد
توله سه سیر شش چنانکه سه توله میگردد پس
نصف صاع یک سیر یازده چنانکه یک و نیم توله است
و موافق شرح وقایه یکصاع بوزن سیر هشتاد توله
سه سیر یک و نیم پاوه میشود و نصف صاع یک سیر
یازده چنانکه می گردد و نصاب زکوة زر و سبب مایه

را حسابین در نظم گفته * * بیت *

* است مثقال از طلا است نصاب *

* که بود هفت و نیم توله حساب *

* نقره و زرش دو صد درم در پاب *

* هشت پنجم و نیم توله حساب *

کذا فی ترجمه الکفر پس اگر کسی مالک زر باشد مثقال

که بوزن هفت و نیم رویه است باشد در آن ربع عشر زکوة

واجب میشود یعنی نیم مثقال زر واجب خواهد شد و بحساب

باشد دو باشد و ربع باشد باشد همچنین هر که مالک

دو صد درم از سیم بود و آن بوزن رویه پنجاه و دو و نیم

رویه است ربع عشر یعنی چهارم حصه آن زکوة واجب میشود

یعنی یک رویه پنج آن را الله تعالی اعلم * لبعض الفضلاء *

ما قوله - رحمه الله تعالى

اندر اینکه کیفیت نزول قرآن مجید چه بود و هر یکی از خلقای

ایریمه راض عنهم قرآن مجید را بترتیب مختلف جمع فرمودند

یا و چون دیکه حضرت صلعم هر سال در رمضان دور میفرمودند پس

و به اختلاف ترتیب چه شد و ترتیب هر یک از آن بچه طور بود

و از جمله صحابه کرام کدام که ام قرآن را بتامه حفظ داشتند

و جامع قرآن که ام کرام بود و قائده جمع چنان بود و قرآن
 در میان جمع ابوبکر و عمر و عثمان و علی رض چیست و قرأت
 بهنگامه چیست و در قرأت آنچه سبب اختلاف رویداد
 و جمع قرآن چند بار اتفاق شده و چگونه مناسبت که ترتیب
 عثمان مطابق لوح محفوظ است و الجواب

و اوضح باد که ملائکه کرام بحکم خدای تعالی مجموع قرآن مجید را
 مرتب بر همین ترتیب معروض از لوح محفوظ در مدت یک
 اربعین یعنی از شب هرات که شب پانزدهم شعبان میشود تا شب
 بیست و پنجم رمضان که شب قدر بود در سلاک تحریر کشیدند
 باز در شب قدر باذن او تعالی سفارت جبرئیل آمین هم
 بر آسمان دنیا در بیت العزّة که مکانیت در آن آسمان محاذی کعبه
 مظهر نزول یافت بعده در عرصه است و سه سال نعماً بحکم
 بقدر حاجت بر مآئین مقبول صلعم تو معط جبرئیل عم نازل شده
 اگر چه نزول آیات بطریق حاجات پس و پیش می گردد لیکن
 آن حضرت صلعم با طام جبرئیل آمین آیت های هر سوره را با این
 ترتیب آسمانی از زید بن ثابت رض که اکثر اوقات کاتب
 الوحی بودند مینویسند و استماع السمعات مذکور است
 که جبرئیل عم چون آیتی از قرآن بر حسب واقعه می آورد میگفت
 که این را در فلان سوره بعد از فلان آیت بنهند و اعادیت

درین باب اخبار آمد: بی تطریق شد و در لوح محفوظ نیز
 بهمین ترتیب نوشته اند و در تفسیر بیضاوی مرقوم است که هرگاه
 آخر آیات قرآنیه یعنی ^{وَاتَّقُوا مَا تَرْتَجِعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى}
^{كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ} * نازل شد جرئیل عم
 عرضه دادند که ضعفا فی راس المأتین و الثمانین من البقرة انتهى *
 و فرات سور در نماز موافق ترتیب معروف و تعلیم بصحابه
 اخبار هر مورد را از آنحضرت صلعم ثابت است و جرئیل عم
 بر حال در رمضان یکبار تمام قرآن به همین ترتیب می آورد و
 آنحضرت صلعم بطریق مدارست میخواند و در سالی که
 آنحضرت ازین عالم رحلت فرمودند دوبار آورد کذا فی ترجمه
 المشکوٰۃ المکرام ترتیب آیات هر سوره مطابق ترتیب
 معروف در عهد آنحضرت عم و صحابه و تابعین بود و موافق همان
 ترتیب اکثر صحابه تمام قرآن مجید را حفظ کردند اما ترتیب یک
 سوره با دیگر فی الجمله اشتنا فی داشت و از جمله صحابه که
 قرآن بتامه یاد داشتند حضرت ابوبکر و عثمان و علی مرتضی و
 و عبداللہ بن مسعود و سالم مولی خذافه ابن عباس و ابی بن
 کعب و زید بن ثابت و منافذ بن حبل و ابو درداء رض عنهم
 هستند و ترتیب نزول مغایر ترتیب تلاوت است و اصل این
 ترتیب سنیو متعارف یعنی از فاتحه الکتاب تا حوره ماض در عهد

غیر و مصاحف در آن باب گفت زید که گفت ابو بکر که البته
 تو مرد حاقی جوان شهم نمی داریم ترا بس و غفلت و خیانت و
 به تحقیق تو می نوشتی و می برای پیغمبر خدا صلعم پس طلب
 کن قرآن را از هر جا که یابی و جمع کن گفت زید بن ثابت که
 سوگند بخدا که اگر تکلیف میدادند مردم برای نقل کردن کوهی
 از طائی بجائی نمی بود این تکلیف گران تر بر من از آنچه امر کرد
 مرا ابو بکر از جمع کردن قرآن گفت زید که گفتیم مرا بی بکر را
 چگونه می کنید شما چیزی را که نکرد از پیغمبر صلعم گفت ابو بکر
 این امر خراست و همیشه می گفت مرا تا آنکه کشاد خدای تعالی
 سینه مرا چنانکه کشاده بود برای آن سینه ابو بکر و عمر پس
 طلبیدم من قرآن را در حالیکه فراهم می آورم او را از صلب
 یعنی شاخهای فرما با برگهای وی و تتبع کردم قرآن را از لغات
 یعنی سنگهای سفید و از سینه های مردان که یاد داشتند
 یعنی صحابه که حافظ قرآن بودند حتی و جدت آخر سورة القوبة
 مع ای حزیمة الانصاری لمر اجد مامع احد غیوة و آخر سورة
 توبه ایست لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ حَقُّ خَاتَمَةِ
 الْبُرَاقَةِ یعنی آخر سورة توبه نوشته نزد ابو حزیمة یافتیم نه محفوظ هکذا
 ففی اشعة اللمعات و قال المصنوع فی الاثقان فی علوم القرآن
 قال الخطابی انما لم یجمع رسول الله صلعم القرآن فی المصحف

لما كان يعرقه من درویناسی بعض احكامه او تلاوته ولم
انقضی نروله بوفاته علیه الصلوة والسلام اللهم الله تعالى الخلفاء
الراشدین ذلك وفاء بوعد الصادق بضمن حفظه علی هذه
الامة فكان ابتداء ذلك علی يد الصديق بمشورة عمر انتهى *

و حارث محاسبی در فهم السنن ذکر کرده که کتابت قرآن
استحاث نیست و بود آنحضرت صلعم امر میکرد بکتابت آن
ولیکن متفرق بود در رقاع یعنی پارهای پوست یا کاغذ و فی الموطا
من ابن وهب عن مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن
عمر قال جمع ابو بكر القرآن فی قراطوس انتهى و افاد المحقق
الد هلموی رح فی ازالة الجفاء قال الله تعالى فی سورة العنكبوت
اننا نزلنا الذکر وانا له لحافظون اخرج مسلم فی حدیث
صیاض عن النبی صلعم عن ربه تبارک و تعالی انزلت علیک قرآنا
لا یغسله الماء این کلام اسم از آنکه اگر سماعی بنی آدم حزن شود و
محو قرآن قادر نشوند بر آن او این تفسیر حفظ قرآن است و سماعی خلفای
ثابت رض عنهم در باب حفظ قرآن و نشر آن بوجهی واقع شد که اظهر
من الشمس است و جمع کردن شیخین رض عنهما قرآن عظیم را
در مصاحف سبیل حفظ آن شد که خدای تعالی بر خود لازم کرده بود
و عند ان فرمود و فی الحقیقت این جمع قرآن فعل حضرت حق است
توایلهای و عده او سب که بردست شیخین ظهور یافت و این یکی از

لوازم خلافت خاصه است انتهای بستر باید دانست که حضرت
 همان رض در عهد خلافت را شده خود بهت نسخه قرآن از
 همان اصل مقرر یعنی قرآن مرقوم بمجمع علیه در عهد صدیق اکبر
 کاتب الوحی مدوح بمعرض نقلی رسانید و آن نسخها را
 بیکه منظره و شام و بصره و کوفه و بحرین و یمن روانه کرد و یک
 نسخه نزد خود در مدینه طیبه نگاهداشتند و الی الان همان بمحکم
 موسوم بمصحف امام در روضه مقدسه طایفه صاحبها الصلوٰۃ و التحیه
 موجود است و تفصیلات این اجمال آنکه بروایت انصاری
 بن مالک ثابت شده که هذیفه بن یمان قدم آورد در امیر المومنین
 همان رض عنهم و بود هذیفه که جهاد میکرد اهل شام را و رفت
 از مدینه و غزای میکرد آذربایجان را با اهل عراق پس در ترس
 آورد هذیفه را اختانات مردم در خواندن قرآن بلغات مختلفه که
 در آن توسع رفته بود پس گفت هذیفه ای امیر المومنین دریاب
 این است را پیش از آنکه اختانات کنند در کتاب الله فانه
 اختانات یهود و نصاری در کتاب خود یعنی تورات و انجیل که
 در آن تحریفها کرده پس آدم فرستاد عثمان رض نزد امیر المومنین
 حفصه رض که بفرست بسوی ماصحیفه ما را که پیش دست تا
 نویسانیم انها را در مصحفهای مرتبه ده باز بفرستیم از بسوی
 تو پس فرستاد آن صحیفهها را پس امر کرد عثمان زید بن ثابت

و عبد الله بن زبیر و سعید بن العاص و عبد الله بن عمار بن هشام
 را درین صحابه زید بن ثابت انصاری است باقی سه کس
 قریشی اند پس نوشته اند از در مصحف با و فرمود عثمان رض
 هر قریشیان را که چون مختلف شوید شاه که قریش بیاورد و زید بن
 ثابت که از انصار است در چیزی از لغت های قرآن و پس بنویسید
 آنرا بزبان قریشی زیرا که فرود نیامده است قرآن مگر بزبان قریشی
 لغت ایشان بدانکه قرآن در اصل با لغت قریشی فرود آمده
 و دو بالتامس آنحضرت صلعم در جناب احدیت توسیع فرمود
 شد و ریخت آن دست داد که هر کس با لغت خود بخواند
 کنون امهر المومنین عثمان با اتفاق صحابه بخواند اختلاف مردم
 سقاط آن لغات امر کرده و هر را قرائت با لغت قریشی فرمود
 پس کردند این صحابه مذکورین آنچه امر کرد عثمان رض پس چون
 نوشته صحیفه ها را در مصاحف باز گردانند آن مصحف را بسوی
 مدینه و روانه کردند بسوی هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را
 از آن مصاحف که نوشته اند *

تفصیله

گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شد یکی در حضور پیرمرد
 چهار صلعم لیکن نه در مصحف واحد دوم در حضور ابی بکر رض
 از بعد خیر که یکی از تابعان حضرت علی مرتضی است آمده است
 که شنیدم علی را رض که می فرمود عظیم ترین مردم در مصحف

از روی اجرة ثواب ابو بکر است که جملة الله تع علیه و روی اول
کسی است که جمع کرد کتاب خدا را عز وجل سوم جمع عثمان
بن عفان است که جمع کرد صحابه را و نویسانند ببلغت قریش و فرستاد
روی هر بلاد اسلام مصحفی از آن و آن در سده هجری و عیسی بود
و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان در ضمه ها نیست که
جمع ابی بکر از خوف آن بود که قرآن چیزی برود و جمع عثمان بر نیکی
اختلاف واقع نشود و در آن حادث محاسبی گفته مشهور در
مردم آنست که جامع قرآن عثمان است و چنین نیست کاری که وی
کرد آن بود که مردم را بر لغت قریش جمع کرد و قیامه ترسید وقوع
فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در صورت قرأت و پیش
از آن بود مصاحف بر حروف سبعة که نزول یافت قرآن بر آن
بجهت تسهیل و چون حاجت بدان نماد و بر همه آسان شد جمع کرد
همه قرآن را بر یک لغت که اصل نزول بر آن بود و آن سابق
بر جمله در جمع قرآن صدیق اکبر بود و انتهی و آورده اند که
امیر المومنین علی مرتضی رض نیز جمع کرد قرآن را هر ترتیب
نزول و وی رض بر سر اختلافات آنرا بر روی کار نیاد و در تمامه عالم
بر یک نسخ باشد که افعی ترجمه "المشکوٰۃ" و ترتیب نزولی را
تفصیلی است در کتاب اتقان و غیره بخوف اطاعت ترک
که دیم الزام اجماع صحابه عظام و تابعین کرام با تفاقی

عارفان مسلمین در همین ترتیب روحی و عقیده گشت لیکن
 این هم بر باید دانست که ترتیب آیات هر سوره توخلفی است
 و هیچ کس را از افراد است در آن دغلی نه اما ترتیب هر سوره
 بطور موجود از فحوای تعلیم و عمل و ثبات آن حضرت معلوم
 و اجماع صحابه و تابعین بتیقین گشت بکنه ای الا تقان والله اعلم
 و جمله انه * مولانا تراب علی *

به میفرماید روح

اندرینکه کیفیت تطهیر ما را بتعالی و رسول مقبول صلعم و اصحاب
 وی چیست و ذکر او شان چگونه است * الجواب
 در ذکر نام خدای پاک لفظ تعالی و عزوجل و تبارک ذکر کردن
 است * فی العالم المکبریه و مستحب ان یقول قال الله تعالی
 و لایقول قال الله بلاتعظیم بلا ارداف وصف صالح للعظم و جل
 مع اسماء الله تعالی بحسب جمله ان یعظمه و یقول سبحان الله
 و ما شبه ذلك اگر شنوانم رسول مقبول صلعم ماه که
 صلی الله علیه و سلم گوید در هر استماع ایما فیه و لم یسمع
 النبی صلعم فانه یصلی علیه فان جمع مراراً فی مجلس واحد
 اختلف صحابه فیه قال بعضهم لا یجب الا مرة کذا فی فتاوی
 قاضی خان و به یفتی کذا فی القنیة و قال الطهاری یجب
 علیه الصلوة عند کل جماع و المختار قبول الطهاری کذا فی

الاول في الحمد لله
 والحمد لله رب العالمين وتبارك الله عن كل سماع
 وكفى بالمرء كفرا ان يذكر اسم الله تعالى بغير
 حق ولا يحجب الرضوان عند ذكر الصها
 كذا في القصة اذا لم يكن في شانه ما يشتهر
 بعض من قال في كتاب رضوان مستحب است وفيه ايضا
 ولو سمع احد النبي صلعم وهو يقرأ لا يحجب ان يصلي وان
 فعل ذلك بغير فراغه من القراءة فحين كذا في الهنا
 حواله اعلم * بعض العلماء *



تم العجل الاول بعون الملك الوهاب

والله يهدي من يشاء الى
صراط مستقيم — مره

به یمن توفیقات یزدان و فیض مفیض
الاحسان گند ستر و من سترین هدیه هشت مرین
محبوب جماعه احباب مثل عتقا
نایاب اعنی جلد ثانی

واقعات و دودی

و مجموع الفتاوی

مولانا فزیه فاضل ادب کامل جناب
حضرت عالیہ رجت شیخا مولانا عبد اللہ دود
صاحب ۱- سلام آبادی عالیہ رحمۃ اللہ علیہ
الہادی مدرس اول بلدہ فاخرہ جاذب کام و
پرتصبیح جناب مولوی عبد الماری صاحب سونہ انیمانی
کارپرداری منشی احمد علی خان صاحب
در سنہ ۱۲۹۴ ہجری

بہ طبع بروکتی

در شہر کاکتہ متضامن مدرسہ عالیہ و افغ محامہ
مصر بکنج بمکان ۲۰ نمبر بفالب طبع و رآمد

ASIATIC

کتاب المعاملات جلد ثانی

ماقولا کمر و حکم الله تعالی

آنکه درینکه پدر و صغیری مرید و صغیره را گفت که دخترت هند را
بزوجیت بسم زد پدر و گفت بزوجیت بسم تو دادم پس
پدر و صغیر گفت بزوجیت بسم قبول کردم اکنون پدر و صغیره
می گوید که بین از ردی بزل ایجاب کرده بودم پس دوا این صورت
نکاح صغیر و صغیره مذکور بین صحیح و نافذ شده است یا نه و در نکاح
جد و بزل برابر است یا نه و بر تقدیر صحت نکاح صغیره را بنده باو غ
و نیز پدر و صغیره را با دیگران می بخت فسخ کردن نکاح مذکور
می رسد یا نه و بعد صحت و نفوذ نکاح مذکور را اگر پدر و صغیره
را با دیگر کسی تزویج کند آن نکاح نا جائز آن صغیره بحق دیگر
مذکور حرام خواهد شد یا نه

• الجواب •

در صورت مرقومه نکاح صغیر و صغیره مذکور بین صحیح و نافذ

شده است لما فی قاضی خان رجل اراد ان یزوج لابنته

الصغيرة امرأة صغیرة فقال ابوالصغیرة زوجت ابنتی من اینک

فقال ابوالصغیرة قبلت جازوان لیرقیل قبلت لابنتی لان الجواب

يتضمن اعادة ما في الهوال وفي رد المحتار لو قال ابو
 الصغير زوجت ابنتي من ابنتك فبطل الابدان قبلت ولم
 يقل لا ابني يجوز النكاح للابن لان اعادة المهور النكاح الى
 الابن بمقمن وفي العا لم يرد لو قال ابو البخت بن ابي القاسم الابن فقال
 زوجت ابنتي من ابنتك فلان فقال ابو الابن قبلت صح النكاح
 ودر صحبت نكاح چه هزل برابر است یعنی اگر پدر مغیره بطور
 هزل با اعمه ایجاب کرده باشد تمام نكاح صحیح شده است
 زیرا که نكاح از ان استیاء است که چه هزل هم صحیح می شود
 لما في جامع الرموز صح نكاحه الى قوله لان النكاح مما يصح
 مع الهزل وفي الهل اية لقوله عليه السلام قلت خذ من حد
 وهزل من حد النكاح والطلاق واليمين وكل افي القمى
 والعلوى والعموي بس چون نكاح مذکور نامة شد مغیره
 را بعد باوغ اختیار فتحید است اگر چه این نكاح با غیر كفو باشد یا
 باغبین فاحش در مهر چه که کنانده این نكاح در هر دو جانب ولی
 اقرب یعنی پدر است لما في الهل اية يجوز نكاح الصغيرة
 اذا زوجها الولی بکوا كانت اذنیما الى قوله فان زوجهما الاب
 ار اجل یعنی الصغير والصغیرة فالاختیار لهما یول بلوغهما
 لانهم باکاملا الراي وافر الشقة فیلزم العقل بهما شرتهما
 وکنایة فی الزفایة وشرح الیاس و فی العا لم یرد لولی الصغير

والصغيرة ان ينفكهما وان لم يزوجها بذلك في البرجة سدي
 سواء كانت بكر او ثيباً كذا في العيني شرح التكملة الى قوله فان
 زوجها الاب والجد فلا خيار لهما بعد بلوغهما وفي قاضيخان
 اذا الزوج الرحل ابنته الصغيرة باقل من مهر مثلهما او وضعها
 في غير كفو حاز في قول ابن حنيفة شرحه واذا بلغ الصغير او
 الصغيرة وقد زوجها الاب او الجد فلا خيار لهما
 وبعد سجدت نكاح بدم صغيره راويها ابنه را اختياره في نحو هذا
 لما في قاضيخان ولو زوجها احد الاولياء بغير كفو لم يكن
 لهذا الاولى ولا لمن دونه حق التفريق وفي الاشعاش والنداح
 يقبل الفسخ قبل القمام لا بعد وفي الهودي النكاح لا يهتمل
 الفسخ بعد القمام وهو النكاح الصحيح المأخذ الملازم
 وبعد سجدت ونفوذ نكاح مذکور بغيره بغيره بغيره بغيره بغيره
 ان نكاح ما جائز وهرام فراهشدهم صغيره مذکور بغيره بغيره
 حرام باشه الماني قاضيخان لا يجوز نكاح منكوحه الغير
 ولا معتدة الغير عند الكل وفي المعالي المكيه لا يجوز للرحل
 ان يتزوج زوجه غيره وكله المعتدة وكذا في رد المهرار والعلمي
 في المدا رك والمعتدات من النساء اي ذوات الازواج لانهم
 انحصن فروجهن بالتزوج الى قوله والمعنى وحرم ملية نكاح
 المنكوحات اي الثلاثي لهن ازواج والله اعلم العالم *

* چه میفرمایند روح *

در صورتیکه کسی زن کتابیه مثلاً بنصرانیه را نکاح کند نکاح حلال

جائز باشد یا بکروه الجواب

ذرات باشد اما نکاح کردن اولی و بهتر نیست که خالی از

کراهت نباشد لما فی العالم کمیریۃ الاولى ان لا یفعل الا

للضرورة کنانی ففتح القدير ولما فی حاشیة الطحطاوی علی الدر

الاولی ان لا یتزوج کفایة ولا یاسل ذبائهم زیرا چه اگر

کودکی تولد شود و در حضانت کتابیه نشود و غایب و خود فصالح مادر

خود پذیرد خوف است که عقلت مادر در دلش قرار یابد پس منجر

بکفر العلیاذ بالله گردد لما فیها یکره تزوج الکتابیۃ الهربیۃ

لانہ لا یامن ان یکون منها ولد فینشأ علی طباع اهل الهرب

و یمخلق باحلا قههم فلا یمستطیع المسلم قلعہ عن تلك العادة و

الظاهر انه کراهة تغزیه لان التهریمة لا بد لها من نهی او

فی معناه لانها فی رتبة الواجب القول والله تعالی اعلم

* چه میفرمایند روح *

آندرینکه اسباب حرمت نکاح در حق زن و مرد چند اند الجواب

سه سبب اند اول قرابت یعنی حرمتیکه بسبب خویش شدن

حاصل شود چون دختر و مادر و خواهر دوم مصاهره یعنی حرمتیکه

بسبب زن دادن و زن کردن حاصل شود چون مادر منکوحه و دختر منکوحه

موم رضاع یعنی غرضیکه بسبب شیر دادن و بشیر نوشیدن حاصل
 شود چون مادر رضاعی و دختر رضاعی چهارم جمع در میان دو
 زن که اگر یکی را مرد عرض کرده شود نکاح مابین ایشان حرام
 باشد چون اختین پنجم تقدیم حریم کنیزک یعنی کسیکه اذل
 حره را نکاح کرده باشد بعد از آن نکاح کنیز بدو حرام باشد ششم
 قایم شدن حق کسی خواه از روی نکاح چون منکوحه غیر یا از روی
 عدت غیر چون مدته غیر هفتم شرک چون نکاح مشرک و وثیقه
 مشتمل ملک یمن یعنی نکاح کنیزک خود نهیم مطلقات ثامن
العناية امباب حرمه من متنوع علی تسعة انواع القائمة
والمصاهرة والرضاع والجمع و تقدیم الحرة علی المملوكة و قیام
 حق الغير من نکاح اعداء و الشکر و ملک الیاس و المطلقات
 الثامنہ و سبب ذلك من کورنی الکتاب و الله اعلم

• چه میفرمایند *

آنکه رنیکه محرمات بالقرايه چند اند جواب هفت اند مادر
 و جهات و دختر و دختر اولاد و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر
 و خواهر پدر و خواهر مادر و اول زنايکه با ایشان نکاح حرام مطابقی
 و مومد است یعنی بیج ذبح و گاهی طاهر نمی تواند شد بلکه ذات
 ایشان حرام محض است چند اند الحوارف
 چهارده اند پنجمه در بین آیات است

بنا بر آنکه زنهای فحشه حرام است - تا بدان این را نتوانی خود اصرار
 مآذره دهد و خویش را ن - مادر مادر و مادر خود بخوان
 در خود را خواهر خویش را - خواهر مادر و خواهرات ترا
 هم بابت الاخ ثابت خلاف خود را - دان اعرام مطلق ای مرده ها
 مادر شیر و هم شیر نیز - مادر و زن را بدان نانی بر تمیز
 و مرزن که در عقد ایست - این حرام مطلقاً بنا بر است
 والله اعلم
 چه میفرمایند روح

آنرا اینکه زنهای فحشه تا بالغه فقط عقد نکاح خود را آورده و در آن
 در خانه خود آورده و در باطنی غلو کرده پس مشرماً بعد بگو
 بنده و وقت در بدست می هر که بشیر حقیقی زید است بنده را
 نکاح کردن می تواند یا نکاح حرام است

الاجواب
 نکاح غیر با بنده که مستفوده پس رشن است حرام است
 رد المحتار و تحریر موطوءات ابانجه و اجداده و ان علوا ولو
 بزنا و المعقودات لهم علیهم بفقن صحیح القول و قوله تعالی
 وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ
 فَاحِشَةً وَمَقْتَرًا سَاءَ مَثَلًا والله اعلم
 آنرا اینکه بنده یا بچه حال را بدست می بایک بالغ نکاح کنایه بود و بستر بعد و بستر
 با دیگران چون مطابق لاف شد تا آنکه از دوازده سال بدون
 مذکور نیست بفرق حاشی بود است و می از ان اتفاق حاصل نه

بس اکنون بپندارم اختیار است که حکم قاضی نکاح مذکور را

در هیچ تأیید یا رد ... الجواب

اختیار است فی العالم کثیره قال محمد رح امکان الجنون جادیا

بوجه مدعی که مله کالعفة ثم یخبر المرأة بعد الهول اذ الیبرأ

والنکاح مطعفا فهو کالجبر وبه نأخذ فی المدعیة وحل المطبق

شهر من مدعی الی هو من ارجح الی قوله وقال محمد رح حول کامل

لانه یحتمل به جمیع العیادات فتمسک به احتیاطا رنی الهندیة

لو رجعت المرأة زوجها معجبوا بخیر ما القاضی الهال ولا

نوحل لان الالة المقطوعة لا تنبت فلا یفید الناحیل کذا فی

قاصم عذاب و بر ظاهر است که جنون مطبق حکم مجبور است و الله اعلم

چه معلوم است فی فضلای دین معین رح

اندر نیک شخصی زنی را بجهت بخت و دوگواه نکاح نمود اعمی با اکر اه

مط فیما یشترک و یا ینفرد بکتاب قبول که رکن نکاح است بم یافقه شد

بس نکاح شرا جائز و نافذ خواهد شد یا نه الجواب

نکاح مذکور با شریک است و نافذ است که نکاح با اکر اه

مصحح میشود لما فی الهندیة والاصل ان تصرفات المکره

کما فی قولنا منعقد عندنا الا ان یحتمل التسخیر کالبیع والاحارة

یفصح و ما لا یحتمل التسخیر منه کالطلاق والعتاق والمکاح

و الهذ یورد الامتثال و الفار فیه لازم لانه فی کذا فی

فماضهذان رنی المراهیة ولوا کراہت المرأة علی النکاح من
 کقول لا قل من مهر المثل یقال للزوج اما ان تبلغ الی تمام
 مهر مثلها والا فارقها فان دخل بها وهی مکروهة فهذا رضا
 من الزوج بتملیغه فان دخل به - وهی طائفة فذلک رضا
 منها بالمسمى انتهى وکذا فی الحموی رنی رد المحتار قوله نکاح
 یشمل ما اذا اکراه الزوج او الزوجة علی عقد النکاح كما هو
 مقتضى کلامهم انتهى وفي تمام آخو منہ واما ما ذکر
 من ان نکاح المکروه صحیح انکان هو الرجل وانکان هو المرأة
 فهو فاسد فلم ار من ذکره الی قوله ولفظ المکروه شامل للرجل
 والمرأة فمن ادعی التخصیص فعلمه اثباته بالنقل الصریح
 انتهى والله اعلم
 چه میفرمایند روح

انتم نیکم زید بر غیبت خود در حالت صحت و ثبات عقل علی
 دستش الاثمه نزد زوجه غایبه خود نوشته فرستاد که ترا طلاق
 باین دادم پس طلاق واقع خواهد شد یا نه رجعی یا بائن چند و بلا تأیید
 در اثباتی عدت یا بعد آتی زید باز او را نکاح کردن خواهد توانست
 یا نه

ببینوا تو حردا
 درین صورت یکطلاق بائن واقع خواهد شد اگر چه نیت طلاق
 نبوده باشد و از وقت کتابت برود عدت واجب خواهد شد المأی
 العالمة کیریة فایکانت مرسومة یقع الطلاق نوعا اوله یندرثم

المردومة لا يتخلوا ما ان ارسل الطلاق بان كتب ما بعد ذلك
 طالق ولمسا كتب هذا وقع الطلاق وطردها الى العدة من وقت
 الكتابة ومثلا في مناوئي قاض خان يطلاق بائن رفع خواهد شد
 لما فيها لو قال انت طالق بائن رتبة الى قوله واحد فالثالثة
 فلم يغوثا وكذا في شرح لياس هرگاه بطلاق مائى و رفع
 شد بلا شبهه نكاح زید بزوجه مذکور خواهد در ایام عدت باشد
 یا بعد مرور آن درست خواهد شد حاجت تقیلى زوج دیگر لما فی
 العا المأهولة اذا كان الطلاق بائنا دون الثلث فله ان يتزوجها
 في العدة وبعدها ولی له ایذا كان الطلاق بائنا دون
 الثلث فله ان يتزوجها في العدة وبعدها بقضائها لان زواله
 معلى بالطفة الثالثة فبعد م قتلها وكد فی الدر المختار
 برگاه نكاحش درست است و بعد آن درست حاجت تقیلى گنا ماند
 والله اعلم

مَا تَقُولُونَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى

ام ریخته بینه بعد موت زید دعوی زوجیتش و در اثتش
 می نماید و در ثا انکار نکاحش می کنند و بینه در نکاح خود بینه قائم
 سازد و فرزند آن وی نیز شاهد بر غلبه دعوی زوجیه بیارند
 پس درین صورت چه حکم است

الجواب

بینه فرزند آن اگر چه مختلف اقوال باشند و دعوی انسان
مقول خواهد شد و مستحق ارث خواهند شد نه بینه مذکوره

لما فی العالم کبیریة امرأة ادعت علی ولسمیت انها كانت امرأة
ابیہ مات وهی فی ذلک وطلب المیراث فجحد الابن فاقامت
البیعة علی نکاحها ثم ان الابن اقام البیعة ان اباه طلقها
فلما رانقضت علیها قبل موته اختلفوا بینه والصحیح انها تقبل
بیعة الابن وفي قاضیکان ولو اقامت المرأة البیعة علی
النکاح ولہ ثلث بولہ فالبیعة بیعة الابن وله المیراث دون
المرأة القول وفي الهندیة ایضا المرأة اذا اقرت به
ورثت من الزوج ثم اقرت لآخر الزوج مقال الا انا اخ واث
لست بامرأته فالامال کلہ للاخ القول والله اعلم * لعالم *

چه میفرمایند روح

در صورتیکه بینه مذکور را

جهت ترویج خود یا شخصی معین وکیل کند اما وکیل مذکور او را
با دیگری ترویج نمود پس این نکاح بتوکیل سابق صحیح و نافذ
خواهد شد بانه

لما فی الاشباہ و تقیید التوکیل بما قیل به

القول ولما یفهم من العالم کبیریة وکلمة ان یزوجه من

قبیلته فزوجه من قبیلته أحرى له یجوز کل فی الذی لا صفة

پس بمرکب سبب اختلاف قبیله نکاح جائز نمی شود پس بطریق

اولی با خانات شخص و ذات حاضر نخواهد شد کما لا یخفی

علی البصیر و الله اعلم ما قولکم و حمد لله تعالی

آنرا ینکه شخصی صالح دختر مغیره خود را با شخصی نابین گمان
نکاح داد که او مرد صالح و نیک کار است اما شخص مذکور را
فاسق و مدمن الخمر یافت و مغیره بعد باو عینکاشش ناراض
گردید پس نکاح باطل کرده خواهد شد یا نه الجواب

نکاح باطل کرده خواهد شد لما فی الاعمال لم یؤثره رجل زوج ابنته
الصغيرة من رجل علی ظن انه صالح لا یسرب الخمر - فرجحه
الاب شریبا مد منا و کبرت الابنة فمالت لا ارضی بالنکاح
ان لم یعرف ابوها یسرب الخمر و غلبت اهل بیته الصالحون
مالنکاح باطل ای بیطل و هذه المسئلة بالافتان و فی
السرا حیه رجل زوج ابنته من رجل ذکر انه لا یسرب المسکر
فرجحه الاب شریبا فکثرت الابنة و قالت لا ارضی و اب الابنة
لا یسرب المسکر و غالب اهل بیته علی الصلاح یفرق بينهم -
والله اعلم ما قوله - سم رح

آنرا ینکه زید شوهر هند و قبیل موت خود یاد وقت بیرون آمدن بسفر
پانصد روز به همراه زن خود که روزی زید باقی بود صاف طایفه هند
بجمله رچند کس صد بار گفت مهر نامم ترا بخشدم پس مهر مذکور
از زید باید ساقط خواهد شد یا بعد موت زید هند مذکور را اگر فتن

آن یا مطالبه آن میرسد یا نه
 هزاره مذکور از زید ساقط خواهد شد مطالبه آن پسند را در
 که امی وقت نمی رسد لما فی العیال بمکبریه للمراة ان نهب
 مالها لزوجه سال من صداق داخل بها و لیرید خل و لیس لاحد
 من اولیائها اب او غیره الا عنراض علیها کذا فی شرح
 الطهاوی وایضا فیها وان خطت من مهرها صح الخط کذا
 فی الهدایه و فی الهمادیه لو قال لمد یونه ترکت دینی
 علیک او قال بالفارسیه حق خویش سو دادم یکون ابواء
 حتی لا یملک ان یدعی بعد ذلک وایضا فیها من جامع
الفتوی ولو قال بالفارسیه ترا بخل کردم وله علیه دین یمرء
 المدیون و مهراردیون صحیح است کما فی ابواب شاهی
 المهر دین کهاثر المدیون لا یسقط الا بالاداء و الا ابواء و از
 د ل مذکور الفوق خوب واضح گردید که مهر آن پسند از زید ساقط
 گردید پسند را نه و در پسند را مطالبه آن میرسد نه در حالت حیات
 زید نه بعد وفات وی

ما تقولون رحمکم الله تعالی

آنقدر ینکه زید شوهر زینب می خواهد که پسند را نکاح نماید پس
 زینب گفت که پسند رضیعه من است نکاح تو با وی شبه حرام
 است پس ما من اغباء زینب اقرار است یا دعوی یا شهادت

بما مطابق اخبار قدوة و اخیره عزمت رضاع بقول بکثرین
 ثابت می شود یانه ویر تقدیر ثانی نکاح زید یا بکسر است یا نه و یا
 دخترش درست خواهد شد یا نه

الجواب

این اخبار از جنس اقرار نتواند شد که اقرار بر ضرر نفس مقرر
 می شود بر ضرر غیر لما فی العالم کیو ریه الاقرار اخبار عن بیعت
 الحق للمغیر علی نفسه اما رکنه فتقوله لفلان علی کذا و صایضیه
 و کذا فی الدر المختار و العنایة و جامع الرموز و المجموع ار
 قسم دعوی نتوان شد زیرا که دعوی عبارت است از طلب
 کردن مدعی حق خود را از غیر در محاسن قضا لما فی الهندیة
 اما تفسیر هنا شرعا و مورد کنها فهی اضافة الشیئی الی نفسه حاله
 المنازعة بان یقول هذه العین لی الی قوله و منه ما مجلس
 القضاء فالمدعی فی غیر مجلس القضاء لا تصح و هكذا فی جامع
 الرموز و الدر المختار و هم این اخبار را از قسم شهادت
 نتوان گفت زیرا که شهادت مختص بمجلس قاضی یا حکم است
 فی العالم کیو ریه الشهادة فهو اخبار صدق لا بیعتات حق بلفظ
 الشهادة فی مجلس القضاء و هكذا فی فتح القدیر و الدر المختار
 پس هرگاه خبر زن مذکور بهیچکدام از اینها مشتمل بر قومه مستحقین
 نشود پس لامحاله از قبیل مطابق اخبار خواهد شد لما فی العنایة
 الاخبار کما لو جنس بشلها الاخبار البکا ذبه الی قوله فی مجلس

الحکم و بلفظ الشهادة يخرج الاخبارا لصاغة غیر الشهادات
 پس چون قول مذکور از جنس مطلق اخبار شد نکاح زید یا
 پس سرش با منده با دخترش شمر عاود است و نامده خواهد گردید
 زیرا چه هرست رضاع بخزیکزن ثابت نمی شود لما لی لعالمکیریه
 الرضاع يظهر باحد امرین احدهما الاقرار و الثاني المبینة
 کذا فی البیضاء و لا تقبل فی الرضاع الا شهادة رجلین او
 رجل وامراة من عدول وفی الدر المختار و حجة
المال و هو شهادة عدلین او عدل و عدلتین وفی الطحطاوی
 نقل عبارة الهندیه وفی جامع الرموز و اعلم ان الرضاع لا یشیت
بشهادة رجل و لا نساء و حد من بل بشه - اداة رجلین او رجل
 و امرأتین والله اعلم * لعالم *

چه میفرمایند رحمهم الله تعالی

الذریکه زید برادر زادی حقیقی ما بالغه خود را که از ولایتان غیر
 وی نبودند با عمر تزویج نمود و بنده مادر ما بالغه مذکور ناراض گردید و میگوید
 که دخترم را با عمر نکاح نخواهم داد پس سر عاودی که مالک و مختار
 نکاح مغیره می شود مادر خواهد بود یا عم و بنده نکاحش فسخ کردن
 می تواند باشد الجواب درین صورت
 ولی نکاح مغیره زید خواهد بود و با جازتش نکاح صحیح و نافذ خواهد
 شد و بنده با وجود عم و ولی نکاح نیست و اورا حق فسخ و اعتراف نه

لما في شرح الوقاية الولي العصبه المراد العصبه لمفعله اي
 ذكر يتصل بالمحت بلا توسط انثى وفي الدر المختار
 وله اي الولي اذا كان عصبه ولو غير مهورم كايين العم في الاصح
 منانيه وخرج ذوالارحام والام والقاضي الى قوله وان لم يكن
 عصبه فالولاية للام وهي ظاهر است كما در عصبه نيست و
 ولي عصبه مي شود پنهانچه عم دايين العم وغيرهها والله اعلم
ما قوله هم رح

تا اينكه همه روجه ردا فرمائيست و هر شش بخانه
 و له شش سكونت در رده و نصف عمر از شوهرش با درون
 خانه او و از آن انكار بايد و بر شوهرش خود دعوى خورايي و پوشاكي
 كند مگر عا مستحق آنها خواهد شد بانه و دعويش درست است بانه
الجواب ماداميكه ماه

مذكور و فرموداري شوهر خود نگزيند و از خانه و له شش بمنزل
 است بر رجوع نكند شرعاً مستحق خورايي و پوشاكي نخواهد
 شد و دعوايش غير صحيح لما في الهداية و ان بشرت
 فلا نفقه لها حتى تعود الى منزلها وفي تنوير الابصار لا الخارجه
 من بيته بغير حق وهكذا في اكثر كتب الفقه والله اعلم
ما قولكم رحم الله تعالى

تا اينكه زير ولايت پسر نابالغ نودر با دختر عم يامين شرعاً

نکاح و زوجه است سرش بخانه اولیای روجه خود یا بخایه زوجه اش
 مانده بود و باطنش خواهد نمود و بخانه خود زوجه مذکوره را نخواهد برد
 و هر جا که زوجه اش خواهد ماند فوراً کف و پوسه‌ای که اش همانجا
 خواهد رسانید پس بعد بلوغ پس سر زید می خواهد که زوجه مذکوره را
 بخانه خود برد اما زوجه مذکوره حسب استصلاح اولیای خود داد و ادعای
 شرط مذکور از روقش خانه شوهر راضی نمی شود و مانع آمدن یا کسی طاق و
 بالغ خود برین شرط نکاح نمودن یا نوشته داد بکسر خواست که
 زوجه را بخانه خود برد و زوجه مانع آمدن پس شرط مذکور را
 امین امر می رسد بانه الجواب نمی رسد و روق را
 میرسد که زوجه خود را بخانه خود برد زیرا که شرط مذکور فاسد
 است و بسبب شرط فاسد نکاح باطل نمی شود بلکه شرط فاسد
 باطل می گردد لما فی العنایه قد تقدم ان النکاح لا یبطل
 بالشرط الفاسد فاذا تزوج امرأة علی الفی ان لا یتخوها
 من المودة او علی ان لا یتزوج علیه ما او علی ان یطلق فلان
 والنکاح صحیح و انما شرط عدم التزوج وعدم المسافرة و
 طلاق الضرر فاسد الان فیه المنع عن الامر المشروع وفي الدار المختار
 لا یبطل النکاح بالشرط الفاسد و انما یبطل الشرط ورنه القول
 و در صورت اولی دلیلی دیگر قایم شدن می تواند یعنی و لایست
 پدر رفق و اسوال پس نظر است یعنی بنابر نظر و شفقت

دوست بر پسر لَمَّا نَى الْعَنَابَةَ لَانَ الْوَلَايَةَ لِلْمَطَرِ و هر ظاهر
 که در شعر مذکور خیمه خرابی و شفق نیست و الله اعلم

* حه میفرماید روح *

آنکه ریشه رشده عبارت از کامل شدن عقل مغیر و صغیر
 است که بدان نفع و ضرر خود می شناسند مگر ام عمر یقینی میباشد
 و دستبر ریشه شرعاً چیست و تصرفات صغیر و صغیره مگر
 برای ایشان نافع نیست چنانچه ابر نمودن دین مادرین مهر از ذمه
 مدیون یا شوهر خود صحیح و مانده باشد یا نه
 عمر رشده صغیر و صغیر و کمال عقل اوستان بست و بحال
 است بعد از آن مال اوستان یا اوستان سپرده خواهد شد
 اگر چه غیر رشیده بوده باشند لَمَّا نَى حَامِعُ الرُّمُوزِ اذا بلغ
 الصَّغِيرُ غَيْرَ رَشِيدٍ اِمَى غَيْرِ صَالِحٍ فِى الْعَقْلِ فَلَا يَحْفَظُ الْمَالَ لَهُ
 بِسَلَمٍ اِلَيْهِ مَالُهُ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسًا وَعَشْرِينَ سَنَةً وَهَبْنَاهُ فِى يَحْلُمِ
 اِلَيْهِ مَالُهُ وَاَدْلَمُ بَرْدًا لَانَ هَلْ اَلَسَنُ لَا يَفْهَمُ عَنْهُ الرُّشْدَ اِلَّا
 فَاَدْرَاَ وَالْحُكْمُ فِى الشَّرْعِ لِلْغَلْبَةِ و در شرع رشده عبارت
 از مصالح بودن است در مال خود که مقتضای کمال عقل است
 اجافی الدار المختار و الرشداً الذکور فی قوله تعالی وَاَنْتُمْ
 مِنْهَا هُمْ رُشْدًا هُوَ كَوْنُهُ مَصْلَحًا فِى مَالِهِ نَظَرًا وَتَصَرُّفًا صَحِيحًا
 اگر برای ایشان مفید بود چنانکه ابر اگر دین نبرد از ذمه زوج

و غیر ذلک در شرع درست نباشد ^۱ لما فی الدار المختار و
تصرف الصبی و المعتوه الذی یعقل البیع و الشراء انکان نافعا
محصدا کالایلام و الاتهاب صحح الا اذن و ان ضاراً کالطلاق و العتاق
و الصدقة و القرض لا و ان اذن به و لهما و مکن امی حاصع الرموز
والله اعلم
ما قولکم رحمکم الله تعالی

در صورتیکه زید بپندد را بمهر چندین هزار نکاح نمود نصفه بمهر
و نصفه مویله بعد غایب صحیح برضا مستحق گردید اکنون بپندد مهر بمهر
خود مطالبه می نماید و زید اصلاً قدرت ادای آن ندارد پس بپندد را
میرسد که برای آن نفس خود را از وطنی زند و سکه تشش
بخانه وی باز دارد یا چه
الجواب

نمبر سه ^۱ لما فی الفصول العمادیة کان الشیخ ابوالقاسم
الصفاریفتی فی المنع بقولهما حتی لو دخل بها قبل ایفاء
المهر فلیس لهما ان تمفع نفسها منه لطلب المهر فلم یمنعت
لانفقة لهما و فی السفر کان یفتی بقول ابی حنيفة قال صدق الشاهد
و هذا احسن و هذا الاختلاف فیما اذا دخل بها برضاها و هی
بالغة و فی العمادیة و کان الشیخ ابوالقاسم الصفاریفتی
فی السفر بقوله و فی منع النفس بقولهما و استحسن بعض
مشایخنا اختیاره و فی العالم کهریة و لو دخل الزوج بها و دخلها
برضاها و لهما ان تمفع نفقتهما عند ابی حنيفة و قال لیس لهما

ذلك وكان الشيخ الامام الفقيه ابو القاسم الصفار يفتي
في السفر بقول ابي حنيفة ربح وفي منع النفس بقوله
استحسن بعض مشايخنا اختياره كل في المهيض بسره
از كتب معتبره ثابت شده که در تعنییم عالم سائر اختلافات
واقع شده بعضی فقها قول امام را تصحیح نموده و بعضی قول صاحبین
را تمحیص فرموده و نیز مستفاد است که در صورت منع نفس
زوج از زوج برای مهر معطل با وجود عدم استطاعت وی آن
بسیار فتنه و فساد زارتکاب محرمات شرعی و منکرات اسلامی
در جانبین حسب مقتضای این زمانه عموماً مطابق این دیار خصوصاً
واقع می شود پس با جماع علما و فقها فتوی بر نبودن اختیار منع
نفس زوج از زوج است چرا که درین مصاحبت است

لما فی الاشباه والمفقی انما یفتی بما یقع عندہ من المصلحة زنی
العمومی لعل المراد بالمفتی ههنا المجتهد ز اما المقلد فلا
یفتی الا بالصحیح سواء کان فیه مصلحة او لا یراجحون ان یراد به
المقلد اذ اکان فی المسئلة قولان صحیحان فانه مشهور فی
الفتوی بکل واحد منهما فیه خیار ما یراه المصلح منهم
وفي الآراء المختارة ویفتی بما یقع عندہ من المصلحة
والله اعلم * مولانا محمد وحید *

چه میفرمایند علمای دین رح

زیر دایگه زمین را بهوض نهر و وجه خود که هزار روپیه بود به
 جالغرض نموده و قایل و قابض گردانید به مذکوره صحیح خواهد شد یا نه
 و مهرانه مذکور از بین معامله ادی گردید یا نه و در اثبات آن مطالبه آن
 می رسد الجواب به بطلان و

فی الحقیقه بیع است لما فی الاشباه و تنوع بلفظ الهبة مع
ذکر المدل القول و این عقد صحیح است لما یفهم
 من الهبة و لو تباعا عینا بدین ثم تصادفان لادین لا یبطل
 العقد ازین خوب و ضح شد که بیع چیزی چون اراضی بمقابل
 دین صحیح مانند مهر صحیح می شود و مهر روجه دین صحیح است
لما فی ابراهیم شامی المهر دین کسائر الدیون الاول و نیز
 در عالمگیری است النصرف فی الاثمان قبل القبض و
الذیون استبعاد الاسوی الصرف والسلام حائز عمدا و ازین
 دانسته شد که دائن اگر قبل قبض تصرف در دین خود که شترای
 زوج اراضی مذکوره را از ان جمله است بعلن آرد صحیح خواهد شد
 چون بیع فاسد شده فاسد ملک مشتری خواهد داد و بزرگوار اراضی
 مذکوره که عوض زر مهر است بزوج رسید مهرانه ای بتمامه بوی
 رسید پس بگویند ثانیاً مطالبه مهرانه خواهد نمود والله اعلم

ما قوالکم و رحمکم الله تعالی

آنرا بیک شوهر را می رسد که زن خود را حیثاً باز و ضرب نماید

و اگر قصور سر در مگردان دست خود تعمیر و تادیب کند یا عاز
نیست و اگر عاثر است در کدام صورت و کدام قصور

بیموار تو حردا الجواب

شوهرا میرسد که زن خود را وقت سر زود دعوی و تعمیر و در د
ضرب نماید لما فی الاثم و النظائر للزوج ان یضرب زوجته لفظ
و لما فی الدرا المختار یعز والحولی علیه والزوج زوجته و او صغرة
القول و دیر قاعده شرعی است که در هر مصیبت از جانب
سارح حد و تار یا نه مقرر نیست زوج را می رسد که در آن
مصیبت روجه خود را تعمیر نماید لما فیہ ایضا الضابطه مثل
معصیه لا حل فیها والمزوج و المولی المنعز یرد فیها التمهی و شوهرا
را می رسد که در صورت های مرقومه الذیل روجه خود را تعمیر
نموده تادیب نماید و ترک زیان و آرایش هرگاه شوهرا توان
آن باشد و در قول ما کر دن مغوا بی باشد هر خود عالانکه آن
زن پاک است از حیض و نفاس و مریض نیست و نیز زن رفتن
زوجه از خانه زوج بالا زن بغیر حق و ترک عیوة مفروضه و اسرار
آنها چنانچه هرگاه طفل غرض سال را وقت تربیتش بزند و هرگاه
شوهرا دشنام دهد یا با چرخ اسب راه یا آرایش ویر یا ببرد
یا با لفظ غریبانه یا بجهالعتب او را دشنام دهد عام است ازینکه
زوج پیشتر او را دشنام داده باشد یا نه موافق قول نامه و قضا

و هرگاه دیگری را دشنام دهند یا نزد اجنبی غیر محرم روی خود را
 بکشد یا با اجنبی کلام کند یا باز درج خود نزد اجنبی کلام کند یا بنا
 قضیه نماید بقصد آنکه دیگران آذارش بشنوند یا چیزی خوردنی
 را با اذن رواج دیگر بدهد که دادن آن شیئی رتعمارت نیست
 و هرگاه شوهر خود را دعای بد کند و نحو ذلک لما فی الاشبهه
 الفظائر المزوج ان يضرب زوجته علی اربعة و ما به معناها علی
 ترك الزیفة بعد طلبها و علی عدم اجابتها الی فراشه و می
 طاهرة من الهیض و النفاس و علی خروجها من منزله بغير
 اذنه بغير حق و علی ترك الصلوة فی رواية و قال فی الهیوی
 ففی قوله و ما فی معناها افادة عدم الحصر فما فی معناها ما اذا
 ضربت حارية زوجها و لم تقطع بوعظک فله ضربها کذا فی
 القنیة و ینبغی ان الملحق به ما اذا ضربت الولد الذی لا یعقل
 مند بکائه لان ضرب الدابة اذا کال منه و ما فی اولی و منه
 ما اذا شتمته او مزقت ثیابه او اخذت لهیته او قالت له یا حمار
 یا ابله یا بغلة او لعنته سواء شتمه او لا علی قول العامة و منه ما
 اذا شتمت اجنبیا و منه ما اذا کشف وجهها لغير محرم او کلمت
 اجنبیا و تکلمت معه مع الزوج او شاعت معه لیسمع صوتها
 الاجنبی و منه ما اذا اعطت من بیته شیئا من الطعام بلا اذنه
 حیث كانت العادة لیه تجزیه و منه ما اذا دعته علیه القول

ولما في الدار المخقار على تركها الزينة الشرعية مع ذنوبها
عليها وتركها غسل الجنابة وعلى الخروج من المنزل لو بغير
حق وترك الاجابة الى الفراش لو طاهرة من نهو حيض وبلهق
بذلك مالو ضربت ولها الصغير غسل بكائه از ضرب جارية
غيره ولا تقطع بوعظه او شتمه ولو نهو يا حمارة او دعت عليه
او مزقت ثيابه او كلمته ليسمعها احدها او كشفت وجهها لغير
مهرم او كلمته او شتمته او اعطت مالها تجر العادة به بلا اذنه
القول والله تعالى اعلم بالصواب

* چه میفرمایند روح *

اندر بنامه زید بکا بین زوجه است مسماة هنده نوشته داد که
اگر مستقر بالای خاتون موصوف زنی دیگر را بیکاح خود در آرم یا
ز اندازش ماه بلاخورد و پوشش از خاتون مذکوره غالب مانم یا
بر خلاف شرع بسیار ستم نمایم و غیر ذلک پس حسب
تفویض من مقرا مرش برست او مست هرگاه و هر زمانیکه خواهد
ظاهر الابد نفس خود را بطلاق دهد اندرین صورت اگر شرائط
مذکوره یا ذمه شود زن مذکوره هرگاه که خواهد نفس خود را بطلاق
دادن می تواند یا نه

الجواب

در اقرارنامه زید لفظ تفویض طلاق صریح ما ذکر نفس و لفظ هرگاه
و هر زمان که خواهد که میسر بود وقت است موجه است پس بوجوب بشرط

نهاده که خواهر نفس خود را به طلاق میبخواند و اما لما فی الفتاوی
 العالمیه و فی التفویض بشرط اذا و احد الشرط و ارادت ان
 تطلق نفسها فاما ذلك و فی الدر المختار و لا یملك الزوج
 الرجوع عند ای عن التفویض بانواعه الثلاثة لما فیہ من معنی
 التعلیق و تقید بالمجلس لانه تمليك اما اذا زاد متی شئت
 و نهوة مما یفید عموم الوقت فتطلق مطلقا و الله اعلم رافقه

ما قولکم یا سادة العلماء الکرام رحمهم الله تعالى

اندرینکه مسمی زید پدر بکر و خالد برادر وی ضامن دین مهر معتمد
 زوجه ناما بالغه مکر مذکور شد و ضامن مذکوره دین مهر صحیح
 است یا نه و مرقد میرا بل ضامنان مذکورین قبیل ادائی مهر مکه قول
 بر فوت نمایند مطالبه آن از طرف مکه قول که بر ورثه ضامنان گذشتهگان
 که آنما عبد العلی اصیل خالد کفیل آمد و هم اخذ دین خود از آنها جائز
 است یا چه و مطالبه دین بر یکی از ان دو گروه خواهد شد یا بر هر دو
 معا و هر چه باشد بدون اشدن مکه قول که از یکی از آنها برأت ذمه نشان
 می تواند شد یا نه احیموا ابتعاوا الحجواب

ضامن مذکوره امین مهر بقبول فی المجلس شرعا جائز و صحیح
 است چه آن کفالت دین صحیح است لما فی الدر المختار
 و اما کفالت اذال فتصح به ولو المال صحیح و لا اذا کان ذلک اإمال
 دینا صحیح و فیه والدین الصحیح هو ما لا یحقط الا بالاداء

او الایراء و هر نیز از آن جمله است که بدون ادای یا ای
 ساقط نمی شود لما فی ابراهیم شامی المهر دین کسانو الدیون لا یصط
 الا بالاداء از الایراء پس هرگاه عدم استوفا مهر دین ادایا
 ابرامقضى صحت دین شد کفالت بر آن بی شائبه واجب بآمر حاکم بود
 و یطابق مداه الصوره خاصه ما فی القفصه از زوج ابیه الصغیر
 و بنقه الصغیره و ضمن المهر صح و ایضا یفهم من العالمه الثبوتیه
 ممه ان یكون مضمونا علی الاصل بهیئت یجبر الاصل
 علی تسلمه فیجوز الکفاله یتعلم المبیع و بالدیون و الا عیان
 المضمونه کالغصب و الیه و رنی بد الزوج القول و مکتول لها
 یعنی زوج مذکور بعد باو غ خود بر تقدیر فوت ضامنان قمار ادای
 مهر کفول بر بکر و خاله مذکور آن که ورثه ضامنان آن مطالبه دین
 خود می تواند کرد زیرا چه مال کفول به سبب کفالت بر ذمه ضامنین
 ثابت و محسوب گردیده است لما فی رد المهر ساقط علی
 الدار البخته ساقط به ظهور آن الکفاله نورحب دینا للمطالب علی
 الکفول و دینا المکفیل علی الاصل لکن دین الطالب حال
 و دین الکفیل موحد الی وقت الاداء پس دین را
 می رسد که از ورثه کفلاء متوفین که بکر و خاله کفیل آن اخذ دین
 خود نمایند و لما فی الاشباه والنظائر لو کان المدين موحدا
 فکفیل به فمات الکفیل حل بموته علیه فقط فلما طالب

اخذ من وراث الكفيل وايضا في الفتاوى الهندية
 لو تكفل عن رجل بالف موحدة هبات الكفيل يوخد من
 تركته حالا وكذا في الفينة ايضا بس درين واقعه ضمانت
 مهر محل است بمجرد موت كفيل اخذ ان از ورثه می رسد و چونکه
 خالده و ارث بحکم کفالت هم در مطالبه داخل است لهذا کفول لها
 اختیار می دارد و دریکه مطالبه ذیبن خود بر یکی از اسل و کفیل نماید
 یا بر تقدیر ثبوت ذیبن بر ذمه هر دو و بر هر دو مسا لما فی الفتاوی
الهندیة نفی لا عن المنافع المكفول له بالخیر اران شاء
 طالب الاصيل و انشاء طالب کفيله لان الکفالة ضم احدی
 الذمتین الى الاخری فی حق توجه المطالبة ونحوه لا یوجب
 برائة الاصيل فاذا کان الذین ثابتا فی ذمه کل واحد منهما
 بکماله ولایة مطالبه کل واحد منهما فاذا اختار احد هما لا تبطل
 ولایة مطالبه الاخر انتهى وايضا فیها ومن الکفر و طالب
 الکفیل والمديون ولو طالب احد هما له ان یطالب الاخر
 فقط وهكذا فی المراحیه وفي الهند ایه ايضا لفظا ومعنی
 و غیرها من الکتب المتصلة ارلة فی الفقه مثل جامع الرموز
 والثنية والندری و بدون ادا شدن مال مکفول به از یکم از ان
 دو کس برات ذمه 'شان غیر متصور است و هر که ایمن از ان
 هر دو ادا نماید هر دو بری الذمه خواهد شد و بذین آن لما فی

الهداية ناقلًا عن التَّجْدِيدِ وَالْمَكْفُولِ لَهُ أَنْ يُطَالِبَهُمْ
أَرَاهُمْ أَشَاءَ أَرَاهُمْ بِأَدَى بَرَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

مَا قَوْلُ الْعُلَمَاءِ رَح

وَرَوَى تَيْكَةً هُنْدَ مُغِيرَةَ رَأَى رَشَّ بِأَكْبَرِ بَالِغِ نِكَاحٍ كَمَا نَبَذَهُ بُوَد
بِسَ عَمْدِ انْقِضَاءِ سَالِي بَكْرٍ رَاجُونَ مُطَبِّقٌ لِيَعْنِي سِتْرَ لَاحِقِ كُنْتُ
تَأْتِيكَ مَدَّتْ جَنُونَ أَرْدُو أَرْدَهُ سَنَالٌ تَجَاوَزَ نَمُودَ كَاهِنِي أَفَادَ حَاطِلِ
نَشِدَ بِسَ هُنْدَ رَأَى بَعْدَ بَاوُغٍ فَسَخَّ نِكَاحٌ مَذْكُورِي رَسَدَ وَبَادَ يَكْمَرِي
نِكَاحٍ كَرْدَنَ تَوَانَدَ يَانَدَ

الْجَوَابُ

مِي رَسَدَ لِمَا فِي الْعَالَمِ كَمِيرَةِ قَالَ مَحْمَدٌ رَحَ انْكَانَ الْجَفْنُونَ حَادَثًا
يُوحِلُهُ سَفَافَةُ لَعْنَةٍ نَهَرَ يَخْشِرُ الْمَرْأَةَ بِعِلِّ الْحَوْلِ إِذَا الْمَرْيَسُ رَأَى
وَأَنكَانَ مُطَبِّقًا وَهُوَ كَالْجَبِّ وَبِهِ نَاجِدُ كُلِّ أَلِيٍّ الْهَارِي الْمَقْدُوسِي
وَمِي الْهَدَايَةِ وَحَدَّ الْمَطَبِقِ شَهْرُ عَفْسِدِ أَبِي يُوسُفَ رَحَ إِلَى قَوْلِهِ
وَقَالَ مَحْمَدٌ حَوْلَ كَامِلٍ لِأَنَّهُ يَسْفُطُ بِهِ جَمِيعَ الْعَسَادَاتِ فَقَدْ رُبَهُ
أَحْتَمِلَ الْمَا وَمِي الْهَفْسِدَةِ أَيْضًا لَوُوحِدَتِ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا سَجْمَوِيَا
خَمَرَهَا الْقَضَائِي الْهَالِ وَلَا تَوَحَّلَ لَانَ الْآلَةَ الْمَغْطُوعَةَ لَا تَقْبِتُ
مَلَا يَفْهَدُ الْمَا حَيْلٌ وَكَذَلِكَ قَضَائِي حَانِ دَهْ ظَاهِرٌ اسْتَكْرَمَ
مَجْنُونٍ مُطَبِّقٍ حَكَمَ ذَكَرَ بِرِيدِهِ وَنَكَاحَ ذَكَرَ بِرِيدِهِ فِي الْخَالِ وَسَخَّ
كَرْدَنَ بِرَزَرَامِي رَسَدَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ

آنکه زنک زید، قس غلام زوجه خود را در شام داد پس هرگاه
 جسم مرگش در بین واقع آمده بود را سقط گفتن آغاز نمود و گفت
 دخترت را خواهم گذاشت پس گفت طلاق طلاق و روجه
 در اینجا حاضر نبود و در استیاره بوی دی کرد اما نیک طلاق بود پس
 واقع خواهد شد یا نه؟ چند

طلاق واقع خواهد شد بر وفق نیک و بی عیب اگر یک سه طلاق بکراره
 باشد واقع خواهد شد قضا بگوید یا نه؟ و اگر یک طلاق سهوی باشد
 و تکرار لفظ طلاق بنا بر بیان یا تاکید باشد قضا سه طلاق واقع
 خواهد شد و یا نه؟ یکی و اگر هیچ نیست نه ر و نیز همین حکم دارد
 لما فی الاشباه ولو کثر لفظ الطلاق فان قصد الاستیفاف
 وقع الكل او التاکید و واحدة دیاره والکل قضاء و کذا اذا
 اطلق و فی الهموی و کذا اذا اطلق یعنی لو کثر لفظ
 الطلاق ولم ینو الاستیفاف ولا التاکید یقع الکل قضاء
 لانه یجعل تاسیسا ولا تاکید لانه حیر من التاکید والله اعلم

چه صیغه صایعده رح

آنکه زنک زید در گامین نامه روجه خود دست داد اگر تا سه ماه
 نماند و نفقه را سازم اختیار سه طلاق بدست زوجه است هرگاه
 خواهد بعد سه ماه نفس خود را طلاق داده بعد عدت اقبال شود
 دیگر نماید پس بر نفقه و زوج و شرط نفس خود را طلاق دادن

محي نوايه بد - و زواج مذکور را رجوع از تقويض مذکور و نسخ
 اين منتهى رسيدان و بعد مدت نکاح ديگر صحيح باشد يا نه - الجواب
 بعد وجوب شرط زوج را مني رسيد که بانه خود اختيار رسيد طلاق
 نميد - لما يفهم من العا لمکبريه جعل ايموها بيمه اسمى
 شاعت بطلاق الذم يرسل المصدا انفق الى ان مضى الشهر مدا
 الى قوله احاب الفاضل الاعتراض في بابها تملك الا ينعاع
 القول - و فيهما ولو قال لها امرك ببيدك اذا شئت ارمي
 شئت واهما ان تختار نفسي واحدة في ذلك المجلس
 وغيره في اني وقت شاعت - و بر تقدير صحت اختيار من شوهر
 را رجوع از تقويض مذکور و نسخ آن مني رسيد - لما يفهم
 ايضا وليس المزوج ان يروح في ذلك ولايتها عما جعل اليها
 و لا يفهم - و زوجه را مني رسيد که بعد عدتس ديگر ير التباح فايه
لما يفهم من الدر المختار و يملح مبائنه بما دون الثلث في
 العدة و بعد ما بالاحماع و منع غيره فيها لا شتب - اه المسب
 و ايضا من العا لمکبريه لا يجوز للرحل ان يتزوج زوجته
 و كل لك المعتد - و بعد انقضاء عت نکاح ثاني را مني
 نيست - كما لا يخفى على البصير * والله اعلم * لبعض العامة *

* چه مقرر ما بيند رح *

آنها رينکه زير زوجه خود را بگويد که تو مادر مني يا خاله يا عمه مني يا نيايد

ای مادر من ای دختر من پس باین الفاظ طلاق یا ظهار واقع
خواهد شد یا نه الجواب

طلاق یا ظهار واقع نخواهد شد اگر چه در حالت غضب گفته
باشد و اگر چه نیت طلاق کرده باشد لما فی الحما دیة ولو قال لها
انت امی وایس بشیء وکذا لو قال ان فعلت کذا فانک امی
فهو باطل وکذا لو قال ذلک ونوی التهریم ثم فعل ذلک
الشیء کان باطلین و فی العا کمیریة ولو قال له سنا انت امی
لا یكون مطهرّاً و ینبغی ان یكون مکروها و مفلسه ان یقول
یا ابنتی یا احفنی و نحوه والله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

آنکه ینکه عند النکاح شرط تعجیل یا تاخیر مہر یا کل مہل یا موبل
یا بعضی مہل باقی موبل متعین نشده باشد حکم آن چیست الجواب
درین صورت اگر عرست دیار و وجین مختلف باشد یعنی وقت
نکاح مہر ایشان فوری مہل باشد باقی موبل و بعضی را از ایشان
تمامی مہل و بعضی دیگر را تمام موبل و ہم زمانیکہ مہر ایشان
مسکوت از تاخیر و تعجیل باشد مختلف باشند بعضی از نسوان مطالبہ
بجیزی از مہر خود یا تمام کمال در حالت بقای نکاح نکرده باشند و بعضی
میکرده باشند پس در این صورت کل مہر مہل خواهد بود و در مطالبہ آن
هرگاه کہ خواهد میرفتند لما فی الحما دیة اما اذا کان بشرط التبعیہ

ار محکوتاً عنه مانده بجنب می الحال معجلاً و فی الہدایۃ وان
 لہ ید کرراً حالاً ولا یحلّ فہو حال لانہ مال واجب بالعقد
 فالاصل فی امثالہ المملوک ذہو المہر والتمن و اگر عرت دبار
 او شان در باب تعجیل و تاخیل مبین باشد و در مطالعہ
 قدر معجل در ہر وقت کہ خواہد ہی رسد الغرض اگر مہر سکوت
 از تاخیل و تعجیل بود و باشد اما زنان آنجا حسب عرت تا بقای
 نکاح چیزی مطالبہ نمی نمایند پس کل موطن خواہد بود مطالبہ آن تا قیام
 نکاح نمی رسد چہ تعجیل مہر تفقد یر عدم تحقق عرت بکرم سکوت
 عداست بجهت آنکہ اصل تعجیل است فی الجماعۃ اعتبار
 عرف و رواج درین باب زیادتر است زیرا کہ عرت در حقیقت
 بمنزلہ بیان و شرط است لما فی الاشباہ فی کتاب النکاح
 وان سکتوا الا یجب الا ما صدق العرف الی قولہ المہر عرف
 کالمشروط و فی القنیۃ عادۃ حوازم ان النساء لا یطلبن المہور
 الا عند الفراق او بعد الموت فہو تاحیل عرفاً و فی العالمہ کبریۃ
 ان بینوا قدر لمعجل یجعل ذلک وان لم یبنوا شہناً یفطر
 الی المرأۃ و الی المہر المذکور انہ کم بکون المعجل لمنہل
 ہذہ المرأۃ من مثل ہذہ المہر فیجعل ذلک معجلاً ولا یقدر
 بالربع ولا بالخمس وانما یفطر الی المتعارف و فی الدر المختار
 لہامۃ من الموطی الی قوائہ لان المعروف کالمشروط التسلو

ای مادر من ای دختر من پس باین الفاظ طلاق یا ظهار واقع خواهد شد یا نه

الجواب

طلاق یا ظهار واقع نخواهد شد اگر چه در حالت غضب گفته باشد و اگر چه نیت طلاق کرده باشد لما فی الهمادیه ولو قال لها انت امی وایس بشیء ذکدا لو قال ان فعلت کذا فانت امی فهو باطل وکذا لو قال ذک دنوی التهریم ثم فعل ذک الشیء کان باطلا و فی العلامه و لو قال له سنا انت امی لا یكون مطهرًا و ینبغی ان یكون مکروهًا و منله ان یقول یا ابنی یا احفی و نهوه و الله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

المرینه عند النکاح شرط تعجیل یا تأجیل مہر یا کل محل یا موبل یا بعضی محل باقی موبل یا بیع نشدہ باشد حکم آن چیست الجواب درین صورت اگر عزت دیار زوجین مختلف باشد یعنی وقت نکاح مہر ایشان فوری معجل باشد باقی موبل و بعضی را انرا ایشان ہمگی محل و بعضی دیگر را تمام موبل و ہم زمانیکہ مہر ایشان مسکوت از تأجیل و تعجیل باشد مختلف باشند بعضی از نسوان مطالبہ پیمیزی از مہر خود یا تمام کمال در حالت تقای نکاح نکرده باشند و بعضی میکرده باشند پس درین صورت کل مہر معجل خواهد بود و زوج را مطالبہ آن هرگاه کہ خواهد میرفتند لما فی الهمادیه اما اذا کان بشرط التبعجیل

ارمحکوتاً عنه فإنه يجب في الحال معجلاً وفي الولاية وان
 لم يذكروا حالاً ولا زوجاً فهو حال لانه مال واجب بالعقد
 فالاصل في امثاله الحمل زهواً المهر والتمن والكرهت ديار
 اوشان در باب تعجيل و تأجيل مبین باشد چه در مطالبه
 قدر معجل در هر وقت که خواهد می رسد الغرض اگر مهر سکوت
 از تأجیل و تعجیل بود و باشد اما زمان آنجا حسب عرف تا بقای
 نکاح چیزی مطالبه نمی نمایند پس کل موطن خواهد بود مطالبه آن تا قیام
 نکاح نمی رسد چه تعجیل مهر تلفدیر عدم تحقق عرف حکم سکوت
 عداست بجهت آنکه اصل تعجیل است فی الجملة اعتبار
 عرف و رواج درین باب زیاده تر است زیرا که عرف در حقیقت
 بمنزله بیان و شرط است لما فی الاشباه فی کتاب النکاح
 وان سکتوا الا يجب الا ما صدق العرف الى قوله المهور
 كالمشروط وفي القنیه عاده حوازم ان النساء لا يطلبن المهور
 الا عند الفراق او بعد الموت فهو تأجيل مرفأً وفي العالمیه
 ان بینوا قدر المعجل یجعل ذلك وان لم یبینوا شيئاً یفطر
 الى المرأة والى المهر المذکور انه کم بكون المعجل للمثل
 هذه المرأة من مثل هذه المهر فیجعل ذلك معجلاً ولا یقدر
 بالربع ولا بالخمس وانما ینظر الى المتعارف وفي الدر المختار
 لها من الرطی الى قوله لان المعروف كالمشروط التسل

والله اعلم

* مؤلانا محمد راجیه *

چه میفرمایند رحمه الله تعالی

در صورتیکه شخصی طلاق نامه مسماة زینب زوجہ نسبی
زید نوشته زید مذکور را که بطلاق زوجہ خودنا ارض محض و دجست
و سخط کردن در آن عمر و اکراه نماید و زوج مذکور اقرار می نماید
که طاقی نه داده ام و د طاق نامه دستخط نکرده ام پس بکرن
گواهی میدهند که دستخط نکرده و دیگر سه گواهی در دستخط کردنش
گواهی میدهند که آن چیست و اگر زید در آن دستخط هم کرده
باشد اما بزبان طلاق نگفته باشد طلاق واقع خواهد شد یا چه و منتظر
ماجن و مودی مسلم مجبور از افتاد و مودب بتعزیر خواهد شد یا نه
ببینوا و تحروا

الجواب

گواهی نبرد و فریق گواهی بکسب تضاد در حالت واحد واقع
است باطل و ساقط الاعتبار است چرا که کذب احد الفریقین
مقیض است لما فی العالم مکیریه کل یمنین. لو اجمعوا فی
حالة واحدة سقط الوجود الکذب فی احدیهم فاذا بدأ
الحاکم الحکم باحدیهم ایتعین الکذب فی الاخری مثاله
لو شهدوا انه طلق عمرة یوم النحر بالکفره و شهد شاهدان
انه طلق زینب فی هذا الیوم بمکة فشهدا دهما باطلان و باین
چنین طلاق نامه طلاق واقع نخواهد شد لما فیها سبیل کذاب

له بکتبه بخطه ولم يملأه بنفسه لا يقع به الطلاق اذا لم يقر انه
 بكتابه كذا في المحمط وفرضا اگر دستخط هم کرده باشد تا هم
 طالق واقع نخواهد شد لما في قاضیخان رجل اكره بالضرر والهمس
 على ان يكتب طلاق امرائه فلانة بنت فلان بن فلان فكتب فلانة
 بنت فلان طالق لا تطلق امرأته لان الكتابة اقيمت مقام العبارة
 باعتمار الحاجة والحاجة هنا وشخصي که خود را مولی گویند و
 باین اقسام و اشعار فتوی دهد که زوج را بطمان زنی با سبب
 شرعی که امر ممنوع و بدترین مباحات است جبر و اکراه نماید
 و تعدی و ظلم مان بی گناه رود و در فایان فتویست سرعاً از
 فتوی دادن بازداشته خواهد شد لما في الدر المحقق و بل
 يجمع مفت ما حن يعلم الماس الهيكل الباطلة كقوله الرد
 لتبين من زوجها او تحفظ عنه الزكوة بما سبب الكتاب
 منك و ايدى مسلم بما حق تميز کرده خواهد شد لما في القنوير
 هر دكل مرتكب منكرو او مودى محلم بغير حق بقول او فعل
 و در حدیث شریعت آمده است من اعرض عن شوحيميل
 لئله سمع رسول الله صلعم يقول من مشى مع ظالم لم يقرب به و هو يعلم
 انه ظالم فقد خرج من الاسلام وراه البیهقی والله اهل هم
ما قولكم رحمكم الله تعالى

اندر آنکه زید نجیب را بپسر زید و بیه بقدر نکاح خود آرد و در زکی

چند با هم ز نامشویی کرده بلا اجازت و در ضای نجیبه و قبل از ادای مهر
مجلس و ملاقات نفقه فرار نموده از هشت سال غائب است و
در حق و نجوای مثل شرب خمر و زنا مصروف است و از نفقه
و هم از طلاق احوال می نماید پس تفریق مابین هر دو در مذاهب حنفی
جائز است یا نه و در شدت ضرورت حنفی را تقلید امامی دیگر نمودن
جائز است یا چه در تقدیر جواز نجیبه مظلوم را جائز است که دیگر را
نکاح نماید یا چه

الجواب

نزد امام ابو حنیفه رح لفریق جائز نیست لما فی الدرامختار
لا یفرق بینهم و بینهم - اولو بعد مضي اربع سنین خلافا لما لک رح
و سبب شدت ضرورت جائز است که حنفی بقول مالک
یا شافعی یا احمد فتوی دهد که نزد ائمه ائمه تفریق مابین الزوجین
روا باشد - لما فی الطحطاوی فی شرح قوله خلافا لما لک رح به
قال الشافعی فی قول واحد فی رواية رض منہم - قال
القصة انی لرافتی بقول مالک فی موضع الضرورة یدعی ان
لا یأمن به ابوالسعود فقول العلامة عبد البر بعل ذکر ابن
وہبان الخلاف عن الائمة لا حاجة للحنفی فی ذکر ذلك
فہنہ اولی لیس بأولی افادہ فی شرح الملتقی ای لہما افادہ
القصة انی من ان الحنفی یفتی بہ فی موضع الضرورة و نیز
عبارت جامع الزموز ظاہر می شود کہ بعد چهار سال زوجه را میسر

که با شش ماه دیگر نکاح نماید حیث قال وذل مالک والارزاعی
 إلى اربع سنين یمکن عرله بعد ما کما فی المظہر فلو افنی
 فی موضع الضرورة ینبغي ان لا یأس به واللہ اعلم

ما قولهم روح

آنکه زنکه زنده زودتر از مهر خود را بشهرش خواهد داد
 حیث یأخذ یا بعد ما تشیت نمود پس زید مذکور بری الذمه
 خواهد شد یا نه و بعد از آن اگر زنکه از مهر یا برای مهر عود رجوع
 کردن میتواند یا نه

مذکوره صحیح خواهد شد و زید از دین مهر بری الذمه
 فی قاضی خاں رجل مات موهبت مهورا سنة امرأته صحت
 مبنیها بری الزوج و هكذا فی رد المحتار و غیوه و بعد از آن
 رجوع زن از آن غیر جائز هرگاه که مهر دین است و رجوع از آن
 جائز نیست لما فی قاضی خاں مهر المرأة علی زوجها دین
 کل بن الا جفیی و ایضا فیها اذا ذهب الدین من المملکة
 لیس له ان یرجع منه لان الدین سقط بالهبة واللہ اعلم
 ما قولکم رحمکم الله تعالی

آنکه زنکه زید زن خود را بکند است مقداره دو هزار و دو سال
 غائب ماند سپس زن مذکوره بکاح عمر در آمد و فرزندی پیدا شد
 و بعد از آن زن حاضر شد و عمر و فرزند خود را پس زن مذکوره ای

که ام ازین بر دو باشد الجواب

وله مذکور بری عمر باشد لما فی السرا حیه رحل غاب عن
امراته البکر او الثیب عشرين مثلاً فتزوجت غیره فجاءت
بالاولاد فالاولاد للزوج الاول فی ظاهر الروایة وعن ابی حنیفة
رح الله للزوج الثانی وعلیه الفتوی و فی العیال المکبریه
وردی عبد الکبیر الجرحانی عن ابی حنیفة رح ان الاولاد
للزوج الثانی ویرجع الی هذا القول وعلیه الفتوی والله اعلم

ما قولکم رحمهم الله تعالى

انذرتیکه بنده بانقریب امری اجازت رفتن بخانه والدین از
شهر خود که زید است درخواست چونکه بیشتر تر بیشتر بخانه
والدین بخود رفته تمدد و نافرمانی شوهر نموده بود اجازت تشن داد پس
بنده بساجت پیشن آمده گفت این بار هرگز نافرمانی و سرکشیت
نخواهم و زید اگر حسب فرمانت بروی فالان سوی خانه ات رجوع
نکنم و از امره طلب تو انحراف در زمره از رویه مهر من که در
ذمه تست ابر نمودم پس زید رخصتش داد و بدستور پیشین
تمد نمود و حسب طلب بخانه شوی خود بنیاد پس این ابرامقید بشرط
مذکور صحیح خواهد شد یا در نقد بر صحت وقت وجود شرط زید
از مهر مذکور بری الذمه خواهد شد یا نه الجواب

ابرانمودنش با تقیید این چنین شرط صحیح است لما فی

الهداية في باب الصلح في الدين والابراء مما ينفذ بالشرط
وان كان لا يتعلق به **في الكفاية** والابراء له شبه بها فوجب
العمل بالمشبهين عند الامكان فقلنا لا يتحمل التعليق
بالشرط عملاً بشبه التملك وذلك اذا كان بحرف شرط ويتحمل
التقييد به عملاً بشبه الاسقاط وذلك اذا لم يكن ثمه حرف
شرط **في الكفاية** والابراء مما ينفذ بالشرط وان كان
لا يتقيد به والفرق بين التقييد بالشرط والتعليق به ثابت
لفظاً ومعنى اما لفظاً فهو ان في التقييد بالشرط لا يستعمل
لفظ الشرط كان واذا رمتي واما معنى فان في التقييد بالابراء
بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط وجود ما قيد به حتى
اذا لم يوجد المقيّد يعود الدين واما في التعليق بالابراء
بالشرط لا يوجد الابراء اصلاً في الحال وذلك لان التقييد
بوقت بمنزلة الاضافة الا ذلك الوقت والاضافات اسباب
في الحال بخلاف التعليق **في الكفاية** ايضاً لان تعليق
البراءة بالشرط الصريح باطل الى قوله قلنا يصح الابراء اذا
لم يصرح بالشرط ولا يصح اذا صرح بالشرط ووقت و
شرط مقيد به يعني سر كش زن مذكرة از آمدن بخانه زید برأت
زید مرقوم از مهر زوجه حاصل خواهد شد **لما في الكفاية** فان
في تقييد الابراء بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط

که ام ازین بردو باشد الجواب

وله مذکور برای عمر باشد لما فی السرا حیه رحل غاب عن امراته البکر او الثیمب عشر و سبعین مثلاً فتزوجت غیره فجاءت بالاولاد فالاولاد للمزوج الاول فی ظاهر الروایة وعن ابی حنیفة روح انه لم للمزوج الثانی وعلیه الفتوی و فی العیال المکیمریة وروی عبد الکریم الجرحانی عن ابی حنیفة روح ان الاولاد للمزوج الثانی ویرجع الی هذا القول وعلیه الفتوی والله اعلم

ما قو لکم رحمہم الله تعالی

آنکه منکره با تقرب امری اجازت رفتن بخانه والدین از شوهر خود که زید است درخواست چونکه پیشتر پیشتر بخانه والدین خود رفته تهمذ و نافرمانی شوهر نموده بود اجازتش نداد پس بنده بسماجت پیشش آمده گفت این مادر مرا نافرمانی و مرکبیت نخواهیم در زید اگر حسب فطانت برو زقان سوی خانه ات رجوع نکنم و از امره طالب تو انحراف و رزم هزار رویه مهر من که در ذمه تست ابر نمودم پس زید رخصتش داد و بدست تو پیشین تهمذ نمود و حسب طالب بخانه شوی خود نیامد پس این ابرامقید بشرط مذکور صحیح خواهد شد یا نه و بر تقدیر صحت وقت وجود شرط زید از مهر مذکور بری الذمه خواهد شد یا نه

الجواب

ابرانمودنش با تقیید این چنین شرط صحیح است لما فی

الهداية في باب الصلح في الدين والابراء مما يمتنع بالشرط
وان كان لا يتعلق به **في الكفاية** والابراء له شبه بها فوجب
العمل بالشبهين عند الامكان فقلنا لا يقتضي التعليق
بالشرط عملاً بشبه التمليك وذلك اذا كان بحرف شرط ويتحمل
التقييد به عملاً بشبه الاسقاط وذلك اذا لم يكن ثم حرف
شرط **في الكفاية** والابراء مما يقتضي بالشرط وان كان
لا يقتضي به والفرق بين التقييد بالشرط والتعليق به ثابت
لفظاً ومعنى **اما لفظاً** فهو ان في التقييد بالشرط لا يستعمل
لفظ الشرط كان واذا دمتي **واما معنى** فان في التقييد بالابراء
بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط وجود ما قيد به حتى
اذا لم يوجد المقيّد يعود الدين **واما في التعليق** بالابراء
بالشرط لا يوجد الابراء اصلاً في الحال وذلك لان التقييد
بوقت بمنزلة الاضافة الا ذلك الوقت والاضافات اسباب
في الحال بخلاف التعليق **في الكفاية** ايضا لان تعليق
الابراء بالشرط الصريح باطل الى قوله قلنا يصح الابراء اذا
لم يصرح بالشرط ولا يصح اذا صرح بالشرط **ووقت** وهو
شرط مقيّد به **يعني** سر كشيء من المذكور ان آمن بخلافه برأت
زيد قوم ازهر زوج حاصل فواهد **الما في الكفاية** فان
في تقييد الابراء بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط

وجود ما قبل به

والله اعلم * مولانا محمد وحید *

صاحکمکم رحمکم الله تعالی

آنکه رینه زید منه را بمهر کنه از زوج بود و قبل ادای مهر و فات
که در بین صورت تمام مهرانه اش بر زوج مذکور واجب و موکد خواهد شد
خواهد شد یا نه و مهر زوج از جماع دیون صحیح و مقدم بر ارث و
وصیت است یا نه و اگر قبل ادای مهر زوج ترک اش را در نه
تقسیم کرده باشند روه را ابطال قسمت می رسد یا نه

اجیبوا ثابوا الجواب

دوین صورت بر زوج مذکور مهرانه اش واجب و موکد خواهد شد
لما فی العیال المکهریة المهریتا کذا باحد صعان ثلثة الد خول و
والخطوة الصحیحة و صورت احد الزوجین سواء کان مهمی او
مهر المثل حتی لا یسقط منه شیئی بعد ذلك الا بالابراء من
صاحب الحق و فی الهدایة فلان المهمی دین فی ذمه و قد
تاکد بالسنوات فیه قضی من ترکته و مهر دین صحیح است
مثل سائر دین فی ابراهیم شاهی المهر دین که مانع
الدیون لا یسقط الا بالاداء او الالبراء و لما فی الفتبوا و
المنقشه مدیه المهر دین که من الاجنبی لا یسقط الا بالاداء
او الالبراء و مهر که از جماع دیون است مقدم است بر ارث
و وصیت لما فی العیال المکهریة الاول یبدأ بجهیزه و تکفینه

بلا تبدل و لا تقهر ثم تقضى ديونه من جميع ما بقى من ماله
 ثم تغفل وصاياه من ثلث ما بقى بعد الدين ثم يقهر الباقي الخ
 و اگر قبل ادای مهر تر که اسس بمنقصم گشته است زوجه
 را جهت ادای مهر خود ابطال قسمت می رسد لما في فليضان
 ادعت امرأة الميت المهر و اقامت البينة كان لها ان تبطل
 القسمة ويكون دينها كدين أحفبي والله اعلم

ما قولكم رحمكم الله تعالى

آنکه رینه شخصی زوجه مدخل برادر خود را در طالت سکر
 و مستی گفت که ترا طلاق دادم ترا طلاق دادم پس درین صورت
 طلاق به سبب سکر ان به دشس واقع خواهد شد یا نه و بر تقدیر
 وقوع رجعی خواهد بود یا بائن و بر تقدیر رجعی زوج در میان عدت
 رجعت می تواند کرد یا نه بیغوا تو حردوا المحسوب
 حسب شرع و شریف طلاق سکر ان واقع می شود
 لما في الدر المختار و يقع طلاق زوج بالغ عاقل الى قوله ولو سكران
 و كما في جامع الرموز يقع الطلاق من كل سكران الى قوله ولو
 سكران ای مغير اعقله و لما في شرح الوقاية يقع طلاق كل زوج
 عاقل بالغ الى قوله ولو سكران اي وان كان الزوج سكران
 پس در صورت مذکوره طلاق رجعی واقع خواهد شد به سبب
 مجری بودن لفظ طلاق طلاق رجعی واقع خواهد شد نیست کند یا نکند چرا که

لفظ مخرج محتاج به نيت نيست اگرچه نيت ابانة کرده باشد لما في
 البول ابانة انما طالق ومطلقة وطلاقك وطلقتك هذا يقع به الطلاق
 الرجعي لان هذه الالفاظ تستعمل في الطلاق ولا تستعمل
 في غيره فكان صريحاً ولا يفترق الى الغيبة لانه صريح فيه لغلبة
 الاستعمال وكذا اذا نوي الابانة فهذا يقع به الطلاق الرجعي
 وان نوي الابانة وچون طالق رجعي شد زوج را در بيان
 حد اختيار رجعت است اگرچه زوجه آيا کند لما في شرح الوقاية
 هي في الغدة لا بعد ما لمن طلقت دون الثلث الى قوله وان ابنت
 ولما في مختصر الوقاية تصح الرجعة في الغدة وان ابنت اذا لم
 تبين خفيصة او غليظة ممكن احكم الكتاب والله اعلم

ما قوله مخرج

در صورتيكه شغصی زوجه غیر را که هنوز نکاحش باقی است
 نکاح کرده باشد نکاح مذکور حرام است یا چه الجواب
 نکاح مذکور حرام است لما في العنالمکبرية لا يجوز
 للرجل ان يقزوج زوجة غيره وكذلك الممتدة كنه افي
 المزاج الرواج ولما في قاضيخان ولا يجوز نکاح
 منكوحة الغير ومعتدة الغيوب عند الكل وهكذا
 فيهم من الدار المختار وتعلق حق الغير بنکاح او مدّة
 والله اعلم

مَا قَوْلُكُمْ رَح

اندر اینکه منکوحه غیر از آنکس بودن حرام است بانه اگر از و فرزندى
زايده ثابت النسب خواهد شد بانه و بر تفرقه يرا دل در تتركه و الله
مخود دارد خواهد شد بانه * الجواب

حرام است لما فى العالم الغيرة لا يحرز للرحل ان يتزوج
زوجة غيره وكذلك المعتدة و فى قاضيهان ولا يحرز نكاح منكوحه
الغير ومعتدة الغير عند الكل و فرزند متوله از ایشان ثابت
النسب است چرا كه نسب مجرد است از جهت البوين
است فى تمام الرموز ان الفاسد كالصحيح فى ذلك (اى النكاح
المفاسد كالصحيح فى ثبوت النسب و فيه ايضا النسب اشتراك
من جهة الابوين و فى الدر المختار و فاسد النكاح فى ذلك
اى فى ثبوت النسب كصحيحه و فى المجلد شرايط ثبوت النسب
اربعة اهل و اول و الحبل و اقرباء الزوج و ثبوت الولادة بجهة تامة
و اقرباء الولدة بالولادة و در اینجا همه شرائط مذکور موجود است
بس هرگاه نسبى ثابت شد ببارب در متروكه و الله خور دارد
خواهد شد زیرا به حرمت نكاح مانع ارث و به نیت فى العواجه
المانع من الارث اربعة الرق و افراكان و اوله قصاص و القتل الذى
يقع فى زوجة القصاص او الكفارية و اختلاف البينين

و اختلاف الدارين و كذا في الدر المختار والله اعلم * لعالم *

ما حكمكم رحمكم الله تعالى

در صورتیکه سیمی بمن صابره را نکاح کرده با ادای مهر بمبادش و
بلا نفقه از سکنی بلا اجازت چند سال غایب ماند بعد از آن بوطن
رسیده نزد زوجه خود بنیاید بلکه جواب دهد که قاندر اطلاق نخواهم
داد نه نفقه ماضیه و عالییه و نیز او مجزوم است عاجز از کسب و نیز
سبب کمین قادر بر نفقه و مهر نیست پس باین ضرورت تفریق ما بین
ایشان روا باشد یا نه و بجه طور و جزا مویید تفریق ایشان
می تواند شد یا چه الجواب

بسبب ضرورت مذکور مستحسن است که تفریق کرده شود
ما بین ایشان باین طور که قاضی مقرر کند نائب شافعی الهنوب را
او تفریق نماید بر تقدیریکه مفرق مرتشی نبود فی شرح الوقایه
اصحاب بدارح لما شاهدوا الضرورة فی التفریق لان دفع الحاجة
الدائمة لا یقیم بها الاستدانة والظاهر انها لا تجلب من یقرضها
وتغنی الزوج امر متوهم استحسنه و ابان ینصب القاضی نائباً
شافعی المذهب یفرق بینهما پس هرگاه که تفریق بمقرر زوج
در است بود پس در اینجا که فقیر و عیجر از کسب مع انکار از اتفاق
و طلاق و غیره موجود است بطریق اولی درست شدن میتواند
و فی الجملی دان لم یفص ای الهنفی بالتفریق لکن امر شافعی

المذهب ليقضى بينهما في هذه الحادثة فقضى بالتفريق ينفذ اذا لم ير تش الامر امام ورهنا اذا كان الزوج حاضرا واما اذا كان غائبا فرفعت المرأة الامر الى القاضي واقامت البيعة ان زوجهما الغائب عاجز عن النفقة وطلبت منه ان يفرق بينهما فان كان حنفيا فقد ذكرنا حكمه اي بامر شافعيها وان كان شافعيها فمفرق وكذا في جامع الرموز وجرام اگرچه در مذهب منفي سبب حوازي تفريق نيست ليكن بسبب اختلاف امر در ان مويده تفريق ميتواند شد لما في الدر المختار لا يتخير احد هما بعيب الاخر ولو فاحشا كجنون وجزام وهرس وفرن ورتق وخالف الاثمنة الثلاثة في الخومة او بالزوج ولو قضى بالرد صح وفي شرح الوقاية ولا يتخير احد هما بعيب الاخر خلا للامام في العيوب الخومة الى قوله وعند محمد ره ان كان بالزوج جنون او جزام او هرص فالمواة بالخيار القول والله اعلم *

ما تقولون رحمكم الله تعالى

آنکه زنکه زید هند را بالعوض مهرانده هزار روپیه نکاح نماید بعده بگوید که جمیع املاک خود یعنی هر چه که اکنون در ملک من موجود است و هند را از ان مناموم نیست و هر چه که در کشور و ملک من خواهد آمد همه منی آنرا بالعوض مهر هنده دادم پس این همه بالعوض بیع است یا نه

و بیع مذکور باطل است بانه و بر تقدیر بطالین بعد قبض مفید ملک
 مشتری خواهد شد بانه الجهل بالبطلان بیع است
فی الدلالة المختارة لوقال و صحت هذا بكذا فهو بيع ابتدائي وانقياده
 وفي الاشباه وينقد بلفظ الهبة مع ذكر البدل وفي الجمادات
 و اجمعوا على انه لو قال وصيت ذلك بكذا انه بيع و بیع مرقوم
 باطل است چه بیع چیزیکه در ملک او بالفعل موقوف است مجهول
 است و بیع مجهول فاسد و بیع چیزیکه در ملک او غایب است بیع
 باطل است و چون مبیع فاسد ضم گردد شود با مبیع باطل همه باطل
 میگردد اما آنکه بیع اشیای موجود فاسد است فلها فی المبحر
 الوراق و العالم کبریة جهالة البیع المفسدة ما لو قال بعثت مغلث
 جميع مالي في هذه الدار من التوفيق والثياب والمشقري لا يعلم
 ما فيها كان فاسدا لان المبیع مجهول باوجود ذیة فی الدار بیع
 فاسد شد بجهل قیمت جمالت و اگر مطابق بهت مذک جمیع مالی
 بگوید بطریق اولی فاسد خواهد شد بجهت جهالت اما بطلان
 بیع آنکه در ملک خواهد آمد بجهت آنکه موقوف است و بیع
 موقوف باطل لما فی الاشباه بوجع الموقوف باطل ما لا یفسد بجهت
 الا نصاب من البطلان اذ اصابه على ايمانها بعد استیلا کما قلناه
 جائز است همانند و چون مبیع صحیح ضم گردد شود در مبیع با مبیع
 باطل تمامی آن باطل میشود فی الهدایة من جمیع بین خبر و عمل

ادشاه زکوة و صیقة بطل البیع بیهما و فی العالم کبریة من جمع
 یمن حر و عبد ارشاه زکوة و صیقة و بیهما بطل البیع بیهما بی
 لکل واحد بمدا ارله یسم صفدا بیه صیقة رح و فی الاشباه و منها
 البیع فاذا جمع بین حلال و حرام صیقة واحدة انکان الحرام
 لیمن بمسال کالجمع بین الزکوة و الصیقة و الهرة و العبد
 فانه یسری البطلان الی الالحلال بقوة بطلان الحرام
 و درین صورت هرگاه بیع قاسد یا منجته شد با بیع باطل هم باطل
 شد و بیع باطل مفیه مانک نیست و فی الهدیه و الباطل لا یفهم
 ملک التصرف و فی الهدیه فالباطل مالم یکن مجلبه بالا
 مقنونا فهو لا یفید الملك والله اعلم *

* من مجموعة مولانا محمد وجیه *

ما قولکم رحمکم الله تعالی

آند زنکه زید قبل اداد ایرای مهر زوجه خود ترکه کذا و چند ورثه را
 گذاشته فوت نموده پس زنی را گرفتن ایراضی بتر و که زیر عوض
 مهر بدول و منی خود نش از جانب شوهر بدول رضای بقیه ورثه
 میرشد یا نه الجواب اگر متروکه اش
 از جنس در اهرم و دنانیر است میرسد و اگر ازین جنس نبوده پس
 اگر غیر اراضی است خواهد فروخت و مهرش از آن استیفا خواهد
 نمود و اگر اراضی است نمیرسد لما فی الهمادیه و معدن المائل

المراة تأخذ مهرها من غير رضا الورثة ان كانت ذراهما ر
 دنانهر وان كانت شيئا يحتاج الى البيع تباع ما كان اصلح وتستقر في
 صداقها وفي العقار اذا كانت وصية وفي فصول العمادى لانه
 لا ملك لهم في القرعة انما لهم حق استيفاء الدين من القرعة
 وفي الهداية لان حق الغرماء متعلق بالمالية لا بالصورة والله اعلم *

په میفرمایند روح

در صورتیکه یک دختر نه ساله و یک پسر هفت ساله اولاد
 زید نزد مادر ایشان باشند درین صورت مادر را حق داشتن آنها
 نزد خود هست یانه و زید نزد کور را میرسد که ایشان را از مادر بگیرد یا چه
 الجواب مادر را حق نیست پدر را
 گردن آنها از مادر سر رسد لما فی العالم مکبریه والام والجدة
 احق بالسلام حتی يستغنى وقدر بضع سنين وقال القدوري
 حتى ياكل وحده ويشرب وحده ويستغنى وحده وقدر
 ابو بكر بضع سنين والفقوى على الاول والام والجدة احق
 بالجارية حتى تبيض وفي نوادر مشاهير اذا بلغت الشهوة
 فالاب احق بهذا عهدهم وبعد ما استغنى الغلام وبلغت الجارية
 فالعصبة اولى يقدم الاقرب فالاقرب وايضا قيمها وتكلموا في
 تهمير البلوغ مبلغ الجماع والمختار انها ما لم تبلغ تعاليم فبلغ
 مبلغ الجماع وعليه المفقوح وحيال المختار والام والجدة

احق بالصغيرة حتى تهوض وغيرهما احق بها حتى تشتهى
وقدر بجمع وبه يفتى وعن محمد ان الحكم في الام والجمدة
كذلك وبه يفتى لكثرة الفماد زيلعى والهاضنة احق بالفلام
حتى يمقغني عن النساء وقدر بجمع وبه يفتى والله اعلم *

* ما تين لمولانا محمد وحيه رح *

ما قولكم رحمكم الله تعالى

عرفت و طادت ايند يار از قدیم الايام در عقد مصاهرت . بين
الانام جنين معروف است که اهل منخطوبه قبل تزويج اشاي
معمود متبادله مصاهرت که عبارت از اجناس زيورات
واللبه واقمشه و فواکه وعطريات وغيره است بعضی قبل دخول
وبعضی بعد آن ميدهند و نیز نقود کنده بعوض طويات و اسباب
جهاز و حمان ضيافت خايط دلواحقان دي که در هنگام انعقاد
از تباطر می برای بردن خطيبه بخاراش باشد از دمی طابنده و آنرا
در نکاح شمرط میکنند و او را بگویند که از ان نقود و سامان جهاز
طويات و اسباب ضيافت خريده و شمارا خورائيد و آن زيور
واللبه و منخطوبه پوشانيد و او را بان حمان جهاز حواله شما خواهم کرد و
و خايط آنرا تقبل کرده نقود کنده بعوض خور و نوش شان و طويات
و سامان جهاز و این زيور است و البسه واقمشه و عطريات وغيره
برای فطيه بهاشش ميدهد پس شرط شمرط کردن و طابنده و

و ادن و گرفتن آن همه اشیای مرقوم بالا درست است یا نه
 و بر تقدیر تکمیل شرط مسبب عرت هم لازم است یا نه در صورت عدم
 تعیین مقدار آن مهر کسی فاسد و مهر مثل واجب میشود یا نه
 و این عرت و عادت تقدیر این دیار که بحسب مصاهره در واد
 و سده اشیای مد و معروف باشد بر هر دو تقدیر بشرط و عدمش
 معتبر و چون مشروط و انهر اشیای بمجمعه مهر خواهد شد یا نه و انجنان
 مناه و جدا برای استیفای اشیای مد و معروف و بیعتاده مصاهره
 نفوس خود را از شهر باز داشتند و نیز بر تقدیر و وقوع خلع بعد عقد
 پیش خلوت صحیح و دخول در صحت شدن نفقه و کذا در ضیافت
 ناکح و تجویز مخطوبه و شرای علویات یا نشدن آن و هم در صورت
 گرفتن اهل خطبه فریاد نفقه و غیره بعوض جهاز و غیر ذلک و ندادن
 سامان جهاز ناکح را استرداد نفقه و سده وجه از اهل مخطوبه
 میرسد یا نه و هم اگر بعد تنطاطی نفقه و البسه و فوا که و غیره از
 طرفین مصاهره فاسد شود هر واحد مستحق استرداد و همچنین اگر از
 نفقه در غیره در ضیافت خرج شده باشد و دیگری میشود یا نه
 بینوا تو حردا الحجـواب عریکه در داد و ستد
 البسه و اقیمه و زیورات و فوا که عطریات و نفقه و غیره بهر
 دلیلی در عقد مصاهره مد و سده باشد بر هر دو تقدیر بشرط
 و مد سس لازم و معتبر و چون مد و سده است و آن همه اشیای بمجمعه

مهر واجب الاداء بشرط کردن و طاییدن و دادن و گرفتن جایز
 و بر تقدیر عدم شرط لازم و بر تقدیر عدم معلومیت مقدمه آن
 مهر رسمی فاسد و مهر شل واجب است و تنکوحه را برای استیغای
 اثباتی معروضه معتاده مصاهرت نفهم خود را از شوهر شش
 بازداشتن میرسد و بر تقدیر بوقوع خلع بعد عقد و قبل طاعت و
 دخول و صرت شدن نفوذ کند در ضیانت نالجم و سامان چهارم و غیره
 یا نشدن آن و هم در صورت گرفتن اهل فطیه فریب از طایب
 نفوذ و غیره بعضی چهارم و غیر ذلک و ندادن سامان چهارم را
 استرداد نفوذ مند رجوع از اهل محطوبه نمیرسد و اگر بعد تعاطی
 نفوذ و البسه و فواکه و غیره از طرفین مصاهرت فاسد شود کسی مستحق
 چیزی از نفوذ و غیره در ضیانت خرج شده باشد از دیگری نمیشود
 لما فی رد المحتار و نظیر ما فی الخانیة ما هو معروف بهن الناس
 فی زماننا من ان البکر لها اشیاء زائدة علی المهر منها ما یدفع
 قبل الدخول کالازار و الخف و الکعب و ادواب الحمام و هذه
 ما لو فقه معروفه بمنزلة المشرط عرفنا حتی لو اراد الزوج ان
 لا یدفع ذلک یشرط نفیة وقت العقد و یسمی فی محقق بلغة ذراهم
 معلومة یضمها الی المهر المسمی فی العقد و قد سئل عنهما فی المهرته
 فاجاب بما حاصله ان المقرر فی الکتب من ان المعزوف کالمشرط
 یوجب الحاق ما ذکر بالمشرط فان علم قلده لزم کالمهر والا

وجوب مهر المثل لفساد التسمية ان ذكر انه من المهر وان ذكر على
سبيل العدة فهو غير لازم بالكلمة والذي يظهر الاخير وصافي
الحائية صريح فيه ثم ذكر عبارة الحائية المارة وما تقبل من
اجتزاضه على البهر والفتحيين بان هذه الامور كانت تعقب في
العرف على وجه اللزوم على انها من جملة المهر غير ان المهر منه
ما يصرح بكونه مهر ارادته ما يسكت عنه بناءً على انه معروف لا بد
من تسليمه بدليل بان عقد من ارادة تسميته لا بد من اشتراط
تسميته وتسمية ما يقابل له كما هو في المشرط لفظاً فلا يصح
جملة هذه وتبرعاً كون كلام الحائية صريحاً فيهم قد علمت
ما يندى قضاة ريشا فيمنحه وقد رايت في الملنقط التصريح بلزومه كما
قلنا حيث ذكر في مسألة منع المراجعة نفهمها حتى نقبض المهر
بقال ثم ان شرطها شيئاً معلوماً من المهر معجلاً زفافها
ذلك ليس لها ان تمنع نفسها وكذلك المشرط عادة كالحف والمذهب
ولديهاج اللفاظه بود را هم السكر كما هو عادة اهل شهر قندوان
شرطوا ان لا يدفع شيء من ذلك لا يجب وان سكتوا لا يجب الا من
صدق المعروف من غير تردد في الاخطاء لمثلها من مثله والمعرف
الضعيف لا يلحق المسكرت عنه بالمشرط اه ثم رايت المصنف افتي به
في فتاويه وحاكمه ان ذلك ان صرح باشتراطه لزوم تسليمه وكذا
ان مكطبعة وكان لا يعرف به مشهوراً معلوماً عند الزوج اليه

وأيضا فيه في ذلك الباب وفي الثانية يُعتبر التعارف لأن
الثبت هو ما كالتأثير شرط النسخ ولا تنسخ ما قد مداه عن الملتقط
من أن لها المدع أيضا للمشروط عادة كالحف والمكعب ود يباح
المفافة ود را هم السكر كما هو عادة سحر قند فانه يلزم دفعه
على من صدق العرف من غير تردد في اعطاء مثلها من مغلطه
ما لم يشترط عدم دفعه في العرف الضعيف لا يلحق المكسوت
عنه بالمشروط وأيضا فيه قلت ينبغي تقييد ذلك بما لم يجر به
العادة لما حررناه من ذلك في عرفنا يلزم الزوج وانه من
جملة المهر كما قد مداه عن الملتقط ان لها متسع نفسها للمشروط
مادة كالحف والمكعب ود يباح المفافة ود را هم السكر النسخ
ومثله في عرفنا ما شاف الحما م ونحو ما فان ذلك بمنزلة
المشروط في المهر فيلزمه دفعه آله ولما في القبيحة في باب
الاموال التي تدفع في المصاهرة هـ ر ذيا من القاضي عبد الجبار
في المبعوث بالخارج انك يطلبون في عرف جردانة خوارزم
موضعا مثلا لمثل لا مهالة وفي رساتين خوارزم يطلبون
موضعا وان قل يرتخون به حري العرف والعادة ويظهر في كل
بلد الى عرفهم وأيضا فيه مرويا من شرف الائمة الحكي
بعض اليها شيئا مضيا كما هو العادة ثم يزوجه ما لم يخل بها
وخلعها نفقها منه بنصف المهر يستوفيه له طلب ما بعث اليها

المدعوى منته الى آخره مردوباً من القاضى عبد الجبار له طلب
 العوض ان لم يعرضه وايضاً فيه بيعت أبو الزوج الى الخطيئة
 دست بيان لم اختلعت نفسه — قبل الدخول منه بالمهر و
 نفقة العدة ليس لآب الزوج ان يطالبه — ما بها بيعت اليها وايضاً
 في المال المهر به قرر رجلاً وقال ازوج بنتى منك بهما زعيم
 وارزؤا ملك دست بيان كل ادينار واعطاه بلاجهار لارواية
 فيه الا ان صدر الاسلام برهان الائمة ومشائخ بخار الاجابوا
 بانه ان لم يجه — ز ما يسترد ما زاد على دست بيان مثله او
 قد راجعها ز دست بيان صدر الاسلام ومما دالدين النفسى
 لكل دينار من دست بيان ثلثة دنانير او اربعة دنانير فان لم
 يفعل هذا القدر استرد منه دست بيان وقال الامام
 المرحومناى الصحيح انه لا يرجع على اب المرأة بشي لان
 المال في النكاح غيره مقصود كذا في الرحمة ز الكرورى
 وهكذا يفهم من الفصول العمادية رجل غر رجلاً وقال ازوج
 بنتى منك واجهزها جهازاً عظيماً — الى آخر قوله وفي فتاوى
 ظاهر الدين المرحومناى ان الصحيح انه لا يرجع على اب المرأة
 بشي لان المالية في باب النكاح ليس بمقصود اصلي ولما في
 الفينة في باب الاموال التمس تدفع في المصاهرة مردوباً من
 العلامة عبد الرحيم — المختصني بعث الى الخطيئة باله اذك بك

و بعض قوم الخطیبة بیل المتوسط نیابا بر صم العیدینه و قالوا هی
 • لک عیدیه فاقطعه — انیابا ففعل و هو بعث الیهم قد رامن العین
 والفوا کله ثم فعلت المصامرة مهم یتها سبون و یتوادون
 الفصل ولا یتوادون ما انفق — و الی الضیافات من المجانهم
 والله اعلم و علمه اعظم *

* ف * بر ظاهر که مفهوم هر دو لفظ صاحب و دست بیان متهم است
 چنانچه از تتبع کتب لغات دریافت شد که معنی دست بیان
 آنچه از تقود و جنس و زیور قبای از مزاجت بهم و سس دهند
 و معنی حاجت و سئوری است که بکند و رد زایش از یوم شادی
 از قسم پیرایه و البسه و سوچه های شیرینی نقل و آرایش
 از طرف داماد بخانه عروس فریستند و این لفظ ترکی است که الهی
 بهار عجم و غیاث و از عبارات لغت بوضوح می رسد که اگر اهل
 نخطوبه از خاطب دست بیان فریابگیرند استردادش از و نمی شود
 پس همین حکم در گرفتن صاحب مبنی بر آن شده * له و لوی فیض الله رح *
 * ما قر له و رحمه الله تعالی *

زید با کنیز زید و خود و نیکاح بگمان عادت دلی کند و از آن فرزند می زاید
 بعینه زید دعوی نسب فرزند نماید پدرش تصدیق این معنی نکند
 پس شرعاً نسبش از زید ثابت خواهد شد یا نه و دل مذکور و دلیرش
 وی خواهد شد یا نه * الجواب * نسب ثابت نخواهد شد و دلیرش

هم نخواهد شد فی الدرامختار الواطی ان ادعی النصب ینبت
 فی الاولی ای شبهة المحل لای الثانیة ای شبهة الفعل لتمدحه
 زکما وقیه ولو کان المقر له عبد الغی - راشطرط تصدق مولاه لان
 المحی لاه ویرگاه سب ثابت نگردد پس ولد الزنا شده و ولد
 الزنا وارث زانی نمیشود لمانی لبراهیم شاهی ولد الزنا لایرث
 عن الزانی ولا ینبت نصبه منه وکذا فی الاشباة والله اعلم
 من بیاض مولانا محمل رجیه *

* ما ذکر لکم رحمکم الله تعالی *

طاهر ینکه زید مدیون که بنویز قاضی او را بسبب مدیونیش مجبور
 و مسموع التصرف نکرد و دست در مجامع نکاح خود بعبوض مهر بجل ز نش
 جمیع اراضی مملو مهور و شرف خود به باعبوض نمود پس هر حاجیه مذکوره
 نافذ و جائز بدون اشتراط قبض ملک موهوب لها خواهد گردید بنا بر
 مدیونیش مجبور و تصرف او مردود و مسموع خواهد شد و بر تقدیر اول
 حاکم و افراد ختن اراضیات مملو که ز نش برای ایفای دیونش
 بنظر عدم جواز به باعبوض مذکوره متبر سدیانه * الجواب *

به مذکوره و در حقیقت بیع است و شئی موهوب بنا با اشتراط قبض
 ملک زن مذکوره خواهد شد و حاکم را باز فرد ختن آن برای دیون شوهر
 نهم رسد و محمد مدیونی قابل انحصار و استماع از تصرف نمیکرد و زیرا چه
 نزدیک ابو حنیفه صحیح بالمدین مطابقا در سنت ینبت * لمانی الهدایة .

قال ابو حنیفة رة لا احجر فی الدین واذا و جبت دیون علی رجلی
و طلب غرامة حمة و الحجر علیہ لم احجر علیہ و مکذا
فی العناية و لما فی الجلی و قد صرح مفتی الثقلین بنفسه حیث
قال ا علم ان الحجر عند ابی حنیفة رح لا یجوز علی الحر العاقل
البالغ بصحب الصفه والدين * رتزو ما صیین بشرط و رخواست و این
بحر دیون از تصرف بیع و غیره مر حاکم را مبرسد کما فی الهدایة
والعناية * پس سبب فوات شرط بحر به مذکور و مریون
مذکور بالا ریب بالا اتفاق حایز و نائذ خواهد گردید * و به بالعوض
در حقیقت بیع است و بحر و حصول ایجاب قبول بالا استمرط
قبض بیع مذکور ملک موهوب لها خواهد گردید * لما فی المحمادیه
و اجمعوا علی انه لو قال و هبت هذا لك بكذا انه بیع و هكذا
فی الدر المختار و فی الاشباه المبیع بملک المشقـری
بالایجاب و القبول و هكذا فی الکفایة و فی العناية قال
صالح رة یشبهت المملک فیه قبل القبض اعتباراً بالبیع *
و در گاه شی مذکور ملک زوجه گردید حاکم را فروختی آن برای
ادای دیون شوهر که تصرف در ملک غیر است هرگز نمی رسد
فی العناية القصرف فی المملک الی غیر بغير الاذن غیر صحیح و هكذا
بعینه فی الجلی و فی الهدایة لانه تجارة بلا تراض فیکون
بطلاً بالنص و موقوفه تع إلا أنیکون تجارة عن تراض *

و حاکم حاکم که مخالف کتاب یا سنت یا اجماع باشد نزد قاضی یعنی
حاکم دیگر قابل امضا و اثبات نیست لما فیها و اذا رفع الی القاضی
حکم حاکم امضا الا ان بخالف الکتاب او السنة او الاجماع
والله اعلم * امولانا محمد رجیه المرحوم *

* چه میفرمایند روح * اندر اینکه دلی نکاح صغیره با وجود
ممن که دشمن مذهب است صغیره است مادر صغیره که از جانب
پدرش وصی با نکاح صغیره بوده است شدن میتواند و هرگاه
دلی اهل صلاح و خیرخواهی نباشد بلکه عدو مذهب است بود چنانکه درین
صورت عم بوده است نزدیک وی غیر صحیح است یانه * الجواب *
نکاح دادن پدر مرصغیره را با وجود عم مذکور صحیح و نافذ است *
لما یتم من رد المکته — ارلیس للموصی من حیث هو وصی ای
لیست له قوایه ما از حکمه ان بزواج الیتیم مطلقاً و ان وصی
الیه الاب بذلک علی المذنب نه — م لو کان قریباً و حاکماً
یمسکه بالولاية كما لا یخفی * و ولی اگر دشمن پدر را در بود
نکاح دادن وی بریتیم یانه صحیح باشد * لما یفهم — م من
الدرا المختار و لم یعرف منهما سوء الاختیار مجانة و فسقا
و ان عرف لا یصح الذکاح اتفاقاً پس هرگاه که عال پدر و
که دلی اقرب و بحیراند همین است پس عم که عدو است و ولی مجبر
چگونه دلی میتواند شد * فی الدرا المختار الولی هرگاه خلافت

العد وعرفا العارف بالله تعالى وشرعا لبايع العاقل الوارث
ولو فاسقا على المذهب ما لم يكن متهمكافي رد المختار قال
في فتح القل برنعم اذا كان متهمكالا يغفلن تزويجه اياه بقص
مهر المثل ومن غير كفوة ومياتي هذا وحاصله ان الفسق
وانكحان لا يسلب الاولية عندنا لكن اذا كان الأب متهمك
لا ينفذ تزويجه الا بشرط المصلحة الى قوله ان كان الولي
ابا او جد المربع عرف منهم سوء الاختيار وان عرف لا
والله اعلم لعالم *

* ما الحكم *

درينکه زيده که معروف بفسق و فحور است دختر صغيره خود را
با مهر غير كفوة نکاح کنان پس اينچنين نکاح شرعا صحيح باشد يا باطل *

* الجواب * باطل است لما في العالم كبرية والخلاف فيما اذا
كان له يعرف سوء اختيار الاب مجانة او فسقا اما اذا عرف
ذلك منه فالنكاح باطل اجماعا وفي الدر المختار ولو لم
النكاح ولو بغيب فاحش بنقص مهرها وزيادة مهرها وازوجها
بغير كفوة ان كان الولي المزوج ابا او جدي الم يعرف منهم سوء
الاختيار ومجانة او فسقا وان عرف لا يصح النكاح اتفاقا
وفي الحموى وقيل في الفتح بما اذا لم يظهر سوء اختيارهما
في ذلك فان ظهر كان باطلا القول والله اعلم * در صوتيكه زيده

که اکثر اهل بیت و اقربای وی صلحا و اتقیا اند دختر مغیره خود را
 با مردی که بظاهر باصلاح بود بگمان آنکه مرتکب شرب خمر و دیگر
 محرمات شده عیبه نیست نکاح داد بستر بدکاری و شراب خواری
 وی ظاهر شد و دختر مذکور به سن باوغ رسید گفت که از ان نکاح
 راضی نیم نکاح باطل خواهد شد یا نه * الجواب * باطل خواهد شد
 لما فی العالم کبریة رجل زوج ابنته الصغیرة من رجل علی ظن
 انه صالح لا یشرب الخمر و وجد هـ الالب شریباً مد منفا و کبریت
 الابنة فقالت لا ارضی بالنکاح انما یعرف ابوہا یشرب
 الخمر و غلبته اهل بیته البصالحون فالنکاح باطل ای یبطل
 و هذه المسئلة بالاتفاق و فی القفیه مکذایعینها و فی السراجیه
 رجل زوج ابنته من رجل ذکر انه لا یشرب المسکر و وجد هـ
 الالب شریباً فکبرت الابنة فقالت لا ارضی و اب الابنة لا یشرب
 المسکر و غالب اهل بیته علی الصلاح یفرق بینهما * والله اعلم *

* هاتان لمولانا محمد و جیه *

* چه میفرمایند رح *

آمد رینکه زید زن خود را در خصوصت خانگی مکرر گفت طلاق دادم
 بغير خطاب با نیت تعدد طلاق واقع خواهد شد یا نه و چند *

* الجواب * سبب ترک اشارت و اضافت سوی زن

این لفظ از قسم طلاق صریح نیست که بدون نیت واقع گردد *

لَمَّا نِيَّ الْإِنْسَانُ الْمَخْتَارُ صَرْيَهُ مَا لَمْ يَحْتَمِلْ إِلَّا فِيهِ وَلَوْ بِالْفَارِ هِيَه
 كَطَلَّتْ إِلَى قَوْلِهِ أَوْ لَا تَخْرُجِي إِلَّا بِإِذْنِي فَأَنَّى حَلَفَتْ بِالْإِطْلَاقِ
 فَخَرَجَتْ لَمْ يَقَعْ لَتَرْكِهِ إِلَّا ضَافَةٌ إِلَيْهَا * وَفِي الطَّحْطَاوِيِّ
 قَوْلُهُ لَتَرْكِهِ إِلَّا ضَافَةٌ أَيْ الْمَعْنَوِيَّةُ وَهِيَ شَرْطٌ وَالْخَطَابُ مِنْ الْأَضَافَةِ
 الْمَعْنَوِيَّةِ وَكَذَا الْإِشَارَةُ إِلَى قَوْلِهِ لَعَدَمُ حَلْفِهِ بِطَلَّاقِهَا
 وَيَحْتَمِلُ الْحَلْفُ بِطَلَّاقِ غَيْرِهَا فَمَا لِقَوْلِهِ لَهْ أَنْتُمْ — بَلَى * أَمَّا مَفْعُولُ
 طَلَّاقٍ دَادِمٌ فِي نِيَّتِ أَوْ زَنْشٍ بِأَشَدِّ مَطْلَقَةٍ خَوَافٍ شَدِيدٍ * كَمَا يَنْبَغِي مِنْ
 مَنْ الطَّحْطَاوِيِّ وَلَوْ حَذَفَ الْمَبْتَدَأُ أَوْ قَالَ طَلَّاقٌ فَقِيلَ مِنْ
 عَنَيْتَ فَقَالَ أَمْرَاتِي طَلَّاتِ أَمْرَاتِهِ الْقَوْلُ * جَوْنٌ فِي صَوْرَتِهِ
 نِيَّتُ طَلَّاقٍ وَاقِعٌ شَدِيدٌ إِنْ كَرَّرَ لَفْظَ قَصْدٍ تَأْكِيدٍ وَفَهْمًا يَشْرُفُ
 كَرْدَةً بِأَشَدِّ دِيَانَةٍ تَصَدِّيقُ كَرْدَةٍ خَوَافٍ شَدِيدٍ قَضَاءُ * فِي الطَّحْطَاوِيِّ
 وَلَوْ قَالَ أَنْتَ طَلَّاقٌ وَكَرَّرَ الْجُمْلَةَ ثَلَاثًا وَقَالَ عَنَيْتَ بِالْأَوَّلِ
 الطَّلَاقَ وَبِالثَّانِيَةِ وَالثَّلَاثَةِ أَفْهَامًا دَيْنَ فُتْقَ وَمَتْنِي كَرَّرَ لَفْظَ
 الطَّلَاقَ بِحَرْفِ الْوَاوِ وَبَغَيْرِ حَرْفِ الْوَاوِ يَتَعَدَّدُ الطَّلَاقُ وَإِنْ عَنِيَ
 بِالثَّانِي الْأَوَّلَ لَمْ يَصْدُقْ فِي الْقَضَاءِ * بَلَى عَنْهُ يَكْطَاقُ وَاقِعٌ
 خَوَافٍ شَدِيدٍ وَزَادَ قَاضِي سَمَ طَلَّاقٌ وَاللَّهُ أَعْلَمُ * لِبَعْضِ الْمُحَظِّلِينَ *
 * چَه سَهْمِغَر مَایَنَدَرَج * شَمْعِی دَر کَافِین نَامَهُ زَن خُود
 نُوشتَه دَادَ کَه اِکْر بَابِین سَنکُودَه دَا اِلَهی خَاَنَه اِم موافقت نشود
 خَاَنَه عَلِیْمَه بَهت سَنکُودَه سَب رَضای دِی مَیْیَا کَرْدَه خُور و بوشن

و زانجا خواهم رسانید اگر غایت این شرط بعمل آید رجوع
مذکوره را اختیار کنی است که نفس خود را سه طاق داد
بشوهر دیگر پردازد پس وقت وجود شرط او را میرسد که
نفس خود را سه طاق دهد یا نه *

* الجواب *

میرسد لما فی العالم کبریة فی التفویض بشرط اذا وجد الشرط
وارادت ان تطلق نفقها فلها ذاک ولما یفهم من القنیة
قال لهما انکم یصل الیک النفقة الی ثلثة ایام فامرك بیدک
فجاء بالنفقة فی الیوم الثالث فتوارت المرأة فلم یجد ما
حتی مضی الیوم الثالث فامرها بیدها لوجود الشرط *

والله اعلم *

* چه حکم است *

اندرینکه زید خشمناک گردیده زن خود را گفت تو مادر منی و من پدر
تو ام و مکرر کرد طلاق واقع خواهد شد یا نه

* الجواب *

ازین کلمات هرگز طلاق واقع نخواهد شد اگر چه به نیت طلاق گفته
باشد بلکه کلامش لغو و باطل باشد چه این کلمات از الفاظ مخصوصه
طلاق نیست * لما فی ذخیره العقبی الطلاق عرف الفقهاء عبارة عن
حکم شرعی برفع القیود النکاحی بالفاظ مخصوصه و فی رد المحتار
انبت علی کظهر امی الی قوله راحة — رزبه هن نهو انت انمی
بلا تشبیه فانه باطل وان نوي و فی الدر المختار و الا ینوشیما
بقوله انبت علی مثل امی او حذف الکاف لغا و فی رد المحتار قوله

و حذف الکاف بان قال انت اُمي القول والله اعلم *

* چه میفرماید روح * در تیکه شخصی طلاق نامه زنی

نوشته از شوهرش برخط و دستخط کنانید و زوج نمیداند که آن

طلاق نامه زنش بوده است بلکه او از خواندن مطلقا عارایست

پس ازین مطاقه خواهد شد یا نه * الجواب * زن مذکوره از آن

مطاقه نخواهد شد * لما يفهم معانی الد والمختار لا يقع طلاق المولی

على امرأة عبد الى قوله والمدهوش والنائم لا انتفاء الارادة

ولذا لا يتصف بصدق ولا كذب ولا خبیر ولا انشاء ولو قال

اجزته ارا وقعت له لا يقع لانه اعاد الضمیر الى غیر معتبر *

پس هرگاه مدت عدم وقوع طلاق مدوش و نائم انتقای ارادت

است پس درینصورت با ریب واقع نخواهد شد * ولما

العالمگیرية كل كقاب لم يكتبه بخطه ولم يمل به بنفسه لا يقع به

الطلاق اذا لم يقرانه كتابه والله اعلم * لبوض المحصلین *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

مردی روز جمعه بزنش گفت اگر تو از خانه پدرت تا روز چهارم

نیائی برتو سه طلاق بود پس زنش روز دوشنبه وقت صباح

آمد طلاق واقع خواهد شد یا نه * الجواب * واقع نخواهد شد چرا که

نظر وقوع طلاق یافته شد * لما يفهم من الهندية ولو قال انت

طالق في مضي دنه ايام فان قال ذلك ليل طلقت اذا غربت

الشمس من اليوم الثالث اذ به يعمر الهرط هكذا وقع في بعض
 نهج الجامع وفي بعضها لا تطلق حتي تجهيزي مثل تلك الساعة
 التي خلف فيها من الليلة الرابعة وهكذا ذكر القدر في
 في شرحه كذا في المهيض والله اعلم * لعالم *

* چه میفرماید روح * شخص زوجه خود را بطور مهزل
 و نزاحت طلاق داد و نیت طلاق بکنام نبود واقع خواهد شد یا نه
 * الجواب * واقع خواهد شد * لمانی قاضی خان طلاق
 الاصب و الهازل واقع و لقوله علم ثلثة جدهن حد و مزلهن
 جد الطلاق و النکاح و الیهمین و هكذا فی شرح الروقایة و غیره
 * والله اعلم و علمه اعظم *

* ما قر لهم رحمهم الله تعالى *

اند رینکه شخصی با سوطه یا سکو سه پدر خود و طی نماید و از ان فرزندی
 بزاید فرزندی مذکور شرعاً دارث اشیاى شخص سطور تواند شد یا نه
 * الجواب * دارث شخص سطور نخواهد شد زیرا که
 استحقاق ارث منحصراًست بسبب اسباب یکی رحم دوم
 نکاح صحیح سوم و لا * لمانی الد را المختار و مستحق الارث برحم
 و نکاح صحیح و لا * در اینجا یکی ام ازین سه نیست و نیز هرگاه که
 در نکاح فاسد و باطل استحقاق ارث نمی شود * لمانی
 الد را المختار و نکاح صحیح فلا ترارث بفاسد و لا باطل إجماعاً

بس در اینجا که نکاح فاسد و باطل هم مروج و نیست بطریق ادلی
استحقاق ارث نخواهد شد و زن از اده از مادر ارث میشود فقط
نه از زانی * لما فيه ايضاً ویرث ولد الزنا و اللعان بجهة الام
فقط لما قل مناه في العصبات انه لا اب لهما والله اعلم *

* چه میفرماید روح * اندرینکه فرزندیکه از بطن منکوحه
یا موطوءه پدر زید زائیده با ظهار فرزندی زید دعوی وراثت
پدری بر مسترد که زید نماید شرعاً بیش از زید مذکور ثابت خواهد شد
یا نه و بر تقدیر ثانی فرزند مذکور مستحق حصه فرزندی زید مذکور نخواهد شد
یا نه بینوا اثنا بوا * الجواب * هرگاه که منکوحه
یا موطوءه پدر زید از حلال بود یا از حرام بر زید حرام باشد بس
فرزند مذکور خواه از نکاح زید زائیده باشد یا بی نکاح ثابت النسب
نخواهد شد زیرا که در صورت نکاح ان نکاح محرم خواهد بود *
لعموم قوله تعالى ولا تنكحوا ما بكم اباؤکم من النساء
ولما في الدار المختار حرم نکاح اصله و فرعه ولو من زنا
ولما في المجموع شرح الملتقى لان کل تهریم تعلق بالوطی
الحلال تعلق بالوطی المحرام و از نکاح محارم نسب ثابت نمیشود
لما في رد المختار ولد الا يشبت الغصب ولا العدة في نکاح المحارم
ایضا و هكذا في اکثر المعتمرات * و عدم ثبوت نسب در صورت
عدم نکاح هر ظاهر است و هرگاه که نسب فرزند مذکور از زید ثابت

نشده توارث فرزندى افهم از زید ثابت نخواهد شد * کما
لا یخفى علی النبیـل ولما فی الدوا المختار فلا توارث
بفامد ولا باطل اجماعا وایضا فیـه لان النکاح الفاسد
لا یوجب التوارث بین المسلمین ولما فیـه ایضا ویرث ولد الزنا
واللعان بجهة الام فقط لما قد مناه فی العصبیات انه لا اب لهما
والله اعلم * هاتین لمولانا عبدالحی *

ما قولهم رحمه الله تعالى *

اندرینکه شخصی منکوحه خود را طلاق باین داد و عدتش منقضی شد
و از بطن وی پسر است بالغ قادر بر کسب پس نفقه ان هر دو
بر شخص مذکور واجب است بانه بر تقدیر ثانی شخص مذکور را
اختیار است که زوجه مطلقه و پسر بالغش را در خانه خود ماندن
مندی یا چ * الجواب * نفقه و سکنی زن مذکوره
بعد انقضای عدت بر زوج واجب نیست و همچنین نفقه و سکنی
پسر بالغ که قادر بر کسب است بر پدر واجب نیست اما در
صورت اولی فلما شرح الوقایة و لمطلقة الرجعی و البائن
و المهرقة بلا معصية کخیار العتق و البلاء و غ و القفـرین لعدم
الكفاءة النفقة و السکنی ای مادامت فی العدة و فی الهدایة
و اذا طلق الرجل امراته فلها النفقة و السکنی فی عدتها
رجعیاً کان اربانها * پس بعد انقضای ایام عدتش نفقه و سکنی

اذا از ذمه شوهر ساکن خواهد شد اما در صورت ثانیه * فلما
 فی العالم کبیره ولا یجیب علی الالب نفقة الذکور الکبار الا ان
 ینکون الولد عاجزاً عن الکسب لزمانه او مرض ومن یقدر علی
 العمل لکن لا یحسن العمل فهو بمنزله العاجز و فی الذر والمختار
 وکن انجب لولد الکبیر العاجز من الکسب و فیہ ایضاً والغلام
 اذا عقل واستغنی برائه لیس للاب ضمه الی نفسه الی قوله ولا
 نفقة علیه الا ان یتهمع * پس هرگاه فقہ^۱ شان مرد واجب نشد
 اورا اختیار است که آن مرد و رادر خانه خود ماندن نهد * کمالاً
 یخفی علی البصیر والله اعلم * * ما قولکم روح *

اندر اینکه زید و عمرو بکر هر سه برادران حقیقی هم طعام و هم
 مشکین بوده از کسب خاص خود تا قدری قدری آتش با بعضی کم بعضی
 زیاده فراهم می آورده و در هر کس مکتوبه خویش را علیده علیده
 با شرکت دیگر بعد تصرف خود داشتند اما زیاده ارضیات کثیره
 بنام خود و زرخود خریده بران دخیل و متصرف است اینک هم
 و بکر میخواهند که از اراضی زید حصه گردان بگیرند این امر او شانرا
 میرسد یا که اراضی زید ملک خاص وی خواهد شد * الجواب *
 اراضیات زید که از کسب خاص بنام خود خریده و دخیل و متصرف
 است ملک خاص وی است عمرو بکر شریک جایداد مذکور نخواهند

مشد اگر چه بنام صریحا بکر خریدن باشد و اُمیر المازا و لادونه و جات
 برادران نسیرسد که بر جای داد مذکور دوسوی نماید * کما لا یخفی
 فی الکفایة والکصب للکاسب لقروله عم کل الناس احق بکصبه و فی العنایة
 فی امکانه ای تصرفه و قلب رته و کصبه الی قوله و ما حدث لی امکان
 الرجل فهو ملکه و مکن ای فهم من القنیة الا اذا کان لها کصب علی
 حاکم فهو لها و مکن ای رد المحتار و الاحادیة و آیضا فی الہندیة
 و ان اخذہ احد ہما و لم یعمل الا اخر شیئا فهو للعامل و مکن ای
 لفظا و معنی فی الفصول العمدادیة * ہم طعامی و ہم سکو نیت
 موجب شرکت نیست * لَمَّا فی نوادر الاصول رجلا ن احد ہما
 فی البیت و الاخر فی الکصب کلہ للکاسب و لَمَّا فی الذخیرة کون اثنین
 فی دار و احدا و طعام واحد لا یوجب الشركة حتی یتحقق رکن الشركة
 و هو الا یجاب و القبول * و ہر گاہ کہ امی شرکت مرعیہ در بیان
 برادر باشد متحقق نیست حکم شدہ فاسدہ و زکاسب ایشان
 جاری کردہ خواهد شد و حکم شرکت فاسدہ انست کہ کاسب
 ہر کس ملک خاص وی است دیگر برادران حق نیست *
 کما فی الذر المختار و ما حصلہ احد ہما ملہ و ما حصلہ ہما
 قلہما نصفین ان لم یعلم مال کل و ما حصلہ احد ہما باعانة صاحبه
 قلہ و لصاحبه اجر مثله القول و اللہ اعلم * ما قولکم رج *
 شخصی بر صبرش ہودہ دل جمیع اماک خود را در تحت مرجہی

وقت زبانی نمود و در باره آن وثیقه تحریر نکرد صحیح خواهد شد
یا محتاج بر وثیقه خواهد بود *

* الجواب *

وقت صحیح و محتاج بکافه و دستاویز نخواهد بود بلکه بسجده قول
وقت خواهد گردید * فی العالم کبریة و اذا كان الملك يزول عنه هما
يزول بالقول من ابي بروفه وهو قول الاثمة الثلاثة وهو قول
اکثر اهل العلم وعلى هذا مشايخ بلخ و فی المنية و عليه الفتوى
کذا فی فتح القدير و عليه الفتوى و فی الاشباه و الفتوى على قول
ابی يوسف و فیما يتعلق بالوقف و القضاء و يفهم مما فيه
ایضا لا يعتمد على الخط ولا يعمل به فلا يعمل بمکتوب الوقف
الذي عليه خطوط القضاء الماضيين لان القاضي لا يقضي الا
بما حجة و هی البينة او الاقرار او النكول و فی الفتاوى الزينية
ان المکتوب لا يجوز العمل به * پس هرگاه مکتب این وقت
ثابت گردید اگر وقت آنها را با زیلع یا به بناید جائز خواهد شد یا نه
* الجواب *

زوال العین من ملکه الى الله تعالى و عند ایهنیه ضرورة
العین محبوسه على ملکه بهیث لا یقبل النقل عن ملک الى
ملك و التصديق بالغلة و متى صح الوقف بان قال جعلت ارضی
مذبة صدقة موقوفة او رصیت بعد موتی فانه یصح حتی لا یملك
بیعه و لا یورث منه و فی الاله اینه را ذی اسم الوقف لم یجوز بیعه

ولا تملیکه و فی الوقایة و اذا أصبح الوقف لا یملک ولا یملک
والله اعلم * مولانا محمد وحید المرحوم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه هنده هر اشیاى خود را در تحت مستبجى وقف نمود
باین شرط که بعد از من واسم ام عبدالله متولى باشد و بعد از او
هر که از اقربایم امانت و صلاحیت دارد همانکس متولى گردد
پس بعد وفات واقف مذکور عبدالله مذکور متولى شد پس بعد
وفات وی نبیره هنده مسمی زید متولى گردید اکنون بعد وفات
وی بکر که پسر نواسیه هنده است دعوی تولیت می نماید و زن
زید ویزه اش و ولد خال او هم درین صورت کداحی ازین
کسان استحقاق تولیت دارد *

* الجواب *

بکر که پسر نواسیه هنده است البته مستحق تولیت است
نه زن زید ویزه و ولد خال وی زیرا که اقرب از وی کسی نیست
لما فی العالم کیریة قال ابو حنیفة رة ان حصل بلفظ الواحد ان
فهو قوله علی قرابتی دخل تحت الوقف من کل اقرب الی
الواقف من محارمه و فی الدار المختار و قرابته و ارحامه
وانسابه کل من یفا سجد الی اقصی اب له فی الاسلام من قبل
ابویه سوری ابویه و ولد له لصلبه فانهم لا یمون قرابة اتفاقا
و کذا من علا من هم ارسل عندهما * و زن زید استحقاق

تولیت نماز در دو وجه اول آنکه در فراغت هند شد ما داخل
 نیست دیگر آنکه خود زیاده در حین حیات استحقاق نداشت چه جای
 زرش * لما یفهم من المندیة رجل وقف علی الحاجة من
 اقرباءه و مات الواقف هل یكون للقیمة یعطى ابن ابن الواقف
 اذا كان فقیهرا فعلى قول ابی حنیفة و ابی یوسف و صف رح لا یعطى لان
 ول الولد عند ما لیس من القرابة و مکذابی قاضی خان *
 اما یزنه زید و ولد خاش بس این مرد و هم بسبب عدم
 قرأت مستحق تولیت شدن نمیتوانند و الله اعلم * من بیاض
 مولانا هم و جیه *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

افند رینگه شخصی سگانی دو منزل بنا نموده بالائی را مسجد و زیرین را
 برای مصالحش موقوف ساخت یعنی کرایه مکان زیرین در
 آذربایجان آن مسجد مثل مشاهیر امام و موزن و من بوارمی و
 روغن و غیره ان معین کرد و صائم شرائط مسجد یافته شد پس
 این مکان و زیرین موقوف مانع مسجدیت آن مکان بالائی
 خواهد شد یا نه و اگر بعد تمام شدن مسجد بانی مسجد یا غیری
 خواهد که جهت مصالح مسجد بر بالائی آن یا بر دیوار آن بنا کردن
 خواهد می تواند یا نه و بر تقدیر ثانی اگر کسی بنا کرده باشد شکستن
 آن واجب است یا نه بینوا توجروا *

* الجواب *

این مکان زیرین مانع مسجدیت آن مکان بالائی نیست مانع
 مسجدیت تعاقب عبد است و بان حق عبد متعاقب نیست بلکه آن از
 تنهیم مصالح مسجد است پس خالص برای خدای تعالی گردید و
 لما فی الد رالمختار و اذا جعل تهنه مرد ایام مصالحه ای
 المسجد جاز که مسجد القدر فی التهنه و کذا فی اکثر کتب
 الفقه و فیہ ایضاً عن التقرار خانیة لو بنی فوقه بیتاً للامام
 لا یضر لانه من مصالحه و فی رد المحتار انه یوخذ من التعلیل
 ان محل عدم کونه مسجد افیهما اذ الم یکن وقفاً علی مصالح
 المسجد و به صرح فی الامعان فقال و اذا کان المراد اب
 ار العلو لم یصلح المسجد او کانتا وقفاً علیه صار مسجد الخ
 غیر نبلا لیه و الطحطاوی و اعلم ان العلو علی المسجد فی حکم
 المراد اب قال فی البهرار حاصله ان شرط کونه مسجد
 ان یکون سقوله و علوه مسجد الی منقطع حق العبد عنه لقوله تع
 و ان المصادف له بخلاف ما اذا کان المراد اب ار العلو
 مرفوقاً لم یصلح المسجد فانه یجوز اذ لا ملک فیہ لا حد بلا
 هو من تنهیم مصالح المسجد فهو کجبرد اب بیت المقل س هذا
 هو ظاهر المذهب اما اگر بعد تمام شدن مسجدیت بانی مسجد برای
 مصالحش بلایا زیربا بردیوارش بنا کردن خواهد منع کرده خواهد شد
 ذاکر گوید که مراد من چنین بود قصد یقین کرده نخواهد شد و غیر بانی

بطریق اولی ممنوع خواهد شد پس سبکستن آن واجب
است و جائز نیست گرفتن اجرت از آن اگر چه بصرف مسجد آید و
مسجد باو محتاج باشد * لما فی الدرام المکتسار و اما لو تم
المسجد یتدر اراد البقاء منع ولو قال منیت ذلک لدر یصلق
تقارخا نیمه فاذا سکن هذا فی الواقع فکیف بقیه ؟ فیجب
هدمه ولو علی جدار المسجد و لا یجوز اخذ الا جرعه منه و لا
ان یجعل شیئا منه مستغلا و لا سکنی بزازیة و فی الطحطاوی
ولو لیضرب علی المسجد و ان احتاج ذلک انقهی و الله اعلم
لمولی الله داد *

ما قولکم علماء الدین رحمهم الله اجمعین *

• اندرینکه مقبره قدیم مسلمان که از تقادم زمان اموات
مسلمین قرنابعه قرن در آن مدفون شده می آیند اما بسبب
انقراض دیوار و ازمان و ثبوت وقفیت آن یک قلم یافته نمیشود
و شهود و موقوفیت آن امر بسافت پیوسته اند پس زمین
چنین مقبره بحسب شهرت عامه وقف است یا نه و بر تقدیر
اول در اراضی موقوفه مذکوره تصرّف متولیان به بیع و غیره
جائز است یا نه و اگر کسی بگمان ملکیت خود در مقبره مذکوره یا
بجانبی از آن احداث خانه نماید حکم آن چه ؟ * الجواب *

زمینیکه بسبب تقادم زمان و انقراض شهود و وقفیت آن

این مکان زیرین مانع مسجدیت آن مکان بالائی نیست مانع
مسجدیت تعلقی عبد است و با آن حق عبد مستحقان نیست بلکه آن از
تتمیم مصالح مسجد است پس خالص برای خدای تعالی گردید و
لما فی الد رالمختار و اذا جعل تحفه مردایا لمصالحه ای
المسجد جائز که محل القدرش انتهی و کذا فی اکثر کتب
الفقه و فیہ ایضا عن التقار خانیه لو بنی فوقه بیتا للامام
لا یضر لانه من مصالحه و فی رد المحتار انه یؤخذ من التعلیل
ان محل عدم کونه مسجد ا فیما اذ المر یکن وقفنا علی مصالح
المسجد و به صرح فی الامعاف فقال و اذا کان المر داب
از العلو لمصالح المسجد او کائنا وقفنا علیه صار من مسجد الخ
شرئبلالیة و الطحطاوی و اعلم ان العلو علی المسجد فی حکم
المر داب قال فی البهرار حاصله ان شرط کونه مسجد
ان یکون سقله و علوه مسجد لیمقطع حق العبد عنه لقوله تع
وان المساجد لله بخلاف ما اذا کان المر داب ار العلو
موقوفاً لمصالح المسجد فانه یجوز اذ لا ملک فیہ لا حد بلا
هو من تتمیم مصالح المسجد فهو کمر داب بیت المقلس هذا
هو ظاهر المذهب اما اگر بعد تمام شدن مسجدیت بانی مسجد برای
مصلحتش بلا یا زیر یا بر دیوارش بنا کردن خواهد منع کرده خواهد بشد
ذا اگر گوید که مراد من چنین بود قصد این کرده نخواهد شد و غیره بانی

بطریق اولی ممنوع خواهد شد بحدی که متنی آن واجب است و جائز نیست گرفتن اجرت از آن اگر چه بصرف مسجد آید و مسجد باو محتاج باشد * لما فی الدار الممختار و اما لو تمت المسجد یتیم ثم اراد البدء صنع ولو قال عنیت ذلک لم یصلق تقارخا نینة فاذا کان هذا فی الواقع فکیف بغیر * فیهب هدمه ولو علی جدار المسجد ولا یجوز اخذ الا جرة سده ولا ان یجعل شیئا منه مستغلا ولا سکنی بزازیة وکی الطحطاوی ولو لیضرب علی المسجد وان احتاج ذلک انقہی والله اعلم لمولوی اللہ داد *

ما قولکم علماء الدین رحمہم اللہ اجمعین *

• اندرینکہ مقبرہ قدیم مسلمان کہ از تقدیم زمان اموات مسلمانین قرنابعہ قرن در آن مدفون شده می آیند اما بسبب آنقرض دہو و از مان وثیقتہ و قفیت آن یک قلم یافتہ نمیشود و شہود و موقوفیت آن امر بسبب پیوستہ اند پس زمین چنین مقبرہ بسبب شہرت عامہ وقف است یا نہ و بہ تقدیم اول ذرا اراضی موقوفہ مذکورہ تصرف متولیان بہ بیع و غیرہ جائز است یا نہ و اگر کسی بگمان ملکیت خود در مقبرہ مذکورہ یا بجانبی از آن احداث خانہ نماید حکم آن چہ *

* الجواب *

زمینیکہ بسبب تقادم زمان و انقراض شہود و قفیت آن

نامت امی شود بنا بر شهرت وقف می تواند شد و فسخ معمول
 اموات مسلمین در آن مدتی الا زمان هم فسخ خواهند شد *
 لما فی العالم کبریة الوقوف التي تقادم امر ما ومات وارثها
 ومات الشهود الذين يشهدون عليها فان كان لها رسوم في دواوين
 القضاة يعمل عليها فاذا تنازع اهلها فيها اجريت على الرسوم
 الموحودة في ديوانهم وان لم يكن لها رسوم في دواوين
 القضاة يعمل عليها ما تجعل موقوفة في رد المقتضيات
 في الخيرية ان كان للوقوف كتاب في ديوان القضاة المستعمل
 بالسجل وهو في ايديهم اتبع ما فيه استخسانا اذا تنازع
 اهلها فيه والا ينظر الى المعهود من حاله في ما سبق
 من الزمان من ان قوامه كيف كانوا يعملون * واز تقادم
 زمان که مد بین اموات در آن شده می آید صاف ظاهر است که
 اراضی مذکور را از وقف بوده است و شرط صحت وقف که
 قربت محضه است و شرط اتمام وقف بیان مصرف موبد است
 بحسب آن ممال از مدت دراز جاریست اما باقی بودن که امی
 و ثبته و وقف منافی صحت وقف نیست زیرا چه بسبب انقلابات
 که از تقادم زمان روی میدهد باقی بودن سند و کاغذ خیلی دشوار
 خواهد آنکه جز از وقف موقوف بر وثیقه نسبی باشد زیرا چه نوشته
 اعتمادیر انشاید * فی الاشياء لا یعمل علیها الا بعمل بذ

القول * هرگاه و نصبت آن ثابت گردید هیچ وجه فروختن آن جائز نباشد نه متولی و نه دافع را * لما فی الوقایه فاذا صح الوقف لا یملك ولا یملك و فی شرحها فان الوقف بعد الصحة لا یقبل الملك كما محو لا یقبل الرقبة و فی القنویر فاذا تم ولزم لا یملك ولا یملك ولا یعار ولا یؤمن * و حکیمه در زمین موقوفه مقبره احداث نموده است اورا باید که مکان خود را از ان برداشته زمین وقف را خالی کرده و دهر بشهرطیکه زمین مذکور را از ان ضرری نرسد و نه آن مکان داخل وقف گردد ملکیت بانی در ان باقی نماند پس او ناحق مال خود را ضائع نموده باشد * فی الاشباه اما البناء فی ارض الوقف فان كان البانی المتولی عملاً فانه ان كان یمال الوقف فهو وقف وان كان من ماله للوقف او اطلق فهو وقف وان كان لنفسه فهو له وان لم یکن متولياً فانه ان كان البانی المتولی لیرجع به فهو وقف والا فان بنی للوقف فهو وقف وان بنی لنفسه او اطلق له رفعه لولم یضره وان اضره و المضیع لماله و لما فی رد المجهتار و ان لم یکن متولياً فان بنی باذن المتولی لیرجع فهو وقف والا فان بنی للوقف فهو وقف وان لنفسه او اطلق فله رفعه ان لم یضره و الله اعلم *

* ما قولکم رحم *

در صورتیکه زبده اراضی کناره را وقف نماید و همواره برای تباری مسجده
و قلاب و پل و غیره متولی گرداند پس اگر متولی مذکور حسب
شرط اذافت بملک نه آورد و خود در آن متصرف گردد زبده را بپذیرند
که عمر را از تولیت محروم و عزل نمایند یا نه * الجواب *

درین صورت واقف را میزسد که میزدش کند * لَمَسَی
الدَّارَ الْمُخْتَارَ وَ فِيهَا لِلْمَوَاقِفِ عَزْلُ النَّظَرِ مُطْلَقاً وَ بِهِ يَفْتَى
وَ أَيْضاً فِي الْفَقَاوِی الْعَزْلُ لِكَبْرِیةٍ وَ قِفْ ضَمِیْعَةٌ لَهُ وَ أَخْرَجَهَا مِنْ يَدِهِ
إِلَى قِيَمٍ ثُمَّ ارَادَ أَنْ يَأْخُذَ بِهَا مِنْ يَدِهِ فَانْكَرَ شَرْطُ لِنَفْسِهِ - هـ فِي
النَّوْقِفِ أَنْ لَهُ الْعَزْلُ وَ الْأَخْرَاجُ مِنْ يَدِ الْفَقِيهِ - مَرَّكَانَ إِذْ ذَلِكَ
رَأَوْهُ يَكُنْ شَرْطُ ذَلِكَ فَعَلَى قَوْلِ مَحَلِّ رَحِ لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ وَ عَلَى
قَوْلِ ابْنِ وَ سَفَرٍ رَحِ لَهُ ذَلِكَ وَ مَشَايِخُ بَلَّغَ يَفْتَوْنَ بِقَوْلِ ابْنِ وَ سَفَرٍ رَحِ
بِهَذَا أَخَذَ الْفَقِيهُ أَبُو الْوَلَيْتِ وَ أَيْضاً فِي الْحَمْدِ - سَادِيَّةٌ وَ الْمَعْمُولُ
بِالْأَرْكَافِ وَ الْقَضَاءِ قَوْلُ الدَّانِي وَ اللَّهُ أَعْلَمُ *

* مَا قَوْلُكُمْ رَحِ *

اگر شخصی روحی جماعت مسلمین اماکن خود را وقف زبانی نمود
بیک و ثبوت آن تحریر نکرد و شرط استیفاء مذکوره وقف خواهد شد
محتاج بوثیقه خواهد بود پس اگر واقف مذکور استیفاء مذکوره را
بع یا به کردن خواهد حکمش چیست * الجواب *

وقف خواهد شد و محتاج بکاغذ و دستاویز نخواهد بود بلکه بمسجد و وقف

خواهر گردید * لما فی الفتاوی العالمگیریه و اذا کان المملک یزول
منہ ما یزول بالقول محمد ابی یوسف روح و هو قول الائمة
الثلثه فی فتح القدیر و عیله الفتوی کذا فی السراج الراجح
و فی الاشباه و الفتوی علی قول ابی یوسف روح فیما یعمل
بالوقف و القضاء و لما یفهم فی کتاب القضاء لا یعتمد علی
الخط و لا یعتمد به فلا یعمل بمکتوب الوقف الذی علیہ خطوط
القضاة الماضیون لان القاضی لا یقضی الا بالحدیث و هی
المیثقة و الاقرار و النکول و ایضاً فی الفتاوی الزینیه ان
المکتوب لا یجوز العمل به * اگر دافت بر قوم اشپای
مرقومه را بیع یا به نماید جائز نخواهد شد * لما فی العالمگیریه اما
حکمه عند ما زال العین من مملکه الی الله تعالی و عند
ابی حنیفه روح ضروریة العین من محبوسه علی مملکه بجهت لا
یقبل النقل من ملک الی ملک و التصدق بالعلمه و متی
صح الوقف بان قال جعلت ارضی هذه صدقة موقوفة او ارضیت
بعد موتی فانه یصح حتی لا یملک بیه و لا یورث عنه و فی
الحدایة و اذا صح الوقف لم یجز بیه و لا تملیکة و فی شرح
الوقایة و اذا صح الوقف لا یملک و لا یملک و الله تعالی اعلم

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

... اندرینکه شخصی از پسران خود که یکی خائن است خیانت آن

ظاهر و دیگری عادل است عدالت آن مشهور خائن را در اموال او قات متولی کرده و قات یافت پس بعد از انتقال او دعوی تولیه عادل جائز خواهد شد یا نه و بر تقدیر اول خائن را از امر تولیه معزول کردن درست است یا نه * الجواب * بر تقدیر صدق

صورت اظهار مظهر موافق بر هیئت غراء و حسب ملت بیضا دعوی تولیه عادل جائز و درست خواهد شد و خائن را معزول نموده امر تولیه بدست عادل تفویض خواهد کرد * لما فی الفصول العمادیة فما للقاضی ان یعزل القیم الذی نصبه الواقف اذا کان (ای العزل) خیرا للموقف و ذکر رشید الدین ان القاضی لا یملك نصب الوصى والقیم — م اذا کان الوصى والقیم من جهة الواقف والھیئت باقیة الا عند ظهور الحیانة انتهی * از اینجا مفهوم میشود که اگر متولی خائن شود او را معزول نموده امر تولیه بکشتی عادل بدهد گرچه صاحب او قات خائن را بر اموال وقف خود متولی کرده باشد * ولما فی العینی علی الکنزینزع الواقف الذی اشترط الولاية لنفسه لو کان خائفا غیر مامون علی الوقف کالوصی اذا کان غیر مامون ینزع عنه — وان شرط الواقف فی کتابه ان لا ینزع یعنی ان لا ینزعه القاضی ولا السلطان لانہ شرط مخالف حکم الشرع فیهطل * ازین عبارت ظاهر است که اگر متولی بانفسه بر اموال او قات خائن گردد امر تولیه

از و منتزع شود پس اگر متولی غیر واقف خائن گردد امر تولیه
 بطریق اولی از و منتزع شود که چه واقف در تولیه نامه عدم عزل
 او نوشته دهد * ولما فی رد المحتار قال فی الامعاف ولا یولی
 الا امین قادر بنفسه— او بنائیه لان الولاية مقیدة بشرط
 الخضر و لیس من النظر— رتولیه الخائن انتهى * از عبارت
 مرقوم مجاز تولیه عادل و عدم مجاز تولیه خائن مفهوم میشود و ایضا
 صده فی موضع آخر و لا ینحی ان تقدیم من ذکر (ای فی باب
 التولية) مشروط بقیام الاملیة فیفحة— لویکان خائنا یولی
 اجنبی حیث لم یوجد فیہ (ای فی ال الواقف) اهل لانه اذا کان
 الواقف نفه— یعزل بالخيانة فغیره اولی انتهى * پس از اینجا
 بالتصریح معلوم میشود که اگر کسی از اولاد واقف صالح و قابل
 تولیه بسبب نسق و خیانت خود نگردد امر تولیه بدیگری که عادل و صالح
 باشد تفویض نموده آید چه حسب شرع و عرف علت مجاز تولیه عدم
 خیانت است پس هر جا که خیانت مستحق باشد مجاز تولیه غیر مستوفی
 و این ظاهر است * ولما فی الهدایة و لون الواقف شرط ولایته
 لنفسه— و کان الواقف فیه— و ما من علی الوقف فملق— ای
 ان یتنزهها من ید و نظر اللفقراء انتهى * در اینجا مصرح است
 بر آنکه اگر واقف بنفسه بر اموال و قاف خود خائن گردد امر تولیه
 از و منتزع شود پس هرگاه متولی غیر واقف خائن گردد امر تولیه

بطنزین اولی از و منتزع شود پس حاصل عبارت مرقومه البعد
اینکه عادل بسبب عدالت خود مستحق تالیه خواهد شد و اگر
کسی بسبب عدم آگاهی دلی بخیری و لایست تالیه بدست ظالم تقویض
کند باید باشد باید که او را استزول نموده امر تالیه بدست عادل بدهد
والله اعلم * لعالم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

در صورتیکه زید پسر عمر متوفی دعوی کند که این امارک و عقلا
ملک پدر من است بعد از ورثه عمر با تقاضای خود اراضی مذکوره
را تقسیم کرده گرفته بر حصص خود قابض و دخیل بوده انواع
تصرفات شرعیه مثل بیع و هبه و اهن و لیل آورده باشند بعد
مات همیشه سال باز زید دعوی کند که همه اراضی پدرم مورد وقف
کرده مرا بر آن متولی ساخته پس دعوی وقف که زید مرقوم میکند
مسموع و صحیح خواهد شد یا نه *

* الجواب *

دعوی وقف و لیاقت صحت و معایت ندارد * لما فی الیه دینه
ادعی ان هذا التمیعة ملک من ابي ثم ادعی ان ابي
وقف علی لا یسمع لکن ان التناقض فیها ایضا اذا ادعی الاب ان ملکاً
لبنفسه ثم ادعی انه وقفه فلان علی مذهبنا لا یسمع دعوی
الوقف و فی فتاوی قاضی خان فی صفحه ۳۳۷ رجل باع ارضاً ثم
ادعی انه کان وقفها قبل البیع فان اراد تحلیل المدعی علیه

پس له ذلك عند الكل لان القهليل بعد صحة الدعي
 دعواه لم تصح لمكان القصاص والله اعلم * للقاضي عبد الباري

* ما قولكم روح *

اندوینکه قدیمی زمین که از صاحبان زمان مردگان مسلمین
 در این مدفون میشدند افتاده است بالفعل و در بعض مقام طاعت
 گوناگیاں است و در بعض دیگر نه اهل قریه گواهی میدهند که مدت
 پانزده سال است که مادرین زمین مردگان را دفن کرده ایم و این صورت
 در آن زمین بنای مکان یا مسجد جائز بدیانه * الجواب *

بمنوع و مکروه است * لما فی العالم کمزیه ویکروه ان یمنی علی
 القبور * پس این قول صریح دال است بر آنکه عام است که
 بنای مسجد باشد یا مکان که مقبره از قدیم الزمان باشد یا نه
 و باینکه هموار شده باشد یا نه و نیز صاحب زاد الاغرة از ابراهیم
 شاهی نقل میکند و از خزائن الروایة که بالای قبر بنای مسجد دیدست
 و غیر آن کرده است در تحفة الملوك و عینی شرح کنز الد
 مستخلص و در بحر الرائق هم چنین است * و فی نصاب الاحقصاب
 مقبرة قد یمتد لم یبق من انوار المقبرة شیء لیس للمفاس
 ان یمتد و ابها لا بالبناء فیها — و لا بارها الدابة فی
 همیشه — و فی الحدیث لعن رسول الله ﷺ زائرات القبور
 و المتفنین علیها المساجد و المساجد رداة ابوداؤد و

القرمذي والنمائي كذا في المشكوة والله اعلم *

* ما قولكم روح *

اگر کسی بیس بروجر را که فی رویه شازده گنده مقمر را صفت
بکم از آن یعنی بحجاب فی رویه بانزده گنده مثلاً فروخت نماید
مشتیرا پس مذکور و قبض کردن و در ادای ثمن آن یکمردینه
باشد یا زائد و غده یکماه یا کم و بیش از آن در میان آید پس
این چنین درست است یا نه بینوا تو جروا * الجواب *

اگر هر دو جانب جنس واحد باشد البته این چنین بیع جائز
خواهد شد * لما في الد ر المختار في باب الربوا باع فلو سا
بمثلها او بدل را هم او را و نه با نیرفان نقد احد هما جاز و فی حاشیه
الطحاوی و هذا البناء علی ان التقابض لیس بشرط فی بیع
الفلوس بمثلها او با حد النقلین * واضح باد که اگر چه
در بیع فلوس بجنسها تقابض در مجلس عقد شرط نیست
اما تعیین و نقد آن ضرور است و اجل و نداد را ن حرام است
لما في النهاية و ان وجد احد من علقی الربوا ای القدر
و الجنس حرام النماء و فی القهستانی و فیهِ اشارة الى انه لو كان
كلامهما او احدهما غیر معین لم یجوز و كذا فی النهاية فقط والله اعلم
* ما قولهم روح * اندینکه زید اراضی گزرا را تحمید
هو و ذار لم یدون ذکر طول و عرض نزد عمر بیع بابت نماید دین بیع

صحیح است یا نه و اگر مشتری اراضی محدوده را از گمان خود
کم یابد او را خيار فسخ یا اختیار گرفتن دیگر اراضی
بائع یا کم کردن چیزی از ثمن مقرر است یا نه بیمنوا توجروا *
* الجواب * بیع مذکور جائز است لَمَّا فِی الْعَالَمِ الْكُھْرِیَةِ

رجل اشترى من آخر ساحة او ارضاً ذكراً ودها و له یزكر
ذرهها طولاً و لا عرضاً حاز و كذا فی البهرا الرائی بعون عبارتہ *
بس مرگاہ بیع صحیح شد مشتری را بمخر خيار رویت و خيار
عیب خيار امر دیگر امنا نیست لَمَّا فِی الْهَدَايَةِ اِذَا حَصَلَ
الایجاب و القبول فلا خيار لاحد مما لا من و روية و عیب
و فی الْعَالَمِ الْكُھْرِیَةِ اشترى ارضاً ثم امتنع من ایفاء الثمن و قال
اشتریها علی انها جریبان فاذا هی انقص و قال البائع بعدكها
كما هی ما شرطت لك شیئاً كان القول قول البائع فی انكار الشرط
مع یمنه * بس معلوم شد ازین عبارت که مشتری را گرفتار
اراضی دیگر یا کم کردن قیمت مقرر و نمیرسد چرا که درین صورت
قول بائع معتبر است کما لا یخفی و اگر مشتری بعد قضا یا اقرار
ببعض گوید که من جمیع ه و د انرا ندیده ام مرا خيار رویت است قول
وی مقبول نخواهد شد * فی الْعَالَمِ الْكُھْرِیَةِ و ان كان المشتري
مهددا و اقرار المشتري بقبض المهدد و المشتري ثم قال بعد

ذلك لئلا يجمع الحمد ولا يقبل قولنا والله اعلم * من بيأض

مولانا محمد رحيم مرحوم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه بايع باليه فاميت دست و صورت ان چه * الجواب *

صورتمش آنكه شخصى اشياى خود را بديگري فروشد باين شرط

كه هرگاه بائع زرشن باز دهد مشتري اشياى سبيعه را باز خواهد داد

يا شخصى عند الحاجت اشياى خود را نزد ديگري گرو دهد باين

بشرط كه هرگاه راهن مذكور ز روى ادا نمايد اشياى وي باز خواهد

داد ورنه شئى مذكور از آن مرتبى گردد فى العالمين و صورته

ان يقول البائع للمشتري بعث منك هذا العيمن بدين لك على

انى متى قضيت الدين فهو لى او يقول البائع بعثك هذا على انى متى

دفع لك الثمن تدفع العيمن الى كذا فى البهه والرائق وايضا

فى الجموى و صورته كما فى جوهر الفتاوى ان يقول البائع بعته

منك على ان تبقيه منى متى جئت بالثمن هكذا فى كثير من

كتب الفقهاء * برهانى در باب فاضل هويد اباد كه در بعضى از

كتب فقه مرقوم است كه انتفاع گرفتار مرتبى باذن راهن از

راهن كم و است و مراد از ان كم و ذه تحريمى است كه گفته اند

المطلق ينصرف الى الفرد الكامل والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرینکه بیع بالوفا شرعاً باطل و فاسد است یا نه و آن رهن
و حکمش چون حکم رهن است یا نه و اگر مشتری با جازت بائع انتفاع
از آن بگیرد پس او ضامن منتفع به باشد یا چه و بائع را بعد ادای
ز رهن حق استرداد منتفع به از مشتری میرسد یا نه *

* الجواب * بیع بالوفا باطل و آن رهن است و حکمش
چون حکم رهن است و اگر مشتری با جازت بائع انتفاع از آن بگیرد
پس او ضامن منتفع به است بائع را بعد ادای ز رهن حق استرداد
منتفع به از مشتری میرسد * لما فی الفن الثانی من المحوی فی
ضمن القامدة الرابعة و فیہ ثمانیة اقوال كلها مرجوحة
لکن فی فتاوی الشیخ محمد الغری ان اکثر المشائخ علی ان حکمه
حکم الرهن و فی حواہر الفتاوی ان هذا البیع باطل و هو
رهن و حکمه حکم الرهن و هو الصحیح و ایضاً فی المصراحة
بیع المعاملة و بیع الوفاء واحد و انه بیع فاسد لانه بیع بشرط
لا یقتضیه العقد و انه یفہم الملك عند اتصال القبض به کما نر
الپیوع الفاسدة مذکورة فی فتاوی ابی بکر الغضل
و عن الہیثم الامام ابی شجاع القاضی الحسن الماتریدی
و القاضی الامام علی المغدیی ان بیع الوفاء رهن حقیقة و لا
یطلق انتفاع للمشتري الا باذن البائع و هو ضامن لما اكل
و استهلك و للبائع استردادہ اذا قضی دینہ متى شاء لانهم

يريدون به الرهن حقيقة الى آخره وايضا في الفصول العمادية
في الفصل التاسع عشر ذكر الشيخ الامام الاجل النصفى رح
في فتاواه ان المبيع الذي تعارف اهل زماننا اخقيارا
للربوا وادموه بيع الرضاء وهو في الحقيقة رهن وهذا المبيع
في يد المشتري كالرهن في يد المرتهن لا يملكه ولا يطلق له
الانتفاع الا باذن مالكه وهو ضامن لما اكل من ثمرة
واستهلك من شجره والدين ساقط بهلاكه في يده اذا كان به
وفاء بالدين ولا ضمان عليه في الزيادة اذا هلك من غير صنعة
وللمبايع استرداد اذا قضى دينه لا فرق عندنا بينه وبين
الرهن في حكم من الاحكام لان المقصود من رهن ماله
المبيع ولكن غرضهما الرهن والاستيفاء بالدين الى آخر
قوله وكان الحميد الامام ابو شعاع على هذا روي عن القاضي
على السفدي من بخارا الى سمرقند استفتي في هذه المسئلة
فكتب انه رهن وليس بيع ففرح السيد بموافقة فتواه
وحكى ان الحميد الامام قال قلت للقاضي الامام المازني
قد فشت هذه الباعث بهن الناس وفيه صفة عظيمة و
فتواك انه رهن انا ايضا على ذلك فالصواب ان تجمع الائمة
والمشايخ ويتفق على هذا ويظهر ردك بين الناس مقال
المعتبر اليوم فتوانا وقد ظهر ردك بين الناس فمن خالفنا

فله البلية وارضى المحمل للامام عند وفاته وان العبد الامام
 مهمل ان لا يتخالف هتواه في ذلك ومضى ذلك على ذلك اه
 وهكذا في العالم كبرية البيع الذي تعارف اهل زماننا احتياالا
 للربوا ومعه بيع الوفاء وهو في الحقيقة رهن وهذا النوع
 في يد المشتري كالرهن في يد المورن لا يملكه ولا يطلق له
 الانتفاع الى آخر قوله ولا فرق بينه وبين الرهن في حكم من
 الاحكام كذا في الفصول العمادية وعليه فتوى السيد به
 شجاع الله - وقد دى فتوى القاضي على المقتضى وكثير من
 الائمة على هذا كذا في المحيط * چه ميغرسايد رح *

هرگاه از فتوای مذکوره ظاهر شد که بیع بالوفای باطل و نادر است
 و آن رهن .. جمیع وجود حکم رهن دارد پس اگر رهن مر
 متین را با انتفاع از آن بازاریت دهد انتفاع مذکور حلال خواهد شد
 با حرام در بوا * الجواب * حرام در بوا است لمانی
 المحموی انه لا یهل له ان ینتفع بشی منه وان اذن له الراهن
 لانه اذن فیما لربوا لانه یتسوی دینه فیکون المنفعة ربوا
 وفي الد والمختار انه یحکم للمرتین ان ینتفع بالرهن وان
 اذن له الراهن قال المصنف وعلیه یهمل ما من مهمل من اسلام
 رخ من انه لا یهل للمرتین ذلك ولو بالاذن لانه ربوا قلت
 وتعلیل فیها فیل انها تهريمه فقامله وايضا فيه وقيل لا یهل

للموتهم لانهم زبوا و قيل ان شرطه كان زبوا والا لا ولما في
 المقشبدية عن النهي... اية العق... ود القاسدة كلها ربوا *
 * چه میفرمایند روح * اگر در رهن مدتی معین کرده شود
 ترهن فاسد میشود یا نه * الجواب * رهن فاسد
 میشود لَمَّا فِي الْأَشْهَاءِ الْأَحْلَ فِي الرِّهْنِ يَفْضُلُهُ وَلَمَّا فِي الْحُمُورِ
 تَحْتَ هَذَا الْقَوْلِ لَانْ حُكْمُهُ حُبْسُ مَقْتَدِ امٍ وَالتَّاجِيْلُ
 يَنْفِيهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ *

* چه میفرمایند علمای دین رحمهم الله تعالی اجمعین *
 ایند زینکه شخصی از اهل ثروت اولاد چند داشت از آنجه
 بهر کسان را بسبب نبیست دائمه مادر طایفه اش دشمن حانی
 می انگاشت و نظر اشفاق پدری یکقام بر وی نمی انداخت
 پس در آخر عمر تدبیری بهم رسانید که فرزند مذکور را بان فریب
 دهد و یکقام اند جای دهد خود محروم گرداند یعنی جمیع اشیای منقول
 و غیر منقول خود را وقف نموده فرزند او سطر ثم افتر را بران
 متولی گرداند و تولیت طفل اگر ابا الکایه منع فرماید اما وقف
 مذکور بچند وجه باطل و نادر و ابله است بیاتی * سوال اول *
 هرگاه وقف مذکور خالصه شده باشد بلکه فقط برای حرمان طفل اکبر
 و فریب و اذن وی بآوردن بس وقف مذکور صحیح خواهد
 شد یا نه * سوال دوم * هرگاه شش اقط و اقط همه

در شریعت معتبر باشد اگر مخالف شرع بود من الوجوه بود
و مصیبتی در آن بعمل نیامده باشد و محرم کردن فرزندی
و فریب دادن وی در شریعت گناه و مصیبت است یا نه
• سوال سوم • برای تمام و کاملیت وقف تسلیم واقف

جمیع اشیای وقف و کاغذات متعلقه آنرا بدست متولی و قبض
وی آنها را بشروط است یا نه • سوال چهارم • اگر
اشیای وقف افزاز وجه انکند بلکه رشاع غیر معین بود وقف آن
صحیح و درست خواهد شد یا نه • سوال پنجم • آخر وقف
را در چنین تقریباته گردانیدن که گاهی آن قربت منقطع گردد
از جمله شرائط صحت وقف است یا نه • سوال ششم •
اگر واقف گوید وقف کردم بر فرزندان خود فلان و فلان وقف
صحیح و درست خواهد شد یا نه اجیب — و آتیه — ابواب •

• الجواب الاول • هر ظاهر است که هرگاه این وقف
حالیته بعد نشد شرعاً جائز نخواهد شد • لما فی الدر المنحة ساروان
یکون قربة فی ذاته معلوماً من جنس القول ولما فی العالم کیو رة
ومنهما ان یکون قربة فی ذاته القول • و سبب وقف طلب
قربت است یعنی نزدیکی خستن با خداوند تعالی • لما فیها ایضا
واما سببه فطلب الزلفی هكذا فی العناية • جواب دوم •
شرائط واقف آنکه در شرع معتبر است لقولهم شرط الواقف

كفص الشارح بشرطیکه مخالف شریعت و معتد به نبود
 لما فی رد المحتار فان شرائط الوقف معتبرة اذا لم تخالف
 الشروع و هو مالک فله ان يجعل ماله حیث شاء ما لم یکن
 معصية القول * ولا محالة محروم کردن فرزندی و دادن کل
 مال و اقدار فرزندان و بکر را گناه و معصیت است * لما یفهم
 مما فی العالمگیریه رجل و هبني صحته علی المال للولد جاز
 فی القضاء و یکون آدمایما صنع کذا فی فتاوی قاضیهان
 پس هرگاه شرائط واقف مذکور مشتمل بر خلاف شریعت و معصیت
 گردید شرائط وی معتبر نخواهد شد پس وقف مذکور ناقص و ناتمام
 خواهد گردید * اذافات الشرط فإلّا المشروط * هرگاه شرط وی
 تباه گردید مشروط که وقف است نیز تباه شد فی استیساها هو الظاهر
 * جواب سوم * هرگاه واقف مذکور جمیع عایدات
 و کاغذات متعلقه وقف را بدست متولی نه سپرده و متولی
 مذکور آنها را از وفهمید و نگرفت و وقف مذکور ناتمام است و غیر صحیح
 لما فی نه سویر الا بصار ولا یتیم (الوقف) حتی یقبض فی
 الدار المأخوطة - لعل یقل للمتولی ان کل شیء بما یلحق به ففی
 المصحف بالا فإزونی غیره بنصب المتولی و تعلیمه ایاة این
 کمال و لما فی الكنز ولا یتیم حتی یقبض فی العینی ای لا یتیم
 الوقف حتی یقبضه المتولی و هو قول محلّی لان حق الله انما

ثبت فيه في ضمن القاصم الى العبد القول وكذا في شرح الوفاة
 * جواب چهارم * اشياء وقف وجاهد آن اكثر آنها مشاع
 قابل التميم است و غير معين آنها را افزا و جدا نموده وقت
 نموده پس البته اين وقف صحيح نخواهد شد * لما في الدار المختار
 ولا يقر الى قوله ويفرز فلا يجر — وزد وقف مشاع يقصر القول
 ومكذا في الكنز * جواب پنجم * واز جمله اشياء
 وقف است كه آخر وقف را بچنين فقره بنامه كه گاهي آن
 قریب منقطع نگردد و درین وقف منافع و محامل آنرا در غیر تقرب
 سه مناد در مشاهد مردمان و خرج شادی اطفال و غیر ذلک
 خوراکي و مشاهد اطفال كه آينه متولد خواهند شد گردانده است
 و این امور از جمله قربات نیست * لما في الدار المختار در اینجا
 آخره لجه قربة لا تنقطع و في الفتاوى العالمکیریه و منها ان
 يجعل الاجرة لجه لا تنقطع ابتداء القول * جواب ششم *
 مر ظاهر است كه این وقف بر اطفال و لواحق خود كرده است و وقفی
 كه بر اولاد خود یا شخصی بعین الذات نموده شود صحیح بود * لما في
 رد المختار لو قال موقوفة على فقراء قرأ بقی او ولدی لا یصح
 لانهم ینقرون فلا یتأبد الوقف و بنون القایید لا یصح الا ان
 يجعل آخره للمفقراء فرق ابو یوسف بین قوله موقوفة و بین

قوله مرفوعة على دلالة في صريح الاول لا الثاني اه اي لان الثاني
ذكر مقيد بالموقوف عليه المعين وذلك ينافي القابض حيث
لم يصرح به ولا بهما في معناه بخلاف ما اذا قال القول
والله اعلم و عليه احكم وعليه اتوسل و به امتنع *

محمد بن محبوب غفر له سماه تعالى المفتقر الى الله المعبود
در اسس سوم در اسس دوم الحائض عبد الودود
المدرس الاول

* ما قولهم زح * درينكه بگير جايد ادمهاو كه خود در تحت
سجده و وقت نمودن باین شد كه بعد از من هر كه از نسل من
صاحب ذراع و عالم باشد همانكس متولي آن گردد بعد چندی كمر
يك نبیره و يك نواسه گذاشته فوت نمود اکنون نبیره اش
متولي گردید و نواسه را از ان می بهره ساخت اما نواسه
بظاهر حال مستحق تر از نبیره میباشد چه وی بصالح و تقوی آراسته
تر است و تولیت میباشد پس شرعا کدام مستحق تولیت
خواهد شد ؟ * الجواب * در صورت مر قومه مستحق
تولیت نواسه اش خواهد شد كه صاحب ذراع و تقوی
است از نسل وی * فی الاشباه شرط الواقف بحسب اتباعه
لقولهم شرط الواقف كه فی الشارع ای فی وجوب العمل به

وفي العالم كبرية رجل قال أرضي صدقة موقوفة على ولدي ونحلي
بالوقوف صحيح يدخل فيه الذكور والإناث من ولده وولد
ولده ومن قربته ولادته ومن بعدت ويستوي فيه ولد البغي
والبنات وفي الدار المختار والنسل اسم للولد وولد له اهل
ولواشي وفي الحمادية ولو قال على اولادي واولادهم كان
ذلك لكلهم يدخل فيه ولد الابن وولد البنت والصحيح
ما قاله لعل انه ان اسم ولد الولد كما يقتضيه اولاد البنين
يتناول اولاد البنات والله اعلم * چه حكم است *

در اینکه زید از مهر گاه جفت یا اسپ برای وقتی معین جاریت
گرفته بمان خود آورده و برخلاف مرضی مهر بچراگاه در گذاشته
پس نقصان گردید یا شیر درید ضمان لازم خواهد شد یا زید
از مهر جفتی گاه جاریت خواست و برای مردن جفت خدیس
اجازتش داد و برخلاف آن جفت تقیس برد و هلاک گردید
تا زمان آن بر مهر لازم خواهد شد یا نه * الجواب *

در صورت اول ضمان بر وی لازم خواهد آمد لما فی العالم کبریه
استعاره دایه و استعمالها إلى الظاهر ثم ترکها فی الجملة فاعلمها
الذنب ضمن وایضا فیها لو استعار بقر او استعماله ثم ترکه
فی المصرح للر علی فضا ان علم ان صاحبه یرضه بکون البقر
فی المصرح وحده لا یضمن وان لم یعلم بذلك ضمن ودر صورت

مأثية ثلاثان لازم خواهند شد * لما فهمنا ايضا استعار حمارا فقال
لبي حماران في الاصل بل خذ احدهما ابي هما شئت ان هب باخذهما
لا يصمن لورملك و لوقال خذ احدهما ان هب بهما جميعهما يصمن
 وكذا في خزائن المفقطين والفقيرة وغيرهما والله اعلم لعالم *

جه میفر ما یفل رحمکم الله تعالی *

در صورتیکه زید در حالت صحت و ثبات عقل از میان اراضی
 مهو که خود در قلم سانی در تحت مصالح مسجری معین وقف
 نمود قبل از آنکه راز ما بقی فوت نمود پس اراضی موقوفه
 که مشاع است وقف آن صحیح و جائز خواهد شد یازده * الجواب *
 وقف آن نقد به دن تقسیم و تعیین آن درست است * في العالم المكيوة
والماخرون ابقوا بقول ابي يوسف ان وقف المشاع المحتمل
للمتعممة يجوز ومو المختار وفي الاشياء والفتوي على
قول ابي يوسف فيما يتعلق بالوقف والقضاء في بصر الرائق
بهم هذه الفبارة وفي النقاية و صبح هند لا وقف المشاع و في
 شرحه جامع الرموز و مشائخ بلخ اخذ و ابقول ابي يوسف
 و به اقبى المتاخرون كما في الجزالة و مو المختار عند
 المصنف و في قاضيخان وقف احدهما نصيبه مشاما جازني قول
 ابي يوسف و مع و به اخذ مشائخ بلخ و فيه رفع الامر الى
 القاضي و قضی بجو— و از الوقف جاز لا ين قضاء القاضي في

المجتهد — مرفوع الخلف والله اعلم * لبعض العلماء *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندازینکه زید از عمر پانصد روپیه بر مضاربست باین شرط گرفت که
نفع و نقصان بالمناصفه بود و بعد هر دو ماه هر مذکور حساب نفهها مذ
بمس بر خلاف شرط زید تا شش ماه حساب نفهها نید بعد آزان
گفت که جمله نوز شش ماهت شد فقط پنجاه روپیه باقی ماند پس
فقصان بتمامه بر ذمه عمر باستد من از کجاست و ان دهم پس حسب
شرع نقصان بر ذمه هر دو بالمناصفه خواهد شد یا بر ذمه زید فقط

بیمه و اتوجروا * الجواب * ضمان تمام مال

مالک بر ذمه زید واجب خواهد شد در عمر هیچ لازم نمی آید زیرا که
این عقد مضاربست است و برای بطلان و انقضاخ آن درین صورت
دو عیبت یافته میشود یکی گذشتن مدت معینه که دو ماه است بجهت آنکه
مضاربست بعد انقضای مدت مقرر باطل میشود و عام ازینکه مضاربست
یعنی حامل در راس المال تصرف کرده باشد یا نه * لمالی الاشياء
المضاربة تقبل التقييد بالوقت فیهبطل بمضیه تصرف اولائی
الهدایة وان وقت للمضاربة وقتاً بعینه یتقید به حتی یبطل
العقد بمضیه کذا فی الکافی * چون عقد مضاربست بعد مدت
مقرر باطل گشت پس مضاربست مثل اجنبی گوید از راه هیچ
تصرف در راس المال نمیرسد و هم در حکم امین باقی ماند پس

اینوقت اگر تلف گردد ضمان کل مال مالک بر ذمه اش واجب خواهد شد . دوم - مخالفت زید اگر در تصور زید اتیاع و رعایت شرط که بر او واجب بود نمود بلکه مخالفت آن کرد و از شرط ابقای مضارب است که مضارب بهیروی شمر اطمینان مالک بکند و الا مستعدی خواهد شد و بعد هلاک بروی ضمان واجب گردد * لما فی الهندیة الاصل ان رب المال یعتق شرط علی المضارب شرطاً فی المضاربة افکان شرطاً لرب المال فیه فائدة فانه یصح و یجوز علی المضارب موعاته و الوفاء به اذ المریف به صار مخالفاً عاملاً بغير امر و فی الغیری علی الکنز و بالخلاف ای بمخالفة المضارب لشرط رب المال غاصب لانه اذا خالف وقد تعدی فی مال غیره فصارت فاضله فیهمون و فی البدو المختار ایضاً و غصب ان خالف و لمن احاز رب المال بعد التصدیق به غاصباً بمخالفة و فی العالمکونیه اذا خالف فهو غاصب و ان اذن بعد * هرگاه مضارب یعنی زید بسبب مخالفت مالک در حکم غاصب گردید پس بروی ضمان مثل ضمان غصب واجب خواهد شد یعنی اگر عین منصوص موجود بود آن واجب خواهد شد و تلف شده باشد قیمت لازم لها فی القصاصانی و حکم به ای الغصب الاثر ای استحقاق المار لمن علم ان الماخوذ مالاً لغيره و رد العین قائمه

والغرم اي ضمان العين للمالك ما لكفة بفعله اذ بفعل فهو
 اذ بانه سمار يه * پس خوب واضح شد كه همگي با قصد رويه بر
 زير زيد لازم خواهد شد زير عمر والله اعلم بالصواب محل يار *

چه ميفرمايند رحمكم الله تعالى *

اندر اينكه موازي است بيگه زمين كه در آن زيد و عمر شريك
 بودند اتفاقاً زيد مقروض گرديد و از آن بازده بيگه بفرموده شد بغير
 اجازت عمر پس در اين صورت فرد ختن زيد پنج بيگه كه اخواني
 شريك خود است و عا در است است يار * بينوا و هوذا *
 * الجواب * زيد را اين امر نمي رسد لما في السراجه
 و ان ارض بين رجلين باع احد ما كله حاز في نصيبه
 وفي العالم كبريه ولا يجوز لاحد مما ان يتصرف في نصيب الآخر
 الا بامره و كل واحد منهم ما كالا حنبلي في نصيب صاحبه وفي الفصول
 العمادية القرينة اذا كانت غير معتقة سرقه بالدين والغريم
 اتبع الدين على واحد من الورثة يبيع الجاهل نصيبه ويقضيه
 ما يخصه وليس له ولاية يبيع نصيب غيره ليقضي الدين لان
 ذلك ملك الوارث الاخر * و هرگاه فرد ختن ناچار شد خواه
 همين زمين يا ليست آن حواله عمر نزايد يا بهر طوريكه تواند شريك
 خود را راضع نمايد * والله اعلم محل يار *

* مادة العلماء ما يجوز لكم رج *

اندرینکه زید نزد عمر یک جفت گاو و دو بیکه زمین رهن داشته
 صد روپیه باین شرط قرض برد که تا وقتیکه زید شهادت نکند انتفاع
 از اینها بکنید یعنی خراج زمین حالانکه دو روپیه است گرفته باشید
 و از جفت گاو قلهبرانی کرده باشید پس اینجنین عقد رهن
 و انتفاع از آن مررتن را جائز است یا حرام * الجواب *
 عقد رهن مذکور جائز و انتفاع یعنی خراج زمین و قلهبرانی حرام و اگر
 بخوشنودی را رهن بود مکروه تحریمی * لما فی الدال المختار من نقل
عن التمهید یبانه یکره للمرتهن ان یفتفع بالرهن و ان اذن
له الراهن قال المصنف و علیه یحمل ما عن محمد بن اسلم و
من انه لا یحل للممرتهن ذلک ولو بالاذن لانه ربوا قلت
و تعلیلہ یفہد انها تهریمية و ایضا فی الاشباہ و الجواهر اباح
الراهن للمرتهن اسکل الثمار و سکنی الدار و لبن الشاة
الموهونة فاکلها المریض من و له منعه ثم افاد فی الاشباہ انه یکره
للمرتهن الانتفاع بذلك و فی جامع الرموز ایضا انه یحرم
الانتفاع من الرهن بلا اذن له اما بالاذن فیکره کما
فی المضممرات و غیره و الله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه زید زن خود را یا دختر خود را چند زیورات از سیم
 و زر پوشانید و بلیطه بهر و تمذیک بهیج بر زبان بیاورد و تمذیک زید

مرا و شایر را مستحق نشده باشد پس اندر بنوع ملکیت رن
 نیا و خیر مذکوره در زیورات مزبور ثابت خواهد شد یا نه
 بینوا نوجردا * الجواب * بدون تحقیق تمایک رید
 زیورات مذکوره را ما و شان ملکیت اوستان در ان ثابت
 نخواهد شد و بسجود و شاییدن تمایک مستحق نمی شود زیرا چه و شاییدن
 احتمال به و عاریت هر دو میدارد و عاریت ادنی اسب از به
 است و وقت عدم ترجیح یکی از هر دو محمول بر عاریت که ادنی
 است خواهد شد زیرا چه در ان مالک ضرر نرشد و بخت بهر *
 لما فی الکفایة فی باب العاریة فی شرح قول الهدایة و تصح ای
 العاریة بقوله منه حکمک هذا الثوب و حملتک علی هذه الدابة
 الخ و یحتمل ان یکون المعنیان حقیقیا لهما و انما یتخرج احدهما
 لانه ادنی الامرین فیحتمل علی التیقن به و اما ذلهم من العناية
 لانه اقل ضررا علی المعطی لانه یوجب رد المثل و ما هو
 اقل ضررا فهو الثابت یمینا فی العالم که ریه و لو قال منه حکمک
 هذا الطعام ارد هذه الداراهم و سئل ما لا یمکن الانتفاع به مع
 بقاء عینہ یمکن ان اضافها الی ما یمکن الانتفاع به مع
 قیام عینہ حملتها علی العاریة لانها الادنی * و زیور از انجهد
 است که با وجو قیام عین انتفاع و استعمال ان ممکن است

پس حمل نموده خواهد شد بر عاریت را لله اعلم *

* چه میفرمایند علماء دین رحمکم الله تعالی *

آنرا رینه تجارت فلو س بعوض روپیه سه طریق درین
 دیار مروج است اول شخصی یک روپیه بدیگری دهد تا بعوض
 آن هفتد آنرا یا است آن فلو س بعد یکماه بگیرد اگر نوبت ماه
 دیگر افتد یک آن یا چهار آن بر آن افزاید یعنی بعد دو ماه بعد آن یا است
 و چهار آن بگیرد هم چنین بعد یکماه یک آن یا چهار چهار آن
 افزایش کند دوم شخصی یک روپیه بدیگری دهد تا بعوض آن
 هفتد آن بگیرد باید نظور که هر روز یک یک آن بدهد تا بر نه هفتد هم
 هفتد آن تمام گردد یا بحساب دیگر هر روز قدری قدری فلو س
 بگیرد تا بر نه معین مجموع آن فلو س معینه تمام دکمال استیفا
 شود اگر مطابق شد مقرر ادای نکند و تاخیری در آن رود بد
 پس چیزی زائد بر مقدار مجموع افزایش نماید سوم
 شخصی یک روپیه بدیگری دهد تا بعوض آن است آن بمیعاد
 معین مثلاً بعد یکماه یا دو ماه است آن بگیرد و اگر بمیعاد معین
 ادا اتفاق نشود پس همان نقد بگیرد و زیاده بر آن چیزی نگیرد
 پس هر یک از عقد های مذکوره بیع سلم است یا نه و شریعا
 جائز است یا نه بینوا و جرودا * الجواب * اجوبه صور
 مذکوره موقوف بر تعریف عقد بیع سلم و شریاط آن است بدانکه

عقد سلم عبارت است از دادن ثمن نقد بموض چیری موعود *
 لما فی الکفایه مواءم حاصل باجل الی قوله تعجیه — بل احد
 البدلین و تا جیل الاخر * و بیع سلم در فلو س جائز است
 لما فی الهدایه و غیرها و يجوز السلم فی الفلوس علی دای *
 و برای صحت عقد سلم هفت شرط است و در نقد بیروجه و شرائط
 مذکور و در صحت عقد سلم در فلو س شکی نیست شرط اول آنکه
 آنکه مقدار را رس المال یعنی ثمن معلوم باشد مثلا بگوید یکروپیه یا
 پنجم و پیه دوم آنکه ثمن مقدر یعنی روپیه در مجلس عقد بیایع
 بدهد و اگر در مجلس ندهد عقد سلم باطل خواهد شد سوم آنکه
 مقدار بیبیع معلوم باشد مثلا بگوید است آنه فلو س چهارم
 آنکه صفت بیبیع معلوم باشد اگر بیبیع مختلف الاقسام باشد
 مثلا بگوید که انیقدر فلو س از فلان جنس باشد اگر فلو س مختلف
 المایته باشد و در رواج برابر و اگر یکی از وج باشد پس همان
 از وج لازم خواهد شد پنجم آنکه تاریخ ادای آن بیبیع مقدر کند مثلا
 بگوید که تاریخ یکم شهر صفر سال کن فلو س مذکور و دانموده
 خواهد شد ششم آنکه مقام ادای فلو س بیان کند اگر در ادای آن
 مشقت و بار برداری لازم آید مثلا اگر فلو س بسیار باشد که
 حاجت بزدوری افتد پس بگوید که در فلان باز ده خواهم داد
 و در نه در جای عقد ادا خواهم نمود هفتم آنکه فلو س مذکور زو قوت

عقد تا وقت ادای آن در بازار یا یافتن شود یعنی بی رواج نگردد
لما فی الکفر و شرطه بیان الجنس والنوع والصفة والقدر والادل
واقبله شهـ ر و قدر اس المال فی المکمل والموزون
والمعدود ومکان الا یفاء فیما له حمل من الاشیاء وما لا حمل له
یعنی بهـ حیث شاء وقبض راس المال قبل الافتراق *
بستر آئینده بهم شرط است که اگر بائع قلموس را نارد و در میخانه دادا
کنند مادا کردن نتواند پس چیزی زائد از مقدار مقرر که وقت
عقد قرار یافته است بگیرد زیرا که قدر زائد مقدار مقرر بعوض
زیادت مدت است و چیزی بعوض مدت گرفتن حرام است
كما فی الهدایة فی باب الصلح فی الدین وذلك اعتیاض عن
الاحل وهو حرام وفی الکفـایة وهذا لان الاجل صفة
کالجودة والاعتیاض عن الجودة لا يجوز فكذا عن الاجل القول
بـسـ برینتقمه بر شتری را اختیار است خواه رویه بر قدر
واده است و ا پس بگیرد یا انتظار کند و قیله بائع بهد پس
همانقدر قلموس که وقت عقد مقرر شده است بگیرد خلاصه آنکه
بعوض رویه چیزی دیگر گرفتن یا بعوض قلموس چیزی دیگر خریدن
یا چیزی زائد از جنس راس المال یا از جنس مسلم فیه گرفتن
درست نیست * لما فی الهدایة ولا يجوز التصرف فی راس
المال والمسلم فیه قبل القبض اما الارل فلمـایة منـ

تفويت القبض المقتضى بالعقد واما الثاني فلان المسلم فيه
صبيح والتصرف في المبيع قبل القبض لا يجوز فان تعاقلا المسلم
لم يكن ان يشتري المسلم اليه براس المال شيئا حتى يقبله
كله لقوله عم لا تأخذ الا مسلمك او راس مالك اي عقد
المفصح * ونيز شرط است که عقد مسلم را جلد برای سود خواری
سازد سنان مردمان سود خواری بکند و بیه بوعده یکماه بدهند پس
یکماه و سه چهار آنه یا کم و بیش بر حسب رواج و نرخ بازار میگیرند
و عقد مسلم میگویند و میگویند عوام است * که ما فی الهنایه و شرحها
الکفایه و لو تبایعا فضة بفضه و اخذ بها اقل و زیاده مع اقلها
شيء اخذ لم تبلغ قيمة باقی الفضة فمع الکراهة قوله مع الکراهة
أنه ما کره لانه احتمال لسقوط الربوا ای لما حذر الربا
باجملة فیکره و فی الغنایه لان الکراهیه انما هی للاحتیال
لسقوط ربوا الفضل و ایضا فی البهر الرائق الکراهیه عند
الاطلاق منصرفه الکراهیه التحدییم * و بیعنا و عقد مسلم
کم از یکماه نباشد و زیاده بر آن هر قدر که مراعات قاعده بین بران
گیرد درست است و همین مفتی بر است * لما فی الدال المختار
و بشرط اجل و اقله فی السلم شهر و بیه یفتی و اگر برای ادای
آن دو قسط مقرر کند نیز جائز است اما کم از یکماه نباشد * لما فی
الدال المختار و لا بأس بالمسلم فی نوع واحد علی ان يكون

حلول بعضه فی وقت و بعضه فی وقت آخر * پس خوب ظاهر
 شد که صورت اولی جائز نیست. بحد و جود اول آنکه در هر ماه
 یک آن یا زیاده مقرر کردن حساب ربواست و فی الحقیقه
 حیده ربو خواری است و آن حرام گما مردوم آنکه یک آن یا زیاده
 در هر ماه افزودن عوض اجل است و آن حرام گما مرسوم آنکه در صورت
 مرقوم وقت عقد است آن مثلاً بیعاً دیک ماه مقرر کرده پسترب
 تقدیر تاخیر چیزی زائد بر مقدار مقرر گرفتن حرام است و همچنین
 در صورت دوم نیز جائز نیست. بجهت وجود ثابته مذکور و در سن
 صورت دهر چهارم نیز هست و آن اینکه هر روز چیزی چیزی
 گرفتن در سلم حسب شرع جائز نیست و از رسومهای ربوا است
 اما صورت سوم پس بر تقدیر وجود شرط مذکور عقد سالم
 است و شرط درست اما این قدر دانستی است که در صورت
 سوم مقصود هر ذی صراعی باشد و این معامله را پیش خود حافظه
 باشد * والله تعالی اعلم و علمه احکم لمولانا محمداً و جیه

وقل لحصداً * چه میفرمایند روح *

ادریکه زید دعوی وقت اراضی کند برای ذات خود یا که
 ادای شهادت برای ذات خود یا اولاد خود یا آباء خود یا برای
 الجنبی و ذات خود نماید پس درین صورتها دعوی وی مسموع
 و شهادت وی مقبول خواهد شد یا نه اگر زید مذکور برای اثبات

وقفت آن بحضور حاكم وقت سندی مرین بمواظیر حکام صاف
 و در پیش کرده طالب قضا بوقفت ۲ راضی مذکوره نماید عاکم
 وقت را بمحرد لما حظه آن قضا بر وقفت آن میرسد یا نه

*** الجواب *** دعوی وی غیر مسموع و گواهی غیر مقبول

خواهد شد و حاکم وقت را انمیرمید که بمحرد لما حظه سند بر وقفت

اراضی مذکوره حاکم نماید * لما فی الرسائل الزینیه و الفصول

العمادیة قال فی الخلاصة رجل ادعى ان هذه الارض وقف

عليه لا تسمع وانما تسمع الدعوى من المتقولى وفي الفقاري

قال تصيح والفقوى على الاول الى قوله وفي جامع الفصولين

لا تسمع الدعوى من الموقوف عليه وايضا فيها قال في الظهيرنة

من كتاب الوقف اذا شهد بالوقف على نفسه او على احد

من اولاده او اولاد اولاده وان سفلوا او ابائه وان علوا

لا تقبل شهادته وكذا اذا شهد بوقف على نفسه وعلى احنبي

لا تقبل في حقه ولا في حق الا حنبي وايضا فيها ان المكتوب

لا يجوز العمل به وايضا في العالم كبرى رجل في ضيعة ادعى انها

وقف وجاء بصك فيه خطوط عدول وقضاة قد انقضوا وغلب

من القاضى القضاء ليس للمقاضي ان يقضي بذلك الصك

كذا في الخلاصة وكذلك لو كان لوح مضر وب على باب

دار ينطق بالوقف لا يقضي بها والله اعلم مر لا ناصح وخير *

* ما قولکم رحمکم الله تعالى *

آنکه رینگه زید چند ورثه و اموال کذا را گذاشته فوت نموده
 همگی یکی از ورثه وی گفت این اشیا که متروک زید مورث
 من است ملک فلان و فلان شده مرا از این عاقله نیست پس
 این ابراهیم صحیح است یا نه * الجواب * ابراهیم در کلام
 عمر واقع است باطل است چه آن ابرای عین بطریق انشاء است
 و جمیع ابرای عین بطریق انشاء باطل است اما بودن عبارت
 مذکور ابراهیم فی الحقیقه و الفاظ الالهیه العام الی قوله
 ولا تعلق لی * و اما بودن آن ابرای عین پس ظاهر است که
 لفظ از این اشاره بسوی شیء معین است که در ادل کلام وی
 مذکور است و اما بودن آن بطریق انشاء پس از بیجهت است
 که لفظ مرا از این عاقله نیست اگر چه احتمال انشاء اخبار هر دو دارد
 لیکن درین مقام ادل متعین است چرا که ملکیت عمر بطریق شرکت
 در ترک زید ثابت است پس بعد ثبوت ملکیت از قول مزبور
 البته انشاء است نه اخبار و آن باطل * فی الجمله و الراضی فان کان
 الایراء عن الاعیان علی وجه الانشاء فاما ان یکون عن العین
 ار عن الدعوی بها فان کان عن العین فهو باطل و فی الجمادیه
 و اذا کان للمیت دیون الی قوله ولو کان عینا لا یصح
 و فی العین الایراء عن العین باطل و فی الدر المختار

والا بر اء عن الاعميان باطل معناه بطل لا بر اء عن دعوى
الاعميان ولم يصرم ملكا للامد من عليه وان الوظفر حل له اخذها
والله اعلم * لا تأمحل وجهه *

* چه میفرماید روح * در صورتیکه بدو دختر نامبالغ
و در اجیزی از زریوشانیم و بدو کورنایک کرده باشد
بمس ملکیت و قدر در زیور مزو ثابت نماید شده یا بینوا تو چو را
* الجواب * بدون تخفیف تیا یک ملکیتش در ان ثابت
شده نی نیست زیرا چه پوشانیدن احتمال به به عاریت هر دو دارد
و عاریت ادنی از به است و وقت عدم ترجیح یکی را از هر دو محمول
بر عاریت که ادنی است نخواهد شد * لما فی الکفایة و نصیح ای
العمارة بقوله منهك هذا الثوب و حماك على هذه الدابة الخ
و یحتمل ان یكون المعنیان حقیقیهما لهما زانما یترجع احد هما
لانه ادنی الامرین فیحصل على التیقن به و لما یلزم من العنایة
لانه اقل ضرر اعلی المعلن لانه یوجب ضررا اقل و ما هو اقل
ضرر افعوال الثابت یقینا رقی الاعمالیة و لو قال منهك هذا
الطعام او هذه الدابة و سلم ما لا یمكن الانتفاع به مع
بقاء عینه یكون حجة فان اضافها الى ما یمكن الانتفاع به
مع قیام عینه حملها على العارية لانها الادنی

والله اعلم مولوي محمد وحيد رح *

* رحمه الله تعالى وحدهم الله تعالى *

اند رینه زید یکزد وجه و چند برادران و ترک کذا گذاشته
فوت نماید بعد برادران مذکورین بعضی از اعیان مشر و کذا
که کم از حصه آنهاست از زوجه مذکوره گرفته بمراعاته مصالح نماید
و باقی حصه خود را ترک نماید پس ازین صلیح که بر بعضی حقوق
ایشان بعد دعوی باقی حصه ایشان صحیح است یا باطلی و از ترک
مذکور حق ایشان باطل خواهد شد یا نه و اگر باطل است
یا چه * الجراب * دعوی باقی حصه ایشان درست است
کما فی السراجیه ادعی ارضا فصلاحه علی البعض منها لم یبطل
خصه و سقه فی الباقی و فی شرح الو قایده لو صلیح علی بعض دار
ید عیها لم یصح الی قوله لان بعض الدار لا یصلح عوضا عن الكل
و فی الهدایة لو ادعی دارا فصیالیه علی قطعه منها لم یصح
الصلیح لان ما قبضه ~~هون~~ حقه و هو علی دعواه فی الباقی
و از ترک مذکور حق ایشان باطل نخواهد شد * لما فی الفصول
البعیاد دی الوارث اذا قال ترکته حتی لا یبطل حقه لان
الملک لا یبطل بالترک و اگر مزور باطل لما فیها ایضا قال
و احد من الورثة برأت من توکة اخیه الی قوله ولو کانت
الترکة عیما لا یصح و فی الند را المختار لا براء عن الاعیان

بالحل معناه بطل الابرار عن دعوي الاعيان ولم يصر ملكا
 للمسلمين عليه واذا التوظف — رحل له اخذ ما والله اعلم
 صولا ناصح وحيد رح *

* مَا قَوْلُكُمْ رَحِمَ اللَّهُ تَوَالِي *

آنند زینکه شخصی یکم از بنام هند و دیکم پسر بنام زید
گذاشته فوت نمود بعد در باب سترو که اش مابین این
دو نزاعی بر خاست پس صالح نامه بر تانصیف تر که مابین ایشان
با گواهی گواهان عدول نگاشته شد و مدت سی سال بر آن
گذشت که هر یکی بر حصه خود دخیل کار انداختی که هر یکی
چون مدتی آنرا فروخته اند بعد هند و چند ورش داشته ترک حیات
گرفت اکنون زید میگوید که من از صالح نامه معاوضه را اش ام
این همه سترو که پدرم است همه بمن خواهد رسید پس درین
صورت صالح نامه مذکور ثابت خواهد ماند و حصه هند و پورش
اش خواهد رسید با صالح نامه باطل است و زید مستحق همه
خواهد شد بیخوار تو حردا • الحجواب • صالح نامه مذکور
که با گواهی گواهان مشیت و موکد شده است ثابت خواهد
ماند که بذریعه آن نبوت ملک حاصل شده است • کما فی الکفایه
وجوازیه ثبت بقوله تعالی المصلح خیر هر دوه بالالف واللام
فیما یقتضی انهم کون کلی صلا خیر او کل مشروع دفعه له عمر

كل صلح جائزهما بين المصلحين الحديث واعتقد الا جماع
 على جوازها وحكمه وقوع البـراءۃ عن دعوى المدعى
 وفي العلامة رتبة في باب صلح الورثة ولو صالح عن نصيبه
 من العروض والعقارات عن بعض الايمان دون البعض جاز
 واما حكمه فتهوت الملك عن المصالح عنه ان كان مما يهتمل
 التمليك كالمال * چون بان ثبوت ملك مبريكير استحقن كريد
 فمع آن عقد درست نباشد ودر بنامت نمادی زائد از سی
 سال گذشته است وبعده مرد رها نژد مسال كدامی دعوی
 مسموع نمیشود اگر چه اراث باشد * لما في رد المحتار في كتاب
 المقضاء قال السيد الحموي في حاشية الاشياء اخبرني استاذي
 شيخ الاسلام الشهير بالمشقاري ان السلاطين الان يامرون
 قضاتهم في جميع ولاياتهم ان لا يجمعوا دعوي بعد مضي خمس
 عشرة سنة سوى الوقف والارث ويخالفه ما في الخزانة الى قوله
 ومقتضاه ان الارث غير متشنى فلا تجمع دعواه بعد هذه المدة
 وقد نقل في الحمادية عن المنهمـد اني ايضا كتبت على
 سوال آخر فيمن تركت دعواها الارث بعد بلوغها خمس عشرة
 سنة بلا عذر ان الدعوى لا تجمع الا بامر سلطانني ونقل ايضا
 مثله نقوي تركته من المولى ابي السعود وتقريرهما اذا تركت
 دعوى الارث بلا عذر شرعي خمس عشرة سنة فهل لا تجمع

الجواب لا تجمع الا اذا اُعتُرف الخفض - ثم بالحق الى قوله وهذا
الذي رأينا عليه عمل من قبلنا فالظاهر انه ورد نصي حديث
بعلم مماع دعوي الارث والله اعلم *

• ما قولكم رحمكم الله تعالى اجمعون •

اندر نيكه زید چند ورثه و اشیای کذا را گذاشته فوت نماید
بس مهر که یکی از ورثه او است گوید که بعد وفات زید که این
اشیا مترد که او بود ملک فلان و فلان شد مرا از ان طاقه نیست
بس این ایراد است اشیا • الجواب • آری ایگه
در کدام مورد واقع باطل است چ این ایراد برای عین بطریق انشا
است و جمیع ایرای عین بطریق انشا باطل است اما بودن
مها برت مذکور را • فاما فی الحموی و الفاظ الا بر اء العام
الی قوله و لا تعلق بی • و اما شدن آن ایرای عین بس
ظاهر است که لفظ از ان اشیا در شییی تعیین است که در اول
کلام دبی مذکور است یعنی این اشیا اما گردیدن آن بطریق
انشاء پس ازین جهت که لفظ مرا از ان طاقه نیست اگر چه احتمال
انشاء و اخبار هر دو دارد لیکن درین مقام اول متعین است چرا
که ملکیت عمر بطریق شرکت در تر که زید ثابت است و بس
ثبوت ملکیت قول مذکور البته انشاء است نه اخبار و ایرای
عین بطریق انشا باطل است • اما فی البجیر الرائق فان کان

الابراء عن الاعيان على وجه الانهـاء فاما انهم عن
 العيان اذ من الدعوى بها فان كان عن العيان فهو باطل وفي
 المحمـدية اذا كان للميت ديون الى قوله ولو كانت عينا
 لا يصح وفي العناية الابراء عن العيان باطل وفي الاختار
 الابراء عن الاعيان باطل معناه بطل الابراء عن دعوى
 الاعيان وليصير ملكا للميت على عليه والذالوظف رجل له اخذها
 والله اعلم * مولانا محمد وحيد *

* چه ميتر مايند رحمهم الله تعالى *

اندرينكه زيد صبر نواسم خود داده بيايگه زمين تعاقبه مهاو كه خود بذر يعه
 هبه نامه هبه کرده اما عمر مذکور را بر اراضي مذکوره دخيل و قابض
 نگردانیده بلکه تازه حال مدت حيات خود بر زمين مذکوره خود مشاي حاصل
 مقصود بوده و در سرشته زميندار نه بتديل نام و انتقالي
 کرده نه در مفصل هبه و قبوليت و دائله بنام عمر گردانیده بلکه در سال
 قبلي موت خود اراضي مذکوره را به ماد و زوج و همسرش هبه نامه
 کرده و داده پس هبه حائقه مذکوره به سبب عدم وجود قبض که شرط
 صحت هبه است ناجائز و غير نافذ است مانده * الجواب *

هبه حائقه مذکوره غير نافذ و ناجائز است * لما في الهداية الهبة بمقتل
 مشروع تصح بالاجاب والقبول والقبض وفي المراجعة رجل
 وهب لابنه وهو في عياله يشترط قبض الابن وفي جامع الرموز

وتتمر الهبة بالقبض في محلها ولو كان القبض بلا اذن صريح
 وتتم بالقبض بعد لو كان باذن صريح * وقبض كمال در اسأل
 الاضياع تبديل نام وانتقالی است وگردانیدن بتة وقولیت
 بام موهوب له لما يسهل فاد من شرح الوقاية وتتم بالقبض الكامل
 اي تتمر الهبة بالقبض الكامل الممكن في الموهوب فيه فالقبض
 الكامل في المنقول ما يسهل به وفي العقار ما يسهل به وفي
 الهداية في مقام آخر لا يجوز ازالة الهبة فيما يقسم الامهورة
 مقسومة الى قوله ولغا ان القبض مخصوص عليه في الهبة فمستلزم
 كماله القول وفي الكف ما يدل ان القبض عبارة عن
 الحيازة وهو ان يصير الشيء في ذمة المأبوض والله اعلم *
 * جه صيفر ما يدل رح * در صورتیکه زید دو بیگه زمین
 بگوید که خود را بدختر نام بالغه وبعوض حصه از که اش که بعد دفات
 زید بدو خواهد رسید و ان اکنون بدست زید است هبه بالعوض
 نمود و زید از جانب دختر تعویض آن قبول کرد و در هبه نامه دستخط
 کرد پس هبه بالعوض مرقومه درست خواهد شد بانه در تقدیر
 ثانی شرکا را بران دعوی مخففه میرسد بانه * الجواب *
 و ایستنی است که هبه بالعوض در اهل است بیع است
 فی الا شباه ویغفل لفظ الهبة مع ذکر البدك و این چنین
 بیع بچند وجه باطل است اول آنکه مدار جواز بیع بر حصول

قائم است و درین عقد هر پدر را هیچ قائم نه زیرا که
 بعضی به قیل و قال در ملک وی بوده است * فی العالم المکرمه و هنا
 البائنه فمبیع ما لا فائده فیہ و شراءه فاسد و لما فی العنايه لانه
 لا یفید للمولی شیئاً لم یکن قبله لا ملک الرقبه و لا مالک التصرف *
 دوم آنکه بیع عباد است از سباده مال بمال و در اینجا از
 احد الظرفین مال مفقود است زیرا چه هر دو عوض ملک بائع است بعض
 در حقیقت بائع ملک خود بیع کرد پس ما بیت بیع مستحق نگردد *
 لهما فیهما ان البیع مبادله مال بمال و هو انما یتحقق بمال غیره
 لا بمال نفسه فلا یكون البیع موحوداً * سوم آنکه حکم بیع آنست
 که ثبوت ملک مشتری در مبیع و ملک بائع در ضمن مستحق شود
 و ملک در بدل بیه پدر قیل از عقد مرقوم است * نسبت پدر که بائع
 ایست حاصل بود پس حکم بیع مستحق نشد * كما فی الہندیة اما
 حکم ثبوت المالك فی المبیع للمشتـری و فی النعمن للبائع
 اذا کان البیع بائناً * و هرگاه مدار ثبوت شفیع بر صحت بیع
 است و آن در اینجا مفقود پس دعوی شفیع هرگز بشی
 موقوف نمی رسد * فی الہدایة الشفیعۃ تجب بعقد البیـع
 و صفاً * بعد * لانه هو السبب لان صبیها لا اتصال علی ما
 بینا و الوجه فیہ ان الشفیعۃ انما یجب اذا رغب البائع
 من المبیع فاذا لم یزل لا یجب الشفیعۃ الی قوله و هنا زوال

حق البایع فلا یجب الشفعة فی شراء فایمن والله اعلم *
 مولانا محمد وجیه *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

درینکه فرق در میان هبیه بالعوض و مایه عوض چیست و رجوع
 از هبیه یعنی بازگرفتن شئی موهوب از موهوب له بعد دغل
 و قبض وی در هبیه مایه عوض جائز است یا نه اگر یکی از مشرکای
 شئی اجمالی مجموع حصه خود را بکسی هبیه بالعوض نماید درست باشد
 یا نه تفاسیر مرض الموت است یا نه اگر زنی با وجود اولاد آشیای
 خود را بپسر هبیه بالعوض نماید این هبیه درست باشد یا نه *
 بیغیر و اتوجروا * الجواب * در میان هبیه بالعوض و مایه
 عوض فرق سبعة است اول آنکه در هبیه مایه عوض قبض شرط تمام
 هبیه است نه در هبیه بالعوض دوم آنکه در هبیه مایه عوض شیوع مایه قسم
 مانع قبض مشروط و ثبوت ملک موهوب له است لما فی الدار
 المختار و الطاحطاری و در هبیه بالعوض چنین نیست سوم آنکه
 در هبیه مایه عوض بشرط انتفای موانع هبیه گانه رجوع جائز است نه در
 هبیه بالعوض و غیر ذلک و رجوع از هبیه مکروه تحریمی است و نزد
 بعضی تنزیهی و آشیای هفتگانه مانع رجوع است یعنی زیادت
 سببیه در موهوب موت و اهیب یا موهوب له و اخذ عوض و بدر

شدن موهوب از ملک موهوب له و ملائذ و جیت بودن
 در میان آن مرد و وقت به بودن موهوب له ذی رحم محرم
 و هلاک موهوب * کما فی الد را المختار و حکمها بنبوت
 الملك للموهوب له غیر لازم فله الرجوع والفسخ و فيه ايضا
 صح الرجوع فيها بعد القبض و اما قبله فلم تنضم الهبة مع
 انتفاء ما تبعه الا ترى ان كراه الرجوع تهر بها وقيل تنزيها
 ولو مع اسقاط حقه من الرجوع وفيه يمنع الرجوع فيها حروف
 مع خرقه اي الموانع السبعة الاتية فالدال الزيادة
 في نفس العين الموحية لزيادة القيمة المقصدة وان زالت
 قبل الرجوع الميم موت احد العاقد ين العين العوض والحاء
 خروج الهبة من ملك الموهوب له والزاء الزر حية وقت
 الهبة فلو وهب لامرأة ثم نكحها يرجع ولو وهب لامرأة
 لا كعكسه وفي الطهطاري قولا كعكسه وهو ما اذا كان
 الواهب الامراة للرجل فيجري فيه حكم الصورتين انتهى
 والقاب القرابة فلو وهب لذي رحم محرم منه نسبا ولو
 ذمها او مستمنا لا يرجع والهاء هلاك العين المومونة
 وآين جائز نیست در به بالعوض * کما فی الد را المختار
 والطهطاري بعد ما بين احكام الهبة بشروط العوض وهذا
 القول دليل لكل ما ادعينا في الهبة بالعوض واما اذا

قال و بمبتك بكذا فهو بيع ابقداً و انتهاءً قوله ابقداً
 و انتهاءً فيثبت لكها منهما الملك في حقه و لا يمتنع ان من
 التمليم و لا يشترط قبض و لا يضره شروع * چهارم آنکه در هبه با
 عوض شرط خیار صحیح نیست * کما فی الدر و حکمها
 بیوت الملك غیر لازم بلکه الرجوع و الفسخ و عدم صحت
 شرط الحیض در فیها و در هبه بالعوض که در حقیقت بیع است
 شرط خیار صحیح است مانند بیع لما فیہ فی باب خیار الشرط و یصح
 شرطه للممتن یا یعی من معارفه لا حد لها بنجم آنکه هبه با عوض
 بسبب شرط فاسد باطل نمیشود بلکه شرط خود باطل
 میشود و هبه صحیح ماند * کما فیہ و حکمها انها لا تبطل
 بالشرط الفاسد فیه عبد علی ان یعتقه تصحیح
 و یبطل الشرط * و هبه بالعوض شرط فاسد باطل
 میشود لانه بیع و البیع یبطل بها کما لا یخفی
 و هبه بالعوض با شریک خود در شئی اجمالی رشاع را جائز است
 کما مر انفاً و لا یضرها شروع حمل و نفاس زن مرض الموت
 نیست شرعاً چرا که آن مرضی است یا آفتی است غالباً در آن هما کئی
 دی بود * فی حاصع الرموز من غالب حاله الفلک که ریض
 عیض از من اقامه مصالحه خارج البیت و مشل من بارز
 و قلنا لم یقتل لقصاص او رجم مریض مرض الموت *

و مرض که از آن صحت حاصل میشود حکم صحت دارد *

فی الدار مرض صحیح منه کالصحة و اگر زنی در حالت صحت
 جمیع آشیای خود را بشهریه بالعوض نماید صحیح باشد
 چرا که در حالت صحت تن او را دورتر با مال و بی متعلین
 نمی شود که ما مرد و اگر در مرض الموت نموده باشد شهریه بالعوض
 صحیح نباشد چرا که آن بیع است در حقیقت و بیع در مرض
 الموت از ورثه جائز نباشد * فی الهدایة بخلاف ما اذا باع
 المریض من الوارث بمثل قیمته حیث لا یجوز غفلة لان حق
 بقیمته الورثة تعلن بعینه حقی کان لا حد منه الاستخلاص
 باداء قیمته اما حق الغرماء تعلق بالمالیه ما فتر قاضا
 والله اعلم * لهؤلاءنا محمد و حیه المرحوم *

* چه میفرمایند علمای دین رحمکم الله تعالی اجمعین *

آنکه رینکه شخصی در حالت صحت و نبات عقیل ببرد و پسران
 بالغ خود مکانی را بهر نمود و بقبضه شان نهاد بآنکه واپس خود در آن
 مقیم و متمکن ماند پس شهریه صحیح خواهد شد یا نه * الجواب *

شهریه مذکوره جائز و مفید ملک برای موهوب لها نخواهد شد زیرا که قبض
 از شهریه صحت شهریه و متمکن آنست و یافه نشد * فی الدار المختار
 و شرائط صحتها فی الموهوب ان یمکن مقبوضاً و لما فی الطحطاوی
 قوله علی الطفل اخرج به الولد الکبیر و فان الهبة لا تقم

الا بقبضه ولو كان في عياله وقد ذكر في الهدية ولا يتم حكم
 الهبة الا مقبوضة ويستوى فيه الا حنبي والولد اذا كان بالغاً
 هكذا في المحيط * واگر خانه موهوب كبر محتمل القسمة باشد یعنی
 نفع آن در هر دو حال قبلاً تقسیم و بعد آن باقی ماند و تجزیه موجب
 نقصان مالیتش نگردد پس شیوع در انصورت نیز موجب عدم
 جواز هبه است * فی العالمگیریة ولا تصح فی مساع یقسمه و یبقى
 صنفها به قبل القسمة و بعد ما در وقتاوی قاضیها مذکور است
 لو وهب لابنه دارا و الاب ساکن فیها لم یجوز الهبة والله اعلم
 * ما قولکم رحمهم الله تعالى *

اند رینه زید در حالت صحت و ثبات عقل اندکی از مال خود
 بدختران داده باقی همه آشیایه بسم مغیر خود بهر نمود و قبض گمانیده
 فوت ادبس همین هبه به تفضیلات بعض و رتبه بر بعض درست
 خواهد شد یا نه درین تقدیر دخترانرا بعد موت و اهب هبه چه تعرض
 و دعوی بر آشیای موهوبه به سر میرسد یا نه * الجواب *
 هبه صحیح است حاکم آنرا جائز و نافذ خواهد نمود اما در سبب
 تفضیلات بعض فرزندان بزه کار خواهد شد * قاضیخان رحل
 و هب فی صحته کل المال للمولود حاز فی القضاء و یكون اذما
 فیما صنفه فی الدار و لو وهب فی صحته کل المال لولد لا جاز
 و انما فی القنیه و یجوز ان یعطى البعض دون البعض

حکما لکنہ ترک الانصاف وان کان بعضهم فاجرا ارفاصفا
 والبعض فقیها عابدا * هرگاه واهب بعض اولاد را با لکبہ
 محروم کردن تواند پس بطریق اولی بعض را کم از حقش دادن
 خواهد توانست اما گناه کار خواهد شد و عمل کرده فی شرح مسلم
 للمزوی یغنی عن ان یسوی بین اولاده فی الہبة الی قوله فلو
 فضل بعضهم او وهب بعضهم دون بعضهم فمذهب الشافعی
 ومالك وابی حنیفۃ رحمہم انہ مکروۃ و لیس بہدراہم
 والہبة صحیحة * پس دختران را بیچ دعوی در اموال یهودیہ
 بر صغیر نمی رسد پس ملک بر مذکور مستحق گردید و دو
 مانع رجوع عن الہبہ یافتہ شد اول موت واهب * قال فی
 الہدایۃ او بموت احد المتعاقدين الی قوله واذا مات الواهب
 فوارثہ اجنبی عن العقد القول * دیگر قرابت محرمہ
 فی الہدایۃ وان وهب ہبۃ لذي رحم محرم منه لم يرجع
 فیہا لقوله عم اذا كانت الہبۃ لذي رحم محرم لم يرجع فیہا
 والله اعلم * مولانا محمد وجیہ *

* ما قولکم رحم *

اندرین صورت کہ اگر شخصی در حالت صحت و ثبات عقل جمیع
 اماک خود را بفرزندان خود بہ بعضی زیادہ بہ بعضی کم ہبہ سازد یا بہ محروم
 بعض اولاد کل اماک را بیک فرزند ہبہ نماید پس بسبب محروم

کردن بعض اولاد یا زیادتى و كفى در حقوق او شان شخص مذکور
گناه گار خواهد شد یا نه و چه مذکور را عند المرافعة حکام جائز خواهند
داشت یا نه * الجواب * اگر چه چه مذکور را که به تفضیل بعض
ولد بر بعض یا بمجرد می بعض شده است و مکروه و موجب اثم
است حاکم آنرا اجاز و نافذ خواهد داشت زیرا چه این چنین چه
نزد امام ابو حنیفه محمد و مالک راجح صحیح است * كما فی فتاوی
قاضیخان رجل وهب فی صحته کل المال للولد جاز فی القضاء
ویکون انما فیما صنع و فی الدار المختار و لو وهب فی صحته سئل
المال للولد حاز و انهم و قال النوری فی شرح المسلم ینبغی
ان یسوی بین اولاده فی الهبة الی قوله فلـ — وفضل بعضهم
دون بعض فمذهب الشافعی و مالک و ابی حنیفة — رح انه
منکر و نه و ایس بهرام و الهبة صحیحة و فی القلمیة یجوز ان
یعطى البعض دون البعض حکما لکنه ترک الانصاف و ایضا
فی موضع سنه فان وهب ماله کلّه للابن قال محمد رح هو
آثم فان رسول الله ﷺ قال فی مثل هذه الصورة اتق الله
قال محمد رح و احیه نه قضاء و ایضا قال النوری فی شرح هذا
لحدیث ان هبة بعض الاولاد دون بعض صحیحة و الله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

انتم ینکه شخصی مدیون غیر مجبور در حالت اعیانت نمود در

بمجلس فتمد بکاخ خودش حجاب طالب وکیل منگو در اراضیات
 مورد و مکسور خود را با اسم واری محالیت مع رقم و غیره بالعوض
 ده هزار روبه مهر مجلس به بالعوض نمود پس به مذکور و نافذ
 و جائز و فی الحقیقت بیع است یا نه و شئی موهوب بدون
 اشتراط قبض در ملک موهوب نخواهد آمد یا چه یا شخص
 مذکور بمجرد مدیونی خودش بمجرب و ممنوع التصرف خواهد شد
 پس به اشش صحیح و نافذ نباشد بر تقدیر جواز به و ثبوت
 ملک حاکم را فروختن اراضیات مبیعه و مملو که زوجه برای
 ادای دیگر دیون شوهر بتصور عدم جواز بیع اول میرسد یا نه
 بیند و اتو حر و ا * الجواب * به مذکور و جائز و فی
 الحقیقت بیع است * لما فی الحمادیه و الجموعه علی انه لو قال
 و میت هذا لك بكذا انا بیع و ایضا فیها من کشف المکتوم
 ولو قال و میت هذا بكذا فهو جائز بالاجماع و انه بیع
 من الا بقضاء القول * و اراضی مبیعه مذکور به بمجرد حصول
 ایجاب و قبول ملک موهوب لهما یعنی زوجه مذکور به متصل
 خواهد شد * لما فی الاشباع المبیع یملکه المشتري بالایجاب
 و القبول و هکذا فی الکفایة و موقوف بر قبض نخواهد بود
 لماصر و لما فی العنایة و اما من جهة الموهوب له فلان المملک
 لا یشیت بالقبول بدون القبض بخلاف المبیع و ایضا فیها

یو قال یبالتک روح یغبتہ المملک فہی قبل القبض اعتبارا بالجمع
 بمجرّد مدیون کسی مجبور ہو مستمتع التصرف نمی گردد ہ لَمَّا فِی الْهَدَايَةِ
 • قال ابو حنیفۃ روح لا احجس فی الدین واذا رجعت
 دیون علی رجل وطلب غر ماؤہ حبسہ والحجر علیہ لہ احجس
 علیہ وکن فی العنایۃ * پس ہر گاہ تصرف مدیون غم
 مجبور جائز نہ اند باشد ہیہ مذکورہ بالا ریب صحیح نہ اند خواہ
 شد پس اراضی مذکورہ ملک زوہر مزبورہ گردید من بعدہ
 حاکم را نمی رسد کہ برای او ای دیگر دیون شوہر اراضی مذکورہ
 را بفرد شد پس بیشک این تصرف است در ملک غیر بالا
 اذن و رضای مدی و آن ہر اینہ غایت شد ع و کتاب است *
 کما فی العنایۃ التصرف فی ملک الغیر بغير الاذن لمجسور
 صحیح و کن فی الجلبی و فی الہدایۃ لانہ تجارۃ بلا تراض
 فیکون باطلا بالنص و هو قوله نع الا انیکون تجارۃ من
 تراض و حکم حاکم کہ مخالف کتاب یا سنت یا اجماع است نزد
 حاکم دیگر قابل امضا و اثبات نیست * لَمَّا فِی الْهَدَايَةِ و اذا
 رقع الی القاضی حکم حاکم امضاہ الا ان بخلاف
 الکتاب او الامنۃ او الاجماع والله اعلم *

* ما قولکم روح *

اند ربنکه شخصی اراضی مهو که خود را که مشاع قابل قسمت
است نصفش بزوجه خود هبه بالعوض کرد و نصف دیگر بر سر
میتبنای خود هبه نمود پس شرط هبه شئی 'مشای' درست باشد یا نه
و بر تقدیر ثانی عند القبض ملک ثابت خواهد شد یا نه و هبه بالعوض
که بازوجه کرده است صحیح است یا نه * الجواب *

هبه شئی 'مشاع قابل القسمة' بنا برافراز و قسمت درست نیست
و عند القبض ملک فاسد ثابت میشود * لما فی العالم کی یه هبه المشاع
فیما یحتمل القسمة لا تجوز سواء کانت من شریکة او من
غیر شریکة ولو قبضها هل تفید المملک قال حسام الدین رح
فی کتاب الواقعات ان المختار انه لا تفید المملک و ذکر
فی موضع آخر انه تفید المملک ملک فاسد او به یفتی و لما فی
مختصر الوقایة و لا تصح فی شئی مشاع تقسم فان قسم و سلم صح
و هبه بالعوض که بازوجه کرده است درین صورت باطل و نادر است *
لما فیة و هی بشروط العوض هبه ابتداء فشرط قبضهما و تبطل
بالتشروع و بیع انتهاء فیرد بالعیب و خيار الردية و تنهت
الشفعة * پس سبب شرط قبض هبه بالعوض باطل شد
چرا که درین صورت سبب شیوع قبض ممکن نشد و الله اعلم *
* ما قولکم رح * اند ربنکه عزیز نامی در حالت صحت جمیع
اراضی حصه 'سایه' خود را در عینی خود سبشی 'مخلوق' الرحمن بالعوض

کذا بمقتضی ذلک و دلالت بر بالعرض نمودن بیشتر می مذکور بر ابرار ان
 و خیال و قابض گردانیده سفر اراکان شتافت مشتری مذکور
 مدتی حیات خود یعنی تا شانزده سال بران و خیال و قابض بوده
 انوع تصرفات شرعیه مثل بیع و غیره می نمود پس بعد مرده حال
 بائع مذکور وفات یافت و از حین وفات مشتری تصرف مذکور
 تا این زمان جایز مذکور در دخل و تصرف و مشتری مذکور
 بوده است پس اینچنین میسر بالعوض شرعی بیع است یا نه و مرتقدیر
 اول بیع مذکور فائده ملک مشتری خواهد داد یا نه و برادر عاتی
 بائع مذکور سندی خواجه علی نامی بعد مدت ستادی چهل سال دعوی
 مینماید که این مذکور صحیح نموده است جایز مذکور میراث میامان
 است این دعوی باطل و نادر است یا نه و بعد مدت ستادی
 بنسبت و پنج سال از حین وفات عزیز مذکور که با نامانی دعوی
 در اثنای بیست و نه سال و ده اکنون مدعی مذکور را میرسد
 که دعوی وراثت در آن نماید یا نه اجماعاً تشابوا * الجواب *
 میسر بالعوض مذکور در حقیقت بیع صحیح است لما فی الدال المختار
 لوقال وهب مذابک انما بیع ابتداء و اذقیها ما فی التمهاده
 واجمه حوالی انه لوقال وهب مذابک انما بیع *
 هرگاه حقیقت بیع شد حکم بیع که ثبوت ملک مشتری است البته
 متحقق خواهد شد لما فی الطهطاوی تحت قوله ابتداء

فانتهاء قیثبت لكل منهما الملك في حقه ولا إمتناع من التملك
ولا يشترط قبض ولا يضره شيوخ في الاشارة المبيع يملكه المشتري
بالايجاب والقبول وفي العنايه واما من جهة الموهوب له
(في الهبة بلا عوض) فلان الملك لا يثبت بالقبول بدون القبض
بخلاف المبيع (اي كالهبة بالمعوض) وفيها ايضا قال مالك
ثبت الملك فيه قبل القبض اعتبارا بالمبيع وحين ثبوت ملك
برای مشتری مستحق گردید فخرج آن عقد هرگز درست نباشد و در اینجا
طرح متناهی چنان سال منقضی گردیده دعوی مدعی مذکور خواه
دعوی ابطال همه مذکوره باشد یا دعوی اربث هرگز درست نباشد
چرا که بعد گذشتن بی و سه سال که امی دعوی شرعا مسموع
نمیشود * لمانی رد المحتار اذا ترك الدعوى ثلثا وثلثین منه
ولم یکن مانع من المدعی ثم ادعی لا تجمع دعواه لان ترك
الدعوى مع التمكن يدل على عدم الحق ظاهرا * هـ * بانکه در مقام
دیگر از آن نوشته که بعد گذشتن پانزده سال بغیر که امی مانع دعوی
که امی دعوی خواه دعوی اربث باشد یا دیگر هرگز مسموع نمیگردد *
لما فيه قال الحميد الحموي في حاشية الاشباه الخيرية امتقاني
شيخ الاسلام يحيى افندي الشهير بالمشقاري ان الصلاطين
الان يامروا بقبضتهم في جميع ولاياتهم ان لا يسمعوا دعوى على
قول مضي خمس عشرة سنة سوى الوقف والارث الى قوله

وَمَقْتَضَاهُ أَنَّ الْأَرْضَ غَيْرُ مُصْنَعَةٍ فَلَا تُسْمَعُ دَعْوَاهُ. بَعْدَ هَذِهِ الْمَدَّ

وَقَدْ نَقَلَ فِي الْحَمَادِ مِنْ الْأَمَمِ دَارِي أَيْضًا أَنَّهُ كَتَبَ عَلَى

مَوَالٍ آخَرِينَ تَرْكُ دَعْوَاهُمَا الْأَرْضَ بَعْدَ بَلَوِهَا حَمْسَ عَشْرَةَ

سَنَةً بِلَا عِذْرَانِ الدَّعْوَى لَا تَسْمَعُ إِلَّا بِهَا وَرَسُولُ نَقَلَ أَيْضًا

مِثْلَهُ فَتَوَيَّ تَرْكِيَّةً عَنِ الْمَوْلَى أَبِي السَّعُودِ وَتَعْرِيبَهَا إِذَا تَرَكْتَ

دَعْوَى الْأَرْضِ بِلَا مَدِّ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَهِيَ لَا تَسْمَعُ *

* الْجَوَابُ * لَا تَسْمَعُ إِلَّا إِذَا اعْتَرَفَ بِالْحَصْرِ بِالْحَقِّ

وَنَقَلَ مِثْلَهُ شَيْخٌ مَشَاهِيرُهُمَا الْقَرَكَمَلِيُّ عَنْ فَتَاوَى عَلِيِّ بْنِ

مُتَقِي الرُّومِ وَهَذَا الَّذِي رَأَيْتُ عَلَيْهِ عَمَلٌ مِنْ قَبْلِهِمَا فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ

وَرَدَ نَهْيٌ جَدِيدٌ يَعْدَمُ سَمَاعَ دَعْوَى الْأَرْضِ * بَسْ أَيْضًا رَوَايَاتُ

خُبْرٍ وَاضِحٍ كَرَدِيدٍ كَمْ مَشَى خَوَاجِرُ طَلَبِ رَاهِ كَزَنْبِيرِ سَدِّ كَمْ جَايِدِ

فَكُورِ دَعْوَى وَرَأَيْتُ نَائِدٍ جَرَا كَمْ يَنْزِلُ دَسَالٍ جَرَا بَلَاكِهِ بَسْتِ بِنَجْمَالِ

بَعْدَ دَفَاتٍ عَزِيزٍ مَتَوَفَى كَمْ شَدَّ بَسْ دَعْوَاهُ شَسْ بَاطِلٍ وَقَابِلِ شَنِيدِ

نَيْسِتِ وَجَايِدِ أَدْنَى كُورِ حَقٍّ وَرَأَيْتُ شَتْرِي مَرْجُومٍ وَنَفْوَ رَاسِتِ *

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِوَحْكْمِهِ أَسْلَمُ * * چَه صِیْفَرِ یَنْدَرِجِ *

اِنَّ دَرِيَكَةَ زَيْدِ عَمْرِا بِجَوْدِ مِيرِشِ خُودِ كَمْ يَنْزِلُ دَسَالٍ جَرَا بَلَاكِهِ بَسْتِ بِنَجْمَالِ

بَعْدَ دَفَاتٍ عَزِيزٍ مَتَوَفَى كَمْ شَدَّ بَسْ دَعْوَاهُ شَسْ بَاطِلٍ وَقَابِلِ شَنِيدِ

نَيْسِتِ وَجَايِدِ أَدْنَى كُورِ حَقٍّ وَرَأَيْتُ شَتْرِي مَرْجُومٍ وَنَفْوَ رَاسِتِ *

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِوَحْكْمِهِ أَسْلَمُ * * چَه صِیْفَرِ یَنْدَرِجِ *

* الْجَوَابُ *

وجود آنها قبض مالک خواهد شد یا نه *

چون مذکور شد جائز و نافذ نخواهد شد زیرا چه بمقتضای قول فی الحال و یا بنا بر
 بی قاضی بخان رجل و حب لاخر مالی بطن غنمه و امره بقبضه
 اذا وضعت لا تصح و ان قبض بعد الرضع لا نهامة المعداد و
 فی العالمیه رویه شرطها ان يكون موجودا وقت الهبة
 فلا يجوز ما ليس بموجود وقت العقد فی الال و المختار وجهه
 لا یصح اصلا لانه معدوم فی الهدایة و المعدوم لم یس بمهل
 فوقع العقد باطلا فلا ینعقد * و هرگاه بهر مذکوره فاسد شد فاده ماکت
 موهوب که نخواهد داد و بقبض ماکت نخواهد شد * فی العناية من
 و حب شقفا مشاعا فالهبة فاسدة ای لا یثبت الملك علی ما تقدم
 ولی الکفاية و من و حب شقفا مشاعا فالهبة فاسدة ای لا یثبت
 حکما و هو الملك و ان اتصل به القبض مشاعا القول فی الجملی
 قوله لا یصح الهبة الا مهورا الی قوله معناه لا یثبت الملك

* ما قولکم رح *

القول والله اعلم *

اندر اینکه هندو از متروک شایر که رقم سه آنرا از حصه
 زمینهای یافته بودند و تقسیم و افرازش از حصص دیگران
 برادران زاده خود در حالت صحت تهیه نمود و پسر را یا بنام
 موهوب که گردانید و ما حصان را خود مقصود بود بعد چند ورثه
 گذارشته فوت نمود درین صورت صرف از نوشتن پسر بنام موهوب که
 قبض کامل ثابت خواهد شد یا نه و بدون تحقق قبض کامل بهر مذکوره

باطل اجبت یانه * ط الجواب * فقط از نوریانین بر بنام
 مویوب که قبض کامل نمیشود زیرا چه قبض کامل در شئی مشاع بدون
 تقسیم و افراز ممکن نیست و در هر قبض کامل شرط است * لمافی
 الهدایة لا یجوز الهمبة فیما یقسم الا محوزة مضمومة الی قوله
 ولنا ان القبض منصوص علیه فی الهمبة فی مشترط حکماله و المشاع
 لا یقبله و فی الکفایة لان القبض عبارة عن الحیازة و هو ان یصور
 الشئی فی حیز القابض و المشاع فی حیزه من وجه دون وجه
 لانه فی یله من وجه و فی شریکله من وجه فتم تمام الحیازة
 بالتمهمة * و مرگه تا مدت حیات و ایه مرگه قبض مستحقق نشد
 ایه باطل خواهد شد چه مرض موت که در بعضی احکام کم وصیت
 که در ان قبض شرط نیست دارد بسبب عدم تحقق قبض تا حال
 حیات و ایه باطل میشود پس ایه در حالت صحت که اصلاً
 شباهت با وصیت ندارد بطریق ادلی باطل خواهد شد *
 لمافی الحمادیه ذهب فی مرض الموت ولم یسلمه حقاً مات
 تبطل الهمبة لان الهمبة فی مرض الموت وانکانت وصیه
 لکها هبة حقیقة فیکتصر الی القبض ولم یوجد و فی السراجة
 اذا ذهب فی مرض الموت ولم یسلمه حقاً مات یطل الهمبة
 و فی الاعمال کیریة و لا یجوز هبة المریض و لا صدقته الا مقبوضة
 فاذا قبضت صارت من الثلث و اذا مات الواهب قبل التسليم بطل *

و چون به هر دو مال مشد آشیای مذکوره در ملک و یا بهر باقی مانده
 پس بسبب موت وی بملک و ارثا بخش منتقل خواهد شد
 و بحسب فرائض تقسیم خواهد یافت * لما فی الهدایه فی فیصل
الشهادۃ علی الارث یکتفی بالشهادۃ علی قیام ملک المورث
وقت الموت لثبوت الالانتقال ضرورۃ والله اعلم * لولا بنا
مهم وجهه المرحوم * * ما قولکم رح *

که زید در حالت صحت بعض مال خود به پسر کانش باوجود
 پسران دیگر به نموده تسلیم نمود و پسرش در آن مجلس
 قبض هم کرد این بهر جائز و تام خواهد شد یا چه * الجواب *

به هر دو پسر خود در کل اموال جائز است و در بعض اموال
 بطریق اولی جائز خواهد شد * لما فی قاضیه میان رجل و هب
فی صحتہ کل المال للمولود جاز فی القضاۃ و فی العالمه کیریۃ
قال لابنه * این مال ترا کردم او قال بنام تو کردم او آن تو کردم
او تکلم بکلام یجوری مبراه فانه تملک من الابن و فی
فتاوی مراجعیه رجل و هب لابنه و هو فی عیاله یشتراط قبض الابن
پس هرگاه بهر جائز شد و تسلیم پدر و قبض پسر در آن مجلس
یافتہ شد بلاشبہ نافذ و تام خواهد شد * فی الهدایه الیهبه علق
مشروع تصبه بالایجاب والقبول والقبض و فی جامع الراموز
و تضم الیهبه بالقبض فی مجملها ولو کان القبض بلا اذن صریح

وتتسم بالقبض بعد لو كان باذن صريح وفي شرح الوفاية
وتتسم بالقبض الكامل هي نعم الهبة بالقبض الكامل الممكن
في الموهوب له فالقبض الكامل في المنقول ما يما فيه وفي
العقار ما يما سبه والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه هبة شئ مشترك دشاع شريك بائز است
يا نه هبة فاسد بعد تسليم وقبض مفيد ملك است يانه
* الجواب * صحيح است لما في الحماديه ولورسب النصف
من شريكه من دار له يجوز وقيل يجوز وهو المختار
وفي الدر المختار وقيل يجوز لشريكه وهو المختار
الكره ابن جنين هبة زوايا اعظم رح فاسد است اما مفيد ملك
است نزد عامي ثمة رح * في الحماديه هبة المشاع فيما يقيم
صحيحة عند هما و فاسدة عند ابي حنيفة رح غير باطله
حتى تفيد الملك عند القبض وهو المختار وفي الدرر
الغرر عن الفصولين الهبة الفاسدة تفيد الملك بالقبض
وبه يفتي ومثله في البزازية والله اعلم من بياض
مولانا محمد وجيهه *

* ما قولكم رح *

اندرينكه شخصي يك يگه زمين كه منافع آن معلوم است يك حاله

اِجاره داد و اجرت آن سهم من شالی یا گندم یا شمع مقرر
 نمود شرعاً در سه خواهد شد یا نه و بدل اِجاره همان سهم من از
 شالی و غیره دادن جائز باشد یا نه بیغ و واتر حروا *
 * الجواب * این عقد اِجاره با ریسب جائز است که نفع
 و اجرت آن معلوم است * لما فی الہدایۃ لا یصح (الا جارة)
 تحتی تكون المنافع معلومة والا جرة معلومة (لقوله عم
 من استأجر اجیرا فلیعلم اجرة) فانہ کما یدل بعبارتہ
 علی کون معلومیۃ الا جرة شرطاً یدل بدلالة علی
 اشتراط معلومیۃ المنافع لان المعقود علیہ فی الا جارة
 هو المنافع وهو الاصل والمعقود بہ وهو الا جرة ولان الجمالہ
 فی المعقودہ علیہ و بدله تفضی الی المنازعة کجہا لہ
 الثمن والتمنن فی البیع * و در عقد اِجارہ ہر چه باشد باز
 نقدیات مثل روپیہ و سیسہ یا از مکینات مثل شالی و از
 ہوز و نات مثل گندم و شکر و اسنات آنجا اجرت مقرر کردنش
 جائز است * لما فیہا ایضاً ما جاز ان یكون ثمناً فی البیع جاز
ان یكون اجرة فی الا جارة لان الا جرة ثمن المنفعة
فیعتبر بتمن البیع (و ما لا یصلح ثمناً یصلح اجرة ایضاً الحاصل
 ان النسبة بین الثمن والا جرة اعم و اخص مطلقاً ای
 کلما یصلح ثمناً یصلح اجرة و لیس کلما یصلح اجرة یصلح ثمناً

کالا عیان فبانه يصلح اجرة لا يصلح ثمننا * پس معلوم شد که اجرت
 اجاره شالی مقرر کردن چنانچه باریب است بشرطیکه آن شالی
 بهر خارج آن زمین بودن مشروط نبود و این صورت اجاره
 است که آنرا اهل قریه تنگی باگی گویند والله تعالی اعلم العالمه
 * ما حکمکم روح * اندرینکه زید نزد عمر دو فرد

شال و چند اشرفی امانت و ودیعت داشت بهم رفت بعد
 مراجعت وی همراه کار و ودیعت مذکوره کند و از گواهی چند کهن
 ثابت شد که بعضی را از آشیای مذکوره عمر مذکور تصرف
 کرده و بعضی از آن نزد وی موجود است پس شرعاً ضمان شئی
 مستهملکه و رد کردن بقیه بر عمر واجب است یانه * الجواب *
 واجب است لما فی الدار المختار لو منعها الود یعنه بعد
 طلبه بنفقه قادر اعلی تسلیمها ضمن و مکنا یفه هم من
 جاسع الارموز فان حبسها بعد طلب ربها قادر اعلی التسلم
 او جهلها الی قوله ضمن ای المختار و دع فی هذه الصور
 الصلح لانه غاصب فیها * پس هرگاه شرعاً عمر مذکور غاصب نرازد
 یافت رد کردن آشیای موجوده بر او واجب * فی العالمکیریه
 و یجب علی الغاصب رد عینیه علی المالك و فی الاله ایه و علی
 الغاصب رد العین المغصوبه معفاة مادام قائما لقوله
 عمر علی الید ما احدث حتی ترد والله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

در صورتیکه زید وفات یابد و چند ورثه و ترک گذار از اجناس
مختلفه بگذاارد بدهد ورثه با هم صلح و اتفاق نموده رضای خود را
آشپای ستر و کراهیه تقاضای و تناقض تقسیم نمایند یعنی برخلاف
حصص خود را که از روی فرائض می یافتند بزیادتی دمی موافق
قسمت قسمت نمودند و با قباض خود را در آورده بعد از آن یکی
از ورثه اظهار غبن دارد و فسخ قسمت میکنند پس قسمت
مذکور را صحیح خواهند ماند یا نه و بر تقدیر اول کیرا فسخ قسمت
مذکور را میرسد یا نه * الجواب * قسمت مذکور را

صحیح است * لما فی الله — اية فی فصل کپیفة القسمة لان
القسمة علی التفاضل حائزة بالتراضی و کیرا فسخ
تیسر * لما فی البدایة و لو اختلفا فی القسمة لم یلغیت الیه
لانہ دعوی الغبن ولا معقبر به فی البیع فکذا فی القسمة
لو جود التراضی * اما در کفایه گفته که صحیح آنست که
فسخ قسمت میرسد * حکمی عن الفقہ ابی جعفر الهندی و انی
انه کان یقول فضائل ان یقول لا تسمع هذه الدعوی الی
قوله و لفاؤل ان یتسول یسمع هذه الدعوی الی قوله و فی
فداری قاضی خان جعل القول الا خیرا ولی وقال البشیخ
الامام ابو بکر محمد بن فضل یسمع دعوی الغلط والغبن ای

تعل ما تمت التركة بالتراضي وله ان يبطل القسمة كما
لو كانت القسمة بقضاء القاضى وهو الصحيح ودر قاضى خان
تصحيح قول ثانی نوده ودر حموی تصحيح قاضى خان مقدم بر
تصحيح ديگران نوده * حيث قال كلام قاضى خان مقدم لانه
اهل الترجيح وايضا في مقام آخر اقول تصحيح قاضى خان
مقدم على تصحيح غيره كما نص على ذلك علامه قاسم في القنية
ارضا مشتركة واقرا كل واحد منهما انه لا دعوى له على
صاحبه وزرع نصيبه ثم اراد احدهما التمسح بالغبين فله
ذلك اذا كان الغبون فاحشا عند بعض المشايخ وفي جامع
الفتوى في القسمة ولو كانت القسمة بقضاء القاضى فظهر ضمن
فاحش في نصيب احد هما تفسح لان تصرفه مقيد بالعدل
القول والله اعلم مولوى محمد وحيد *

چه سفير مايند رحمهم الله تعالى *

اندرينكه در ديار هند وبنگال اكثر مردمان كاه نخل كه ظاهرا
تأين آن ازايريشم باشد و بابت آن كه باس و پاقت بود
و بر طاشيه آن بقدر دوا نگاشت يا سه ليس يا بيل از زرد
نقره بيوسته بود بر هر مى تهند پوشيدن آن جائز باشد يا مسنوع
فوجرام و مكروه * الجواب * جائز و درست بود * كماني
الشراجه يكره ان يلبس الكور قلنسوة من الجواهر

اذ الذهب والفضة والكرباس الذي خيط عليه ابريشم
 كثير ارضي من الذهب والفضة اكثر من قدر اربع
 اصابع ولا باس بان يكون على طرف القلنسوة قدر اربع
 اصابع من ذلك وكذا على طرف العمامة وكذا في الجبنة
 ولما في الهداية ولا باس بمسما را الذ ص يجعل في حوز
 الفص اي في نقهه لانه تابع كالعلم في الثوب فلا يعد
 لا بسا له وفي القمية علم من الذهب كالمنهوج يجوز فيه
 قدر اربع اصابع للمرحال وكذا في القلنسوة في ظاهر الذ ص
 يجوز قدر اربع اصابع وهكذا في اكثر كتب الفقه *
 و مراد از چهار انگشت مذکور چهار انگشت حضرت صم بن
 الخطاب رض باشد كما لا يخفى ذلك على من طالع مطولان
 الفقه و هرگاه پوشیدن گاه مذکور جائز گردید پس نماز از آن
 بلا کراهت جائز خواهد شد والله اعلم لفاضل *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى *

اندرینکه زید چند بیگه زمین نزد صم گرداشته مبالغ گذا
 قرض گرفت پس در ادای خراج آن مابین هر دو اختلاف
 افتاد پس شرعا ادای خراج بر ذمه کدام لازم است *
 * الجواب * درین صورت ادای خراج بر ذمه
 زید را این لازم و واجب است عام است ازینکه قیمت

رهن از دین فاضل باشد یا نه زیرا چه رهن ملک را رهن است
 پس سؤنت و اجرت بقای رهن مرفس را رهن لازم خواهد شد
 لما فی القهستانی و علی الراهن و ان لم یکن فی الرهن فصل
 مؤن تبقیته ای ما یحتاج الیه فی هفس الرهن کا طعام
 و الشراب الی قوله و علیه العشر و الخراج و فی الدال المختار
 و نفقة الرهن و الخراج و العشر علی الراهن و الاصل فیه
 ان کل ما یحتاج الیه لمصلحة الرهن یضمه و تبقیته فعلی
 الراهن و فی الهدایة و کذا لک اجرة الراعی و نفقة الرهن
 علی الراهن و الاصل ان ما یحتاج الیه لمصلحة الرهن او
 تبقیته فهو علی الراهن سواء کان فی الرهن فصل او لم یکن
 لان العین باق علی ملکته و کک منافع مملوکه له فیکون
 اصلاحه و تبقیته علیه كما انه مؤنة ملکته كما فی الودیعه
 القول و الله اعلم *

* چه میفرماید یندرج *

اندرینکه زید چند کانی زمین و گاوماده شیرده و غیر ذلک
 گردامشه سبغ کند اقرض گرفت و گفت تا وقتیکه زرت ادا
 نکنم ز چه مذکور در کشتی کاری خود داشته از ان انتفاع کن
 و شیر گاومذکور بخور پس هر مرتبه را این چنین نفع گرفتن
 اندر رهن اگر چه را رهن بان اجازت داده باشد و راضی بود
 جائز است یا نه * الجواب * این چنین انتفاع حرام

است * لما في الدار المختارة انه يكره للمرتبة ان ينقطع
 بالرهن وان اذن له الرهن قال المصنف وعليه يحمل ما
 من مهمل بن اسلم مخرج من انه لا يهل للمرتبة ذلك ولو
 بالاذن لانه ربوا قلت وتعليقه يفيد انها تهرمة في الاجابة
 اباح الرهن للمرتبة اصل الثمارا وسكنى الدار او
 لبن الشاة المرونة فاكلها لم يضمن وله منعه ثم افاد انه
 يكره للمرتبة الا انتفاع بذلك وفي جامع الرموز انه
 يهرم الا انتفاع من الرهن بلا اذن له اما بالاذن
 فيكره * والله اعلم — م لعالم *

* ما قوله مخرج * اندر ينگه هند از جانب دختر
 هند خود تصفيه كدامى سماعه از هر گاه ديگر نمود و صاحب نامه
 ساخت و بسبب آن نقصان حق صغيره مذكوره كرديد اگر
 بعد بلوغ بنقصان خود مطلع گرديد و اصلاح نامه مرقومه و الله
 خود اعراض نموده مدعى حق خود باشد پس شده تا اصلاح نامه
 باطل و حقش بدو خواهد رسيد يانه بيفرغوا تشا بوا * الچواب *
 مادر را ولايت تصرف در مال صغيره و صغيره نيست مگر بقدر
 ضرورت هر گاه كه پدر نموده باشد و آنها در پدرش مادر
 خود باشند مادر را فقط خريد و فروخت اشياى خود و پوشش آنها
 ميرسد از ان بغير حاجت درست نيست بلكه هرگاه تاوان

آن بر ما ضرر واجب ، فی الهدایة للام الولایة فیما یرجع الی حفظه و حفظ ماله و ایضا فیما تمه بخلاف الام زکلی سن یعولها غیر ما حیث لا یمکنون الا بعل موت الاب او غیبت غیبه منقطعه لاین تصرف مولا للمضرورة و مع حضور الاب لا ضرورة فی الکفایة بخلاف غیر الاب من الاقارب لانه لا ولایة لهم اصلا فی التصرف . پس هرگاه مادر را بیع و شرا بطریق تجارت در مال مغیر جائز نیست که بمقتل تنفع اسع بمنصیح از حق مغیر که مبنای آن بر خط و اتم کردن حق او است بطریق اولی جائز نخواهد شد و ایضا بقصان حق وی عیان است فی الکفایة لأن الصلح منبني علی الخط والمما معة هرگاه صلح مذکور درست نشد پس مغیر را بعد باو بخ درسد بنا و ب اختیار خواهد شد که از صلح نامه اعراض نموده حق خود تمام و کمال طالب نماید * لها هو الظاهر والله اعلم *

* چه میفرماید روح * اندرینکه در مزاج شخصی
بعلت اندوه فوت بر سرش خطی و جنونی راه یافته مساوب الحواس گردیده است از همه سکوت و زبده و گفتگو و سیاه و طاق خانه داری یکسر ترک کرده و نفع عقل است اگر در افالت جمیع استبای خود بد خیر این خویش جا بخویش دیگر

بذریعہ وثیقہ یہ دہد حکم آن چہ الجواب • حسب اظہار
 مستفتی نظر بر اقوال و اعمال او مرقا مجنون است زیرا کہ
 قریب مجنون * و هو اختلال العقل بحيث يمنع جربان
 الافعال والاقوال علی نهج العقل الا نادرا کما فی القروضیم
 برومادق می آید و تصرفات مجنون مرقا مستبصر نیست • فی الهدایة
 الا سیاب الموحدة للهجرة ثلثة الصغر والرق والجنون
 الی قوله ولا یجوز تصرف المجنون المغلوب بهال لان
 المجنون لا تجامعه الا علیة فلا یجوز تصرفه بهال وفيهما
 ایضا والصبی والمجنون لا یصح عقودهما ولا اقراهما لما
 یهنا ولا یقع طلاقهما ولا اعتاقهما وفيهما فی المزارعة لان
 هقد اما لا یصح الا من الاهل وفي الد والمختار والهجر
 وهو منع نفاذ تصرف وسببه صغر و جنون القول وفي قاضیخان
 والصبی والمجنون یكون مهجورا یغیر حجر وفي جامع
 الرموز المحجور وهو منع نفاذ التـ قول وسببه الصغر
 والجنون الی قوله فالمراد بالمجنون الذی لا یفیهن اصلا
 والله اعلم • • چه میفرمایند روح •

اند رینک زید زین کنه ارا بقیمت پنجاه روپیہ بدست صمرفروختن
 بمقرر نمود و پنجاه شمن آن هفت روپیہ بیعانه بدین شرط گرفته
 بود که هرگاه صمربانی همه زر ادای نماید قبالة نوشته دهد و تصدیم

مبیع نماید و بهمان نیاد و پس این چنین بیع غیر صحیح است یا نه
 * الجواب * در صورت مذکوره اجل ایفای ثمن و تهلیم
 مبیع مجهول است. بحکمالت اینها بیع ناجائز میباشد * فی الهدایة
 ولا بد انیکون الاحل معلو مالان الجهالة فیه مانعة من
 التسليم الواجب بالعدل فهذا يطالب به فی قریب المد
 وهذا یسلم فی بعید ما و کذا فی الرد المحتار والعالمکی—ردیة
 وغیرهما والله اعلم لعالم *

ما قولکم رحمکم الله تعالی *

از رینگه زید زنی اجنبیه را گاه گاهی مادر یا خاله یا دختر خوانده
 بود یا بنده مردی اجنبی را پدر یا پسر یا عم خوانده پس شرطا
 نکاح فیما بین او شان جائز و نافذ خواهد شد یا نه * الجواب *
 جائز و نافذ خواهد شد که کدامی مانع جواز نکاح نیست و ازین
 گفتن و خواندن در حکم مادر یا دختر یا پسر و پدر هرگز نمی شود
 و ازینجا است که در حواله محمد بن زید بن عماره مرتب می خود را
 بعد طلاقش زنی خود آوردند * فی الجلالین و مَا حَعَلَ اَذْءِیَاءَ کُمْ
 جمع دمی و هو من ید عنی لغیر ایه ابناء کمر
 حقیقه ذلکم قولکم باقرا کما ای الیهود و المنافقین
 لما توج النبوی صلعم زینب بنت جحش التي كانت امراة
 زید بن حارثة الذی تبناها الیهی صلعم قالوا تزوج محمد

امروا ابنة افاكذ بهما الله في ذلك * و نیز از جمله محرمات
 چهارده گانه که در فتاویٰ صفحه ۵ مذکور است نیست و نیز مانعی
 از کد امی جهت در آن مقصور نیست پس بلا شک نکاح
 جائز خواهد شد * کما لا یخفی علی من له بصیرة
 ما فی الفقه والله اعلم *

ما حکمکم علماء الدین رحمکم الله تعالی *

آنندریسکه مستمی زید خادمه داشته باشند نام از بطن وی فرزندی
 چند زائید از اینجمله هم و بگراند اما همند را بتو غنی از انواع آنکه هرگز
 نیارده بود پس هرگاه بلا نکاح از بطن همند فرزندان زائیدند لا محاله
 زنا زاده باشند پس زنا زادگان از زانی یعنی زید وارث خواهند
 شد باین واسطه تحقیق ارث شرعاً بکدام کدام اسباب حاصل
 میشود بینوا تو هر دو را الجواب * هر دو بیک مرکز از
 زید وارث نخواهند شد زیرا که استحقاق ارث منحصر است به سه
 اسباب یکی رحم دوم نکاح صحیح سوم و لا * لما فی الدال المختار
و یستحق الارث بر رحم و نکاح صحیح و ولاء و بی رد الیه حقار
ت تحت قوله بر رحم الخ او با حد ثلثه یعنی آن کلو احد منها
 ملة للاستحقاق بمعنی آنکه لا یلزم اجتماع الثلثة
 اربعهها فلا ینافی حصول الاستحقاق باثنين منهما
 کتروجه هی بنت عمر او معتقة فیرث منها الزوج النصف

بالباقی و الباقی بالتعصیب او الولاء فافهم * در اینجا یکی
 هم از بیرون مسموم و نیست و نیز هرگاه که بنگاح فاسد و باطل
 هم استحقاق ارث حاصل نمی شود * لَمَّا فِيهِ اَيْضًا و نکاح صحیح
 فلا توارث بفاسد و لا باطل احصاء و ايضا فيه في مقام آخر
 لان النكاح الفاسد لا يوجب التوارث بين المملوین
 و قوله فلا توارث بفاسد التيم هو موافقة لشرط من شروط
 الصحة كشهود و لا باطل كنكاح المقعة و الموقت و ان جهلت
 المدة او طالبت في الاصح * پس در اینجا که نکاح فاسد و باطل
 هم بود نیست بطریق اولی استحقاق ارث نخواهد شد کما
 هو الظاهر و زمان را ده از مادر خود و ارث میشود نقطه از زانی
 که او بی بر است * لَمَّا فِي الدار المختار و یرث ولد الزنا
 و اللعان بجهة الام فقط و فی العینی لان نسبہ من جهة الاب
 منقطع فلا یرث به و من جهة الام ثابت فیرث بداهه و احونه
 من الام بالفرض لا غیر الفول * پس بر ظاهر است که عمر
 و بکر که از نامشوله اند که مادر او شارع عقد نکاح نیارده بودند
 بنگاح صحیح نه فاسد نه باطل هرگز از مسموم که زید و ارث نخواهند شد
 و الله اعلم * ما قولکم رحمکم الله تعالی *

آنچه رینگه زید در کابین زوجه خود نوشته داد که اگر زن دیگر را نکاح
 کند بلا اجازت منکوحه ام بر زن ثانیة سه طلاق واقع خواهد شد

بس وید زن دیگر را بلا اجازت وی بکاح خود در آورد بر ثانیه مذکوره سه طلاق واقع خواهد شد باینه بر تقدیر اول زید با زن ثانیه بصورت زن و شوقی گذران کردن رای دی حرام است باینه در تقدیر حرمت مسلمانان را با وی محالست و مواکلت

سزاوار بود یا چه * الجواب * حسب اظهار مظهر

اگر زید بلا اجازت زن اول زن دیگر را نکاح کرده باشد بر ثانیه طلاق نموده واقع خواهد شد * لمانی جامع الرموز و الثالوث ان تزوجت امرأة اذ كل امرأة تدخل في نکاحی او تصیر حلالا لی اذ كل امرأة اتزوجها او يزوجهها فهي لا جلی فاجیزه فهي طالق ثلثا نفی مثل هذه الصورة لو دخل الشرط وقع الطلاق مكذا فی الهدایة و اذا اضاف الطلاق الی النکاح وقع عقیب النکاح مثل ان یقول لا امرأة ان تزوجتک فانك طالق اذ كل امرأة اتزوجها فهي طالق * پس هرگاه بمسجد نکاح زن ثانیه مطلقه شد زن اجنبیه گردید پس لامحاله زنا شوقی با وی حرام خواهد شد و فرزند متولد از آن ولد الزنا پس زید مذکور مرتکب فعل حرام باشد پس مسلمانان را با وی محالست و مواکلت سزاوار نبود * فی المراجعة لا ینبغي للناس ان یاکلوا من اطعمة الظلمة لتقبیح الامر علیهم و زجرهم عما یرتکبون مكذا فی اکثر کتب الفقهاء

والله اعلم لعالم * ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندر اینکه زید زوج خود را با غور و پوشش گذاشته سفر
 زیارت بعیده اختیار نموده زانم از چهار سال مفقود و انجیر مانده پس
 زوجه اش بسبب نبودن کسی متفقند حال بلا نفقه و تکلیف شاق
 بر خود آسان نموده پس بعد چهار سال اقبال شوهر دیگر کردن
 او را امیر سدیانه و مرضفی را امیر سده که بر قول امام مالک
 روح فتوی دهد وقت ضرورت * الجواب * بعد چهار
 سال زن زیر اقبال شوهر دیگر نمودن میتواند و وقت شدت
 ضرورت حنفی را امیر سده که بر قول امام مالک روح فتوی دهد *

فی الدر المنثور لا یفرق بینهم و بینهم ولو بعد مضي اربع
 سنین خلا فاما مالک روح و فی الطحطاوی قوله خلا فاما مالک
 نوح به قال الشافعی فی قول واحمد فی رواية رض عنهم قال
 الفهستانی لو افتی بقول مالک فی موضع الضرورة ینبغي ان
 لا بأس به ابوالسعود فقول العلامة عبد البر بعد ذکر ابن وهبان
 الخلاف عن الائمة لا حاجة لما حنفی فی ذکر ذلك فخذمه
 اولی لیس باولی اوده فی شرح الملقی ای لما افاده الفهستانی
 من ان الحنفی یفتی به فی موضع الضرورة و فی جامع الرموز
 و قال مالک و الا و اعی الی اربع سنین فینکح مرسه بعد
 هذا کما فی النظم فلما افتی به فی موضع الضرورة ینبغي ان

لا بأس به القول والله أعلم مولوي عطاء الرحمن

خلیلی رہے * چه میفرماید * رحمکم الله تعالی *

اندازینکه همه ضایگان زید و هنده که از مدت زن و شوئی میکنند دعوی میکنند که زید زن خود را طلاق نموده داده است زید و هنده انکار این معنی می نمایند و سه گواهان اند مختلف الاقوال یکی میگوید که طلاقنامه دیگری نوشته و از قلم همسوسش دستخط کرده و زید را بان علمی نیست دیگری میگوید با کرا و جبر در طلاقنامه دستخط کرده هم چنان دیگری گفت گفت زید طلاق نامه دادم انشاء الله تعالی پس شرعا طلاق واقع خواهد شد یا نه * الجواب *

چون گواهان مختلف گواهی دادند گواهی او شان باطل باشد * لما فی الہدایۃ الشہادۃ اذا وافقت الدعوی قبلت وان حالها لم تقبل و نیز در سپردن طلاقنامه فقط باید دستخط کردن در آن طلاق واقع نمی شود و بغير تأیید لفظ طلاق صراحت یا کنایت * فی الدر المختار مودع قیود النکاح فی الحلال اذ المال بلفظ مخصوص و در صورت استتار یعنی انشاء الله گفتن طلاق واقع نمیشود * کما فی قاضیخان و لوقال لامراته انت طالق انشاء الله تعالی و هر لا یعرف معنی قولہ انشاء الله تعالی لا یقع الطلاق لان الطلاق مع الاستثناء باطل و علم الامراء و جهله سواء * طار و آنکه اگر طلاق نامه بدست خود نوشته باشد

ماهم طلاق واقع نخواهد شد حتی که لفظ طلاق بر زبان نراند
 فی قاضیه خان رحل اکروه بالضرب و الحبس علی ان یکتب طلاق
 امرأته ثلاثه بن فلان فکتب امرأته ثلاثه بدست فلان طلاق
 لا یطلق امرأته لان الکتابه اقیمت مقام العبارة باعتبار الحاجة
 و لا حاجة هذا فی رد المختار و فی البهـ الرائق ان المراد
 الاکراه علی التللف بالطلاق فلو کره علی ان یکتب طلاق امرأته
 فکتب لا تطلق النـ قول د الله علیه صححه المولوی و جهة ره *

* یاسادات العلماء و مقتی الشریعه العراء رح *

چه میهرمانند درینکه زید در مرض موت با وصفت بودن و غمرو
 مادر و ورثه دیگر مجزایه و وصیت نامه دستنخطی خود از جمله املاک
 خود قیستی و هزار پانصد روپیه مد و خواهر را دیان خود که کم
 از ثلث مال است و وصیت کرده و فاتیافت پس وصیت
 مذکوره جایز و نافذ خواهد شد بانه و غمزه را دیان و ارث اند یا اجنبی
 و بر تقدیر اجنبی بودن ایشان و وصیت مذکوره باما اجازت و ورثه
 نافذ باشد یا چه * الجواب * وصیت نه

جائز است * فی العالـ المکـ بریه مریض اوصی و هو لا یقدر علی
 الکلام لضعفه فاشار برأسه و یعلم هم منه انه یعقل ان فهم
 منه الاشارة جازوا لا فلا هل اذا مات قبل ان یتد بر علی الفطـ

و پس هرگاه وصیت مریض لاچار باشد، جائز شد در موقوفه ای که پذیرد و ثقیفه دستنخطی خود کرده بطریق اولی جائز خواهد شد و خواه از میان در حکم اجنبی اند زیرا که آنها از ذوی الارحام اند لما فی الشریفة و صمد (ای ذرو الارحام) اولاد الاخوان و بغایت الاخوة مطلقا * و ذوی الارحام با دختر و مادر که از اصحاب فروض اند محمد میباشند * فی العلامکیریه و انما بهر ذرو الارحام اذالم یکن احد من اصحاب الفرائض و هرگاه خواه از میان بایشان اجنبی شدند لاریب وصیت نه گوره بآنها جائز و رشت درست خواهد شد * فی حاسع الرموز و صهیبت بالثلث و الاقل للاجنبی غیر الوارث و ان لم یرض به الورثة و فی الامالکیریه تصح الوصیه للاجنبی من غیر اجازة البورثة و لا تجوز بها زاد علی الثلث الا ان یجوزة الورثة بعد موته و فی الدرر تجوز بالثلث للاجنبی عند عدم المانع و ان لم یجز الوارث ذلک و الله اعلم *

* چه میفرمایند روح * انما ینک تصرفات مریض که هیات از بهر و اعتناق و محایاة و غیره باشد در مرض موت وصیت است یا نه و بر تقدیر اول اگر در مرض موت یکی از از ورثه بهر کند بهر مذکوره و وصیت خواهد شد یا نه و حکم وصیت بهر جاری خواهد شد یا نه و اگر در ثانی دیگر وصیت موصی بایز ندارد تا قدر

خواهد شد یا نه * الجواب * تصرفات مراضی

در مرض موت وصیت است لمافی المختص و شرحه و اعتناقه
و صحایا نه و هبته و ضمانه و صیقه ای کالوصیه فی انه من الثلث
بهم . هیه مذکور و وصیت خواهد شد و حکم وصیت خواهد داشت یعنی از
ثلث جاری کرده خواهد شد و اگر در زنده دیگر بدان ناراض باشد
و جایز ندارد نامذ نخواهد شد * لما قبله ایضا و لا یصح بشیی لو اراده
ای الموصی الحدیث مقبول عند الجميع الی قوله الا باحازة و رفقة
ای و رقة الموصی الوصیه با کثر من الثلث للاحتمالی و بشیی
للموارث و فی السرا حیه الوصیه للموارث لا تجوز الا باحازة
الورقة بمقتضى الموت و الله اعلم * لعالم *

* ما قولکم رحمکم الله تع * اندرینکه هند ف

و در بین حیات خود اینگونه وصیت زبانی نماید که پسرنما بالغم زید
تا وقتیکه بالغ نشود بحفاظتش هر وصی خواهد بود و مقدمه تا یک اکنون
در عدالت مرجع است مذیعات و آخر احوال آن وصی مذکور
از نزد خود نماید پس ترازد اصلات اراضی ما خواهد گرفت اگر اصلات
ان کفایت نکند او را اختیار است که مقداری حق خود از عین
اراضی مذکور بگیری و وصی مذکور برود برای وصیه قبول نمود پس
این وصیت زبانی درست باشد یا نه اگر باشد و نابالغ مذکور
نخواهد که وصی مذکور را عزل نموده دیگر بر او وصی مقرر نماید او را

متبرسه یا نه و وصی را اختیار است که برای استیفای حق خود
 اراضی مذکور را حبس نماید یا نه * الجواب * این وصیت
 ربانی مؤلفا جائز و نافذ است زیرا چه وصی بروی موصیه قبول نموده است
 لما فی الهدایة و من اوصی الی رجل فقبل الوصی فی ویه
 الموصی و رد هائی غیر وجه فلهس یرد لان المیت مضمی بسبیلہ
 معتمد اعلیہ * پس هرگاه این وصیت صحیح و نافذ شد زید را
 اختیار عزل وصی یکالم نخواهد بود * لما فیہ * دلویکان قادر اعلی
 القصر اعمهناً فیہ لیس للمناضی ان ینخرجه الی قوله و کذا اذا
 شکى الورثة اوبعضهم الوصی الی القاضی فانه لا ینبغی له ان
 یعزله حتی تبدل له خیالہ لانه استفاد الولاية من المیت و لما فیہ *
 و انکانوا صفاراً کلهم فالوصیة حائزة الی قوله فان الصفار و انکانوا
 املاکاً لیس لهم ولایة المنع انتهى * پس هرگاه عزل وصی جایز
 نشد وصی مذکور اراضی مذکور را حبس کردن میتواند مادامیکه
 حق خود تمام نمیرسد چنانکه موصیه در وصیت خود شرط نموده بود *
لما فیہ * من الهدایة و ان امر القاضی الوصی بیه —
 الی قوله قالوا یدیجوز ان یقال یرجع بالمائة التي غرمها
 ایضاً لحقه فی امر المیت والله اعلم * للعالم *

* ما تحکمون رح * زید عمر را در اموال او و لاد

صفار خود وصی کند و بعد موت زید عمر مال پتیم را برای خود بخرد

یا مال خود را بوی بفروشد و در آن نفی است مریتم را این
 مال جاری باشد یا نه * * * الجواب * جائز است

لما فی الاشباه بیع الوصى من الیتیم او شر و انفعه — و فی نفسه نفع
 للمصبی جائز و ایضا فی وصی القاضی لوصی المیت الا فی مسائل
 الاولی لوصی المیت ان یمیع من نفسه و یشتری لنفسه اذ اکان
 فیہ نفع ظاهر عند الیقین فی نفسه و فی العالمکیه و یشتری لوصی
 مال الیتیم لنفسه حاز فی قول الیقین فی نفسه اذ اکان خیرا للمیت
 والله اعلم * * * المولانا محمد وحید الرحمن * * *

* ما حکمکم رحمکم الله نع * اندرینکه زیر پیش
 از موت خود عمر را در اموال اولاد عمار خود و می کرد پس و می
 بر امیر سه که اموال خود را بدست یتیمان بفروشد یا اموال ایشان
 را بایع و شراناید قضایل حکم آن چیست * الجواب * میرسد
 لما فی الاشباه و بیع الوصى من الیتیم او شراؤه لنفسه — و فی
 نفع للمصبی جائز و ایضا فی وصی القاضی لوصی المیت الا فی
 مسائل الاولی لوصی المیت ان یمیع من نفسه و یشتری لنفسه
 اذ اکان فیہ نفع ظاهر عند الیقین فی نفسه و فی العالمکیه و یشتری
 لوصی مال الیتیم لنفسه حاز فی قول الیقین فی نفسه اذ اکان خیرا
 للمیت * * * المولانا محمد وحید الرحمن * * *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی * اندرینکه ششتم

مذکور می ار ارضی خود بطور درین بر تعیین می نماید چند حال بیع بالرفا
نموده با قبضه مشتری داد و مشتری هم از ابتدای قبضه تصرف
محمول نمود و می باید پس درین صورت تصرفش جائز و درست است
یا نه بینوا توجروا * الجواب * در صورت معلوله

تصرف محمول که عبارت از انتفاع است موافق قول راجح
در حق مشتری جائز و درست است مگر اگر او را ضمیر صد که ارضی
مذکور را بشود شد یا بگوید و دارد یا بگوید نه باید زیرا که بیع مذکور در
حقیقت مرکب از بیع صحیح و درین و بیع فاسد است پس باعتبار
بیع صحیح حکمش بواز انتفاع و تصرف محمول است و باعتبار
بیع فاسد حکمش جواز فسخ از هر دو جانب و باعتبار درین حکمش
عدم جواز بیع و درین من الغیر و سقوط درین بهایک بیع و لما فی
الدر المختار و قیل بیع بفیء الا انتفاع به و فی اقاله شرح
المجمع عن النهایة و علیه الفتوی انتهى و لما فی رد المحتار تحت
قوله و قیل بیع الخ هذا محتمل لاحد قولین الاول انه بیع صحیح
مفید لبعض احکامه من حل الانتفاع به الا انه لا یملک بیعه قال
الزیلعی فی الاکراه و علیه الفتوی الثانی القول الجامع لبعض
المحققین انه فاسد فی حق بعض الاحکام حتی ملک کل
مفیده الفسخ صحیح فی حق بعض الاحکام کحل الانزال
و مضاف الیه و درین فی حق البعض حتی لم یملک المشتی به

. مشترک شود یا نه کتب برهان الدین
 صاحب المهیط من ابیه الامام تاج الدین شود (ای در جواز
 انتفاع) والله اعلم و هرگز ايجاب ظاهر الدین و صدر الاثره و
 ايجاب طاء الدین مد شود در حق انتفاع * والله اعلم انتهای
 ثم اعلم ان المراد بالشرط ان لا يكون في صلب العقد
 (ای مایهین الا یجاب والقبول للهی الوارد فیہ نهی النبی صلعم
 عن بیع و شرط) ای فی صلب العقد لا المفسد هو لا الشرط
 الذي يكون قبل العقد او بعده * یعنی شرطیکه قبل عقد یا بعد عقد
 نموده شود غیر مضر است لمانی الفصول العمادی و لورتبایع
 ثم قال احد ممالیحه جون سیم بر تو بیارم بیع بمن باز ده
 وقال الآخر نعم لا یفسد البیع اما اذا قال فی البیع (ای فی
 صلب العقد) الخ یفسد العقد انتهى و كما فیہ فی موضع
 اخر ولو تواضعا قبل البیع ثم تبایعوا خالیما عن الشرط حاز البیع
 عند ابی حنیفه ره * پس از عبارت مرقومه الصد ظاهر و
 هوید اگر دید که مشتری بیع بالوفاء را سرسره که بدون اجازت
 بائع اران مبیع انتفاع گیرد لیکن باید که بیان ايجاب و قبول شرط
 رد مبیع نکند که آن مفسد بیع است اما اگر قبل عقد یا بعد آن کند
 مضرتی نباشد که آن مفسد بیع نهی حکم الکتاب والله اعلم
 بالصواب لمولوی عبد الباری صاحب مد ظله *

* ما قولكم وحكم الله تعالى اجمعين *

اندرينکه شخصی نعل را بعتد نکاح خود در آورده بکايين نامه
 نوشته داد و زبانی هم اقرار نمود که اگر شرطی از شرائط مندرجه بالا
 بمعرض خلافت آید غایتون موقوف را اختيار رکبی خواهد بود که هرگاه
 خواهد نفس خود را مع طلاق داده شوهر دیگر قبول نماید و غایتون موقوفه
 نیز شرط مذکور را قبول نمود پس بر تقدیر وجود شرط که عبارت
 از وقوع خلافت است جزاء آن مترتب خواهد شد یا نه و بر
 تقدیر اول اختيار مذکور مقید بالمجلس خواهد شد یا نه بیغوا تو حردا *

* الجواب * بر تقدیر وجود شرط جزاء آن که عبارت از حصول
 اختيار رکبی مرخاتون موقوفه راست بامشک و ریب مترتب
 خواهد شد * لان الشرط اذا وجد يترتب عليه الجزاء لما في
 فصول الامدادی فی صفحه ۵۱۹ من الا عن مجموع النوازل لو
 قال للمصکاک اکتب لهما حظ الامر علی انی مقی سافرت بغیر
 اذ نهانها تطلق نفسها را حدة کلمات فقلت لا ارید
 الواحدة وطلبت الثلاث وابی الزوج ولم يتفقوا وحر حایص
 الامر بیدها فی تطليقة را حدة انتهى ویه ایضا فی صفحه ۵۰۷
 جعل امر امرأته بیدها ان تزوج علیها امرأة ثم انها ادعت علی
 الزوج انک تزوجت علی فلانة وفلانة حاضرة تقـ ولزوجت

لَفَسَتْ مِنْهُ وَشَهِدَ الشَّهْرُ عَلَى النِّكَاحِ يَصِيحُ—وَالَا مَرِيضًا مَا رَمَا
 فِي الْحِمَادِ فِيهِ فِي صَفْحَةِ ۱۵۷ وَمِنْهُ (اَيَّ مِنْ الْفُصُولِ الْعِمَادِي)
 مَرَدِي. سَفَرُ مِي رَفْتِ زَن رَا كَفْتِ كِه اَكْرِ يَك مَاه اَز رَفْتِ
 مِنْ بَر آيِد وَا مِنْ بَر تَوِيَا مَدِه بِا شَم بِا نَفَقَه مِنْ بَر تَوِيَا سَيِدِه بِا شَم
 اَمَر تَوِيَا سَت تَوِيَا دَم تَا مَر وَفْتِ كِه بِا يَدِت بِا يَ خُو دَشَادِه
 كُنِي بِشَن اَز كُنَشْتَن مَاه نَفَقَه رَسِيْد اَمَا مَر دِيَا مَدِه اَمَر بَدَسْتِ زَن
 بُوْد * لَا نِه نَعْلَقِ بِا لَشَرْ طِيْن نَقْدِ رَحْدِ اَحْدِ هِمَا دُوْنِ الْاٰخِرِ
 (وَرَجُوْدِ اَحْدِ الشَّرْ طِيْنِ كَا فِ لِقَوْتِ الْجَزَاءِ كَمَا لَا يَخْفَى)
 وَلَمَّا يَفْقَهُ مِنْ مَوْضِعِ آخِرِ مَعْنَاهُ وَفِي ذَوَائِدِ الْمَشَائِخِ رَه لَوْ قَالَتْ
 لَزَوْجَهَا * مَرْكَاهُ كِه يَكْمَاهُ اَز مِنْ غَايِبِ شَوِي كِه تَن تَوِيَا نَفَقَه تَوِيَا
 نَرَسِيْد اَمِنْ بَدَسْتِ مِنْ اَوْ قَالَتْ مِنْ اَز تَوِيَا يَك طَلَا ق مَرْدِ كَفْتِ هِم چُنْبِنِ
 وَ غَايِبِ شَد * قَالُوا يَقَعُ الطَّلَا ق وَيَصِيْرُ الْاَلَا مَر بِيْدِ هَا قَلْبِ
 يَقْصَلُ اِذَا مَضَى شَهْرٌ وَلَمْ يَصِلْ اِلَيْهَا مِنْ نَفْسِهِ وَلَا نَفَقَتِهِ اِنَّ وَلَمَّا
 فِي اِبْرَاهِيْمِ شَامِي فِي صَفْحَةِ ۹۳ نَقْلًا مِنْ الْخُلَاصَةِ وَلَوْ جَعَلَ
 اَمْرَهَا بِيْدِ هَا عَلَيَّ اِنَّهُ مَتِي غَايِبِ سِتَّةَ اَشْهُرٍ وَلَمْ يَتَّصِلْ نَفَقَتَهُ—
 اِلَيْهَا فَهِيَ تَطْلُقُ نَفْسَهَا ذَبَعَتْ اِلَيْهَا خَمْسِينَ دِرْهَمًا قَالِ اِنَّ لَمْ
 يَكُنْ هَذِهِ قَدْ رَفَقَتْ هَذِهِ الْمُدَّةُ صَارَ الْاَلَا مَر بِيْدِ هَا اَنْتَهَى
 وَفِيهِ اَيْضًا صَفْحَةُ ۹۴ نَقْلًا مِنْ الدِّيْمَا رِي لَوْ قَالِ لَا مَر اَلَمْ
 اَنْ ضَرَبْتُكَ بِغَيْرِ جَنَائِيَةِ ذَا مَر كِ بِيْدِ كِ فَخَرَجْتَ مِنْ الْبَيْتِ بِغَيْرِ

اذا ن الزوج نصر بها يصير الا امر بيد ما مقال بعض المشائخ
 رح ان ادنا ما المؤحل لا يصير امر ما بيد ها را ان لم يوفها
 يصير دكان ظهيرا الدين المرغينا نى رح يفتى بان الامر لا
 يصير بيد ما من غير تفصيل والا دل اصح فانه ذكر القدر دي
 ره ليس للزوج ان يمنعها من الصفرة والنخروج من منزل حقه
 يوفها بجميع المهر * واختيا مذکور مقيد بالمجامع، نخواهد شد
 بلکه او را ميرسد هر وقت که خواهد نفس خود را طاق دهد خواه
 در همان مجامع علم باشد يا بعد آن لما في الجماع الصغير ولو كان
 معلقا بشرط يصير الامر في يده (اي المقوض اليه) اذا رحل
 الشرط فاذا دخل الشرطان كان الامر المعلق مطلقا يصير
 الامر في يده في مجلس علمه والقبول في ذلك المجلس
 ليس بشرط لكن يرتد بالرد انتهى * وخاصة عبارات مرقومه
 بالاينکه اگر که امی شرط از شرط سفر به بالا اختات بمعرض
 خلاف آید سبها مزبور در امیرسد که بعد علم بخلاف آن نفس
 خود را طاق داده شود اگر قبول نماید هرگاه که خواهد خواه در
 مجامع علم باشد يا بعد آن والله اعلم مولوي عبد الباري صاحب *

* ما قولهم ورحمهم الله تعالى *

در صورتیکه زنی

از نیکو ب ر و الفس که سب شیخین رضی الله عنهما و لعن
 ایشان مینمایند اموال کذا در شش چند از اهل سنت و جماعت

لذا شته وقات یافت پش ز ن مذکور کافره و مرتده است یانه
و بر تقدیر اول جمیع ترک اشش یعنی کتبیکه قبل ارتداد حاصل
نموده باشد یا بعد آن همگی در میان ورثه مسلمین سنین حسب
قرایض تقدیم خواهد یافت یانه

لما فی العالم کبریة الرافضی اذا کان یحب الشیخین ویلعنهم ما
العیاذ بالله فهدر کافر الی قوله احکامهم احکام المـرتدین
فی الهدایة صاحب الهـوی انکان یکفر فیـه و بمنزله المرتد *
و تمامی اکساب مرتده فیما بین ورثه مسلمین منقسم خواهد شد
فی الشریقیة و کسب المرتدة جمیعاً اکتسابه فی اسلامها و فی
رتدتها الررتها المسلمین بلا خلاف بین أضھنا و بنا و فی
الدالمختار و اکسابها مطلقاً لورثتها کذا فی جمیع کتب
الفقه و الله اعلم * امولوی محمّد و جیه المرحوم *

* چه میفرمایند علمای را سخّین و فضلی کاملین رح *
در صورتیکه پسند رود و ام و یک اخ اخیانی و یک اخت
اخیانی و یک اخ عینی و یک اخت عینی و ترک کنایه را گذاشته
فوت نمود پس مقرر کرد که اشش فیما بین ورثه مذکورین بجه طور
تقدیم خواهد یافت *

* الجواب *

* بهذه الصـورة *

مسألة

هــنـد

زوج ام اخ لام اخت لام اخ لاب ام اخ لاب وام
م م م م م

بر تقدیر صد صورت مرقوم الصد و انحصار و در نه فیاذکر بعد ادای
ما بقدم جمیع مترد که هند بر شش سهام منقسم گردیده و منجمه آن
زوج سه بهر و بهر یک از ام و اخ لام و اخت لام یک
حصه میرسد و اخ عینی و اخت عینی محروم محض اند و الله اعلم *

صولی محل درجه محروم * چه مهر صایند درج *

اند زینکه هند یک نابیره برادر طالق شوهر و یک زوجه نواسه
و آشیای کنه از اگذاشته فوت نماید پس مترد که اشش بکدام
خواهد رسید یا در بیت المال داده خواهد شد * الجواب *

* بهذه الصورة *

مسألة

هــنـد

زید نابیره برادر طالق شوهر
جمیه زوجه نواسه
م

بر تقدیر صد صورت مرقوم و عدم وجود اقرب الناس الیها
غیرها بعد ادای مانقسم علی الارث جمیع تر که هند و متوفاه بزید
مذکور میرسد * لما فی الله - راجیة و الشریعة منیه مقبر فیهم -
قوة الله - رابة تدل علی العصبية * و در اینجا در عدم قوت قرابت

هر دو برابر اند اما زید مذکور ولد عصبه شوهرش است و جمیله
 بیگانه و بعد * فهو احق منه الما یفهم مما فی رد المحتار
 وقیل ان له یتسرك الا بنت المعق ولفع المال الیه الا ارثا
 ول لا فیما اقرب وکذا الفاضل من نصیب احد الن زوجین یدفع
 الیه بالرد وکذا یدفع الی الابن والبنت من الرضاع وبه یفتی
 لعدم بیات المال وکذا فی الطحطاوی والذخیره * و چون در ان
 دیار با وجود بودن سالمین مسلم بر خیانت شان نظر کرده
 بر عدم بیات المال حکم نموده اند پس در بین دیار که سلطان مسلم
 هم نیست چگونه با قرب الناس داده نشود * صیانة عن الضاعة
 المال والله اعلم * چه میفرمایند رحمهم الله تعالی *

اند رینگه هنده یک نبیره برادر علایق شوهر دیکت زوجه نواسه
 فقط و آشیای کناره را گذاشته فوت نمود پس ترک اش بکدام
 ازین مرد خواهد رسید * الجواب * بهن الصورة

مسئله

هنده

نبیره برادر علایق شوهر زید زوجه نواسه جمیله
 م

بر تقدیر حد قصورت مرقوم و عدم وجود اقرب الناس الیه
 غیرها علی وجه الله هر بعد ادای ما تقدم علی الارث جمیع موقوفه
 بزید میرسد لما فی الشریفة فیعته پر فیهم قوة القرابة هم ولد العصبه

و در اینجا در عدم قوت قرابت مرد و برادر اند اما زید و ولد عصبه
 شد مرض است و جمیع زوجه پسر دخترش است نه ولد عصبه
 نه از ذوی الارحام وی نه — و احق منها * لما یفه — مسمی
 رد المحتار و قیل الیهم یترک الابنت المعلقة یدفع المال
 الیه — الا ان یابل لانها اقرب و کن الیها ضل عن نصیب
 احد الزوجه — یدفع الیه بالرد و کن یدفع الی الابن
 و البنات من الرضاع و به یفتی لعدم بیت المال و کن
 فی الطهطاری و الذحیره * چون در آن زمان با وجود بودن
 سلطان مسلم بر خیانته شان نظر کرده بر عدم بیت المال حکم
 فرموده این پسین درین زمان و مکان که سلطان غیر مسلم است
 بلا شک با قرب الناس الیها که زید است جمیع مال داده خواهد شد
 ضیانه من اضاعة المال والله اعلم * مولوی محمد و جیه ده *

* چه میفرماید روح * آنکه رینه دین مقدم باشد

بر ارث و تقسیم یا نه و شئی موقوف موردت میشود یا نه *

* الجواب * دین مقدم میباشد بر ارث و تقسیم

لما فی المسرا جیه الاول یدل أبتکفیه و تهمیه — بلا تبیین
 ولا تقتصر ثم تقضی دیونه من جمیع ما بقی من ماله الی قوله
 ثم یقسم الباقي القول ولما فی الد المختار ثم تقدم دیونه
 القی لها مطالب من جهة العباد و شئی موقوف موردت نمی

تواند شد لما فيه عند ما هو خبها على ملك الله تعالى و تصرف
 منفعتهما على كل من احب ولو غنيا فلهنرم فلا يجوز ابطاله ولا
 يورث غفه وعليه العقوى وفي الجلبى فاذا صح الوقف فلا يملك
 ولا يملك لقوله عم لعمورض حية ان اراد ان ينصدق بارض له
 تدعى ثمغ تصدق باصلها ولا تباع ولا توهب ولا تورث
 والله اعلم * * ما قولكم رح *

اندرينكه ذبح حيوان در زیر و بالای طلق روا باشد یا نه
 * الجواب * ذبح در جمیع طلق خواهد در زیر یا وسط یا بالای
 طلق باشد درست است * فی الجامع الصغیر لا بأس بالذبح
 فی الخلق كله ووسطه واعلاؤه و اسفله و فی قاضیه خان مهمل
 الذکوة فی المقد و رد به اهلها کان او وحشی الخلق كله
 والله اعلم لعالمه * * چه میفرمایند رح *

اندرینكه شخصی با گا و مارد یا مارد یا اسب یا گوسفند و طی
 نمود سزای دی چیست و حیوانات مذکوره چه حکم دارد
 * الجواب * بر و طی کنند و اینها تعزیر است نه حد * لهما فی
 العناية من و طی بهیمة فلا حد علیه الا انه یعزر لهما بینما انه
 ارتکب جریمه و لیس فیها حد مقرر * و در حق حیوانات
 مذکوره سنجیب است که ذبح نموده بسوزاند * لهما فی
 الذر المختار و لا یهد بوطی بهیمة بل یعزر و ذبح شد تهرق

و نكره. الا نفع بها حية وممته وكذا في العناية ايضا

والله اعلم * ما قولكم رحمكم الله تعالى *

ان رنكه قد موسى والدين وادستاد درست است يانه

* الجواب * درست است در حق والده حديث وارد

است * لما في الدرامم من قبل رجل املا

فكانه قبل عقبة الجنة وكذا في الكفاية ودرجه والده

در تنظيم مقدم برادر است لما في العالم كبرية قال مشائخنا

رح الاب مقدم على الام في الاحق وام والام في حد الحمد

وحق اوستاد مقدم برحق مادر و پدر و سائر مسلمين است

لما فيه. الا ايضا تقدم حق معلمه على حق ابويه و سائر المسلمين

بمس قد موسى پدر وادستاد بطريق اولي جائز خواهد شد اما

بايد که بطور سبزه و انخابو ده باشد که در شرع حرام است

لما في العالم كبرية الانهضاء للمسلطان اولغيره مكرولا لانه يشبه فعل

المجوس وفي مقام آخر ولا تيجوز السجود لاله تعالى والله اعلم *

* چند ميگر مايند رح * ان رنكه زني را خير چند ورثه

انسانت و جماعت و اموايل کنه اراگذاشته فوت نمود پس

تر که اشس در ميان ورثه مذکورين عيب فرائض تقسيم خواهد

يافتني يانه * الجواب * تقسيم خواهد يافت

و انجمنین اختلاف مذہب مانع ارشاد نیست * لما فی المشرفین
 بخلاف اهل الهراء فانهم معترفون بالانبياء والكتب
 و مختلفون في تاريخ الكتاب والسنة وذلك لا يوجب اختلاف
 الملة وهكذا الى الدرد شرحه والله اعلم * لولا ناهي رجيمه *

ما قولكم رحمكم الله تعالى *

دروغ گفتن و گویانیدن و شهادت دروغ دادن و داییدن

پنهان کردن * الجواب * دروغ گفتن مصیبت

است مگر بمقام چند خاص زیرا چه شرعا مباح است

لما فی العالم کبیره و المكذب مهظور الا فی القتال الى قوله و فی

دفع الظالم عن الظلم و گویانیدن دروغ همیمن حکم دارد

که مالا یخفی و شهادت دروغ گناه کبیره است لما فی الفتاوی

الازنیة فی بیان الکبائر من المعاصی و شهادة الزور القول

و گواهی دروغ داییدن نیز کبیره است لما فیها ایضا فی بیان

الکبائر و الا عانته علی المعاصی و الحث علیها القول والله اعلم *

ما قولكم رحمكم الله تعالى *

شخصی ترجمه قرآن مجید و چند رساله هندی لفظ خوانده باشد

مراد او در مجلس وعظ و نصیحت کردن میرسد یا نه و شرائط آن

* الجواب *

بالمعروف و نهی عن المنکر چیست

اگر از وعظ معنی لغوی مراد است پس هر کس را میرسد که

بقدر استعداد خود بکارهای نیک فرمايد و از بدیهها منع کند
لقلوله تعالی یا مردون بالمعروف و یمنهون عن المنکر الآیه و لقلوله
صمیمی در ای منکم مفرکراً فله غیره بیده فان لم یسقطع فیلمانده الحدیث
و اگر معنی اصطلاحی که در جمع کثیر و جم غفیر مسائل بشکله
و غوامض کلام الله بیان نمودن و مبرر رسول مقبول و صحابه
و تابعین رضی الله عنهم تبیین آورده اند است اراده کرده باشند
بسی دوسه مسائل هندی و ترجمه قرآن شریف خواهد فرمود
برین امر خطیر نمودن هرگز جائز نیست هر که مشروط است که
واعظ مکلف و عادل و محدث و مفسر و عالم باخبار و آثار و سیر
صحابه و غیرهم بوده باشد و لما فی قول الجمیل لمولانا شاه ولی الله
المحدث الدملوی رح حیث قال و اما المذکر فلا بد ان یکون
مکلفاً عاقل کما اشترطوا فی راوی الحدیث و الشاهد محض
مفسراً عالماً بجملة کافیه من اخبار الصالح و میراثه
و فی البیضاوی لان الامر بالمعروف و النہی عن المنکر
من فروض الکفایه و لانه لا یصلح لكل احد اذ الممتصدی له
شروط لا یشترک فیها جمیع الامم کما لعلم بالاحکام و مراتب
الاحتساب و کیفیه اقامتها و المقام من القیام بها
و این شخص مذکور این همه شرائط منتفی است بحد و عطف که
بشرط باین شرائط است نیز منتفی خواهد شد و انتفاء الشرط یمتثلزم

المتفاهة المشروطة كما في العناية بغيرها والله اعلم *

* ما قر لكم رحمكم الله تعالى *

آنکه دینکه ماهی سیس که جمهور آنرا ماهی میگویند و در انواع ماهی
 بیشمارند مباح و حلال است یا حرام و مکروه * الجواب *
 مباح و حلال است چه این انواع ماهی است * فی الدار المأخوذ
 ولا یهل حیوان ما نئ الا السمک الذی مات بائنة و نهه ایضا
 حل الجراد دان مات حتف انفه بخلاف السمک و انواع السمک
 یلا ذکوة القول و فی رد المحتار و هو مشهور مؤید بالاجماع فی جواز
 تخصیص الکتاب به و هو قوله تع حرمت علیکم المیتة و انکم
 علی ان حل السمک ثبت بمطلق قوله تع و تاکلون منه لحما طریا
 و ما هذ الانواع السمک نهوا نسان البکر و غنزیرة فبیض
 و فی البدایة و لا یوکل من حیوان الماء الا الممک و مکروه
 اسل الطای فی منبه و لا باس باسکلی الجویث و الممارمهی
 و انواع السمک و الجراد بلا ذکوة و فی التمهید سئل ما یعیش
 فی الماء حرام الا السمک و یدخل فیہ جمیع نوعه *
 و بعضی آنرا حرام و مکروه گویند بتعلیل آنکه مشابیهت ماهی ندارد
 و این تعلیل ناقص است بلکه تسمیه باسم سمک کافی چرا که
 مار ماهی نیز مشابیهت ماهی ندارد و آن حال بمن است
 طایفه آنکه در ایاحت آن دو فائده معتد بها است اول آنکه در

ا بابت آن یصبر و آسانی است برای طاهر خالص الله هر که خواهد خود را
 و هر که خواهد ترک کند بسبب تنفر طبع پس برای وی مکروه طبیعی
 باشد مکروه شرعی که منقسم بر تحریمی و تنزیهی است * قال رسول
 الله صلعم انما بعثتکم مریضین لا معصومین خیرد بینکم
 ایمره و افضل امتهان الذین یومنون بالرخص کفائی
 العقد الفرید المشـرنبلالی ولی القنیة ینبغی للمفتی ان ینتی
 للمفاس بما هو اسهل علیهم * دوم آنکه در ابحاث آن توسیع
 رزق بندگان خدا است و در تحریم آن عدم و تضییق بندگان خدا و آن
 بمسئوع و غیر مرضی شارع است طایفه آنکه عرام گفتن چیزی که مباح
 میتوان گفت حکمی است شنیع و امر است عظیم * قال الله
 تعالی و لا تقربوا لما تصف الیه منکم هذا حلال و هذا حرام
 لتقربوا علی الله الکذب قال الله تعالی لما تحرم ما احل الله
 لك والله اعلم * مولانا عبد العلی المدنی مد ظله *

* چنانچه مفسر مایند رح * اندرینکه زید و هر با هم
 ملاعبت مصارعت و زور آزمائی مینمایند و در اوقاتیکه فخلل برای
 مایه خدمت و طاعت خدای نباشد اگر به نیت مجاهد و از یاد
 قوت بود بقصد آنکه اگر ادیان اتفاق جوید با شمشیر کین کرد و بکار آید
 جائز و مباح بود یا نه * الجواب * لیهو یکه مضیه و سیمین
 جهاد بود جائز است بمشروطیکه از مایه و طاعت باز نماند *

قَالَ تَع يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتْلُوا كُتُبَكُمْ بِأَعْيُنِكُمْ وَلَا تَقْرُؤُهَا بِكُلِّ مَوْجِدٍ وَلَا يَسْتَفِيدُ مِنْهَا الْبَاطِلُ

عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ آيَةً وَلِيَّ الْهَدَىٰ قَالَ عَمَلُهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ بَاطِلٌ

أَلَا التَّلَاثُ تَادِيَةً لِفَرْسِهِ وَمِمَّا ضَلَّتْهُ عَنْ قَوْسِهِ وَمِمَّا جَبَقَتْهُ

مَعَ أَهْلِهِ * پس از آنکه تادیب الفرس مستفاد میشود

که هر یک بقصد قوت جهاد و احاطت آن بود جائز و مباح بود

و ملاعبت زبید و عمره در بر نیات او شان است اگر بر نیات جهاد و

کار خیر بود و در جهاد و جواز آن شک نیست و الله اعلم لعالم *

* ما قولهم رحمه الله تعالى * در صورتیکه زبید

مجهول النسب باشد و غیره و امر و قائل النسب را بولایت پدر

عمش غیر نکاح نموده پس شرعاً مجهول النسب کفو برای سمر و قائل

النسب میشود یا نه و بر تقدیر عدم کفایت اگر پدر عم دلی

شد و نکاح نماید منعقد خواهد شد یا نه * الجواب *

کفو باشد فی العالم کیویة سؤال شیخ الاسلام عن مجهول

النسب هل هو كفؤ لامرأة معروفة بالنسب قال لا کفای المهیط

بأحد م کفایات پدر عم دلی نزدیک و بی نشدنی است اما بی

العالم کیویة اما غیر الاب و الجدل فلیس بولی من غیر کفو

و در عدم کفایتش و ولایتش نکاح با زبید منعقد نمیشود *

فی یقیناً عیان و کذا الوانعت من الکفاءة بسبب آخر لا یعتقد

نحو غیر الاب و الجدل و الله اعلم — موزلانا عبد الحمی *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی * در آنکه از بطن میزند

منکوحه زید که نکاحش از اقرار زید و گواهی گواهان ثابت است
عمر متولد گردید پس شرعا بماد دعوت زید نسب عمر از او ثابت و از
نفی وی منتفی خواهد شد یا نه و بعد وفات وی وارث خواهد شد یا نه

* الجواب * نسب ثابت خواهد شد و از نفی وی منتفی

نمیگردد * فی شرح الوقایة اعلم ان الفرائس اما ضعيف او متوسط

ارقوي فالضعيف هي الامة فلا يثبت نسب ولد ما الا بدعوة

میلها فاذا ادعی صارت ام ولد وهي الفرائس المتوسطة

فیثبت نسب ولدها بلا دعوة لكنه ینتفی بنفیه و الفرائس القوي

هي الممكوسة فیثبت نسب ولدها بلا دعوة ولا ینتفی بالنفی

بل يجب اللعان وفي العالمة کیریة رحل له امرأة فجاءت بولد

فنفاه وقال هذا الولد ليس منی او قال هذا الولد من الزنا

وسقط اللعان بوجه من الوحوة فانه لا ینتفی بالنسب سواء وجب

عليه الحد اذ لم يجب * و برآءة یرثون نسب عمر وارث خواهد شد

از پدر خود بعد وفاتش کما لا یخفی والله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی * آنکه زید زنی را

برای شادی نمودن خواستگاری میکند عمر که از قوم زن مخطوبه

است و بکالت و اصلاح امر شادی جمع میشود زید او را

مباغ کند ادایا بطور رسوم نذر آنکه که متعارف است بامیب و باما

محنت داد و داد گرفت پس این زر و رشوت خواهد شد یا اجرت
 و حکم آن چه **• الجواب •** داد و دست این زر چند قسم
 میباشد و حکم هر یک علیحدہ اول آنکه اگر ان شخص از اہل
 قدرت است و غایب بود گفت این شئی برای تو اجرت اصلاح
 است پس اجرت خواهد شد نہ ہیبت نہ رشوت لاجرم از ان رجوع
 بطریقہ **• فی رد المحتار •** وان اعطی الی رجل شیئاً لا صلاح
 مصالح المصاهرة انکان من قوم الخلیفۃ او غیرہم الذین
 یقدرون علی الاصلاح والفساد وقال مواجۃ لک علی الاصلاح
 لا یرجع **•** دوم آنکہ با قادر بودنش غایب او را گفت
 این زر برای تو اجرت سکوت و عدم فساد است پس
 اجرت نخواهد شد چه اجرت بمقابلہ عمل باشد سکوت
 و عدم فساد عمل نیست لیکن رشوت خواهد شد لہذا
 بستر و ادش بروی واجب گردد لما فیہما و انقال علی عنہ
 الفساد و السکوت یرجع لا نہ رشوة و الا جرة انما تكون فی
 مقابلۃ العمل و السکوت لیس بعمل **•** سوم آنکہ او قادر است
 و غایب آنرا اجرت قرار نداده پس رشوت خواهد شد و
 استردادش لازم فیہ ایضا و انلم یقل مواجۃ یرجع
 چہارم آنکہ او قادر نیست و غایب بود گفت این زر برای تو عظیم
 است یا اجرت آمد و شد یا کلام یا رسالہ است یا بین من و مخطوبہ

پس اجرت خواهد شد عهده به نه رشوت پس رجوع نباشد
 لما فيه وان كان ممن لا يقدر ون على ذلك انقال هو عطية او
 احرة الك على الذ ماب والاياب او الكلام او الرسالة بعبق
 و بينهما لا يرجع * بنجم آنكه او قادر نيست و خاطب بدو ميچ گفت
 پس عهده خواهد شد نه رشوت نه اعرت پس رجوع ميرسد اگر موانع
 رجوع يافته نشود فيه وانما يقل شيئا منها يكون هبة له الرجوع
 فيها انما يوجد ما يرفع الرجوع پس معلوم شد كه نذرانه استعمار
 كه خاطب بگروه مخطوبه میده و ميچ گويد جائز بود والله اعلم *
 * چه بغير ما ايند رح * اندر بنكه زيد دختر عمر را خطبه نمود
 و جيزي از زير خود ذات يابا رچه جات يابا كولات فرستاد و اتفاق
 نزديج نشد پس حسب شرع زيد ان اشيا از عمر واپس
 خواهد گرفت يابا * الجواب * اگر آشباي مذكوره را
 بطور مهران فرستاده باشد مهر خواهد شد و اگر بطور هبه هبه *
 في الدار المختار خطب بنت رجل وبعث اليها اشياء ولم يزوجه
 ابوها فما بعث للمهر يعقود عينه قائما فقط وان تغير بالاستعمال
 او قيمته هالك لانه معاوضة ولم تنم فجارا لا يسترداد وكن
 يسترد ما بعث هدية و هو قائم دون المالك والمستهلك لانه
 فيه معنى الهبة و هي الحانية رجل خطب ابنة رجل فقال اب

والقبض * والاب والوصی اذا اقر لا یصح ولا یدفع المال الیه
فما العنایة لا یصح ولا یدفع للمال الیهما لانها اخرجتهما من الولاية
والوصایة فی حق ذلک المال باقرارهما و فی الکفایة ولا یصح
اقرارهما لان ولا یتهمان نظریة * والله اعلم * هاتان من بیاض
مولانا محمد وجهه رح .

در صورتیکه مین نابالغ بودن زینب و هند پدر ایشان زیاده
فوت کرده و مادر آنها کاثوم زوج زید متوفی با اتفاق بعضی شرکا
مصالحه نموده بعضی آشیای را از کل شتر و گاو خارج کرده در میان خود
گرفت و از طرف نابالغان مذکورین نیز بران صحاحنامه دستخط نموده
بعده ما بقیه متوفی که برادر میان جمیع شرکا بر حسب فرائض
تقسیم کرده گرفته پس در بنصورت از مصالحه نمودن کاثوم
با اتفاق بعضی شرکا دستخط نمودن و منظره ری او بران صحاحنامه
ولا یتهم از طرف نابالغان مصالحه مذکور و در حق نابالغان مذکورین
لازم خواهد شد یا نه در تقدیر عدم لزوم اگر نابالغان مرقومین
بعد باو غنواهند که صحاحنامه مذکور را فسخ نمایند میتوانند یا نه *

• الجواب * مصالحه کردن مسماة مذکور و دستخط کردن
او بر صحاحنامه از طرف نابالغان در حق نابالغان مرقومین لازم
نخواهد شد چرا که مادر و ابرمال نابالغان هیچ ولایت نیست
* لما فی شرح الوقایة و لا الام بیع ماله لفقدهما الی قوله لانه

لهن للام ولاية التصرف في مال الابن * ولما في الكفاية
 وفي الذخيرة ثم ذكر ههنا ان الاب يملك بيع مقول ابنته
 الكبير القائب والام لا تملك وايضا فيها بخلاف غير الاب
 من الاقارب لانه لا ولاية لهم اصلا في التصرف حاله الصغير
 ولا في الحفظ حاله الكبير وفي الاشياء الولي قد يكون وليا
 في المال والنكاح وهو الاب والجد قد يكون وليا في النكاح فقط
 وهو ما نرى المصنفات والام وذروا لرحام * پس قصرت بادر
 در مال نا بالغان بطور مصالحه که در معنی سباده است هرگز جائز
 نخواهد شد بلکه در صورت مر قومه مصالحه مذکوره در حق جمیع
 مصالحین دیگر که نا بالغانند نیز جائز نخواهد شد * ثما في الهداية
 ولو اصلط هو افاقمه و اجازا لا اذا كان فيه م صغير في هتة سارج
 الى امر القاضى لان لا ولاية لهم عليه القول * والله اعلم مولانا

محل وجه رح * ما قولكم رحمكم الله تعالى *

آه رينکه نماز نفل بجماعت جائز است يانه * الجواب *

نماز نفل بجماعت بلا تداعى يعنى بغير اذان واقامت و بلا دعوت
 معروفه بالاقتناع جائز بلكراهت است و نماز نفل بجماعت بنداعى
 يعنى باذان واقامت با دعوت معروفه جائز بلكراهت تنزيهيه است
 و در اجتماع بیش از چهار کس اختلاف عالم است. بعض
 قائل بخوار مع الکراهت اند و بعض قائل بخوار بلكراهت *

فی الدر المختار و لا یطلى التور ولا التطوع بجماعة خارج رمضان
 ای یکره ذلک لموطى سبیل القدا امی بان یقتدی اربعة بر احد
 کما فی الدر و لا خلاف فی صحة البداء اذ لا مانع ولی رد المختار
 تهافت قوله ای یکره ذلک لموطى سبیل القدا امی و قلت ریویک
 ایضا ما فی البدائع من قوله ان الجماعة فی التطوع لیست
 بجمعة الا فی قیام رمضان اه فان فی السنة لا یستلزم الکراهة
 نعم انکان مع المواظبة کان بدعة فیکره القول ولهم ایضا تهافت
 قوله اربعة بر احد اما القدا و احد بر احد و اثنين بر احد
 فلا یکره و ثلثة بر واحد فیه خلاف و فی القناری العالم کیو ریه
 القطوع بالجماعة اذا کان علی سبیل القدا امی یکره و فی الاصل
 للمصدر الشهد اما اذا صلوا بجماعة بغيره اذ ان واقامة فی
 ناحية المجد لا یکره و قال شمس الائمة الخلواتی انکان سوری
 الامام ثلثة لا یکره بالا اتفاق و فی الاربع اختلف المشائخ و الاصح
 انه یکره و فی فتوح الاوراد للعلامة البهامة فتیح فی المحدث
 مراد آبادی عبارتة هکذا ذکر چهاردهم در بیان تحقیق آنکه
 نماز ثمان جماعت چه حکم دارد از مسائل مهر یکی است که
 جماعت ثمان کمره است یا نه این مسئله تفصیلی دارد که دین
 مختصر گنجایش آن نیست لیکن قدری که ضرور است مباحث
 نموده میشود باید دانست که در بحر الرائق در باب جماعت مذکور

التطوع بالجماعة لهذا كان على من سئل التحدث على محظورها القول
 واز كتب احاديث صحيح وخطي وكتاب و غيرهما ثابت است
 كه حضرت صلوات الله عليه و آله و سلم قالوا ان الله انما يبارى بالجماعة
 زائد از چهار و پنج كسان از مقام و منزلت و بزرگوارى بكم از ان بلامنازع
 ولى الامر اجماعه ان امامة النبى صلى الله عليه و آله المعراج للملائكة
 و ارواح الانبياء فذل بيت المقدس كانت في الغافلة في العهد
 نفل يا جماعة قليل يا شديد كثير و رساله يا بجهل كبر و دنيا عبد
 اگر بلامنازع و اقامت باشد و ولى الامر الجلاله عن كتاب
 بزره الانوار ان الجماعة بالتطوع في الايام والليالي الى
 المباركات لا يكره بل يستحب لقبوله عم عليكم بالجماعة فان
 يد الله على الجماعة و ان الشيطان ذئب الانسان فاخذ الشاة
 القاصية و الله اعلم * ما قولهم روح * انهم يذكرون عوام را
 از نماز و شب برات و غير از نوافل منع کرده خواهند شد يا
 * الجواب * عوام را براى قلت رغبت ایشان در
 خير است از نماز و روياء البرات و غير از منع کرده نخواهد شد
 في الدنيا المختار و اما العوام فلا يمنعون من تكبير ولا تنفل اصلا
 لقله و رغبتهم في الجماعات و في حاشيته بخط يده و كان اصلواة
 الرغائب و براءة و قد رلان عليارض راى رجلا يصلى بعد العهد
 فقول اما تمفعه يا امير المؤمنين فقال اخاف ان ادخل

تَهْتَبُ الْوَعِيدُ قَالَ تَعَالَى ارَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عِبْدَ إِذَا صَلَّيْ
وَالله اعلم هاتان لمولا فاعبد العلى الحدوى مد ظله *

* ما قولكم علمنا الدين رح *

آنکه زید پس سر خود عمر را از اعمال مفروضه و اعمال مشروع
منع کند و در امور واجبات ملحدانه طعن زند و گوید خدا دوزی هر دوز
عطا نموده هرگز بر دوز و فاقه حکم نظر نماید و خدا باین نشست و برخاست
ناز خوشود نخواهد شد فی الجمله عمر را با مثال این کلمات از
عبادت باز میدارد و بجای دیگر سکونت کردن هم نمیدهد پس عمر
مردم را که صالح و برتر از کار است میرسد که در بین امور
اطاعت و الهه شش نکرده بجای دیگر مسکن و آبادی خود سازد یا چه
* الجواب * اطاعت نخواهد کرد * لما فی البیضا دی فی

سورة لقمان قوله وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا
عَلَى وَهْنٍ وَرَفَصَ اللَّذِي فِي عَمَامِينَ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدِكَ إِلَيَّ
الْمَصِيرُ وَإِنْ جَاءَكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا
تُطِعْهُمَا فِي ذَلِك * وَصَّا حَبِيبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا يَصْطَبَا مَعْرُوفًا
يُرْتَضِيهِ الشَّرْعُ وَيُتَصَبَّيْهِ الْكُرْمُ وَقَالَ الْبَيْهَقَا فِي سِوَرَةِ
مَكِّيَّة فِي تَقْصِيرِ مَذَاهِبِ الْآيَةِ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِخَلْقٍ فِي مَعْصِيَةِ
الْخَالِقِ انْتَهَى وَفِي تَقْصِيرِ نِيْشَا پُورِي ثُمَّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ الْإِنْسَانُ بِشُكْرِ
الْعَامِ الْوَالِدَيْنِ وَطَاعَتِهِمَا وَإِنْ كَانَ كَافِرِينَ إِلَّا أَنْ يَلْجُوا

الى الاشرار ما بعد هذه جملة معتزلة يدور باعترافهم
 مرضان احدهما ان طاعة الوالد من تاليف عبادة الله والثاني
 تاكيد كون الاشرار امرا مفكرا حتى انه يلزم فيه مخالفة من
 يجب طاعته ومعنى قوله معروفان صها ببا او مصاحبا معروفا
 على ما يقتضيه العرف والشجرع وقوله وَاتَّبَعَ سَهْلٌ مَنْ اَنَابَ
 اشارة اخرى الى انه لو لم يكونا مبنيين الى الرب لم يتبع
 سبيلهما في الدين وان لزم طاعتهم في باب ضمن الصلوة
 والعشرة * وسيرسد که بجای دیگر مکان خود کرده در اینجا نیز باید
 پس را بعد عقل و بلوغ رواست که جدا گانه گوشت نماید
 پس بطریق اولی خواهد رسید بر تقدیریکه او چنین مقاصد نماید
 * لَمَّا بَلَغَ الْاَدْرَامَ لَمْ يَخْتَارْ لَهَا خِيَارًا لَوْلَا عِدْدَانَا مَطْلَقًا ذَكَرْنَا و انشأ
 فلهذا هذا قبل البلوغ اما بعده فمختار بين ابويه وان اراد
 الا يفرد فلهذا ذلك الى قوله والغلام اذا عقل واستغنى بوائده
 ليس الاب ضمّه الى نفسه الا اذا لم يكن مأمورا على نفسه فلهذا
 ضمّه لَدَفْعِ الْفِتْنَةِ وَالْعَارِ وَبِحِزَانَةِ الْمُفْتَقِرِ وَالْإِسْلَامِ اذا
 بلغ فلهذا ان يتفرد بالسكن الا اذا كان معذرا بخلاف عليه
 الفساد فللاب ضمّه والله اعلم * لَمَوْلَا نَاهِي وَجْهَهُ *
 * چه میفرماید زح * درینکه انواع مدد چندانیست
 دستخیز هر یک که ام که ام میشود و زوجه و غلام و نوکر و پدر خود را

و آن میتواند یا نه و آشیایی نذر خود نذر کند و خوردن میتواند یا چه
 * الجواب * صدقیر دو نوع است واجب و نافله
 اول چون زکوة و کفاره علف و کفاره صوم و دیگر کفارات
 منذورات نذر خدای تعالی آنها محض حق فقر و محتاجین است
 و گرفتن آنها بنی هشم غیر محتاج و توانگران و خود متصدق و پدران
 و پسران وی و کسانیکه نفقه آنها بر متصدق واجب است
 چون زوج و دی و غلام و نوکر و کنیز و غیره هم حرام است و هر قدر
 بایشان خواهد داد بر ذمه متصدق باقی خواهد ماند و نذر را انبیر صد که
 ازین بخورد * فی العالم کی - ریه ایس لصاحب الذی ان
 یا سئل عنهما شیئا ولا ان يطعم من الاغنیاء سواء كان الباذر
 غنیما او فقیرا لان سبیلها التصدق ولیس للمقتصد ان
 یا سئل صدقته ولا ان يطعم الاغنیاء وایضا فیها لا یجوز الدفع
 لعبک و مکاتبه و مدبره و ام و اله و فی السراجیه و لوادی
 الی بنی هاشم لا یجوز و فی قاضیهان و لا یجوز دفع الزکوة
 الی اولاد من فیل الذکور و الاناث و ان سفلوا و لا الی
 و اذیه و اجداده و جداته و ان علموا من قبل الالباء
 و الامهات * دوم صدق نافله که گرفتن و خوردن آن بنی هشم
 و غنیان را حلال است اما با غنیان دادن ثواب کمتر است

بر نسبت دادن بفقراء لما فی التهفئة شرح الی والمختار
 بان فی التصدیق علی الغنی نوع قرينة دون قرينة الفقراء *
 و خوردن خود متصدق نیز جایز است اما ثواب آنقدر با و طام
 نخواهد شد همچنین از دادن به پدران و پسران وی آنقدر ثواب
 بمتصدق طام نخواهد شد اگر چه ثواب مادر رحم و خدمت والدین
 خواهد یافت والله اعلم * چه میفرمایند در *

لما رینک جماعتی بعد انقراغ از نماز جمعه بمنزله بارش آب با اراده
 ذکر تسبیح و غیره در مسجد نیستند درین اثنا عالمی متقی داخل
 مسجد گردید و شخصی از آن میان برای تعظیم و تسبیح او بایستاده
 بروی سلام گفت پس سلام و قیامش در مسجد و سبب شرع
 ستین در سه و نافذ خواهد شد یا نه بیدخوا توجروا * الجواب *
 سلام و قیام وی برای تعظیم شرعاً در سه و جائز است بلکه مستحب
 است * لما فی در المختار و فی الوهبانیه یجوز بل یندب القیام
 تعظیماً للمقام کما یجوز القیام ولو للمقاری بین یدی العالم
 و فی رد المحتار قوله بل یندب القیام للمقام الخ ای انکان
 ممن یستحق التعظیم قال فی القفیه قیام المجالس فی المسجد
 لمن دخل علیه تعظیماً و قیام قاری القرآن لمن یحیی تعظیماً
 لا یکره اذ اکان ممن یستحق التعظیم و فی مشکل الاثار القیام
 لغیره لیس بمکروه لعینه انما المکروه صحبة القیام لمن یقام

له فان قيام لمن لا يقام له لا يدبره قال ابن وهبان اقول وفي
عصرنا ينبغي ان يمتنع ذلك اي القيام لما يورث تركه من
الحقد والبغضاء والعداوة لا سيما اذا كان في مكان اعتيد فيه
القيام وفي القنينة ولا يكره قيام الجالس في المسجد لمن دخل
عليه تعظيما له وفي القنستانى وذكرى الزاهدى لا يكره ان
يقوم لا خروفي المسجد تعظيما له * دهرگاه قيام راى تعظيم و تكريم
ستحق آن درست شد سلام بطريق اولى بر سبيل اسنى
جائز خواهد گشت زيرا كه سلام هدير و تحية ز اميرين است * لما فى القنينة
السلام تحية الزائرين * والله اعلم * مولوى عبد الباقى *
* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

دانشتنی است اگر غیر بان

مذکور این دعوت بر روز چهارم و قات یستم آن کرد و مقصودش
ادای رسیم و ناماوری نباشد و نیز در آن اثنان خن که امی
وارث یاد آن یا موسمی که بالثلاث نبود و محتاجان را نیز دعوت
کرده باشد پس اینهمه اعمال جائز است و مخالف شرعی و
ثواب بهیث خواهد رسید لیکن کم از تصدق بمحتاجان زیرا که
اصل ضیافت و صدقه برای موقی مشروع است و صدقه نافله
باغنیاهم روا که امی سکر درین باب نیست * فمن انكر فعله البیان
و در زاد الاغرة از شرح بر زخ و لالی قافله می تذکره الاغرة منقول
است ایمن مصیبت را اتخاذ طعام برای فقرا تا مگر روز و خوردن
ایشان از آن مکروه نیست اما ترتیب طعام برای اقربا و اغنیا
و خوردن ایشان آنرا تا سه روز مکروه است و بعد از آن عام است
ازینکه برای ارواح موقی باشد یا بطور ضیافت و خوردن آن غنی و
فقیر را برابر است آنکه دعوت کرده شوند یا بایشان فرستاده آید
مکروه نبود چه در تصدق باغنیا نیز ثواب است اما کمتر از تصدق بفقیر
* وفي جامع الرموز و هو قی الکلام مشهور الی جواز صرف صدقة
التطوع الی الغنی کما فی المضمورات وفي الطهطاوی و قید
بالزکوة لان النفل يجوز للغنی کما للهاشمی کما فی البهرا ما
قولہ هم لا تهمل الصدقة لغنی * مراد از آن زکوة است چنانکه

محدث دهاوی تصریح کرده است و اجابت چنین دعوت و اجتماع
غنی و فقیر و خوردن از آن مباح پس سبب است چنانکه از شرح
بیرزخ ثابت شده * و فی العالم کیمریة و اختلف فی احابة
البد موة قال بعضهم راجبة لا یجمع ترکها و قالت العامة می تسنة
والافضل ان یحییب اذا کان ولیمة و الا فهو مخیر و الا حابة
افضل لان فیہ ادخال السرور فی قلب المؤمن * و گریزبان
مذکور قبل روز چهارم ضیافت کرد هر انباشن نامشروع و
مکرده بود و حکم اجابت اغنیا نیز همین است چنانکه سابقا ثابت شده
و فی الصرا حبة لا یباح الضیافة عند ثلثة ايام فی المصیبة
و در زیاد الا فرقة البحر الاثنی و غیره منقول است اتخاذ ضیافت
در سه روز ایام مصیبت مکرده است زیرا که ایام مصیبت ایام
خرن و تاسف است پس امر که از لوازم سرور باشد از
تکلیفش ده ان لائق نبود اما اگر طعام برای فقیر پزند نیکو باشد بشرطیکه
و رثه بالغ و غنی حاضر باشند و گرنه از ترک امریت نگیرند و نیز
در آنست از خزانة المفتیین اجابت طعامیکه برای مریت آماده کنند
مکرده است * لقوله عم ان الله ورسوله یرویان من الذین
یا کلون من طعام الموت قبل ثلثة ايام * و فی العالم کیمریة و لا یباح
اتخاذ الضیافة و ثلثة ايام فی ایام المصیبة و اذا اتخذ لا یاس
بالا سهل منه * از این عبارت مفهوم شد که این کراهت

تتميز بهي است و در قاضيان است و يكوه اخذ الصيافة في ايام
المصيبة لانها ايام تأسف فلا يلحق بها ما يكون للمصروف * پس
بمقتضای این عبارت تا بقای مصیبت و عزای باید که ضیافت اهل
میت کرده بود مقید به روز نباشد گوهر مراد ازان ايام است که
شمارع آنرا اعتبار کرده و ان سه روز تفریت و هدا است
در حق غیر زوج پس باید که در رقع دعوت لفظ چهارم یا چهارم نه
نوبت آید چرا که امثال این الفاظ دلالت می کنند که میزبان پیروی
رسوم است و همه آن بدعت است والله تعالی اعلم — *
لحم لا ناله الا اذ و ذللا خضعه رفا *

* چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شروع مقیمین و چه بفرموده تعالی *
اندر اینکه اگر مسلمی کسب قصای کند جائز است یا کرده و بر تقدیر ادلی
خوردن طعام در خانه و اجابت دعوتش سنت است یا چه بفرموده و چه
* الجواب * آن که کسب به دن شک و با ماه رجب جائز

و مباح است و هیچ دلیلی و روایتی بر حرمت و کراهت او یافت نمی شود *
في الاخر اجية يهودي استاجر مسلم الى محل له خمرا جاز
و در فتاوی قاضیان مذکور است * ذمی استاجر مسلم الى محل له
خمرا جاز في قول النبي حنیفة و كما یجوز اذ یجوز الکناس
* الی قوله * ان استاجر الذمی مسلما محل مئة عن الطريق
او محل مئة الی موضع الذباغة جاز في قوله — انتهی *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در شرع و عرف ثابت شد که حمل شیء بخص و حرام
جائز است. پس بطریق اولی کسب قصائی جائز است زیرا که
در آن منافات با طلال و طیب است و کسب طلال مطلقاً در مورد حرام است
فی المشکوۃ قال قال رسول الله صلعم طلب کسب الحلال فی ریضة
بعد المریضة انتهى و ایضاً عن رافع بن خدیج قال قول یا رسول
الله ای الکسب اطیب قال عمل الرجل بیه و کل به مع مبرور
انتهی و فی المحلیات الکسب حرام الوحش انتهى * پس اکلی و
شرب و خوردن طعام در خانه نصاب بلاکرات جائز و درست است
و حاضر شدن بضيافت او مسنون و ترک اجابت دعوت بلاعذر
موجب عاصییت است * لما فی العالم کیون فی الجزء الرابع لودعی
إلی دعوة فالواجب ان یجیبه الی ذلك و انما یجب علیه ان
یجیبه اذ لم یکن هناك معصية ولا بدعة و ان لم یجیبه کان
عاصیها انتهى و لما روی عن البقی صلعم من رغب سنقی فلیبس
منی و الله اعلم * بلولوی عهد الباری *

* ما قرأهم رحمکم الله تعالی * اندرینکه در سن ملک
هنگام ششخص ز رینسی غصیب کرده بر آن مسلط کرد بد مالک زمین
ببب قانون انصار علی که بعد از دراز و ده سال استغاثه مسنوع
است و شوانی شود از مراعه عاجز شده شخصی دیگر با جود ظم
غصب زمین منصوبه را از غاصب اجاره گرفتن می تواند یا نه

بهنوا تو جردا • الجواب • اجاره گرفتن زمین
 بنصوبه را از غاصب برای شخص مذکور که ظلم و یقین غصب دارد
 و مالک واقعی آن زمین را می شناسد جائز و روا نیست زیرا که
 حق مالک زمین بسبب استداد زمان ماقط • لما فی الاشبهه
 والنظار الحق لا یصط بتقادم الزمان قد فاد قصاصا و لعانا
 او حقا لعن کذا فی لعان المجوهرة انتهى • و در عقد اجاره از
 غاصب که ظالم و اثم است امانت بر اثم ادست و آن ممنوع
 است گفت خدای تعالی • لَا تَعَاوَنُوا عَلَی الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ هَذَا
 ما خطر بالبال فی جواب هذا السؤال والله اعلم • لما لا نأ
الهداد صاحب • چه میفرمایند روح •

شخصی که بیمار و جزام در برص مبتلی باشد امانت او شرعا جائز و
 درست است استدیان بینوا و ائوجردا • الجواب •
 آثار برص و جزام اگر در اعضای او ضائع گردد ظاهر و هویدا شود
 البته اماستش مکرر و تنزیهی باشد زیرا که مردمان از و متنفر خواهند بود
 و آن نفرت موجب قاتل جماعت خواهد گردید حال آنکه تکثیر مطلوب
 است • لما فی الدرامه تار و کذا تذکره بخلف امرد و سفیه و مفلوج
 و ابرص شاع برصه انتهى صاحب رد المتهتار در زیر شرح کنه التکرر گفت
 الظاهر انها تنزیهه ایضا او نیز در تحت شاع برصه گفت و الظاهر
 ان ألعنة النفرة و لا اقیل الا برص بالشیوع لیکن ظاهراد صاحب

الجلوای جوا به فاما مذهبیه ورافقه فیه قال الکفوی فی اعلام
 الاخبار اظن ان هذه الحکایة وقعت بین البقالی وبرهان
 الدین الکبیری ورافقی بوجوب صلوة العشاء علی اهل
 هذه البلاد وکما ذکر سابقا فی ترجمته نقلنا عن الظهیری
 لا بنی الجلوای والبقالی لانهما لیسین بمعارضین کما نص علیه
 تلمیذ المنسخی ثم قال الکفوی ویحتمل ان یکون بقالیا
 اخبر غیر هذا معتقد ما یالزم من علی هذا البقالی انه قی * من
 بیاض مولانا الهداد صاحب *

ما قوله ————— رح *

انه رینکه مبادیه رض از صحابه اندیانه و سنی اگر ادرا برب
 وقوع محاربه و سنازع ما بین حضرت علی رض و وی طعن و تشنیع
 نماید و از اطلاق لفظ حضرت نسبت وی انکار نماید حکم وی چه
 و تفضیل علی رض بر اصحاب باشد دیگر درست است یا نه
 و حکم متضای چه بینوا توجروا * *

معاذیه رض از صحابه اند جلال الله بین سنیو طیم و تاریخ الخلفاء
 گفته * وکان اخذ الکتاب الرسول الله صلعم و روی له عن
 الفقی صلعم مائة حدیث وثلثة وسقون حدیثا روی عنه
 من الصحابة ابن عباس وابن عمر وابن الزبیر و ابوالدرداء
 وهریر البجلی و النعمان بن البشیر و غیرهم رض عندهم

کتاب * می بودن و روایت حدیث کردن و کرام صحابه آورد
 روایت حدیث نمودن جز شان صحابه نمی تواند شد و نیز تندی
 آورد داشت فرمود رسول ﷺ برای معادی * اللهم اجعله
 هادیا هذیا * و نیز احمد در سند خود آورده که گفت عمر باض بن
 حاربه * سمعت رسول الله ﷺ يقول اللهم علمهم معادیه
 الکتاب و الحساب و قه العذاب * و شک نیست در اینکه
 دعای رسول مقبول است و نیز معادیه تأدیر باز در صحبت
 پیغمبر خدا بوده و صحابی آنست که زمانی یا حاجتی در رک صحبت
 حضرت نبوت کرده و بس بس چون ظاهر شد که معادیه بیشک
 صحابی ایند پس طعن دی و لفظ حضرت ناگفتن که ایانا بانام
 صحابه گفته می شود بدعت و فسق است * لما فی شرح العقائد
 للنسفی و یکف عن ذکر الصحابه رض الا بخیر لما ورد من
 الاحادیث الصحاح فی مناقبهم و وجوب الکف عن الطعن
 فیهم کقوله لا تصبروا الصحابی فلوان احدکم انفق من کل
 احد فلا صیاما بلغ مد احد هم ولا نصیفه و لقوله عم اکر صوا
 اصحابی فانهم خیارکم الحدیث * اما طعن کردن و دشنام
 دادن صحابی را پس اگر مخالف الی قطعیه و خصوص شریعیه
 باشد مثل قذف عایشه رض و مانند آن کفر است و مرکب آن
 کافر و اگر این چنین نباشد بدعت و فسق است و فاعل آن مبدع

و قاصق * لما فيه ايضا وما وقع بهنهم من المنازعات والمهاذبات
 فله محامل وتاويلات فحبهم والطعن فيه — مر ان كان محام
 يخالف الادلة القطعية فكفر كقذف ما يشترطه والافيد عنه
 ولحق * وتفضيل حبيب علي رض بر ثمة اولي بامر نيست *
 لما فيه ايضا وافضل البشير بعد نبينا ابو بكر ثم عمر الفاروق
 ثم عثمان ذوالنورين ثم علي المرتضى رض عنهم وعلى هذا وجدنا
 المصنف والظاهر انه لو لم يكن لهم دليل على ذلك لما حكموا
 بذلك وخلافه شان نیز باین ترتیب بوده است * لما فيه
 وخلافه — مای بیا بقیه — مر عن الرسول في اقامة الدين
 بحيث يجب على كافة الامم الاتباع على هذا الترتیب
 في الجملة * سالف کرام باین ترتیب اجماع کرده اند
 و تفضیل شیخین یعنی ابو بکر و عمر رض و محبت ختین یعنی عثمان
 و علی رض از علامات سنت و جماعت گردانیده اند و اجماع است
 است محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر خطا نباشد * لقوله عمل لا تجتمع امتی علی
 ضلالة * پس فرق اجماع و تفضیل علی رض بر خلفای دیگر ماست
 رض است دیگر ای و انضی شان وی شان نصاری است که عیسی
 عم خود را بنده خدا و رسول دی ظاهر نمود نصاری بفرط محبت او را
 بر خدا گفتند و گمراه و مردود بارگذاه ایزدی شده اند چنان علی
 رض بر رؤس ایشان دست ابو بکر و عمر بیعت کردند اگر

طاف بحق خود دانستی هرگز نکریدی و سنازفت کردی چنانکه در آن
 طافست معادیه کردند * أخروج البزار و ابو يعلي و الحاکم عن علي
رض قال دعاني رسول الله ﷺ فقال ان فيك مثلاً من همص
البغضه اليهود حتى بهتوا امه و احبته البصاري حتى انزلوه
في المنزل الذي ليس به الا و انتم يهلك في اثنان مذهب
مغرط يفسر طمى بما ليس في و مبغض يهمل به شذائي علي
ان يبهتني و الله اعلم *

* ما قولكم رحم * انذرينكم از بدوق اگر باشدرا اهل
 رمی و تشبیه جانور را با جرمی سر بی شکار نمود ، شود و قبل
 ذبح بمیرد و اندک گوشت سر بی مجروح گردید ، دم مسفوح اخراج
 یافته باشد طلال خواهد شد یا حرام یا مکروه اجیبوا تشابوا *
 . * الجواب * جانور شکاری از گوشت سر بی باندوق
 و امثال آن خواه آن جانور بحرح بمیرد یا با جرح در شرع حرام
 است * لما صرح في الطحطاري و الحاصل انه اذا كان العقل
بالثقل لا يهل و ان وجد الن ماء كما اشار اليه في الدرر هو
مجهول ما اجاب به الشيخ زين حين سئل عن من يخطا و الطهور
بالبندوق الرصاصي و الطين مل يهل اكلماهم لا اجاب
لا يهل اكلماهم قال صاحب رد المحتار و لا يخفى ان الجرح
بالرصاص انما هو بالاحراق و الثقل هو امطه انذ فانه

الغنیف اذ لیس له حل فلا یحل و به المعنی این نهیب و فی الهدایه
ولا یوکل ما اصابته البندقه فمات بها و فی العالمه زویه لا یوکل
ما اصابته البندقه لومات و فی التمزیرا و قتلته معراض
بعرضه ا و بندقه ثقیله ذات حده الی قوله حرم قال العلامة
النووی فی شرح المسلم قال إجماعهم لا یحل صید البندقه مطلقا
لحدیث المعراض لانه سکه رض و وقد * و حکم شکار شکار که
طین که بذریعہ کمان اندازند حکم شکار ندوق است یعنی بلا مزج
حرام باشد مطلقا و الله اعلم * شیخنا مؤلا ناعبد المحی *
* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

آنرا نیکه بنده فاقه بالغدجهت به کردن چند قطعه باراضی مملو که
مجدوده خود اجدی را از اقرای خود و کیل و مختار ساخت پس
و کیل مذکور به نمود و موهوب که هم قبض کرد پس شرفا این چنین
به مالو کالیه جائز و نافذ است یا نه و بعد قبض در اراضی مذکور
ملک موهوب که ثابت خواهد شد یا نه * الجواب * اینچنین
به مالو کالیه جائز است چنانچه هر کاریکه بنفس به کردن میتواند
آنرا بذریعہ و کیل و مختار هم کردن میتواند پس در اراضی
موهوب بعد قبض ملک موهوب که ثابت خواهد شد * فی الهدایه
کل عقد جازان یعقده الا نسان بنفسه جازان یوکل
به غیره لان الا نسان قد یعجز عن المباشرة بنفسه علی اعتبار

بِقَصِّ الْأَحْوَالِ فِيهِتَاجُ إِلَى أَنْ يُوَكَّلَ بِهِ غَيْرُهُ الْقَوْلُ وَفِي
 جَامِعِ الرَّمُوزِ أَيْ صَحِّ الْمُتَوَكَّلِ بِكُلِّ عَقْدٍ يَعْقِدُهُ أَيْ يَحْصُلُهُ
 إِلَّا نَسَانٌ بِنَفْسِهِ إِلَى قَوْلِهِ كَالْبَيْعِ وَالْمُتَبَاعَةِ وَالصَّدَقَةِ وَالْوَدِيعَةِ
 وَغَيْرِهَا وَاللَّهُ أَعْلَمُ * مَا قَوْلُكُمْ رَح * وَفِي صَوَرِ تَبَيُّهِ
 زِيدَ فِي أَسْوَاقِ بَسْرَآنَ نَابَالِغِ خُودٍ وَتَصَرُّفَاتٍ بَيْنَهَا وَخَارِجَاتٍ
 بَيْنَهَا نَابَالِغِ تَبَيُّهِ كَرَانِ ضَرْوٍ وَتَقْبُضَانِ مُتَبَيِّرٍ بَارِئٍ اسْتَبَسَّ
 قَاضِي الرَّاسِ بِسَرِّهِ كَمَا أَسْوَاقِ مَذْكَورَةٍ زِيدَ سَتِيدُهُ نَزْدِ شَخْصِيٍّ
 مَسْتَمِرٍّ أَيْ بِطَوْرِ أَمَانَتٍ دَارِ دِيَارِهِ * الْجَوَابُ * بَابِ الْمَالِ
الْعَامِلَةِ مَرْبُوعَةٍ وَلَوْ كَانَ أَبُ الصَّغِيرِ مَبْنًى رَأً مَقْلُفًا لِمَالِ الصَّغِيرِ
 يَنْصَبُ وَصِيًّا يَحْفَظُ مَالَهُ وَفِيهَا أَيْضًا لِلْقَاضِي أَنْ يَأْخُذَ مَالَهُ مِنْ
 وَالِدِهِ إِذَا كَانَ سَرَفًا وَيَضَعُهُ عِنْدَ عَدْلٍ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ وَلِيُّ الدَّارِ الْمَخْفُوفِ
 وَلَهُ اخْتِزَامُ الْمَالِ مِنْ أَبٍ مَبْنًى رُوِّ وَضَعَهُ عِنْدَ عَدْلٍ قَنِيَّةً وَاللَّهُ أَعْلَمُ
 مِنْ بَيَاضِ الْمَوْلَى فِي حَقِّهِ * جَمْعُ حَكَمٍ اسْتَبَسَّ
 دَرِيغَةً وَارْتِيًّا سَيُخَوِّدُ كَمَا أَنْ تَرَكَهُ مَوْرَثٌ مَدْيُونٌ بِشَيْءٍ مِنْ خُودِ
 بَكِيرٍ وَدَوَابِّهِ فِيهَا أَيْ مَالِ خُودِ أَدَاةٍ نَابِيدٍ سِيرَ مَعْدِيَانَهُ * الْجَوَابُ *
 إِنْ كَانَ دِينَ سَيُخَوِّدُ تَرَكَهُ نَيْسَبُ بَسْ أَيْ أَمْرًا بِجَانِبِ بَقِيَّةٍ وَرَثَةٍ
 جَانِبِ اسْتَبَسَّ وَإِنْ كَانَ سَيُخَوِّدُ تَرَكَهُ غَرَامًا جَانِبِ الْفَصُولِ
 وَإِذَا كَانَ فِي التَّرَكَةِ دِينَ وَارْتِيًّا حَلٍّ مِنْ الْوَرِثَةِ حِينَئِذٍ مِنْ
 أَعْيَانِ التَّرَكَةِ لِنَفْسِهِ لِيُودِيَ الدِّينَ الَّذِي عَلَى الْمَيِّتِ مِنْ مَالِهِ

بقعة ورضی به باقی الورثة فان لم یکن الدین مستغرقا
 للتركة جاز و یكون من امن باقی الورثة بمعالانصابهم ولهم
 ذلک اذا لم یکن الدین مستغرقا للتركة فامة اذا کان
 الدین مستغرقا للتركة فلیس لهم هذه الولاية الا برضاء البغرماء
 والله اعلم مولانا محمد و جیه *

بموت الله القادر القوي الهاد * وبطفیل النبی صلی الله علیه
 وسلم وعلی آله واصحابه الامجاد * تمام شد کتاب نضیات
 نیاب مثل عتقانیاب مرغوب و مطوب هر شیب و شتاب *
 موسوم بالقاب واقعات و دودی و مجموع الفتاوی مولانا
 حضرت فیض رحمت جناب مستطاب امام العلامة العظام *
 المجهز المحض الفهامة الهمام * الشہیر بالفواحدی والحدود *
 اعنی جناب حضرت مولانا عبد الودود صاحب دام ظلهم العلی *
 و به تصحیح و تنقیح جناب نضیات ماب * الفاضل الاعظم
 الامجد * الاریب الاکرم الاوحد * اعنی جناب مولوی
 عبد الہاری صاحب دام فوضهم * بتاریخ ہشتم ماہ عید الاضحی
 سنہ ۱۲۹۳ ہجری مطابق بہست و پنجم و ستمبر سنہ ۱۸۷۶ ع *
 * بمطبع برکتی حلیمہ انطباع پوشید *

بهرست باطنی و انکاست و دوی مشهور فتاویٰ سلطنت و قیزی

از بقیة امتقادیات و مسائل شتی

فتویٰ ۱۰ در مغیره و مغیره بطور منزل ایجاب و قول نبود نکاح ناف

و مختیار دفعی که اسیر نبود و اگر بادیگری نکاح و هر دو مایل شد مع

فتویٰ ۱۱ نکاح کتابیه یعنی نصرانیه جائز ملاکراست یا باکره

فتویٰ ۱۲ اسباب حرمت نکاح در حق زن و مرد چند نفر

فتویٰ ۱۳ محرمات بالغه چند اند ایست الهوائی

فتویٰ ۱۴ نکاح زنکو و مدفو و پدر بر سر حرام

فتویٰ ۱۵ شوهر مغیره و و از ده سال بمحرم ناف بعد باو غ نکاح صحیح

کردن می تواند

فتویٰ ۱۶ اگر زن را بحبر قبلیت گویند نکاح صحیح و نافذ خواهد شد

فتویٰ ۱۷ نزد زوج غایب فوشت که ترا طلاق باین داد چه طلاق و چند ملا

تجلیل و در حدت نکاح جائز بود باز

فتویٰ ۱۸ زن بعد موت مرد دعوی نکاح در اثنای نایب و فوت فلان

بر خلاصه حق بشینه ظاهر آرد چه حکم

فتویٰ ۱۹ نصفه بکاح زید توکیان نمود کیان با محمد تزویج کرد چه حکم صحیح

فتویٰ ۲۰ صلح ایمنی و ختم مغیره و از تزویج نمود مغیره بعد باو غ شوهر را

در حق او لغو ایست نسو خواهد نمود

فتویٰ حلقہٴ دوانکی حکمرانہ مجمع شوہر ہندو بہر خود صحت نمود و باد کیلید

مقتطع خواهد شد یا نہ صف ۱۱

فتویٰ زوجہ دہی بیکند کہ نخط و برات خواہر رضا عید بسن سہ ہن جہاکم صف ۱۲

فتویٰ مولیٰ نکاح فقیرہ قاور میب تواند شد یا نہ و جو دہی عہ صف ۱۳

فتویٰ ناشرہ یعنی زن نامہ فرغان بلحا حق از خانہ شوہر گریختہ نفقہ

خواہد یافت یا نہ صف ۱۵

فتویٰ زید پسر مغیرہ در باب شرط فاسدہ میثاق زوجہ ہر جا کہ خواہد

در انجا خوراکے و پوشاکے خواہد رسانید باز فی نکاح داد یا خود

باہن شہر و طرینی را نکاح نمود حکم آن چ صف ۱۶

فتویٰ عمر باو غ مغیرہ و مغیرہ و عمر ارشدن ہر آدو چھا اس صف ۱۷

فتویٰ عہدہ ای گرفتگی کل مہر و زوجہ زوجہ الالہم بستری خود باز

و استثنیٰ میب تواند یا نہ صف ۱۸

فتویٰ زوجہ بوض مہر زوجہ قدرے زمین ہندو یا لغوض نمود مہر ادا

خواہد شد یا نہ از مطالبہ میر سہ صف ۱۹

فتویٰ شوہر را زدن و سزا کردن زوجہ انجو و زکدام کدام

نصو و بشرط صف ۲۰

فتویٰ زوجہ را سہ طلاق تہویٰ یعنی نمود بچند شرط پس و خود

شرط و بوجہ طلاق دادن نفس خود میر سہ صف ۲۱

فتویٰ پدر و برادر شوہر کہیں مہر زن کردید پس زوجہ را مطالبہ مہر

از امیال و کفایتین میرسد . صف ۲۴

فتوی * بعد باو غ مغیره را استیج نکاح ولی میرسد چون چون مطبق

بشود و استغراق ماند . صف ۲۷

فتوی * زوجه فایه را گفت طلاق طلاق طلاق طلاق با ااشاد

در آن چه حکم است . صف ۲۸

فتوی * حسب تفویض شوهر هر اوقت وجود شرط تطایق

نفیس خود و نیاح با دیگر بعد انقضای مدت میرسد . صف ۲۸

فتوی * زن خود را مادر یا غاله یا دختر گفت یا نه نیست طلاق باین الفاظ

خطاب نمود حکم آن چه . صف ۲۹

فتوی * عند النکاح شرط تمجیل یا تاخیل می یا بعض بیسج نشد به حکم آن چه صف ۳۰

فتوی * در طلاق نامه مجبور اکره دستخط نمایند طلاق واقع خواهد شد یا نه صف ۳۲

فتوی * فایه طلیه تفریق مابین الزوجین بسبب غیبت شوهر

مدت در آن . صف ۳۴

فتوی * زن مهر خود را بزوج بهی یا معات کرد زوج بری الزمه کرد

یا دعوی دین باقی ماند . صف ۳۵

فتوی * شوهر دوازده سال فایه ماند زوجه باینکاح دیگر در آمد او فرزندی

پیدا شد و اهل حاضر شد دعوی زوجه و فرزند نمود فرزند گرا باشد صف ۳۵

فتوی * زوجه گفت اگر بر فایه یا بخانه تو نسیم کل مهر من

بسیاق کرد چه حکم . صف ۳۶

فتویٰ ۵۵۸ * مهر زن کامل گردد و مهر دین صحیح باشد
برای اثبات و وصیت است اگر در آن تقسیم کرده باشد زوجه و
ابطال فی سبب میرسد
صف ۳۸

فتویٰ ۵۵۹ * زوجه خود را در حالت سکر و مستی طلاق داد
واقع خواهد شد یا نه
صف ۳۹

فتویٰ ۵۶۰ * زوجه غیر را که هنوز نکاحش باقی است نکاح نمودن حرام است
فتویٰ ۵۶۱ * نکاح غیر را که حرام است نکاح نمودن فرزندش از این حکم
منسب و ارث وی چه
صف ۴۰

فتویٰ ۵۶۲ * تفریق کرده شود در میان زوجه و زوج که از مدت طلب
و منکر طلاق و نفقه نیست و فیه نظر
صف ۴۱

فتویٰ ۵۶۳ * مومن مهر جمیع اموال موجوده و منته و منته خود را بهیچ وجه
نمودن بیع باطل است یا نه و بعد قبض منته مالک خواهد شد یا نه
فتویٰ ۵۶۴ * زوجه میت را میرسد که از اهل سنت و کلام است و مومن مهر
بدون وضعی بودتش بگیرد
صف ۴۲

فتویٰ ۵۶۵ * دختر در حال دسرسیت حال را پدر و شان پرور سس
خواهد نمود یا حق مادر است
صف ۴۳

فتویٰ ۵۶۶ * طویله مفید است در جواز گرفتن حاجن و خرجه و اجناس مالک است
و مشغول باج و عطریات و دیو حیات موافق عرف و عاقل است
این دیار از شهر عند العقد
صف ۴۴

فتویٰ * با کفیز بد - بگلون طشت و طی کرد اذان فرزندى را ۵۲

حکم خصب و ادبش دى چ ۵۳

فتویٰ * زید مدتیون غیر محجود و اراضى خود را به هر زوجه و به دو مال و طى

نموده بود غیرای دیگر را در آن قمارض میرسد بانه ۵۴

فتویٰ * هم اگر در دستک مغیره بود اگر مادر و منى با نکاح است

و لى انکاح مغیره میتواند شد ۵۵

فتویٰ * سینه برادران بمطعام از کعبت خود با بعضى کم بعضى زیاده

بطیاده خریدند اصحاب کسى حصه اریادت دیگر خواهد یافت بانه ۵۶

فتویٰ * جمیع املاک خود را وقف زبانی نمود صحیح خواهد شد بانه ۵۷

فتویٰ * جمیع یا به اراضى وقف با ارض بانه ۵۸

فتویٰ * باین شرط هر جائیداد خود را وقف نمود که بعد موت من نواسه ام

زید مستولى باشد بعد دنى هر که از اقربای من اجتن و صالح بود ص ۵۹

فتویٰ * مکان دو منزل ساخته بالائی را برای مسجد و زیرین را

برای چهارمجلس وقف نمود غیر ذلک کام آن به ۶۰

فتویٰ * مقبره قدیم مسلمانان مصیبت تقادم زمان و غیره

و نفیست آن و شهو و آن یافته ترمیشود که او که احکم آن به ۶۱

فتویٰ * زید ضرر را برای تیاری مسجد و کتاب و بل و غیره استولى

کردند اما استولى بر خلافت مشروط و آخر واقف مثل نماید ۶۲

منزل اول کردن غیر مسدود بانه ۶۳

منزل اول کردن غیر مسدود بانه ۶۴

- فتویٰ * زید و برودی جماعت مسلمین و جمیع ائمه و مالک را از وقف
 زبانی نمود پس وقف جائز و بیع و هبه آن روا بود یازده صف ۷۳
- فتویٰ * واقف پسر خائن را متولی ساخته و قات نمود پسر خائن را
 و عدوی تولیت و عزل خائن میر صد یازده صف ۷۵
- فتویٰ * زید اولیای اید را از تقسیم کرده گرفته و خیال و متصرفیت
 بوده بعد مدت دوی و تقیت و تولیت خود مینماید حکم آن چیست صف ۷۸
- فتویٰ * مقبره قدیم که نشان کور در اکثر جای نمایان نیست
 بنای مکان و مسجد در آنجا جائز است یازده صف ۷۹
- فتویٰ * بیع مسلم در قلع و قمع جائز است صف ۸۰
- فتویٰ * زید از عمر و اراضی کنه را خریده و از گفته اش کم یافت
 با خراب اختیار فسخ آن خواهد بود یازده صف ۸۱
- فتویٰ * بیع بالوفا چیست و صورت آن چه صف ۸۲
- فتویٰ * بیع بالوفا شش ماباطل و حکم رهن دارد یازده صف ۸۳
- فتویٰ * بیع بالوفا رهن چه و انتفاع از بیع حرام در بوا صف ۸۵
- فتویٰ * اگر در رهن مدتی تعیین کرده شود فاسد گردد یازده صف ۸۶
- فتویٰ * طریقه وقف فریبی برای محروم کردن پسری را از پسران
 خود مستطهر شش سوال و جواب آنها صف ۸۶
- فتویٰ * وقف نمودن شرط آنکه بعد من هر که از نسل من صلوات
 مستطهر بر متولی باشد پس موافق آن عمل کرده خواهد شد یازده صف ۹۰

- فتویٰ * در یکجا و جفت پانسیب از مرد عاریف مگر فقه بر خلاف
 چیزی را بگوید که گفته باشد بمن هلاک شد همان لازم خواهد شد باز صف ۹۱
 فتویٰ * وقف مشاع قابل التقسیم جائز است باز صف ۹۲
 فتویٰ * در عقد مضاربیت نفع و نقصان بالمناقصه مشروط بود و اگر نه الهال
 نقصان شد همان بر کس از مضارب در سب الهالی لازم صف ۹۳
 فتویٰ * اشیای شبیه تر که را زیاده از نصف خود فروختن چه حکم دارد صف ۹۵
 فتویٰ * زید زن یا دختر خود را چند زیورات پوشانید با تا یک دینار
 حکم جاریست. متحقق خواهد شد یا نه صف ۹۶
 فتویٰ * طریقه سولانا محمد و جیه در تجارت قابوس و بیع علم آن صف ۹۸
 فتویٰ * زید دهری وقف را افسی کند برای ذات خود نماید و
 منفذی پیشش نماید عاظم بوقفیت آن بروی حکم خواهد نمود یا چه صف ۱۰۲
 فتویٰ * عمر و دارش زید حصه خود را از ستر و که انش ابرانموده
 گفتند تر که زید من نمی خواهم این ابرانجیم ست باز صف ۱۰۴
 فتویٰ * دختر خایه خود را چند زیورات پوشانید با لفظ تا یک
 یا بهای ملکیت دختر در آن ثابت خواهد شد یا نه صف ۱۰۵
 فتویٰ * زید زید بنان ذی بکم از حقوق خود امثال خود را باقی
 ابرانموده بود و دهری باقی حصه میرسد یا نه صف ۱۰۶
 فتویٰ * زید دهری و ستر و ان بر تقصیر تر که هر دو مصالح نموده
 بزوجه خود از هفت و خپیل و متصرفیت بودند بسی بعد صوفت هستند

صف ۱۰۷.

ماکملی و قال شیر مرا از ان طایفه را بر این امر با منصفانه قلم ۱۰۹

د غمیان نکللو لاندې د ولس د ویاړ او د غمیان د متصرف لاندې حکم اېښودنه صفت ۱۱۰

از جانبش تعویض آن قول نمود و به دست و دهنی مشغول

فتویٰ طوبیہ و روحانیات تفرقہ در بیان ہے بالعوض و بالعوض

فتویٰ زنجیر مکہ فی راہ و پسران خود ہند ہو و بقبضہ شان خدا و

فتوئی عہد بہ تفضیل بعض و نہ بہ بعض جائز! ماکرم وہ و کما و اسد صف ۱۱۷

ماہی پروردگار

بسم الله الرحمن الرحيم ذاك من الاستغفار

بنیالمعوض بنوادمحمد دیگر پسر جماعت به تئودیکم آن در صف ۱۲۳

- فتویٰ * طویل در واقع خانگی مؤلف غفر الله له و لوالدیه صف ۱۲۲ .
- فتویٰ * زید عمر در اینه اشیاى معدوم و متاع الحال نمود حیوانات باشد
با نباتات وقت وجود آنها عمره مالک خواستید یا نه صف ۱۲۵
- فتویٰ * عده از ترک شهر حصه رشاع خود برادرزاده خود چه نمود صف ۱۲۶
- فتویٰ * بعض مالک خود بر سرکیان چه نمود با وجود پسران دیگر
و پسر در انجا سر قبض آن نمود صف ۱۲۸
- فتویٰ * به شنی رشاع بشریک جائز و چه فاسد بعد تا ایم
و قبض مقید ملک میشود یا نه صف ۱۲۹
- فتویٰ * شخصی یک بیگه زمین بمن شالی باگندم اجاره داد
جایز باشند و بدل اجاره همان سه من لازم باشد یا نه صف ۱۳۰
- فتویٰ * اشیاى چند و دیعت نهاده بسر رفت پس موع بعضی را
تصرف کرد و بعضی موجود ضمان و رد بردی لازم است صف ۱۳۱
- فتویٰ * در اثبات مصالحه با تفاضل و تناقض حصص نمودند بعد از
بعضی از ورثه فدای قسمت میفرمودند صف ۱۳۲
- فتویٰ * کاه فیما بین این زمان با دو یا سه انگشت لیس یا پیل
طایا یا نقره پوشیدن مباح بود صف ۱۳۳
- فتویٰ * زید چند بیگه زمین نزد عمره کرد و داده مبالغه که اقرض گرفت
ضراح آن بر ذمه که ام بود صف ۱۳۴

فتویٰ * زین و گادگرو داده سببش قرض گرفت و مرتهن را با نیت طاع
از آنها اجازت داد حکم چه
صف ۱۳۵

فتویٰ * مادر از جانب دختر نامی با لقمه معامله نمود و بغبین فاحش مغیره
پس بعد باو غصب آن میتوان نمود
صف ۱۳۶

فتویٰ * بمزاج زید بسبب فوت پدر خبطی و جنونی راه یافته
مفتودا الحواس اگر جای داد خود پدر خسته نماید حکم آن چه
صف ۱۳۷

فتویٰ * پنجرو پیه بیعانه زین بشرط گرفت و خلافت آن نمود
بیع کامل نخواهد شد
صف ۱۳۸

فتویٰ * زن بیگانه را گاه گاه مادر یا غار یا دختر خوانده بود یا زن
مردیرا پدر یا پسر خوانده نکاح فیما بین جائز
صف ۱۳۹

فتویٰ * زید خادمه داشت بآن نکاح از وی فرزندی چند زاید از
دارت خواهند شد یا نه
صف ۱۴۰

فتویٰ * در کالمین زوج نوشته داد که اگر نکاح ثانی کنم بر زن ثانی
سه طلاق واقع گردد حکم آن چه
صف ۱۴۱

فتویٰ * مهر بر جواز نکاح با مرد دیگر بسبب مقهور بودن اولی
عدت چهار حالی بر قول امام مالک راجع
صف ۱۴۳

فتویٰ * اختلاف گواهی در کیفیت طلاق و آنکار زوجهین
صف ۱۴۴

فتویٰ * با وجود بودن دختر و مادر بخواب زادهای خود ثابت مال
و میت نموده وفات یافت
صف ۱۴۵

فتویٰ * تصرّفات مریض از بهر غیر او در مرض موت و میت سه یا نه صف ۱۴۶

فتویٰ * در صحت وصیت زبانی نمود حسب آن عمل نمود، خواه شریک یا نه صف ۱۴۷

فتویٰ * دینی را معامله که در آن نفع یتیم است نمودن میرسد صف ۱۴۸

فتویٰ * حکم دینی که مال یتیم را بفروشد یا برای وی بخرد صف ۱۴۹

فتویٰ * اراضی کناره را بطور زمین بایع بالوفاء نمود در آن تصرّف

مهرتین جائز بود یا نه صف ۱۵۰

فتویٰ * بکامین نوشته داد اگر خلافت شمر طی کنیم زوجه نفس

نمود را سه طاق داد شوهر دیگر اقبال کند حکم آن چه صف ۱۵۱

فتویٰ * مهر ترک زن را فقیه بوره معاینه حسب فرائض میرسد صف ۱۵۲

فرائض مهره * در محرمی اخ و اخت لاب دام و در اشته اخ لام صف ۱۵۳

فرائض مهره * کل مال بر نابیره برادر حلقه شود مهر میرسد

صف ۱۵۴

و زوجه نواسه محرم

فرائض * مکرره کتاب

فتویٰ * دیدن مقدم بر ارث و تقسیم است یا نه حکم در ارث شئی موقوفه صف ۱۵۵

فتویٰ * کیفیت ذبح حیوان صف ۱۵۶

فتویٰ * مهره * حکم دینی و مهره و حکم آن صف ۱۵۷

فتویٰ * قدسوسی و الدین و استناد درست است یا نه صف ۱۵۸

فتویٰ * زنی را فقیه از سنت و جماعت چند و شر را گذاشته

فوت کرد پس ترک اشوب و ارثین خواهند یافت یا نه صف ۱۵۹

فتویٰ * دروغ گفتن و گویانیدن و اینصفاً شهادت و دروغ چه حکم صف ۱۶۲

فتویٰ * مرتکب قتل مجنون و ترجمه و زندی خواندن و عطف گفتن چه حکم

و شرائط امر بالمعروف و نهی عن المنکر چه صف ۱۶۲

فتویٰ * ماهی با اسب مزاج و طحال است یا کرمه و غیره صف ۱۶۳

فتویٰ * ماعت و مصارعت دو شخص به نیت مجامعه در غیر

اوقات صلوٰة خمس چه حکم دارد صف ۱۶۵

فتویٰ * مجهول النسب کفو معروف النسب میتواند شد یا نه صف ۱۶۶

فتویٰ * مکاره زید فرزندی ز ابد پس با او ددت زید نسب

از ثابت و بی نفی وی منتفی و بعد وفات زید وارث خواهد شد یا نه صف ۱۶۷

فتویٰ * شخصی از نا کج محض محنت شادی کنانید شش رویه

گیرد جایز است یا نه صف ۱۶۷

فتویٰ * شخصی دختر کسی را خطبه نمود و چیزی از زیورات و غیره

فرستاد و اتفاق نزوح نشد پس واپس گرفتن میتواند یا نه صف ۱۶۹

فتویٰ * از مال بر صغیر قرض دید و داین انگار نماید پس

ضمان بر پدر خواهد شد صف ۱۷۰

فتویٰ * مصالح کردن با شرکاء و دستخطش بر صلحنامه از طرف

و دختر نامبالغ و در حق نامبالغ لازم خواهد شد یا نه صف ۱۷۱

فتویٰ * نماز نفل بجماعت جایز است یا نه صف ۱۷۲

فتویٰ * عوام را از نماز نوافل قدر و غیره منع کرده خواهد شد یا نه صف ۱۷۳

فتویٰ * ششخصی بشر خود را از اعمال نمروده و افعال مسترد و
 منع کند و در اندوختن اجابت طهر آن طعمه فرزند و نیز پسر خود را بجای
 دیگر مسکونست نمی ۹ پس عدم اطاعت والدین میسر شد یا چه صف ۱۷۵
 فتویٰ * انواع صدقه چند آمد و مستحق آن کدام کدام و اشیای
 ر خود خوردن می تواند یانه
 صف ۱۷۶

فتویٰ * بعد فراغت نماز بند بارش جماعتی در مسجد نشسته دلین
 نماز عالمی آمد پس برای تعظیم اوقیام و سلام کردن جائز است یا نه صف ۱۷۸
 فتویٰ طویله * ثواب رسانی
 صف ۱۷۹

فتویٰ * خوردن طعام در خانه نصاب چه حکم دارد صف ۱۸۲
 فتویٰ * آجاری که فتن زمین منصوبه را از غصب برای شخصیکه عالم
 بقین غصب دارد مال الحکم
 صف ۱۸۳

فتویٰ * امامت مبنای بجز امام دبرص درست است یا نه صف ۱۸۴
 فتویٰ * هر که ۹ قوم چهار فرض است صف ۱۸۵

فتویٰ * معاذیر رضی صحابی آمد یانه و تفصیل علی رض بر اصحاب
 است جائز است یا نه
 صف ۱۸۶

فتویٰ * شکار بنزدق بااذبح حرام است یا چه صف ۱۸۹

فتویٰ * زنی عاقله بالغه جهش همه مملو که خود از اقربای و کیان حاجت
 می و کیان همه نمود جائز خواهد شد یا نه
 صف ۱۹۰

فتویٰ * پدر رهنه بر مال هتر میبردنی باشد پس قاضی برای

- علاقتہ بالمشق امینی مقرر نماید . صفحہ ۹۱
- فقوی ۹۰ در نہ میخواند کہ اگر نہ کہ سورت ہر یون چیزیں صدیقی خود بگینہ .
- اولین اور اہمال خود ادا نماید میرسد باندہ . صفحہ ۹۱
- خاتمہ الکتاب . صفحہ ۹۲



212

